

بسم الله الرحمن الرحيم

سفر بہ کعبہ جانان

جلد اول

استاد علی اللہ وردی خانی

فهرست مطالب

۴۵	تفکر الهی و عوالم برین	۷	مقدمه
۴۶	ترسیم سرنوشت خود		فصل اوّل - خلاصه کلّ مجلّات سفر به
۴۸	نقش ممتاز ایمان و عمل		کعبه جانان
۵۰	تساوی زن و مرد در آفرینش و تکامل	۱۵	اول - زاد راحل
	فصل سوّم - شریعت و طریقت در فقه	۱۶	دوم - رفع موانع
	اسلامی	۱۸	سوم - حرکت
۵۵	یکی بودن شریعت و طریقت	۱۹	چهارم - احوال اثنای سیر
۵۷	ظاهر و باطن احکام	۲۰	پنجم - حالات اواخر سیر
۶۰	بهره‌مندی از نعم و مبارزه با صوفیگری	۲۳	ششم - نهایت حرکت
۶۳	نجاسات و مطهّرات ظاهری و باطنی	۲۳	نیاز به استاد الهی
۷۱	وضو و غسل ظاهری و باطنی		فصل دوّم - عظمت انسان و ضرورت سلوک
۷۳	حقیقت نماز و نماز عارفان	۲۷	برخیز و سفر کن
۸۱	مساجد ظاهری و باطنی	۲۹	خود آگاهی و جهان آگاهی
۸۲	روزه ظاهری و روزه معنوی	۳۱	اهمّیت و برتری خودآگاهی
۸۶	خمس ظاهری و خمس باطنی	۳۲	انسان، عالم کبیر
۹۱	زکات ظاهری و زکات عارفان	۳۴	انسان بر صورت خدایی
۹۳	حج صورت و حج دل	۳۵	حیرت فرشتگان
۱۰۱	جهاد ظاهری و جهاد باطنی	۳۷	عالیترین آیین خَلقت
	شرایط ظاهری و باطنی در امر به معروف و نهی	۳۸	سیمرغ قلّه قاف
۱۰۶	از منکر	۴۱	تجلی حق در انسان
۱۱۲	معاملات ظاهری و معاملات باطنی	۴۲	زیباترین و زشت‌ترین مخلوقات
۱۱۴	میراث ظاهری و میراث معنوی	۴۴	دنیا زمینه وصال
۱۱۷	سوگند ظاهری و سوگند معنوی		

۱۱۹	حکم نذر و نذر عارفان
۱۲۱	زراعت در مزرعه قلوب
	فصل چهارم - ایمان، زاد راحل
۱۲۹	ایمان، نموّ بذرهای الهی
۱۳۰	علایمی از ایمان
۱۳۱	حسن فاعلی و حسن فعلی
۱۳۴	روز بیداری
۱۳۵	سرچشمه قوای روحی
۱۳۶	افول نور ایمان
۱۳۷	ایمان ظاهر و ایمان باطن
۱۳۹	کفر جلی و کفر خفی
۱۳۹	شرک جلی و شرک خفی
۱۴۰	فردگرایی، دید مشرکانه
۱۴۲	ضرورت صدق
۱۴۴	اخلاص و رفع حجابات
	فصل پنجم - توبه، رافع موانع و عوایق
۱۵۱	اقسام افعال بندگان
۱۵۲	توبه، باب مفتوح الهی
۱۵۵	توبه، بیداری روح
۱۵۶	توبه و شرایط آن
۱۵۸	علل اصرار بر ذنوب و علاج آن
۱۶۱	توبه تا حضور موت
۱۶۲	لزوم توبه دائمی
۱۶۳	توبه نصوح
۱۶۴	احوال و مقامات و ارکان توبه نصوح
۱۶۷	درجات توبه
	فصل ششم - رفع دو عایق اوّلیه در سلوک
	الف - رعایت حقوق نیازمندان
۱۷۱	مواهب عالم، حق همگان
۱۷۳	فقرا اهل و عیال اغنیاء
۱۷۶	ضرورت بررسی امکانات خود
	ب - مراعات حریم محرم و نامحرم
۱۸۱	چشم چرانی، محرک غیر الهی
۱۸۴	مفهوم حجاب در قرآن
۱۸۶	ایرادات مخالفین حجاب
۱۸۸	نیازهای محدود و نامحدود
۱۹۲	روانشناس واقعی
۱۹۴	تشریح دستورات الهی
۱۹۷	مرزهای متغیّر حریمیت
۱۹۷	طلاق، حلال مبعوض
۲۰۰	موانع حکیمانه در طلاق
	فصل هفتم - زهد و استقبال از شداید
۲۰۶	مفهوم حقیقی زهد
۲۰۹	زهد و تقوی
۲۱۲	نفس اماره و نفس مکرمه
۲۱۵	زیباشناسی در پرتو تزکیه نفس
۲۱۸	تزکیه، تبخیر معنوی نفس
۲۲۰	تزکیه و ادراک لذات برتر
۲۲۳	خویشن‌داری، سرمایه حقیقی
۲۲۵	تنازع عقل و نفس
۲۲۹	خواب گران غفلت
۲۳۴	تفکر، بهای موفقیّت
۲۳۹	ضرورت محاسبه نفس
۲۴۵	تکریم نفس و مبارزه با فرعون
۲۴۸	مفهوم حقیقی تقیه
۲۵۱	کامیابی‌ها، فرزندان مصائب
۲۵۹	سرور عارفان در شداید
۲۶۳	فهرست آیات
۲۷۵	فهرست احادیث
۲۷۹	فهرست راهنما
۲۸۷	گزیده منابع و مأخذ

مقدمه

شکر لایتناهی خدای را سزااست که وجود هر موجودی نتیجه جود اوست و هر موجودی حمد و ثناگوی او «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ: و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید». خداوندی که نقوش نفوس بر صحیفه عدم، رقم زد و آب حیات معرفت را در ظلمات صفات بشریت تعبیه کرد «وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: و در خود شما پس مگر نمی‌بینید؟». تشنگان طلب را به قدم صدق، سلوک آن ظلمات صفات بشریت میسر گردانید و به عنایت بی‌علت، خضرصفتان سوخته‌دل از آتش عشق را به سرچشمه آن آب حیات معرفت رسانید.

درود نامحدود بر ارواح مقدس و بی‌دنس حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ: آنان کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت بخشیدیم» بالاخص قافله‌سالار قوافل حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، محمد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ.

مقصود از آفرینش، وجود انسان است و هر چیز را که وجود است از دو عالم، به تبعیت انسان است. مراد از آفرینش انسان، کمال معرفت به ذات و صفات باریتعالی است و چنین معرفت تنها از انسان به ظهور رسد، انسانی که دارای روح پاک شود.

آنچه مکشوف نظر روح است از معانی غیب، قابل نقصان نیست، زیرا که نظر چنین روح به مدد نور خدا مؤید است «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ: از هوشیاری مؤمن حذر کنید که او به نور الهی می‌نگرد». اما آنچه نصیبه نفس است از معانی، در تصرف وهم و خیال است.

یقین است که روح را محبت از جمله صفات او سابق آمد و این به سبب تشریف «يُحِبُّهُمْ: خدا آنان را دوست می‌دارد» بوجود آمده و گرنه کسی به مقام «يُحِبُّونَهُ: آنان خدا را دوست می‌دارند» نرسیدی. روح را هیچ صفتی نیست که پیوندی با قدم داشته باشد، مگر محبت و در این اسرار بسیار است. حضرت داوود علیه السلام پرسید: «يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ: پروردگارا چرا خلق را بیافریدی؟» فرمود: «كُنْتُ كَنَزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ: من گنج نهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم».

روح انسانی به جهت اضافت «مِنْ رُوحِي: از روح خود» اشرف کاینات گشت و مورد تکریم خاص الهی؛ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا حمل نمودیم» یعنی انسان محمول عنایت ماست. ما عاشق و معشوق یکدیگریم، آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ما افتد، نه ما را با دیگری و نه دیگری را با ما افتد. بار ناز معشوقی معشوق، عاشق تواند کشید و بار ناز عاشقی عاشق، معشوق تواند کشید. خواست عاشق معشوق را پیش از خواست معشوق عاشق را نیست، بلکه خواست معشوق مقدم بر خواست عاشق است. زیرا عاشق پیش از وجود خود مرید معشوق نبود، ولی معشوق پیش از وجود عاشق، مرید او بود. عشق عاشق را تار از «يُحِبُّهُمْ» آمد و بود «يُحِبُّونَهُ». سر رشته این حدیث از اشارت «فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ: دوست داشتم که شناخته شوم» برخاست.

گرچه در تعبد، انس و جن و ملک شریکند، ولی انسان در قبول حمل بار معرفت در میان خلائق ممتاز گشت «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ: ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم» همه از قبول آن امانت امتناع ورزیدند الا انسان «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ: و انسان آن را برداشت». کشیدن این بار معرفت و امانت الهی تنها انسان را سزاست.

انسان است که دل او مرآت جمال‌نمای الوهیت گشته «خَلَقَ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ: خدا آدم را به صورت خود آفرید». دل آینه الهی است و هر دو عالم، غلاف این آینه. اگر آینه دل انسان به

کمال مرتبت صفای خود برسد، می‌داند که او کیست و بهر چه آمده است و این همه کرامت و فضیلت به چه علت است.

این همه حضرات انبیاء که آمدند، کار نوی بدین عالم نیاوردند و خبر نوی در سینه تو نهادند، بلکه آنچه را که در سینه تو نهاده بودند، بجنبانیدند، و آنچه را که بر تو به ودیعه نهاده بودند، ترا به سوی آن خواندند «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهَ: و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم».

ای انسان که نسخه کامل نامه الهی تویی، ای آئینه جمال الوهیت که آنچه در عوالم است بیرون از تو نیست، هرچه خواهی از درون خود بخواه که مطلوب حقیقی و یار ازلی آنجاست. اما تا آئینه دل آدمی به کمال مرتبت صفای خود رسد، مهالک و مسالک بسیار باید قطع نمود و آن جز سلوک بر شریعت و حقیقت و طریقت نیست.

البته شریعت و طریقت یکی است و آن تعالیم اسلام است. طریقی جز تعالیم اسلام یافت نمی‌شود که انسان را به سعادت رساند. شریعت عین طریقت و طریقت عین شریعت است، لذا تقسیم علمای دین به علمای شریعت و طریقت، بی‌موضوع و بی‌اساس است.

علم شریعت هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، و هم مبدأ عمل است به وجهی و هم غایت عمل است به وجه دیگر. پس اول، ایمان و علم به شریعت است و آخر هم، ایمان و علم به شریعت، منتها تفاوت آنها از زمین تا آسمان است. اول قشر است و مجاز، آخر لب است و حقیقت. زیرا تعالیم اسلام جامع تمام فضایل و دارای کل کمالات و سرچشمه هر علمی است.

مرید صادق و سالک عاشق از سر صدق و تائنی، نه از سر هوی و تمنی مطالعه کند. در این هنگام او می‌داند که کیست و از کجا آمده و چون آمده است، به چه کار آمده و کجا خواهد رفت، مقصود او چیست و هدف اعلای او کیست و معلوم گرداند روح علوی را در خاک سفلی کشیدن چه حکمت دارد و باز مفارقت و قطع تعلق آن از قالب به چه سبب است و بار دیگر نشر آن در حشر با کسوت قالب بهر چیست. در این صورت از زمرة «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ: آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند» بیرون آمده و به مرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ: از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آن که از آخرت غافلند» رهایی یابد و به ذوق و شوق قدم در طریق حق نهد؛ آنچه را در نظر آورد به قدم آورد که ثمره نظر، ایمان است و ثمره قدم، عرفان.

کعبه وصال را هم مانند کعبه صورت از هر جهت راهی است «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: و از هر کجا بیرون آمدی روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان». مراحل این طریق را به ارادت و شوق و محبت توان پیمود. اما عشق به مقام تحقق نرسد، مگر این که عاشق مطیع و مُنقاد محض فرمان معشوق شود «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد».

این توفیق کسی را سزااست که با تزکیه و تصفیه، مراتب معرفت نفس خود را به کمال رساند و در منطقه جاذبه الوهیت قرار گیرد، و در دریای عشق محبوب ازلی و عقل کلی مستغرق شود؛ خویشتن را به شعله شمع ازلی زند و وجود انسانی را تبدیل به آتش نماید. در این مقام است که «آتش بر او و کسانی که پیرامون آتشند، مبارک است: أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا». مجذوب سالک هم عاشق است و هم معشوق و هم عشق. چون عوارض از بین رود، دوگانگی برخیزد یگانگی پدید آید، جای کثرت را نور وحدت و یگانگی گیرد. کثرت که امری است موهوم به نسبت معرفت از بین رود و سفر روحانی و معنوی جز رفتن از کثرت به وحدت یا از نَکَرَت به معرفت نیست. این مقام از آن سالکانی است که به مرتبه اعلای توحید یا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» رسیده‌اند، از خود فانی شده و به او باقی گشته‌اند.

آری تا وجود و هستی مجازی باقی است، از وجود و هستی حقیقی نمی‌توان در حدّ اعلی برخوردار شد مگر به قدر آنچه از هستی مجازی کاسته شود. همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در تحقق این هستی کوشیدند و همه هستی بشری را فدای عشق معشوق نهادند. لکن از هر یکی نیم‌سوخته و سایه‌ای باقی ماند، اما حضرت محمد(ص) هستی خود را در آتش عشق معشوق خود در شعله جمال ازلی به کلی بسوخت.

تَافَاخُرُ سایر حضرات انبیاء این بود که مقام سروری، پیشوایی، قافله‌سالاری و دلیلی دارند، اما حبیب خدا(ص) می‌فرمود که نصیب من در بی‌نصیبی است، کام من در ناکامی است، مراد من در نامرادی است، هستی من در نیستی است، توانگری و «فخر من در فقر است: الْفَقْرُ فَخْرِي». چه عاشق باید پیش معشوق دست خالی رود. ای عاشق خدا، راه تو راه حدّ اعلای عشق است، این راه را به نیستی باید رفت، سروری و پیشوایی، همه هستی است.

سالک باید بداند که مبدأ و منشأ این حرکات الهی، اراده الهی است. اراده، تخم جمله سعادت‌هاست و این صفت نه از صفات انسانیت که پرتوی از انوار صفت مریدی خداست، تا

حق تعالی با این صفت در روح بنده‌ای تجلّی نکند، آن بنده مرید نخواهد بود. ابتدا این نور چون شرر آتشی است که در حَرّاقه افتد که اگر آن را به کبریتی برنگیرد و به هیمنه‌های خشک مدد نکند، روی در خاموشی کلی نهد و به مَکَمَن غیب رود و آن مدد جز تعلیم اساتید الهی نخواهد بود «الْشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ: پیر در میان قوم خود همانند پیامبر در بین امت خویش است».

سخن عارفان، دواعی شوق و بواعث طلب در دل طالبین پدید می‌آورد و شرر محبت در باطن ایشان مشتعل می‌سازد، خصوصاً که از منشأ نظر عاشقان صادق و کاملان مُحَقِّق صادر شود. کلام ایشان قلیل‌الحجم است و کثیر‌المعنی، جام جهان‌نماست و مرآت جمال‌نمای، هم استفادت مبتدی ناقص را شامل است و هم إفادت مُنتهی کامل را. لکن بی‌خبران را از دولت این حدیث بهره‌ای نیست و ندانند که قفل سعادت ابدی به کدام کلید گشوده می‌شود.

مفتون و مغرور این راه کسی که پندارد با اتکاء به خود و به قدم بشری طیّ تواند کند، غافل از این که راه کعبه صورت را بی‌دلیل نتوان رفت تا چه رسد طی مراحل کعبه وصال. سالک حقیقی در جستجوی استاد کامل بپا خیزد، اگر در مشرق نشان ندهند به مغرب رود. او واقف است که حصول حقیقت به واسطه علما و عرفا و مرشدین کذایی ممکن نیست که ایشان همه در مقام آسایشند و در بند آرایش، نه ایشان را از عرفان خبری و نه از ایقان اثری.

آری حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بی‌خبران نتوان یافت که آنان از مخدولان درگاه حقند، اگرچه ظاهراً خود را به لباس اسلام آراسته‌اند ولی باطناً لباس کفر در بر کرده‌اند. عاقبت کردار بی‌ایمان ایشان و ریاضات و مجاهدات بی‌معنی ایشان «تَصَلِّي نَاراً حَامِيَةً: در آتشی سوزان درآیند» است، لکن عاقبت آن مردان الهی که خورشید اسلام بر دل آنها می‌تابد و باد کرامت از پرده عنایت بر سرای تقرب ایشان می‌وزد «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ: در بهشت برین- اند» است.

درد بر ارواح پاک و مقدس اولیاء که پس از رهایی از این خاکدان و وصول به مقام قرب محبوب و کسب استحقاق غنودن در حریم عزّت در زیر آتش عشق خدایی، ترک آن بارگاه صفا گفته و به زمین برگشته‌اند و از نو خود را به زندان تاریک و تنگ تن خاکی انداخته‌اند، تا گم‌گشتگان بیابان غفلت و جهالت را هدایت نموده و از گرداب بدبختی و نابینایی نجات داده و به سرمنزل مراد رسانند.

درود بر دلباختگان شاهد عشق خدایی که کشته شدن در دست مردمان بی‌دل را، عین سعادت و فیض آسمانی شمرده‌اند و انواع شکنجه و آزار و رنج و درد را تحمل کرده، لَبَّیکَ گویان جام شهادت را از دست دیوسیرتان گرفته و سر کشیده‌اند تا بشر را به غیرت و همت درآرند و پرده‌های غفلت را از پیش چشم بصیرت ایشان بردارند و آتش عشق خدایی را بر دل افسرده ایشان برافروزند.

سلام و درود بی‌انتهای بر خاتم دایره کمال، حضرت محمد(ص) و اهل بیت طاهرین او، آن پیشتازان محبت و لواداران حمد و معرفت. خدایا به حق آنان ما را به وصال خویش موفق فرما.

فصل اوّل

سفر بہ کعبہ جانان

خلاصہ کلّ مجلّات

سفر به کعبه جانان

اگر کسی در خود و بر صفات و افعال خود بنگرد، خویش را به غیر خویش محتاج می‌یابد؛ بدیهی است که احتیاج به غیر، نقص است. چون خود را محتاج بیند، در باطن او اشتیاق بر طلب کمال پدید آید و در پیدایش آن کمال، ناچار به حرکت است. کسی که بدین حرکت قیام نماید، باید چند امر را مراعات کند تا به مطلوب خویش نایل آید:

اول - مراعات چیزی که لازمه حرکت است و بدون آن، حرکت میسر نیست که در واقع آن چیز به منزله زادِ راحل است.

دوم - توجه به رفع چیزهایی که مانع حرکت معنوی وی می‌گردد.

سوم - حرکتی که به واسطه آن از مبدأ به مقصد می‌رسد.

چهارم - توجه به احوالی که در اثنای سیر از مبدأ حرکت تا منتهای آن عارض می‌گردد.

پنجم - توجه به حالاتی که علی‌الخصوص در اواخر سیر به سالک دست می‌دهد.

ششم - توجه به نهایت حرکت.

اول - زادِ راحل

برای سالک طریق حق، چیزی که به منزله زادِ راحل است، ایمان به خداست. ایمان به خدا نسبت به آثار دنیوی و اخروی و ظاهری و باطنی که بر آن مترتب می‌شود، مراتب مختلف دارد. آثار دنیوی مربوط به این عالم است ولی آثار اخروی موقوف است بر یک رابطه روحانی و اعتقاد قلبی.

سالک نمی‌تواند بدون ثبات بر ایمان سلوک نماید و به مقصود رسد. ثبات ایمان عبارت

است از حصول جزم، و تا این جزم با ایمان مقارن نشود، طلب کمال، صورت نبندد. سالک باید صدق و اخلاص را شعار خود سازد. صدیق کسی است که در تمام حالات و صفات و اقوال و افعال، راستی او را ملکه باشد. مراد از اخلاص آن است که سالک هرچه گوید و هرچه کند، محض تقرب به حق تعالی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی و اخروی مانند جاه و مال یا طمع رستگاری و نجات از عقاب نباشد، زیرا همه اینها در مقام اخلاص، شرک خفی هستند. خلوص وقتی حاصل می‌شود که مؤمن هر عمل نیک را از خود نبیند، بلکه موهبت الهی داند که این عمل را حق تعالی به دست او جاری ساخته و به زبان قال و حال گوید: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ: هیچ جنبش و نیرویی نیست مگر به یاری خدا».

ایمان در هر کس عبارت است از پیوستگی او به آفریننده خود. برای این پیوستگی مراتبی است و بالاترین مرتبه آن، درجه معرفت شهودی است که حق تعالی إفاضه می‌فرماید به دل‌های مُستعدّه و لایقه. در این مقام است که برطرف می‌گردد حجاب‌های ظاهری و باطنی و مکشوف می‌شود حقایق؛ چنان که در عالم خواب به جهت برطرف شدن حجاب بدن تا حدی و بعضی از حجاب‌های دیگر، برخی از حقایق مکشوف می‌شود، برای سالکین راه حق، شهود حقایق به دیده باطن حاصل می‌شود در حال بیداری. حصول و وصول این مقام صورت نبندد مگر به تخلیه وجود از صفات حیوانی، چنان که عارفان کوی حق فرموده‌اند: از صفات حیوانی بمیرید و به صفات الهی زنده شوید.

دوم - رفع موانع

امر دوم عبارت است از ازاله موانع سیر و قطع عوایق آن که بدون رفع آنها، سیر معنوی میسر نگردد. از جمله این موانع و عوایق، معاصی و سیئات است که رفع آنها به توبه ممکن شود. سالک راه حق باید بداند افعال بندگان بر پنج قسم است:

اول - فعل واجب که نباید ترک شود.

دوم - فعل حرام که نباید انجام گیرد.

سوم - فعل مستحب که بجا آوردن آن از ترکش بهتر است.

چهارم - فعل مکروه که ترکش از فعل آن بهتر باشد.

پنجم - فعل مباح که فعل و ترکش مساوی باشد.

از این جمله، دو قسم اول بر سالک واجب است عقلاً و شرعاً، یعنی فعل واجب و ترک حرام.

توبه واجب منحصر در اقوال و احوال و جوارح نیست، بلکه از هر جهت حتی از نظر افکار و خیالات قلبی نیز باید توبه کند. سالکین طریق حق، بجا آوردن فعلی که از قسم چهارم و ترک فعلی که از قسم سوم باشد را ترک اولی^۱ دانسته و توجه به غیر حق تعالی را نیز گناه می‌شمروند. وصول مقصد موقوف است به دو شرط:

اول - علم به اقسام افعال، که کدام فعلی از افعال رساننده بنده است به کمال.

دوم - واقف شدن بر نتایج حصول کمال.

سالکی که این دو شرط را تحصیل نماید، البته گناه نکند و اگر کرده باشد، آن را به توبه جبران نماید.

توبه مشتمل است بر دو چیز:

اول - به زمان ماضی، دوم - به زمان حال و مستقبل. به زمان ماضی، تأسف و پشیمانی است بر گناهانی که در زمان گذشته از او صادر شده و تلافی آن با سه کس:
اول - با خدا که نافرمانی او کرده.

دوم - با نفس، که نفس خود را در معرض نقصان و پستی و خشم الهی آورده.

سوم - با غیر که ضرر قوی یا فعلی به او رسانده.

آنچه ضرر به غیر رسانده تا او را به حق خود نرساند، توبه او صورت نگیرد. چنان که ضرر قوی به او رسانده باید جبران کند به عذرخواهی و استیصال، اگر ضرر فعلی و مالی به او رسانده باید جبران کند به رد حق او یا عوض آن، به طوری که مقتضی رضای او گردد، یا تحمل نماید بر عذابی که در شرع مقدس اسلام بر آن معین شده است. آنچه با نفس خود کرده، به انقیاد فرمان خدا و عقوبت دنیوی جبران نماید و حق خدا را نیز با رجوع به حضرت او با ریاضت و عبادت جبران کند. اما آنچه متعلق به زمان حال و مستقبل است، تصمیم قاطع است بر ترک معاصی و اطاعت فرمان حق.

توبه از بزرگ‌ترین مقامات بشری است، و یگانه وسیله نجات و ترقی و پیشرفت دنیوی و اخروی است. زیرا سرچشمه همه آفات، ظلمت گناهان است و حقیقت توبه، شستن پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی است که بر دل انسانی نشسته و آن گوهر پاک و تابناک را تیره و زنگاری نموده است.

سوم - حرکت

حرکتی که سالک راه حق می‌تواند به واسطه آن از مبدأ به مقصد رسد، زهد است. زاهد کسی است که دارای سه خصلت باشد:

اول - مجاهده با نفس در ترک مشتهیات و زخارف دنیوی.

دوم - تزکیه اعمال.

سوم - بذل جوارح در راه حق.

زاهد هرگز به دنیای پست تن ندهد، زیرا می‌داند آنچه خداوند متعال برای اولیاء خود ذخیره فرموده از مقامات عالیه و درجات رفیعہ، بهتر است از اموال و سایر علایق دنیوی. زاهد زهد خود را مشاهده نکند و برای آن قدر و قیمت و منزلتی نطلبد، زیرا در زهد خویش چنان غرق تجلیات حق است که مقصودی جز لقاء الهی ندارد و نمی‌خواهد چیزی حجاب او شود. کسی که از مقام خودبینی در نیامده و از مرتبه نفس‌پرستی به مقام خداپرستی نرسیده، به مقصد نخواهد رسید.

مانعی از موانع سیر عارف طریق حق، پیروی هوای نفسانی است و این مانع، بدون زهد رفع نشود و حصول کمال زهد، بدون ریاضت ممکن نیست.

ریاضت در عرف عرب، رام کردن حیوانات را گویند به منع آنها از حرکات غیرمطلوبه و عادت دادن آنها در اطاعت صاحب خویش. در این موضع، مراد از ریاضت، منع نفس حیوانی است از انقیاد و متابعت قوه شهویه و غضبیه و آنچه به آن دو تعلق دارد، و ملکه گردانیدن نفس انسانی است با دستورات شرعیه.

مقصود از ریاضت، صبر است بر رفع موانع طریق حق از مشاغل باطنیه و ظاهریه، و ملکه گردانیدن نفس انسانی است بر ثبات آنچه باعث رسیدن اوست به فیوضات الهیه.

صبر، حبس نفس است از جَزَع به وقت وقوع مکروه، و در معنا التذاذ است از شداید و مشکلات. صبر مقتضی اُنس به محبوب است. عارف کامل در مشکلات، مبتلاکننده را می‌بیند و مراد حق را بر هر مرادی ترجیح می‌دهد. این است که عارفان از مشکلات و شداید نهراسند و جز طریق حق نپویند و همواره از فیض اقدس او استمداد خواهند و از نور جمال او استضاء نمایند. آنان می‌دانند که در حقیقت آن مشکلات و شداید، دافع و رافع حجاب‌هایند، لذا می‌خواهند که محبوب خویش را بدون حجاب مشاهده نمایند.

چهارم - احوال اثنای سیر

احوالاتی را که از مبدأ تا مقصد عارض می‌شود اصول گویند، به جهت آن که پایه و اساس سلوک، این امورند. سالک تا این مراحل را طی نکند، به منزل قلب و کعبه مقصود نخواهد رسید. آن امور عبارتند از: ارادت، شوق، محبت، معرفت، یقین. اختلاف درجات سالکین راه حق، به حسب اختلافات قلبی آنهاست؛ هر کسی درجات قلبی او بالاتر، مقامات او عالی‌تر.

مرتبه اول ارادت، اخراج بیگانه از خانه دوست و محبوب حقیقی است؛ اخراج بیگانه از این خانه ممکن نیست مگر با انقیاد از دستورات شرعیّه. در این مقام است که دل سالک از بیگانه تخلیه می‌گردد.

شوق، حرکت روح است بسوی لقاء حق، و البته لقاء حق بدون رجاء میسر نگردد. سالک را بعد از اشتداد ارادت، وجود شوق ضروری بود و چندان که در سلوک بیشتر ترقّی کند، اشتیاق او بیشتر خواهد شد، به حدی که هستی خود را بین خود و محبوب خود، حجاب ببند.

احوالی از احوالات سالک راه حق، محبت است نسبت به محبوب حقیقی. محبت در همه موجودات جاری و ثابت است: در فلک محبتی است که مقتضی حرکت آن است، و در عناصر محبتی است که میل به مکان طبیعی خود می‌نمایند. در نباتات محبتی است که در طریق نمو و اغتذاء متحرکند. در حیوانات محبتی است که سبب انس و الفت گرفتن آنهاست. در نوع انسان محبتی است که سبب آن سه امر باشد:

اول - لذت و آن جسمانی باشد یا غیرجسمانی، و هَمّی باشد یا حقیقی.

دوم - منفعت آن هم مجازی باشد یا حقیقی.

سوم - مشاکله جوهر و آن هم یا عام باشد مانند این که دو کس با هم، هم‌خلق و هم طبعند که به اخلاق و افعال یکدیگر مُبتهج شوند؛ و یا خاص بود که این محبت مخصوص اهل حق است، مانند محبت طالب کمال به کمال مطلق.

محبت با تصور رحمت بی‌پایان محبوب، اقتضاء رجاء می‌کند، و با علم به این که هرچه از محبوب صادر گردد محبوب است، مقتضی مقام رضاست. رضا مستلزم تسلیم محب است به محبوب، این است که عارفان کوی وصال، غیر خدا نبینند و جز او نیندیشند.

احوالی از احوالات سالک طریق که مقارن سلوک تا وصول به مقصد عارض می‌گردد، معرفت است. معرفت احاطه به حقیقت شیء است ذاتاً و صفاتاً. معرفت حاصل نشود مگر به وسیله آنچه معروف در عارف به ودیعه نهاده است از وجود و کمالات وجود. از این جهت، حضرت

ختمی مرتبت (ص) در معرفت پروردگار اکتفا نمود به معرفت کتاب آنفُس. عارف راه حق از مصنوع، صانع را می‌شناسد و از هر موجودی پی به موجد می‌برد تا حدی که غیر صانع نبیند، و تمام مصنوعات را فانی در بحر احدیت مشاهده نماید. معرفت را مراتبی است. کسانی هستند که غیر از استماع صفات حق تعالی بهره‌ای ندارند، ایشان را مُقلِّدین گویند. افرادی هستند که به برهان و دلیل دانند که صانعی دارند، هر دلیل و برهان برای آنها روزه‌ای است به جانب حضرت احدیت. گروهی دیگر به وسیله معرفت و شناسایی حق تعالی و بندگی و اطاعت او، لطف الهی را همواره مشاهده می‌نمایند. گروهی نیز هستند که معرفت ایشان از باب معاینه باشد که ایشان در هر آنی نوای بنده‌نوازی را به گوش دل می‌شنوند، آنان را عارفان گویند.

یقین، بهترین وسیله‌ای است برای سلوک راه حق، که شاید سفر را برطرف کرده و عارف را به کعبه آمال می‌رساند. برای یقین مراتبی است:

اول - علم الیقین، که حاصل آن برای سالکین الی‌الله است به وسیله نظر در آیات تکوینی و تدوینی و معجزات و خوارق عادات صادره از حضرات انبیاء و اولیاء و منامات صادقه و علم منایا، که هر یک از آنها جزیی است از اجزاء نبوت و رسالت.

دوم - عین الیقین، که عبارت باشد از شهود اشیاء به نورانیت دل.

سوم - حق الیقین، که عبارت باشد از تجلّی نور الهی بر دل سالک راه حق که در این مقام، تمام رسوم عبودیت و خودبینی محو گردد.

پنجم - حالات اواخر سیر

حالاتی که تا رسیدن به مقام وصول علی‌الخصوص در اواخر سیر، عارض می‌گردد عبارتند از: توکل، رضا، تسلیم، توحید، اتحاد.

توکل، اظهار عجز و ناتوانی است در همه امور و انقطاع بنده از ماسوی‌الله. توکل این نیست که انسان از همه کارها دست باز دارد و به خدا واگذارد، بلکه سالک راه حق باید بداند که در وقوع همه کارها شروط مؤثر نیست، و نیز وقوع همه کارها در غیر شروط نیست، بلکه تنها در وقوع بعضی کارها شروط مؤثر است. اگر کسی وقوع تمام کارها را در غیر شروط بداند، جبر در خیال آید و اگر وقوع تمام کارها را به شروط نسبت دهد، قَدَر در خیال آید و اگر به نظر راست بنگرد، نه جبر مطلق است و نه قَدَر مطلق. بدون علم بر جبر و قَدَر، توکل حاصل نشود و حصول

کمال این علم بدون ریاضت قوه عاقله میسر نگردد.

از حالات عارضه بر اهل سلوک تا رسیدن به کعبه مقصود، حال رضاست. پس شرط است برای کسانی که قصد رجوع به او دارند، چه به وسیله عبادات و طاعات و چه به وسیله سلوک در طریق مجاهدات و ریاضات، این که اول مقام رضا را محکم و استوار نمایند.

مقام رضا همان خشنودی است به آنچه خدای رحمان مقدر فرموده. سالک طریق حق نخواهد و اراده نکند غیر آنچه را که خدا خواسته، این است که عارفان راه حق آن خواهند که او خواهد، زیرا که اگر چنین نباشد با مقام رضا منافات خواهد داشت. پس محب و عاشق حقیقی آن خواهد که محبوب و معشوق او خواهد.

مقام رضا بدون فناء اراده حاصل نمی‌شود. در حقیقت فناء اراده در اراده حق تعالی، همان فناء صفت است در صفات حق تعالی. فناء اراده حاصل نمی‌شود مگر به ترک حظوظ نفسانی که این معنی برای عوام بسیار مشکل است.

بالجمله رضا همان رضایت است به آنچه خدا خواسته که آن ثمره محبت است و لازمه آن، عدم انکار است بر خواسته خدا، این است که عارفان طریق حق نخواهند غیر آنچه خدا خواهد، چه در ظاهر و چه در باطن، چه در دل و چه در قول و چه در فعل.

اهل ظاهر را مطلوب آن بود که خدا از ایشان راضی باشد تا از خشم و عقاب او ایمن گردند. اما اهل باطن را مطلوب آن بود که از خدا راضی باشند، و آن چنین باشد که هیچ حالی از حالات مختلف مانند مرگ و زندگی و فناء و بقاء و مشقت و راحتی، مخالف طبع ایشان نباشد؛ زیرا می‌دانند که صدور همه از اوست و بر غیر ارادت و مراد او مطلبی اختیار نکنند.

هرکسی که تساوی حالات مختلف در طبعش راسخ گردد، آن خواهد که خدا خواهد. لذا بزرگان فرموده‌اند هرچه او را آید باید، پس هرچه او را باید آید.

خداوند متعال آنگاه از بنده‌ای راضی شود که حالات مختلف نسبت به او مساوی باشد. پس حقیقت لذت معنوی برای عرفای طریق حق است، زیرا که ایشان را بایست و نبایست نباشد و همه بایست و نبایست به ایشان بایست بود. از این‌رو عارفان کوی وصال نه بر هیچ حادثی مُبتهج و نه بر هیچ فائتی متأسف گردند.

از حالات سالکین طریق حق که در بین سلوک عارض می‌شود، تسلیم است و مقام تسلیم فوق مقام توکل است، چه در توکل سالک در انجام امری خدا را وکیل نموده و تعلق خود را به آن کار باقی می‌داند، ولی در تسلیم قطع آن تعلق نموده تا هر امری که آن را به خود متعلق

می‌شمرد، متعلّق به او داند. این مرتبه فوق مقام رضاست، چه این که در مرتبه رضا هرچه خدا کند موافق طبع او باشد، ولی در مرتبه تسلیم سالک طبع خود و موافق و مخالف آن را جمله به خدا واگذارد، یعنی در این مقام او را طبعی نیست که موافق و مخالفی باشد. تسلیم را مراتبی است:

اول - تسلیم شدن سالک است به آنچه از عالم غیب در عالم شهادت شهود می‌کند، به سببی از اسباب سماوی یا ارضی. سالک الی‌الله باید متوجه باشد که در این حوادث شک و شبهه‌ای در قلب او داخل نشود.

دوم - تسلیم شدن علم ظاهر است به علم باطن، زیرا بعضی امور از نظر سالک عارف مخفی است و حکم و مصالح آنها جز خدا کسی نداند.

سوم - تسلیم نمودن آنچه غیر حق است به حق تعالی بدون این که تسلیم خود را مشاهده نماید. زیرا در شهود تجلّی حق، باقی نمی‌ماند چیزی از ظلمات عالم امکان، به جهت آن که عارف در این مرتبه خالص می‌گردد از برای شهود حق و صفات و افعال او، و در نتیجه سالم می‌ماند از شهود تسلیم و سایر متعلّقات خود.

توحید را مراتبی است:

مرتبه اول - از نظر در آیات و مصنوعات و استدلال پی می‌برد به خالق کاینات.

مرتبه دوم - بعد از طی مراحل نظر و استدلال از همه ادله عقلیه و نقلیه چشم می‌پوشد. چه ادله را به واسطه اشتغال بر قیاسات و مناقشات حجاب می‌داند، به جهت آن که عارفان طریق حق در مشاهدات غیبی و لاریبی جلوه محبوب را دیده‌اند.

فرق است مابین توحید و اتحاد، توحید یکی کردن باشد و اتحاد یکی شدن. در توحید شائبه تکلفی است که در اتحاد نیست. کسی که یگانگی مطلق در دلش راسخ گردد به اتحاد رسیده است.

اتحاد آن نیست که بعضی توهم کرده‌اند که یکی شدن بنده باشد با حق تعالی، که بعضی ظاهربینان و از عالم باطن بی‌خبران، به محض استماع این کلمات و شنیدن سخنان و معانی مشروع غیرمعروف عرفا، اعراض نموده و زبان به ایراد و طعن و تکفیر و تفسیق گشوده، به سایر کلمات و مقامات ایشان نمی‌نگرند. بلکه مراد از اتحاد آن است که عارفان طریق حق غیر خدا نبینند و بی‌تکلف گویند هرچه جز اوست از اوست.

ششم - نهایت حرکت

فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله و بدایت سیر فی الله. مراد از فنا، فنای ماسوی الله است در این مقام، علماً و حالاً و شهوداً. علماً آن است که سوای حق تعالی را فانی و نابود بدانند، زیرا حقیقت هستی منحصر در هستی اوست و ماسوای او به هستی او هستند. حالاً آن است که حالش نسبت به ماسوی الله، مانند حال کسانی باشد که مشاهده سراب می نمایند و می دانند که سراب است. شهوداً آن است که بعد از فنای موجودات در نظر سالک علماً و حالاً، معاینه کند فنای ماسوی الله حتی فنای خود را. سالک در سفر سیر الی الله باید تمام منازل و مراحل این طریق را به قدم صدق یکباره قطع کند، و سیر فی الله وقتی حاصل آید که این فنا به کمال رسد.

نیاز به استاد الهی

البته علت اصلی این انقلابات و تحولات مراتب، تعلیم استاد الهی است. چه عادت الله بر این جاری نشده که کسی بی استاد حرکت کند. آنان که خیال کرده اند بدون استاد می توانند به منزل رسند، دچار اشتباه محض هستند. اگر کسی خواهد بدون تسلیم به استاد الهی معالجه خود به نظر عقل و علم خویش کند، نتواند و بجایی نرسد و خوف آن باشد که در ورطه هلاکت افتد. کسی که با هوای نفس خود بر خویشتن تصرف کند، جان به باد خواهد داد. قرآن مجید که همه علوم روحی و جمله معاجین و اشربه و بیماری های روانی در آن وجود دارد «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن است» در نزد طبیب حاذقی همچون حضرت رسول اکرم (ص) بود که جمله امراض بشناسد و معالجه آن به صواب فرماید «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی». بعضی از صحابه آن حضرت که این علم را از او فرا گرفتند، در معالجه به کمال رسیدند. در هر عصری از اعصار روی زمین از این اطباء الهی خالی نیست و اگر کسی بدون مراجعه به ایشان خواهد خویشتن را معالجه کند در هلاکت افتد، باید به طبیب حاذق خویشتن را تسلیم کند که دارای کمال معرفت اَمْرِجَه مختلفه روحی شود.

سالک الی‌الله باید نیت و اراده خالص را در خویشتن به مقام تحقّق درآورد و بداند که تخم ارادت چون در زمین دل افتاد، باید آن را غنیمت شمارد و عزیز بدارد و غذایی مناسب حال او دهد و این غذا در بوستان اساتید الهی یافت شود. سالک حقیقی در جستجوی استاد کامل بپا خیزد، اگر در مشرق نشان ندهند به مغرب رود و اگر موانعی در رسیدن به خدمت استاد شود، به قوّت بازوی ارادت بگسلد.

اگر صاحب سعادت از در «وَأَتُوا النُّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا: و به خانه‌ها از در آنها درآیید» درآید و پرورش روح به قانون شرع دهد و مراتب تقوای خود را به کمال رساند، چنان که در عالم غیب عالم کلیات بود، اکنون عالم کلیات و جزییات غیب و شهادت گردد و بی‌پرده جمال و جلال حق بیند.

فصل دوم

عظمت انسان

و ضرورت سلوک

عظمت انسان و ضرورت سلوک

برخیز و سفر کن

خداوند متعال در حقیقت و کمون انسان قوایی قرار داده و در طبیعت روحانی وی عشق و محبت مفرطی نهاده که پیوسته در مقام کنجکاوی و حقیقت‌جویی است، و به رغبت و شوق، عازم سفر به سوی حق و طالب قرب و رسیدن به بارگاه عظمت و جلال خداوندی است؛ می‌خواهد هرچه زودتر طی این راه پرخطر کند و به سرعت تمام خود را به سرچشمه آب زلال معرفت رسانده از آن سیراب گردد و همیشه در آن سرزمین منزل گزیده با موجودات آن دیار مشغول راز و نیاز گردد. اما قوای طبیعی و نفس حیوانی سدها در میان افراشته و هزاران مراقب بر سر راه گماشته، راه نیل به مقصود را بسته، مطلوبات مجازی را نشان می‌دهد؛ او را به پیمودن بیراهه مشغول می‌کند تا هرچه بیشتر مطلوب خود را بجوید، کمتر بیابد و هر قدر بیشتر طی مسافت نماید، از مقصود دورتر گردد.

با آن که حس حقیقت‌شناسی و شوق سعادت‌مندی در همه افراد بشر موجود است، ولی دیو نفس او را فریب داده، حظوظ قوای حیوانی را در نظر وی می‌آراید، لذا به فریب نفس، هرکسی بهای زندگی و سعادت خود را در چیزی تصوّر نموده و همت خود را بر آن مصروف و در طلب آن می‌کوشد؛ بادهای غرور و نخوت و خودپسندی وی را به بیابانی هولناک پرتاب کرده، خود و خدای خویش را فراموش می‌نماید.

اگر کسی به نظر عبرت در احوال خلق بنگرد، بخوبی می‌فهمد که شراب گل‌آلود دنیا چنان آنان را مست کرده و در بستر غفلت به خواب سنگینی فرو برده که دیگر انتظار بیداری و بهبودی آنان از بین رفته است. ایشان تصور می‌کنند که فقط برای تعمیر این عاریت‌سرا آفریده شده‌اند! سعادت خویش را در تعیش دنیا و برتری بر اقربان و گرد آوردن مال و برآوردن آرزوهای بی‌پایان می‌پندارند. عده‌ای نیز دم از حقیقت می‌زنند، لکن اثری از آثار حقیقت در اعمالشان مشاهده نمی‌شود.

ای انسان! خواب غفلت تا کی؟ دیده بگشا، اندکی به خود آی و برخیز و روح خود را از

سیه‌چال طبیعت بیرون آر و بر سریر عزّت، به تاج کرامتی که خداوند متعال او را ارزانی داشته مَسْنَدَنشین گردان، مگذار که روح الهی تو لگدکوب قوای حیوانی و دستخوش هواهای نفسانی گردد.

ای انسان! روح الهی باطناً ترا به سوی حق دعوت کرده و رهنمایی به عالم وحدت می‌کند، اوست رسول باطنی و منادی پروردگار، علی‌الدوام گوید: عازم سفر شو و پشت به عالم ظلمانی طبیعت و رو به عالم نورانی الوهیت نما.

هرچه سلطنت روح الهی در مملکت بدن نافذتر شود، انسان را بیشتر مجذوب جاذبه الهی می‌گرداند. این مسافرت به بدن و پیمودن جادهٔ ظاهری و رسیدن به مکان جسمانی نیست، بلکه طی راه باطن و نیل به سرحدّ عبودیت و ربوبیت است. مسافر، نفس آدمی است و مقصد، وصول به بارگاه احدیت و زاد و توشهٔ این سفر تقوی است، مرکب سواری او محبت به حق و اسلحهٔ او برای دفع دشمن توجه به حق تعالی و یاد اوست. انسان باید از او استعانت جوید و گرنه به منزل نخواهد رسید.

اصولاً سیر در طریق حق، نوعی انتقال است، انتقال از منزل عبادتی به منزل عبادت دیگر و از عمل مشروعی به عمل مشروعی، و از مقامی به مقام دیگر و از اسمی به اسمی و از تجلّی به تجلّی و از نفسی به نفس دیگر. بنابراین سالک کسی است که در این منازل و اعمال و مقامات و اسماء و تجلیات در حال انتقال باشد. او به مجاهدات بدنی و ریاضات نفسانی پرداخته و به تزکیه و تهذیب نفس خود همت گماشته و مراحل را به حال خویش می‌پیماید نه به علم خود.

افرادی که پرده تاریک طبیعت چشم و گوش ایشان را فرا گرفته، باید برای برطرف کردن آن، زحمت و مشقّتِ بارِ گران ریاضات و عبادات را متحمل گردند تا سرانجام حجاب ظلمانی را پاره کنند و استعداد حضور پروردگار متعال را پیدا کرده به مقام مشاهده نایل آیند. این جماعت هم بالاخره مجذوب حق می‌گردند و از این آب و گل طبیعت و گرداب پربلای دنیا به ساحل نجات می‌رسند.

سالک اگر روش حضرات ائمه اطهار و اولیاء را سرمشق خود قرار دهد، از جادهٔ تقوی منحرف نگشته و شرافت خود را به دنیا نفروشد، زنجیر شهوات حیوانی را از پای عقل درآورده و قوای عقل و فکر و اراده و محبت و خلوص نیّت را در راه سعادت حقیقی بکار برد، حالات نورانی از منبع فیض سبحانی او را حاصل آید و عاقبت به مقصود رسد. لازمهٔ این تحولات و تبدّلات الهی، معرفت به مقام و موقعیت خویش در دایرهٔ وجود است.

خود آگاهی و جهان آگاهی

خداوند تبارک و تعالی برای سعادت انسان با تعلیم علم ظاهر و باطن دو راه نشان می‌دهد: راه علم آفاق و انفس یا جهان‌آگاهی و خودآگاهی «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ: به زودی آیات خود را در آفاق و انفس نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است». همه علوم در این دو مرحله و این دو دانشگاه جمعند. قدرت سیر مراحل آفاق و انفس کسی راست که در حد کمال جهان‌آگاه و خودآگاه باشد. انسان فطرتاً دوستدار این دو آگاهی است، زیرا تکامل و پیشرفت و سعادت خود را در گرو آنها می‌داند. رؤیت موجودات آفاقی با دیدگان ظاهری میسر است و مشاهده باطن جهان با دیدگان باطنی؛ واجدین شرایط می‌توانند آیات الهی را در آفاق و انفس مشاهده نمایند.

در حقیقت جهان‌آگاهی بر دو گونه است: یکی جهان‌آگاهی ملل غرب که به ظاهر جهان‌آگاهی است، لکن همه آنها در ردیف حقایق و معارف حق نیست، دیگری آگاهی و معرفت به همه عوالم وجود و حقایق مکنون در آنهاست.

خودآگاهی و خودشناسی نزد دانشمندان و فلاسفه سابقه‌ای کهن و دیرینه دارد و در این زمینه کتاب‌ها تدوین کرده‌اند، ولی در عصر حاضر به علت سلطه مادیات بر قسمت اعظم زندگانی بشر، متأسفانه بیشتر دانشمندان حتی علوم روحی و روانشناسی را که از طرق مهم خداشناسی و توجه به عالم غیب است، از پشت عینک مادیت و خواص مادی می‌نگرند.

علت عمده ناکامی‌های علمای غرب در کشف قوا و قوانین حاکم بر انسان و طبیعت، بخصوص در طب و روانشناسی، نگرش مادی آنان بر جهان و انسان است که همه اطلاعات خود را بر تجارب و معلومات حسی بنا کرده از علوم معنوی و روحی اطلاع کاملی ندارند. بعنوان مثال، طبیب روانشناس در مُداوای بیمار روانی غالباً متکی به جهات مادی است و از ایمان به مبدأ که از عالی‌ترین تجلیات فطری روح اوست، استفاده نکرده با تقویت روحیه مذهبی و ایمانی بیمار، او را بدان پناهگاه محکم راهنمایی نمی‌نماید.

هدف اصلی از خودآگاهی، پی بردن به عظمت شخصیت انسانی و قابلیت بی‌مانند او برای کسب کمالات و مقامات ممتاز الهی است تا در اثر تقویت اعتماد و تسلط بر نفس، با بصیرت و بینش والاتری به جنگ اهریمن‌های وجود خود رفته به رفع عوایق پردازد. چه بسیاری از آلودگی‌ها ناشی از ناآگاهی انسان به مقام و ارزش وجودی خود و مجذوبیت به مظاهر فریبنده دنیا است.

گرچه مطالعه علوم و تجارب زندگی در موفقیت انسان مؤثرند، اما سعادت هرگز محصول آنها

نیست. ادراک حقایق، بخصوص در جهات معنوی بر اساس نتایج علمی و تجربی، ناقص بوده و از علل مهم انحراف اکثر مردم است. دریافت کمالیه حقایق با عقل سلیم است و عقل سلیم، محصول همراهی تعقل و تقوی است، و تقوی همانند تعقل زایاننده برخی معانی است. ترقی و تنزل هر یک از این دو عنصر عالی در دیگری مؤثر است، ولی هر یک به تنهایی ناقص بوده و رساننده انسان به کمال نیست.

علوم ظاهری و تجربی بدون همراهی تقوی و تعقل، راهگشای انسان به ملکوت اعلی نبوده، بویی از آن عوالم را به مشام جان نمی‌رساند. سعادت کمالیه انسان در نتیجه تفکر و تعقل و تقوی است، آنجاست که نهرهای علم و دانش در پیش پا و اشجار گوناگون حکمت و معرفت در طرفی و شهرستان عشق و شوق در طرف دیگر و گل‌های رنگارنگ آثار ربوبی و تظاهرات اوصاف قیومی و انوار و جلوات خدایی انسان را مجذوب می‌نماید. و اگر سالک قدمی فراتر نهد، وارد عالم نورانی شده پیشقراولان آن دیار او را استقبال کنند و راه وصال را به وی نشان دهند. در پایان این طریق است که محبوب و معشوق یا محب و عاشق ازلی بی‌حجاب به وصال رسد و انسان حق را به حق شناسد نه به غیر حق.

پس گرچه علم می‌کوشد انسان را جهان‌آگاه و خودآگاه سازد، لکن خودآگاهی‌های علمی به تنهایی مرده و بی‌جان است، شوری در سر نمی‌افکند. ایمان است که آتشی در دل انداخته، نیروهای خفته را بیدار و آدمی را دردمند و دردآشنا می‌سازد. آری این مهم به تنهایی از عهده علوم و فلسفه‌ها برنیاید، چه بسیار از علما و فلاسفه که از صراط مستقیم منحرف شده، خدا را فراموش کرده‌اند، از این‌رو قرآن هشدار می‌دهد: مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد.

عیب و ایراد اساسی آگاهان بر فرهنگ و تمدن غرب، این است که جهان‌آگاهی غربی موجب خودفراموشی است. کسی که بدون آشنایی به فرهنگ الهی اسلام به فرهنگ غرب روی آورد تا حدی جهان‌آگاه می‌شود، ولی این آگاهی او موجب خودفراموشی است. راز اصلی سقوط انسانیت غربی به ورطه نفسانیات همین است و به تعبیر قرآن، کسی که در خسران باشد، جهان‌آگاهی او به چه کار آید!

برخلاف فرهنگ بشری، فرهنگ الهی اسلام نه به جهان صرفاً به دیده مادی می‌نگرد و نه به انسان، بلکه افق‌های تازه و با عظمتی را نسبت به انسان و جهان و پیوند بین آن دو می‌گشاید؛ انسان را دعوت به تفکر و تأمل در آنها کرده، طبیعت را سکوی پرش به ماوراء طبیعت می‌داند و

عالی‌ترین جهان‌آگاهی و خودآگاهی را عرضه می‌نماید.

بنا به معارف عالی‌ه الهیه، وجود انسان دارای عوالم کلی ناسوت، ملکوت و جبروت است، و او می‌تواند در اثر تزکیه نفس با هر یک از این عوالم کلی ارتباط پیدا کند. در برابر اشعه تابناک روح، طبیعت برای انسان الهی، شفاف شده ماوراء خود را نشان می‌دهد، در این حالت روشن می‌شود که جهان هستی، رصدگاهی است برای مشاهده جمال ازلی و نظاره کمال بی‌نهایت او.

اهمیت و برتری خودآگاهی

گرچه کسب هر دو نوع آگاهی مذکور برای بشر لازم است، اما اهمیت خودآگاهی بسی بالاتر از جهان‌آگاهی است. قرآن مجید جهان بیرون از انسان را با کلمه آفاق و جهان درون او را با کلمه انفس تعبیر کرده و به این وسیله اهمیت ضمیر انسان را گوشزد فرموده است. همه حضرات انبیاء و سفرای الهی و بزرگان، انسان‌ها را دعوت به خودآگاهی می‌کنند و خودشناسی سرلوحه تعلیمات اسلام است. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ: مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند» و در نتیجه «فَانْفُسُهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: خدا آنان را به خودفراموشی انداخت، آنان فاسقین و منحرفین هستند». بنا به این آیه شریفه افرادی که به بیماری خودفراموشی دچار شده‌اند، در ردیف فاسقون محسوب می‌شوند. پس، از وظایف مهم سالک، خودشناسی است تا بتواند خدا را بشناسد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: هر که نفس خود را بشناسد، خدا را شناخته است» و حضرت علی (ع) معرفت نفس را سودمندترین معارف می‌داند «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» و نیز می‌فرماید «عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا: عجب دارم از کسی که گمشده خود را می‌جوید، لکن خویشتن گم کرده را جستجو می‌کند!» طالبان بسیاری را آرزوی خودآگاهی است ولی نمی‌دانند به کدام طریق وارد شوند و چه مراحل را طی نمایند. طریقی را که خود برگزیده‌اند، رساننده آنان به خودشناسی نیست. این خودشناسی و خودآگاهی را نتوان از کتاب‌ها و فلسفه‌ها و منطق‌های کذایی اخذ نمود. کار علوم و فلسفه‌ها نیست که انسان را خودآگاه نمایند، اغلب آنها نه وسیله خودآگاهی که سبب خودفراموشی‌اند.

افرادی که شب و روز در پی تعقیب کلام متکلمین و فلاسفه‌اند تا خودشناسی را از مطالب آنان دریابند، یقین بدانند که معرفه‌النفس واقعی از این طریق قابل دریافت نیست. مثل کسانی که کلام

ایشان را حقیقت می‌دانند، آماس کرده‌ای را ماند که پندارد فربهی است! اینان محال است که موفق شوند، بلکه این نوعی بیماری و خطر روانی است که انسان تصفیه و تزکیه نفس و کلام بزرگان را کنار زده بخواهد با مسایل مبهم و پیچیده، حقایق را دریابد.

خودآگاهی حقیقی بدون مطالعه دقیق کتاب وجود خویشتن و بررسی آرزوها، آمال و دردهای نهفته در اعماق دل، میسر نیست و این تنها راه درک حقایق اصیل است، قرآن مجید نیز می‌فرماید «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ: خداوند متعال در درون انسان دو قلب قرار نداده» تا به دو جا بسپارد. دو محبت، دو آرزو و دو درد در یک دل نمی‌گنجد، باید محبت‌های غیرالهی را از دل بیرون کرد تا کعبه مقصود نمایان گردد. در این صورت، علاقه‌مندی به دیگران نیز به واسطه فضایل معنوی آنان است که در حقیقت، عشق و علاقه به خداست. پرورش محبت مجازی در دل، شرک است و پیامبران که قهرمانان توحیدند، کوچک‌ترین شرکی در کارشان مشاهده نمی‌شود، نه شرک در مبدأ و هدف و نه در آرزو و دردمندی، اما فلاسفه کذایی و معنوی‌نماها اگر هم اهل درد و جویای حقیقت باشند، نمی‌توانند به حق رسند.

دردِ فیلسوفِ دردمند، دردِ دانستن است، می‌خواهد حقیقت را بشناسد، اما دردِ عارف، دردِ رسیدن و یکی شدن و محو گشتن است. دردِ فیلسوف که او را از سایرین متمایز می‌گرداند، اعلام نیازِ فطرتِ دانستن است، اما دردِ عارف که عشق و جاذبه است، اعلام نیازِ فطرتِ عشق است، می‌خواهد پرواز کند و تا حقیقت را با تمام وجود خویش لمس نکرده، آرام نمی‌گیرد.

کسانی که به خودآگاهی رسیده‌اند، می‌دانند من و خود واقعی چیست. فیلسوف، من و خود واقعی را روح و جان می‌داند، لکن عارف بر آن اعتراض دارد، خود و من واقعی خداست. در مرتبه‌ای از مراتب، این روح و جان، تعین است و عارف با شکستن این تعینات، خود واقعی را درمی‌یابد. آنچه را که فیلسوف، خود و من واقعی می‌داند در نظر و عقیده عارف، مظهری است از خود و روح واقعی. کسی که می‌خواهد به خود واقعی رسد، باید فانی شده و تعینات را درهم شکند و اثری از جان و روح نبیند، این قطره جدا شده از دریا باید به دریا پیوندد و محو شود، در این مقام است که می‌تواند خود و من واقعی را دریابد.

انسان، عالم کبیر

هر چیزی صورت و معنایی یا ظاهر و باطنی دارد. ممکن است شیء از لحاظ صورت کوچک باشد و به لحاظ باطن خیلی بزرگ، و بر عکس امکان دارد پاره‌ای اشیاء ظاهراً بزرگ باشند و از

لحاظ معنا و باطن خیلی کوچک.

جهان آفرینش، صورتاً عالم کبیر است و به معنی عالم صغیر، اما انسان به صورت، عالم صغیر است و به معنی عالم کبیر. در وجود انسان از حقایق الوهیت و رسالت و نبوت و ولایت و خلافت، از لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت، نمونه‌ای و نشانه‌ای وجود دارد. اگر مرآت وجود انسانی از هوی^۱ و هوس و علایق نفسانی مُصَفّی^۲ گردد، تمام این مراتب در او نمودار شده و همه موجودات آسمان‌ها و زمین و کرات سماوی و جمله ماسوی^۳ الله در وجود انسان مشاهده می‌شود.

امروزه هزاران کاشف و محقق از عجایب اعماق دریاها و کشفیات کیهانی و ابعاد عالم لایتناهی خبر می‌دهند، ولی اگر انسان به خویشتن پردازد و در اعماق عالم کبیر درون خود سیر کند، لااقل به همان اندازه شگفتی‌های مرموز در خود مشاهده خواهد کرد؛ در این سیر او را وسایل و عوامل گوناگونی یاری می‌کنند.

حواس ظاهری و باطنی انسان متعدّد است که از جمله آنها می‌توان به حس ششم یا الهام اشاره نمود. مراتب نازلۀ این حس در حیوانات وجود دارد، مثل جهت‌یابی کبوتر، پرستو، کلاغ، گربه، سگ و یا احساس بوی گل‌ها و ریاحین توسط زنبورها از فاصله چند کیلومتری، یا ادراک فعل و انفعالات زیرزمینی قبل از وقوع زلزله توسط بسیاری از حیوانات و غوغای آنان پیش از زلزله‌های شدید.

نحو اعلی^۴ و اکمل الهام فقط در وجود انسان است، ولی اکثر مردم در اثر گرفتاری‌های مادی از این حس شگفت‌انگیز بی‌خبرند و توجهی به وجود خود و قوای نهادین خویش ندارند. اشتغال به امور دنیوی سبب تضعیف قدرت الهام‌پذیری است، اما عقل و ایمان خالص موجب تقویت آن می‌گردد. سالک الهی می‌تواند با تزکیه نفس و تقوی، بعد الهام و ارتباط با ماوراء طبیعت خود را تکمیل نموده به سعادت ابدی نایل گردد. زیرا هدف از خلقت تماس با واقعیات است، و در این تماس همه جانبه با عوالم وجود و مبدأ کائنات است که ابعاد و سطوح مختلف شخصیت الهی انسان باز و گسترده شده، استعدادهای مکتوم وجودش شکوفا می‌گردد.

بنابراین انسان کامل، فهرست کتاب وجود است و همان نکات و دقایقی که در عالم کبیر موجود است، در او یافت می‌شود. مفهوم «لَا رَطْبَ وَلَا يُاْسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن است» نیز اشاره به همین حقیقت است که انسان کتاب کوچک خلقت و عالم، کتاب بزرگ آفرینش است و قرآن کتاب راهنمای عقل و خرد، و پیغمبر اسلام (ص) نمونه بارز این کتاب مُبین است که به طور اتم، کمال قدرت معنوی را دارا می‌باشد. تمام این کتب

از نظر نقشه و اساس به هم پیوسته و مربوط و منطبق بر فطرتند و هیچ اختلافی بین کتاب عالم صغیر و کتاب عالم کبیر و قرآن نیست، غایت این که باید در راه کسب کمالات کوشید تا از فهرست به متن کامل آفرینش نایل شد.

در فطرت بشر که دین اسلام منطبق با آن است، اختلافی نیست. راه فطرت مجرد از اوهام و افکار سخیفه است. اختلاف در سلیقه‌ها و خط مشی و طرق سیر و سلوک، ناشی از افکار و اوهام بشری است که در وادی ضلالت به سر می‌برد و گرنه راه فطرت در جمیع انسان‌ها یکسان و مستقیم است. اگر کسی از این خط مشی مستقیم منحرف نگردد، به زودی شاهد مقصود را در آغوش می‌گیرد، زیرا نقشه گردش چرخ فلک با نقشه زندگی و با آفرینش و غرایز طبیعی آدمی، که منطبق با غرایز و نیروی عالم کبیر است، یکسان می‌باشد و کمال ظهور قوا و غرایزی که در بشر با دست قدرت نهفته، به طریق معنوی از راه طاعت است.

پس در نظام کل، نقشه یکی است گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل. انسان، اجمال آن تفصیل است و آنچه در آفاق است، در انفس است، جمله فاش و نهان است؛ آنچه در آفاق و انفس منطوی است، انسان کامل بالجمله محتوی است.

لازمه ظهور این قابلیت‌ها سیر در کلام بزرگان است، زیرا کلام آنان به صورت، صغیر و به معنی کبیر است؛ دریاهای معانی در کلام کوچک آنان پنهان است. بزرگان گرچه به طریق الفاظ و کلمات سخن گفته‌اند، و الفاظ از لحاظ حروف و کمیت و کیفیت ظاهری کوچک و متناهی‌اند، ولی در حقیقت با معانی لایتناهی راه حقیقت را نشان داده‌اند. خوشا به حال سالکان و عارفان طریق حق که آن معانی را در اثر تزکیه و تقوی درک نموده‌اند. مسلماً هرچه تقوی و تزکیه بیشتر باشد، درک و استخراج معانی از آن الفاظ و کلمات افزون‌تر و روشن‌تر و حرکت قلب به سوی حق سریع‌تر و عالی‌تر است.

انسان بر صورت خدایی

علت اصلی نیل انسان به کمال، استعداد و قابلیت والای اختصاصی اوست که در شأن آن، پیشوای معظم اسلام فرموده: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ: خدا آدم را به صورت خود آفرید» و این توصیف برای هیچ موجودی جز انسان نیامده است. صورت دو گونه است: صورت ظاهره و صورت باطنه. صورت ظاهره تَخْطِيط و تشکیل جسم است و صورت باطنه، صفات و اخلاق روح؛ مراد از صورت مذکور در حدیث، صورت باطنه است.

گرچه خداوند متعال بی‌نظیر و بی‌مانند است، ولی ظاهر این حدیث گویای نوعی مُشابهت و مُشاکلت است. مشاکلت سه نوع است:

اول - مشاکلت در لفظ و معنی و نحو وجود.

دوم - مشاکلت در لفظ و معنی، نه در نحو وجود، مثل ماءِ عینی و ماءِ شَبَاحی و خیالی.

سوم - مشاکلت در لفظ، نه در معنی و نحو وجود، مانند چشمه و آفتاب و چشم در کلمهٔ عین. اسماء و صفات مشترک انسان و خدا از قسم دوم است. خالق متعال وجودی بالذات است و آدمی وجودی مجعول. حیّ و عالم و قادر بالذات ممکن‌الموت نبوده، علم و قدرتش بر هر چیز غالب است، ولی حیّ و قادر و عالم موجود بِالْجَعَل، حیاتش با موت منسوخ شده، علم و قدرتش حدّ معین دارد. بنابراین گرچه صفات بشر عین صفات حق نیست، ولی در سایه توفیق الهی و طی طریق کمال می‌تواند خود را به مقامی رساند که مظهر صفات حق باشد، چنان که انسان کامل به تمام اصول صفات الهیه موصوف بوده، زنده و دانا، شنوا و بینا، گویا و تواناست.

حیرت فرشتگان

یکی از جلوه‌های با عظمت انسان، ماجرای شکوهمند خلقت اوست: بعد از آن که قالب حضرت آدم علیه السلام را از گل سرشتند، آن را در راه فرشتگان نهادند و فرشتگان چهل سال از آن می‌گذشتند «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» به یاد آر ای پیامبر زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در روی زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت، گفتند آیا روا باشد کسی را گماری که فساد کند و خون‌ها بریزد؟ و ما ترا تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم، خداوند متعال فرمود من آن دانم که شما نمی‌دانید.

جملگی ملائک انگشت تعجب و حیرت به دندان بردند که چه سری است در این که خاکی ذلیل را به حضرت جلیل این چنین به اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مَدَلَّت و خواری با حضرت عزّت و کبریایی چنین ناز و تَعَزُّز می‌کند؟!

خداوند متعال فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من آن دانم که شما نمی‌دانید» شما چه می‌دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا به ابد چه کارها در پیش است؟ شما را با عشق سر و کاری نیست، شما خشک‌زاهدان صومعه‌نشین حظایر قدسید، از گرم‌روانان خرابات عشق چه خبر دارید؟ سلامتیان را از حلاوت حال ملامتیان چه خبر؟

روزکی چند صبر کنید تا من دستکاری قدرت بنمایم و ظلمتِ فطرت از چهرهٔ آئینه دل او بزدايم، آنگاه نقش‌هایی رنگارنگ در او مشاهده کنید. نقشِ اوّل این باشد که شما را همه سجدهٔ او باید کرد. از ابر کرم باران محبت بر آن مُشتی خاک بارید، آن خاک را گل کرد و به ید قدرت در آن گل، دل کرد.

جملهٔ ملائک ملاً اعلی متحیر می‌نگریستند تا خدای رحمان در آن گل چهل شبانه‌روز تصرف می‌کرد، چون کوزه‌گری که از گل کوزه خواهد ساخت، آن را می‌مالد و چیزها در آن می‌اندازد، آن گل را در تخمیر انداخته که «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ: انسان را از گل خشکیده‌ای سفال-مانند آفرید»، در هر ذرهٔ آن گل، دلی تعبیه نموده و به نظر عنایت آن را پرورش می‌داد و حکمت آن را به فرشتگان می‌گفت و نیز می‌فرمود: در گل منگرید در دل بنگرید که عرش مُعلی و نشیمنگاه من اینجاست.

آری خدا خواست جمالِ کمال خود را در مرآت اشیاء نمودار سازد، لکن این مرآت تیره بود و شایستگی تجلّی جمالِ کمال حق را نداشت، انسان را بیافرید تا به این مرآت جلا دهد تا عکس رخ یار ازلی در آن نمایان گردد، چه انسان الهی جلای صفای این مرآت است. این مرآت همان امانتی است که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از انتقال و تقبّلش تن زدند. تنها انسان بود که متعهد شد آن را بسوی خدا بلند گرداند. این قدرت جلا تنها از عشق الهی انسان متجلّی است، این است که خداوند متعال خطاب به فرشتگان فرمود:

ای فرشتگان من! من خود دانم که چه قدرت و نوری در وجود انسان به ودیعه نهاده‌ام، لذا می‌خواهم او را در روی زمین جانشین خود قرار دهم. ای فرشتگان من! گرچه شما قوهٔ عاقله و نورِ آن مرآتید، لکن این مرآت بدون انسان، جلایی ندارد.

خدای تبارک و تعالی با جملهٔ مقدس «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من آن دانم که شما نمی‌دانید» خواست عظمت مقام انسان را بر فرشتگان بفهماند و نیز با سؤال از اسماء، آنان را امتحان نماید تا تیرگی نادانی و جهالتشان را بر خودشان آشکار سازد؛ آنان نیز به عظمت و جلالت مقام انسان کامل اقرار نمودند.

البته هر اقرار و اعترافی مقبول پیشگاه الهی نیست و اقرار و اعتراف لفظی کفایت نمی‌کند. اقراری در بارگاه قدس الهی و محبوبین او مقبول است که هم لفظی باشد و هم عملی. اقرار فرشتگان هم باید به حدّ کمال می‌رسید، از این‌رو آنان اقرار لفظی و عملی نمودند. اقرار لفظی فرشتگان «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا: منزهی تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای هیچ

دانشی نیست» بود و اقرار فعلی آنان «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا: و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس جز ابلیس که سر باز زد سجده کردند». و این تعلیمی است که ای سالک! تنها اقرار لفظی تو کافی نیست، اگر خواهی که مقبول کامل پیشگاه استاد شوی، علاوه بر آن باید اقرار فعلی نمایی.

آنگاه فرشتگان سر بر خط انتظار نهادند که زنگار این مرآت الهی، کی زدوده خواهد شد و حق آیینگی را چه کسی اداء خواهد کرد؟ تنها انسان کامل بود که این آئینه را از عالم امکان بلند کرده در مقابل حق تعالی نگاه داشت و برای این که بتواند به آن جلا دهد، اول به جمال «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ: خدا آدم را به صورت خود آفرید» نگریست. چون جمال مرد الهی به مقام انتقاش آمد، به کلی تیرگی از آئینه زدوده شد و عکس رخ ساقی ازلی به این جام افتاد. مرد الهی که به دست فلک گردان از نوش باده الهی سرمست شده بود، در این سرمستی یوم الفصل، خود را به مقام یوم الوصل رسانید.

طُرفه آن که در ازل که این امانت را به انسان دادند، صفایی داشت ولی در ابد که او این ودیعه را به ساحت اقدس الهی برمی گرداند، صاحب امانت در آن می نگیرد، عجباً! اکنون صفایش چندین برابر گشته است.

مراد از خلقت انسان، امانتداری و امانتگزاری است و تنها مردان الهی می توانند به حکم «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا: خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید» این امانت را به صاحب آن برگردانند، ایشانند که در پیاله هستی خود، رخ یار ازلی را دیده اند.

عالی ترین آئینه خلقت

آئینه را در جهت نمود، شرایطی است: اول- ظلمت. دوم- صفا و صِقالَت. سوم- تقابل و مُحاذات. چهارم- عدم بُعد. همه این شرایط در انسان جمع است. چنان که تا پشت آئینه ظلمانی نباشد، صورت نگرنده در آن منعکس نمی شود، اگر یک طرف انسان هم ظلمت نبود، اسماء و صفات حق در او منعکس نمی گشت. انسان به واسطه روح که قرآن در شأن او می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: پس چون او را درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید» صفا و صِقالَت تام دارد، و به حکم «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم» قرب نیز او را هست.

هوا به ظاهر عالی‌تر از خاک است و شعاع آفتاب اول بدو رسد، اما به علت فقدان ظلمت و کدورت، انعکاس شعاع در آن متصور نیست، ولی زمین با ظلمت و کدورتش، شعاع آفتاب را منعکس می‌کند. حرارتی نیز از شعاع و زمین حاصل آید که در هوا اثر کرده، برودت ذاتی آن را به حد اعتدال می‌رساند تا موجب اظهار آثار علوی و سفلی گردد. پس بدین وجه، زمین عالی‌تر از هوا و سایر عناصر غیر خاکی است که بر آفتاب اقربند.

انسان به سبب ظلمت و صقالت و جامعیتی که دارد، مرآت تمام‌نمای ذات و اسماء و صفات حق است. چون کمال ظهور تجلی الهی در دل انسانی است، پس او علت غایی ایجاد کائنات است. علت غایی به وجود خارجی مؤخر است و به وجود ذهنی مقدم، زیرا تدبیر اول است و آخر عمل، چون انسان آخرین نقطه قوس نزولی دایره وجود و پدایت قوس عروجی است، لذا دو عالم غیب و شهادت، طفیل ذات او بوده و همه اسباب و آلات اویند.

در اثر این جامعیت و فضیلت بود که انسان مسجود ملایک گشت «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ: پس همه فرشتگان یکسر سجده کردند» و مراد از سجده، اطاعت و انقیاد است. درحقیقت همه موجودات به جهت هیئت اجتماعی انسان که واجد جمیع مراتب مجردات و مادیات است، مطیع و منقاد او هستند «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، همه را که از اوست برای شما رام کرد، بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای مردمی که می‌اندیشند». از این‌رو اگر انسان مطیع امر حق شود، همه موجودات به حکم او گردن نهند، چه او کل است و بقیه جزء، و جزء تابع کل است. او نسبت به دوایر افلاک همچو مرکز است که همه پیرامون او می‌گردند. درحقیقت جان و روح همه موجودات، پرتو خورشید انسانی است و بیرون از حقیقت انسان، تمامی موجودات همچون بدن بی‌روح و ادراکند، زیرا جان جمیع آنان در صورت انسانی مضمَر است.

پس ای انسان! خود را بشناس و از خود غافل مباش که مرز و خلاصه کائنات تویی، حیف است که با این همه کمالات، خود را شناسی و به لذات حیوانی و هوای نفسانی مشغول شده، از حقیقت خود بی‌خبر بمانی.

سیمرغ قلّه قاف

مراد از آفرینش، نیل انسان به خود حقیقی است، یعنی پروانه‌وار به شمع ازلی رسد و خویشتن را در شعله آن نابود نماید؛ هستی مجازی را فرو نهاده به توفیق حق با لباس هستی حقیقی ملبس

شود که این نابودی، ماوراء نابودی‌های دیگر بوده، عین هستی است. برای رسیدن به این آمال سالک باید پر و بال بیاراید، به پرواز آید و به صید صفات جلال الهی پردازد.

منظور از همه حرکات الهی، ریاضات و مجاهدات و اخذ تعالیم عالیه، تعلیم و تربیت است و جوهر و عصاره تعلیم و تربیت، حرکت حقیقی است، یعنی رشد قوای باطنی و رسیدن به مقام عبودیت؛ عبودیتی که وسیله وصال محبوب ازلی است.

حرکت حقیقی و معنوی، رقص الهی است و منظور عارفانی که دم از رقص الهی زده‌اند و سالکین را به آن توصیه نموده‌اند، رقص ظاهری نیست که از جای خود برخیزی و تن خود را به حرکت درآوری. رقص حقیقی، حرکت حقیقی است که سالک و عارف طریق حق از هر دو جهان برخیزد و بسوی قلّه کوه قاف طیران کند.

اما مقام هر مرغی قلّه کوه قاف نیست، سیمرغی باید که از بند تعلّقات جان و مال و کشش‌ها و زیبایی‌های دنیوی خود را برهاند و در فضای قدس به طیران آید. هر مرغی را نرسد که بر فرق شعله شمع ازلی آشیان سازد، پروانه‌ای عاشق باید. باز گرچه سپید است، باز است. باز مرغی جان شکار است و به صید خود جان ندهد، لکن پروانه دیوانه به پیش معشوق خود تحفه جان می‌برد. جایی که باید به معشوق تحفه جان برد، نظارگی را بهایی نیست. هیچ آفریده‌ای حتی فرشتگان و گرویان مقرب به این مقام راه ندارند، این عنایت تنها انسان راست.

جناب جبرائیل و میکائیل و سایر فرشتگان، اسپیدبازان بارگاه ملکوتند که جز مرغان تنزیه و تقدیس شکار نکنند، ولی عارفان صیاد صید صفات جلال و جمالند. فرشتگان در مکتب دام «يُحِبُّونَهُ» آنان خدا را دوست می‌دارند» تعلیم یافته‌اند آن هم در حداقل، نه در حد اعلی و آنان را به مقام «يُحِبُّهُمْ» خدا آنان را دوست می‌دارد» جایی نیست. لکن عارفان کسانی هستند که در مکتب دام «يُحِبُّهُمْ» تعلیم دیده‌اند، مشرب ایشان را چاشنی دیگر است و حتی نعیم هشت بهشت، نُقل محفل‌شان را نشاید. عارفان به مقام «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى: بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» توجهی ندارند و تصور نعمت‌های جنت را هم نکنند «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ: آنان از آن دور داشته خواهند شد»، زیرا در مکتبی تعلیم یافته‌اند که استاد آن جز «الف» ایشان را نیاموخت، نور هدایت ایشان را از طبیعت ربوده به مقام ولایت رسانده است؛ آنان ذاکرین حقیقی درگاه حق هستند.

فرشتگان که صیاد صید «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ: حال آن که ما با ستایش تو، تو را

تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم» بوده و به آن فخر و مباهات می‌کردند، مأموریت صید صفات جلال و جمال حق نداشتند، زیرا خدای تبارک و تعالی این قدرت پرواز و نیروی وصال را تنها در انسان به ودیعه نهاده است. فرشتگان چون خطاب «ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ: به سوی پروردگارت بازگرد» را نسبت به انسان شنیدند، دیدند که به آن مقام راه ندارند و چنان طیرانی آنان را نشاید، این بود که پر و بال فرو گذاشتند. خداوند متعال این صیاد الهی را به نور «يُجِبُّهُمْ: خدا آنان را دوست می‌دارد» صید کرده به این دامگه انداخت تا در آن آرام گیرد.

فرشتگان عظمت انسان بدیدند که او صیادی است که بر صیادی آنان سبقت جسته و صیدی کند که آنان را میسر نیست. صیادی که بیش از آنان مجذوب جاذبه حق است، به نیروی حق طیران کرده در میدان سبقت در کمالات، گوی دعوت را به چوگان معنا می‌رباید؛ این بود که در حیرت شدند وقتی که دیدند این طیران به سرحد لامکان رسیده است. حق تعالی فرمود مگر من به شما نگفتم «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدای تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: شما به ظاهر معنای «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا: انسان ناتوان آفریده شده» منگرید و به بال و پر ملک‌ی خویش مغرور نشوید، بال و پر انسان کامل منم «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: و آنان را در خشکی و دریا حمل کردیم». غیر از بال و پر من هیچ بال و پری او را شایسته نیست؛ کسی که به پر من پرواز کند به بر من رسد.

آدم، این مرغ زیبا طیران می‌کرد و فرشتگان در شگفت بودند، انگشت تحیر به دندان برده بودند، گفتند مرغی بدین ضعیفی از کجا به این طیران موفق شد؟! انسان با زبان حال به ایشان گفت: آنگاه که هنوز من در آشیانه عالم آلمست بودم و به قفس قالب گرفتار نشده بودم، مورد ملامت شما بودم، اکنون که به پرواز آمده‌ام، طیران مرا بنگرید. آنان مبهوت تماشای طیران او بودند، انسان می‌پرد تا به سرحد لامکان می‌رسد! الله اکبر.

این مرغ زیبا را که برای صید به هر طرف کاینات فرستادند، در فضای هفت اقلیم بگشت، آهو و صیدی که شایسته شکارش باشد ندید، در فضای هشت بهشت نیز پرواز کرد، مرغی که شایسته صید او باشد مشاهده نکرد، پروانه‌وار سوی وصال شمع دوید، به سوی معشوق خود طیران کرد، چون بدانجا رسید به این هستی مجازی سر فرود نیاورد، از خود به جان آمده، خواست در راه معشوق از هستی خود بگذرد تا هستی دیگر یابد، اما چه کند که در قفس قالب به حواس چندی مقید است که مزاحم پرواز اوست، نمی‌تواند آن را بشکند لکن چون حکم و خطاب «ارْجِعِي: برگرد»

رسیده، در اضطراب است و می‌خواهد از قفس خارج شود، سرانجام قفس نیز به تبعیت او به اضطراب آمده از آن خارج می‌شود و به سوی محبوب خود طیران می‌کند تا به آشیان اصلی رسد. آری خدای تبارک و تعالی برای عاشقان خود تَتَّقُ عَزَّتْ از جمال صمدی براندازد و آنان را به هزاران لطف بنوازد، جمال صمدی به تجلّی درآید، روح پروانه‌وار بال و پر بگشاید، جَذَبَاتِ اشعه شمع، هستی پروانه بریاید و به تحلیه صفات شمعی او را بیاراید، این نور جمال روح شود، اگر آن جان باخته شد، این جان باخته نشود، بعد از این امر تربیت به تحلیه «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ: جذبه‌ای از جذبات الهی» است، پیام‌هایی دریافت می‌کند که هر نکته آن را به هزاران جان نمی‌دهد «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى... مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى: پس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا به قدر دو کمان یا نزدیک‌تر، آنگاه به بنده‌اش آنچه را وحی کردنی بود وحی فرمود... دیده منحرف نگشت و از حد در نگذشت».

تجلّی حق در انسان

خدای تبارک و تعالی به ذات و صفات خویش در درون حضرت آدم تجلّی کرد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ فَتَجَلَّى فِيهِ: خداوند آدم را آفرید و در او تجلی کرد». این تجلّی به ذات و صفات بود «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: و از روح خویش در او دمیدم» سرّی است بس عظیم. یک سرّ به ذات و سرّ دیگر به صفات و اسماء «و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: و خدا همه نام‌ها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» به اشارت، «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ: و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» به اختصاص، این دو تخم در نهاد حضرت آدم به ودیعت نهادند. انسان کامل خلیفه خداست و این تجلّی ذاتی و صفاتی در او به حدّ اعلیٰ است.

ای غافل! نور خدا را تماشا کن و بنگر خدای تبارک و تعالی چه عنایت خاصی به انسان عطا فرموده که سبب امتیاز او نسبت به سایر مخلوقات گشته است. ای آنان که به این دل به چشم حقارت نگریستید و گفتید «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد»، چه دانید که در آن دل چه تعبیه شده!

فرشتگان علم‌نادیده در ابتدا چون اسم خلیفه خدا را شنیدند و در او نگریستند، ظلمت نفس اماره بدیدند و برمیدند، ندانستند که آب حیات معرفت در این ظلمات است. اما آنگاه که خدای

تبارک و تعالی در حدّ اعلیٰ^۱ به ذات و صفات بر حضرت آدم تجلّی کرد، همه به امر الهی بر او سجده کردند.

در اینجا نکته باریک و معنای عظیم همانا مسجودی حضرت آدم^(ع) است، چه سجده از آن خداست و در حقیقت آن سجده، حضرت آدم را نبود، بلکه به آن تجلّی بود. اما ابلیس با چشم ظاهربین نگریست و امتناع ورزید، زیرا چشم حقیقت‌بین خود را به سبب غرور کور کرده بود و ندانست این سجده نه برای بیت که برای صاحب بیت است. او صاحب بیت را ندید و از سجده امتناع ورزید که من بهتر از اویم «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ: مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی»، قیاس کرد لکن در قیاس خطا رفت. ندانست که آتش سبب فُرقت است و خاک سبب وُصلت. آتش سبب گسستن است و خاک سبب پیوستن. آدم از خاک بود پیوست، ابلیس از آتش بود بگسست. ندانست که خاک چون تر شود نقش پذیرد، آتش چون بالا رود، نقش‌ها بسوزد، اگر خاک نبودی سوز دل نبودی، اگر خاک نبودی اندوه و نشاط دین نبودی، اگر خاک نبودی بوی ازلی که شنیدی؟ لعنت بر ابلیس، آثار کمال جلالِ خاکی است.

زیباترین و زشت‌ترین مخلوقات

ای انسان! در مقام تو همین بس که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمُ: صورت‌گری کرد شما را پس صورت‌های شما را نیکوترین نمود». صورت‌ظاهری انسان نیکو است ولی زیباتر از آن، زیبایی قلب و روح اوست، با تقوی می‌توان بر مراتب زیبایی قلب و روح خود افزود. در حقیقت زیبایی و جمال را باید در کمالات جست، کسانی که شیفته و فریفته جمال بی‌کمالند، خود را می‌فریبند.

ای انسان! این اشرفیّت دربارهٔ تو کافی است که می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ: ما انسان را در نیکوترین تعدیل آفریدیم». اگرچه این معنا دربارهٔ کالبد جسمانی انسان نیز صادق است ولی در اصل، این زیبایی و تعدیل مربوط به تقوای اوست.

از موجودات و مخلوقات هیچ یک را آن جمال ندادند که آدمی را دادند و با هیچ یک آن سرّ نرفت که با آدمی رفت، نه با عرش نه با فرش، نه با فلک نه با ملک. ای انسان! در اشرفیت تو همین بس که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْنَكُم رَقِيْبًا». معنای ظاهر آیه این است که به تحقیق خدا بر شما نگهبان است، اما معنای باطنی آن این است که صاحب‌جمالی باید که رقیب بر

وی گمارند. خدای تبارک و تعالیٰ نفرمود: من رقیب عرشم یا رقیب فرشم، فقط فرمود: ای انسان‌های صاحب‌جمال، من رقیب شمایم.

هفت قُبَّة خَضْرَا بیافرید و به ستارگان و اختران بنگاشت و هفت دایره غَبْرَا بگسترد و صد هزاران بدایع و صنایع از کُتْم عدم به وجود آورد و به هیچ یک نفرمود: «وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُم»، فقط به انسان فرمود، یعنی ای انسان! این همه کاینات بهر تو آفریدم. این بساط همه بهر توست، فردا چون تو نباشی این بساط برچینم. بساطی که بهر دوست گسترده، چون دوست رفت بساط درنوردند و برچینند.

ای بنده صاحب‌جمال که به نور تقویٰ خویشتن را آراسته‌ای، امروز روز حجاب است و واسطه در کار؛ فردا که روز مشاهدت است بی‌واسطه در کار، ساقی تو منم «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند»، خود گویم «كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا: بخورید و بیاشامید گواراتان باد» که اقامه برهان وقتی نیاز است که عیان نباشد، چون عیان آمد به برهان نیازی نیست. ای انسان! در زیبایی تو همین بس که خالق زیبایی‌ها می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم». مراتب زیبایی هر فردی به نسبت مراتب شکوفایی نیروهای معنوی او و فعلیت آن ودایع باطنی است. اگر این شکوفایی به غایت برسد، آن وقت زیبایی حقیقی انسان به حدّ اعلیٰ رسیده، در این صورت هیچ مخلوقی زیباتر از تو نیست، این است معنی الهیة «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: در نیکوترین اعتدال».

ای انسان! در زیبایی تو همین بس که خدای تبارک و تعالیٰ در شأن تو فرمود «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، و در زیبایی انسان کامل همین بس که فرمود: ای انسان کامل تو در روی زمین خلیفه و جانشین منی «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: من در زمین جانشینی خواهم گماشت» و ظرفیت علمی تو بزرگ‌ترین ظرفیت‌هاست. در زیبایی تو همین بس که فطرتی خدا آشنا داری «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است». ای انسان! در زیبایی والای تو همین بس که تو وجود مستقل و آزاد داری، تو امانتدار خدایی. ای انسان زیبا تو برگزیده خدایی و در زیبایی تو همین بس که دل تو جز با یاد حق آرام نمی‌گیرد. ای انسان تو می‌توانی مراتب زیبایی خود را به حدّ اعلیٰ رسانی و خلیفه خدا و مسجود ملایک گردی. ای انسان تو در مقام تسلیم و رضا، زیبای زیباییانی زیرا که روح الهی در

توست و مظهر جمال و کمال الهی تویی.

متقابلاً در مقام دیگری قرآن می‌فرماید: ای انسان! اگر این زیبایی را از دست بدهی، زشت‌تر از تو چیزی نیست. در زشتی تو همین بس که بسیار زیانکاری «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: واقعاً انسان دستخوش زیان است». در زشتی تو همین بس که بسیار ناسپاسی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ: حقا که انسان سخت ناسپاس است»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ: انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است». در زشتی تو همین بس که بسیار عجولی، «كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً: انسان همواره شتابزده است». در زشتی تو همین بس وقتی که تا حدی بی‌نیاز شدی به مقام طغیان برمی‌آیی «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى: حقا که انسان سرکشی می‌کند همین که خود را بی‌نیاز پندارد». ای انسان! در زشتی تو همین بس که بسیار طمع‌کاری «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً: به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده است».

بدین سان قرآن انسان را زیبای زیبایان می‌داند، لکن در مواردی دَم می‌کند که تو زشت زشتانی! البته انسان از دو بخش نور و ظلمت یا ستودنی و نکوهیدنی تشکیل نیافته، بلکه مراد قرآن این است که بشر تمام کمالات را بالقوه دارد، می‌تواند آن را به مقام فعلیت رساند و برترین باشد و می‌تواند آنها را ضایع کند و پست‌ترین گردد.

دنیا زمینه وصال

حضرت آدم^(ع) به امر الهی در بهشتی برزخی سکنی گزید، ولی در اثر تخلف از نهی ارشادی و تناول از شجره ممنوعه از بهشت اخراج و به دنیا هبوط کرد. البته ورود به دنیا برای ایفاء رسالت و خلافت الهی، خواست قطعی خدا و موفقیتی حاصل‌شدنی بود. اگر آن برگزیده الهی در مقام صبر و وفا به عهد بود، چه بسا خروج ایشان با علل رحمانی و اعزاز و اکرام می‌شد، اما علت شیطانی واسطه هبوط به دنیا گردید و در این ابتلاء حکمت‌هاست.

از برگزیدگان الهی نه تنها معصیت که حتی ترکِ اُولی هم غالباً صادر نمی‌شود، و اگر مختصر تأخیری در رعایت مستحب یا مکروهی رخ دهد، به علت معرفت اعطایی به آنان، به شدت احساس ندامت و شرمساری می‌کنند. ولی حجاب حاصله از صدور خطا در آنان ایجاد شوق و ذوق خاصی برای جبران آن نموده، امکان دارد به فضل و کرم الهی بیش از پیش بر قرب و صفایشان افزوده گردد.

برای حضرت آدم^(ع) با آن معرفت و منزلت، در بهشت صفا و لذتی بود، همان صفا و لذت بلکه بالاتر از آن در مقام توبه و انابه از ترکِ اولای ارشادی، حاصل می‌شد و بعد از سال‌هایی چند تضرع و زاری توبه آن بزرگوار پذیرفته شده بر مقامش افزوده گشت. در حقیقت آن شجره ممنوعه از اشجار مادی برای امتحان کمالیه بود. آن شجره و وسوسه و اخراج، هر کدام علتی بود برای زمینه وصال، متمم وصال و مکمل وصال که فناء در خود و بقاء در حق است.

خداوند متعال راه الهی و غیر الهی را به واسطه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء به انسان‌ها نشان داد و وظایف و تکالیف آنان را تعیین کرد. در قبال آن، قوای اختیاریه را در آدمیان به ودیعه نهاد تا به واسطه این قوا بتوانند راه رحمانی را اختیار کنند و خود را به اعلیٰ علیین رسانند، طبیعت و کاینات را تسخیر نموده مقامشان بالاتر از فرشتگان گردد و آنان را به خدمت خود درآورند. و نیز بتوانند به واسطه این قوا قدم به عالم غیر رحمانی نهاده از «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ: آنان همانند چهارپایان هستند» گرفته خود را به درجه «بَلْ هُمْ أَضَلُّ: بلکه گمراه‌ترند» برسانند؛ و بدینسان دنیا محل ابتلاء و آزمایش الهی برای همه طالبان وصال باشد.

تفکر الهی و عوالم برین

در قرآن مجید عالی‌ترین مدح‌ها برای اهل تفکر است و بدترین دَم‌ها برای غیر اهل تدبّر و تعقل. عارفان الهی این مدح و ذم را به سمع دل می‌شنوند. اهل تأمل و تفکر که از طبیعت منصرف شده‌اند، در اقدام به امور الهی، ندای مدح الهی را و در صورت مبادرت به امر غیرالهی، ندای ذم او را می‌شنوند.

انسان به نیروی تفکر و عقل الهی می‌تواند همه قوانین کاینات را کشف کرده به استخدام خود درآورد. مکانیسم تعقل از پیچیده‌ترین مکانیسم‌های وجود انسان است که با بررسی دقیق آن می‌توان روح الهی را شناخت و بدین وسیله با حقایق ماورای حواس، تماس حاصل کرد. مشاهدهٔ ماوراءِ طبیعت و عالم غیب و عالم لاهوت و ملکوت و بالاخص مشاهده جمال و کمال الهی توسط این نیروهای الهی و مقدس صورت می‌پذیرد.

ستایش و نیایش که از اصیل‌ترین ابعاد انسانی است، همواره توأم با تفکر است و کمال نیایش بدون تفکر حاصل نشود. کسانی که ظاهراً عبادت می‌کنند لکن اهل تفکر نیستند، عبادت و ستایش آنان ظاهری است نه واقعی. در مقام نیایش الهی، انسان می‌خواهد از محدودیت‌های عالم طبیعت خارج شده در فضای لایتناهی پرواز نماید و خود را به مقامی رساند که محدودیت و فنا در آن

نیست. مسلماً تفکر الهی نصیب کسانی است که نفس خود را مالکند و رهایی از جاذبهٔ امیال نفسانی، هدف اسلام و قرآن است. از این رو توجه عمیقی به معرفت‌النفس شده که ای انسان! چنان که هستی، خود را بشناس و بدان که می‌توانی خود را به مقام شایستهٔ انسان کامل برسانی.

انسان الهی که راه حق را اختیار نموده مراحل آن را طی می‌کند، نه تنها به نعم الهی که به مقام اعلیٰ علیین و خودِ خدا می‌رسد، زیرا او می‌داند حصول هر کمالی در دایرهٔ وجود برای انسان امکان‌پذیر است. به شرط فعلیت مثبت و مستقیم قوا، هیچ مانعی و حدی برای او در این مسیر مؤثر نخواهد بود و حرکت مرد الهی، دافع و رافع همهٔ حدود و موانع است. بذر همهٔ کمالات در درون اوست و علمیت و فعلیت او را حد و حصری نیست. کسی که برای دانش و فعلیت مراتب انسانی حد و حصری قایل است، سخن به خطا گفته و مرتکب معصیت کبیره‌ای گشته است، زیرا خود و دیگران را از حرکت و ترقی به سوی حق بازداشته، چنین افرادی در نیمهٔ راه مانده و نتوانسته‌اند خویشان را به سرمنزل مقصود برسانند. در حالی که انسان به تعبیر حضرت مولای متقیان «نُسخَةُ الْأَحَدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ: نسخهٔ احدیت در عالم لاهوت» است و می‌تواند با کسب کمالات و اِنْفَاءِ تَعَيِّنَاتِ طَبِيعِي، وجود خود را ارتقاء داده، به هستی بی‌زوال برساند و جامع جمیع کمالات گردد.

سالک الی‌الله با معرفت بدین حقایق در تلاش است که مراتب انسانیت خود را به کمال رساند. چنان که مار، هر سال از پوست خویش بیرون آمده و پوست تازه‌ای پیدا می‌کند، مرد الهی نیز می‌تواند در اثر مجاهدت و ریاضت خود را از پوست فعلیت‌ها و علمیت‌های مُتَرَقِّبه و مُتَعَاقبه بیرون کشد و خویشان را به ثوب دیگر الهی بیاراید. گرچه هر یک از افعال مرد الهی فعل انسانی است، لکن او در هیچ مرتبه‌ای متوقف نگشته، می‌خواهد آنچه در وَهْم ناید آن شود. این است که مراحل عالم «إِنَّا لِلَّهِ: ما از آن خدا هستیم» را طی نموده، وارد مراحل «إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ: و به سوی او باز می‌گردیم» می‌گردد.

ترسیم سرنوشت خود

اسلام به تمام ابعاد جسمی و روحی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی انسان توجه عمیق دارد. نه تنها جانب هیچ یک را مهمل نگذاشته که توصیه بر پرورش آنها نموده است، حتی توصیه بر پرورش تن. پرورش تن به معنی حفظ صحت آن و رعایت قواعد بهداشت، از واجبات دین اسلام به شمار می‌آید. حتی اگر از انجام ظاهر فرایض، ضررهایی به بدن برسد، آن فریضه از او ساقط است، مانند ساقط شدن وضو و غسل در صورت مضرت آب بر بدن و تکلیف تیمم بجای آن، یا تحریم

فریضة مهم روزه در شرایط زیان رساندن به بدن!

اسلام هر اعتیاد مضر به بدن را تحریم فرموده است. پرورش تن به معنی نفس‌پروری و شهوت‌پرستی را نیز بدین علت محکوم کرده که علاوه بر ضدیت آن با پرورش جسم و روح، بیماری‌های بسیاری بوجود می‌آورد. زیرا نفس‌پروری منجر به افراط‌کاری و آن هم منشأ اختلالات اساسی جَهازات بدنی است.

پرورش عقل و مبارزه با امور تضعیف‌کننده آن، پرورش ابعادى همچون حس مالکیت بر نفس، حس عواطف اخلاقی، حس حقیقت‌جویی و علم‌طلبی و حس پرستش از ارکان تعالیم عالیّه اسلام است. این پرورش هم آگاهانه است و هم آزادانه، انسان می‌تواند به وسیله اراده و عقل و ایمان، آینده سعادت‌بخشی را برای خود فراهم کند.

ای انسان! تویی که به دست خود سرنوشت آینده را تعیین می‌نمایی. گرچه سرنوشت انواع و اقسامی دارد، ولی خودسازی و معماری و مهندسی وجود تو در دست خود تو و به اختیار توست. در بین همه موجودات تنها تو هستی که قانون الهی قلم ترسیم چهره خویشتن را به دست خود او داده تا به دلخواه چهره خویش را ترسیم نماید. اینک بنگر که چگونه چهره باطنی خود را ترسیم خواهی کرد!

ای انسان! با همه وجوه مشترک با سایر جانداران، ترا یک سلسله تفاوتها و امتیازاتی است بسیار عمیق و اصیل که هر کدام بُعد دیگری بر تو می‌بخشد، از جمله آنها جاذبه‌هایی است که ترا احاطه کرده‌اند. تو می‌توانی کیفیت قرار گرفتن تحت تأثیر این جاذبه‌ها را بدانی و آنها را انتخاب کنی، نیروهای جاذبه و دافعه در توست. مادام که مطالعه دقیقى در زمینه ادراک و کشف این جاذبه‌ها و دافعه‌ها و آثار و خواصشان و تشخیص مثبت و منفی آنها نکرده‌ای، نمی‌توانی خود را کشف کنی و بشناسی. این کشف و شناخت نه مربوط به نام خود و آباء و اجداد و اموری همانند آنها، که مربوط به روح الهی است، همان نیروهای عظیمی که در درون تو خفته است که اگر به مقام فعلیت درآیند، شایسته خلیفه‌اللّهی هستی.

قرآن مجید که توصیه به خودشناسی و جهان‌شناسی می‌کند، کتاب مقدس خودسازی است نه فلسفه نظری که تنها به بحث و نظر بپردازد، بلکه هر چشم‌انداز آن برای گام برداشتن و عمل است. قرآن هر آنی با انسان سخن گفته یادآوری می‌نماید که ای انسان! تو برگزیده و امانتدار خدایی و لذا رسالت و مسئولیت داری. رسالت از ناحیه خدای تبارک و تعالی و مسئولیت در پیشگاه او، اما در منطق فلاسفه مادی که قدرت حاکم بر انسان را ناشی از زور و قدرت عوامل طبیعی و انسان‌ها

می‌دانند، مسئولیت و رسالت بی‌معناست، رسالت از ناحیه کدام فرد و مسئولیت در مقابل چه کسی؟!

نقش ممتاز ایمان و عمل

از جمله عوامل و شرایط مهم آینده‌سازی، علم و ایمان است. علم راه سعادت را می‌نمایاند و ایمان کیفیت آینده‌سازی را آموخته، انسان را به سوی سعادت سوق می‌دهد. ایمان به خواسته‌های انسان جهت می‌دهد، او را از حصار مادیات رهایی داده و نمی‌گذارد که انسان آینده خود را بر محور مادی و فردی بسازد. ایمان مانند قدرت حاکم با انسان رفتار می‌کند، خواسته‌هایش را در اختیار گرفته او را به مسیر حق سوق می‌دهد.

انسان در عین آزادی برای سازندگی شخصیت خود، محدودیت‌هایی نیز دارد ولی با همین آزادی نسبی می‌تواند در آن محدوده، آینده سعادت‌بخش یا شقاوت‌آلودی برای خود فراهم سازد. این محدودیت‌ها بسیاری از جمله وراثت، محیط جغرافیایی، محیط تاریخی و عوامل زمانی. گرچه انسان نمی‌تواند ارتباط خود را با این عوامل قطع کند، ولی به یاری حق می‌تواند بر علیه آنها قیام کرده، خویشتن را از قید حکومتشان خارج سازد. کلام بزرگان یکی از وسایل الهیه است که علم و عمل به آن، انسان را قادر بر غلبه بر تمام محدودیت‌ها می‌کند. آری انسان به وسیله ایمان و عقل و اراده می‌تواند تغییرات کلی در این محدودیت‌ها داده به یاری حق مالک سرنوشت خویش گردد.

بنا بر آیات قرآن، فرد فاقد ایمان که دلش از خدا جداست، انسان نیست، اما انسان الهی شایسته مدح است. زیرا کسی که ایمانش در حد کمال باشد، تفکر و عملش هم در حد کمال است. «الْإِيمَانُ يَسْتَدِلُّ بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ يَسْتَدِلُّ بِالْإِيمَانِ: از ایمان به عمل و از عمل به ایمان راهی هست». قرآن در مورد ارتباط تنگاتنگ ایمان و عمل می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ: محققاً انسان هر آینه در زیانکاری است و این ویژگی کسانی است که اهل تفکر و ایمان نیستند، مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و یکدیگر را به حق و صبر توصیه نمودند». چه بدون ایمان و تزکیه نفس، نمی‌توان خودآگاهی را از میان فرضیه‌ها و فرمول‌ها پیدا کرد.

در فرهنگ الهی بعد از ایمان، توجه و تأکید بر عمل صالح و الهی است. از حضرت رسول اکرم (ص) پرسیدند: «مَا الْإِسْلَامُ؟» اسلام چیست؟ فرمود: «الْعَمَلُ»، همان که قرآن مجید می‌فرماید: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ: برای انسان جز تلاش او نیست و نتیجه کوشش او به

زودی دیده خواهد شد». اما نه عمل صرفاً برای زندگی و تحصیل مقام و امور تولیدی، که بالاتر از همه عمل برای سازندگی فردی و اجتماعی و احاطه بر طبیعت؛ و عجب این که فردی که آماده برای جامعه‌سازی گشته، خود او نیز ساخته می‌شود.

عمل، جوهر وجود آدمی است و تجلی تحقّق عمیق اراده و خواست و ارزش‌های ویژه انسانی. تنها در این مقام است که استعدادهای انسان به مقام فعلیت و شکوفایی می‌رسد. انسان به واسطه عمل می‌تواند صفات حمیده و رذیله، فداکاری، اخلاص، زهد و پارسایی و تقوای خود را ارزیابی کند و به مقام از خودگذشتگی و قطع علایق دنیوی رسد. سیری در تاریخچه زندگی بزرگان و اهل وصال روشنگر این است که آنان عملاً از جان و مال گذشته‌اند.

یاران و همراهان حضرت رسول اکرم (ص) ظاهراً هجرتشان از مکه به مدینه بود، اما در حقیقت برای آنان انقلابی عظیم بود. اشرافی که در مکه زیسته و ریاست تامّه بر همه اعراب داشتند، هجرت باطنی آنها برای جهانیان درس عبرت بزرگی است که چسان از جان و مال گذشتند؛ ایمان و عمل الهی، آنان را به هجرت به مدینه واداشت. گرچه آن اشراف بی‌خانمان شده به کارگری پرداختند و در صفّه‌های مسجد مسکن گزیدند، ولی این حرکت معنوی نه عار که برایشان افتخار بود، آنان شریف‌ترین و نامی‌ترین چهره‌های جامعه اسلامی بودند. حرکت آنان، حرکت معجزه‌آسایی بود که برای جامعه بشریت، موهبت فرو ریختن ارزش‌های اشرافی و صنف‌های بورژوایی و طبقات مرفّه را که طبقات انگل جامعه بودند، به ارمغان آورد و آنان را از طبقات انگل‌وار به طبقات پیامبروار رسانید!

در این فداکاری و از جان‌گذشتگی است که جوهر وجود انسان همواره بسوی حق و ارزش‌های متعالی حرکت می‌کند.

آری چنین خودآگاهی است که سراسر وجود انسان را مشتعل ساخته غفلت را از او می‌زداید، شوری به جان او افکنده او را دردمند و دردآشنا می‌کند. مردان الهی اهل دردند و فرد بی‌درد، مرد خدا نیست. تنها دردِ مقبول در پیشگاه الهی درد حق است و مردان الهی جز آن دردی ندارند. درد الهی تازیانهٔ تکامل و محرک طالب در مسیر حق است و بزرگان دین همواره با درد الهی کار خود را آغاز می‌کنند.

آن روشنفکران و دانشمندان ظاهری روحانی‌نما که درد الهی ندارند، در لبهٔ پرتگاهند. آنان می‌خواهند حقایق را از کتب ظاهری و بی‌روح و معنا اخذ کنند، و یا خود در میان انبوه کتاب‌ها مُحاط شده و از عمل بسی دور افتاده‌اند. آنان حتی اگر از کلام بزرگان هم استفاده‌ای کنند، تنها از

معانی ظاهری آن حداقل بهره را برده و از شور و روح کلام بی‌خبرند.

تساوی زن و مرد در آفرینش و تکامل

برخلاف نظرات تحقیرآمیز مذاهب باطله و دشمنان اسلام، از جمله موضوعات مورد توجه قرآن مجید مسئله خلقت زن و ارزش اوست. هیچ یک از کتب سماوی و ادیان الهی به اندازه اسلام به زنان ارزش قایل نشده‌اند. امروز هم برترین دفاع از ارزش زن باتقوی را باید در کلام مردان الهی جستجو کرد.

آیات متعددی درباره ارزش زن و تساوی خلقت زن و مرد آمده، از جمله «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» ای مردم پروا کنید از خدایی که شما را از نفس واحد، از یک پدر خلق کرد و از آن، جفت او را آفرید و از آن دو، رجال و زنان بسیار پرانده نمود.

این آیه شریفه فرقی مابین زن و مرد و خلقت آنان قایل نشده و دوگانگی سرشت زن و مرد از آن استخراج نمی‌شود، بلکه قرآن مجید و حضرات اوصیاء و بزرگان دین با ادله و براهین منطقی ثابت می‌کنند که سرشت و طینت زن و مرد یکی بوده و اسلام به یک نسبت به مردان و زنان توجه نموده است. تنها امتیاز حقیقی مابین انسان‌ها مراتب تقوای آنهاست؛ تقوای هر کسی بیشتر، مقامش در پیشگاه الهی بالاتر، چه زن باشد و چه مرد.

پیروان برخی مذاهب و آیین‌ها عقیده دارند که زن عنصر گناه است و مرد ذاتاً گناهکار نبوده، زن سبب گناه اوست و هر جا مرد مرتکب گناهی شود، زن در آن دخالت دارد. آنان مدعی هستند که شیطان اول حوّا را فریب داد و سپس آدم به وسیله حوّا فریب خورد. در حالی که از قرآن در ماجرای آدم و حوّا هرگز چنان معنایی استخراج نمی‌شود، بلکه می‌فرماید: ما به آدم گفتیم که تو و همسرت در بهشت ساکن باشید و از میوه‌های بهشت بخورید. در آن مقام که پای شیطان به میان می‌آید، قرآن ضمائر را به صورت تشبیه یعنی خطاب به دو تا می‌آورد: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ: پس شیطان آن دو را وسوسه کرد»؛ «فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ: پس آن دو را به فریب فرود آورد»؛ «وَقَاَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ: در نزد هر دو قسم یاد کرد که محققاً من از خیرخواهان شما هستم». پس شیطان هر دو را فریب داد نه اول حوّا را و بعد به وسیله او آدم را. لذا هرگز برتر بودن مقام آدم و یا تقدیس سرشت او نسبت به حوّا ثابت نمی‌شود.

دیگر از نظرات تحقیرآمیز پیروان آیین‌های باطله که دشمنان آن را به اسلام نسبت می‌دهند،

ضعف استعدادهای زن نسبت به مرد است، از این رو معتقدند مردان ذاتاً بهتر از زنان قادر به طی مراحل معنوی هستند؛ اما از نظر اسلام زن همانند مرد می‌تواند مراحل کمال را ببیماید. قرآن مجید از بسیاری زنان، عالی‌ترین تجلیل را به عمل آورده است، از زنان پاک و همسران حضرت آدم و ابراهیم، از مادران حضرت موسی و عیسی تجلیل نموده و هر جا از یک مرد مقدس، نامی به میان آورده در همانجا از یک زن مقدسه نیز یاد کرده است. اگر زن حضرت نوح و لوط را ناشایست معرفی می‌نماید، متقابلاً زن فرعون را به بزرگی یاد می‌کند. مقام معنوی مادر حضرت موسی بدانجا رسید که به او وحی نازل می‌شد؛ مقام حضرت مریم به جایی رسید که فرشتگان در محراب عبادت با او صحبت می‌کردند و پیغمبر زمانش، حضرت زکریا در علم و معرفت و مراتب او مات و مبهوت می‌ماند.

برخی از زنان مقامشان حتی از بسیاری از مردان عالم بالاتر است، مقام حضرت خدیجه (س) از مقام بسیاری از مردان برتر است؛ مقام حضرت فاطمه زهرا (ع) بعد از حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) از مقام همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و حتی فرزندان خود که امام هستند، بالاتر است. بنابراین در سفر «مِنَ الْخَلْقِ إِلَيَّ الْحَقُّ»: از خلق به سوی حق» فرقی میان زن و مرد نیست، راه حق برای همه باز است و هر کسی می‌تواند خود را آماده طی مراتب معنوی نماید. بعضی از اهل باطل و ظاهراً پیرو دین آسمانی، راه موفقیت را در تجرد و عدم تأهل دانسته‌اند و آن را ریاضتی برای رسیدن به خدا شمرده‌اند. در صورتی که اسلام با این خرافه سخت مبارزه کرده، تا آنجا که حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ: دوست داشتن زنان از اخلاق انبیاء است».

بعضی دیگر عقیده دارند که خداوند زن را به خاطر مرد آفریده است، اما در قرآن مجید و قوانین مقدس اسلام هرگز چنین خبری نیست، بلکه می‌فرماید که ما آسمان‌ها و زمین و حیوانات و گیاهان و تمام موجودات را برای انسان‌ها - و نه فقط مرد - آفریدیم؛ و نیز می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ: زنان زینت شما هستند و شما زینت آنان هستید».

پیامبر اسلام بقدری برای زن ارزش قایل شده که او را امانت مقدس و گرانبهای الهی در نزد مردان می‌داند «اتَّقُوا فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ: در مورد زنان تقوا بورزید که شما آنان را به عنوان امانت الهی گرفته‌اید» و مرد در مقام ازدواج موظف به نگهداری نیکوی اوست. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: مرد در مقام ازدواج می‌گوید: «أَقْرَضْتُ بِمِثَاقِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ: اقرار

می‌کنم به عهدی که خدا از من گرفت»، همان عهد و پیمانی که با خدا منعقد کرده: «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ: یا زن را به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن» یعنی خدایا با تو عهد و پیمان می‌بندم که از همسر خوب نگهداری کنم و اگر وقتی به دلایل شرعی و الهی ناچار به جدایی شدم، به خوبی و احسان طلاق دهم. اگر کسی بر خلاف این عهد و پیمان الهی رفتار کند، باید منتظر بلای عظیمی باشد. سالکین حقیقی همواره مراقب پیمان‌های خود هستند «وَالَّذِينَ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ: و کسانی که امانت‌ها و پیمان خود را مراعات می‌کنند» زیرا می‌دانند که خداوند متعال حتماً از چگونگی تعهد آنان پرسش خواهد فرمود «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا: و به پیمان خود وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد».

آری یکی از شاهکارهای کارخانه خلقت، زن باتقوی است، زن زیبادلی که خویشان را به زیور تقوی و پاکدامنی و عفت آراسته است. توان گفت که چنین زنی، کوکب فروزان اقبال است که بر سر هر خانواده‌ای طلوع نماید، افراد آن را از روشنایی سعادت برخوردار می‌سازد.

سفرای الهی حقایق را به طالبین حقیقی چه زن و چه مرد ابلاغ نمودند، در این راه دُکُورِیت و اُنُوثِیت و اوصافی همانند آنها تأثیری ندارند، زیرا که عوارضند نه از فصول و ذاتیات وی. حقیقت انسان، صورتِ نوعیه اوست نه ماده و خصوصیات مادی او، لذا اُناتِیت و دُکورِیت از صورت نوعیه خارج بوده در حریم حقیقت انسان راهی ندارد. اساس دین برای تکامل حقیقت انسان بوده و ضامن سعادت واقعیت اوست، از این‌رو خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: سخن پاک صعود می‌کند به سوی او و عمل صالح آن را بالا می‌برد».

تفاوت احکام زن و مرد در مورد نماز در بعضی آیام و یا در مسایلی همچون ارث و شهادت، دال بر نقص اُنات نیست. خداوند متعال امکاناتی را که برای رسیدن به هدف اعلای حیات و سعادت در اختیار طایفه ذکور نهاده، طایفه اُنات را هم از آن امکانات محروم نفرموده است. نقص اصلی در هر یک از دو طایفه، معلول حرکات غیرالهی نیروهای باطنی اختیاریه است نه معلول تفاوت احکام.

فصل سوم

شریعت و طریقت در فقه اسلامی

شریعت و طریقت در فقه اسلامی

یکی بودن شریعت و طریقت

نظر از خلقت، رسیدن انسان به آخرین مرتبه کمال یا وصال است و بهترین راه وصول به آن، طریقه اسلام است. تمامیت اسلام به اصول و فروع آن است و هرچند در مقام نظر و عمل به معارف و احکام الهی، ظاهراً تعدّد و کثرتی است، اما به نظر خاص و اصیل، سراسر دین جز توحید حق تعالی نیست. زیرا فروع ناشی از اصل خویشند و فلسفه وجودی آنها، رشد و تقویت اصل است و مراتب ثمربخشی آنها نیز منوط به میزان توجه و مراقبت به اصل می باشد. بنابراین هرچه توحید و اخلاص بالاتر، راه وصول و کامیابی نزدیک تر. باید نیت عمل، عاری از أغراض نفسانی و خودپرستی بوده، از روی فرمانبرداری و شکرگزاری و توأم با علقه و محبت باشد. اکثر مردم که از عبادت خود چندان بهره ای نبرده و از غلظت قلبشان کاسته نمی شود، غالباً از جهت عدم خلوص نیت است.

تقسیم علمای دین به علمای شریعت و طریقت، بی موضوع و بی اساس است. شریعت و طریقت یکی است و آن تعالیم اسلام است. شریعت عین طریقت و طریقت عین شریعت است، آیا طریقی جز تعالیم اسلام یافت می شود که انسان را به سعادت رساند؟

اکثر مردم، قشر ظاهر احکام را گرفته و از باطن و حقیقت آن غافلند. پندارند که مقصود از عمل به احکام، حفظ ظاهر و نایل شدن به بهشت است و حال این که غرض اصلی، درآمدن بشر است از سیاه چال طبیعت و رسیدن به اوج رفعت و مرتبه انسانیت، و ارتقاء از حیات عاریتی به حیات ابدی و نِعَم جاودانی.

آنان ندانسته اند که بهشت، دار کرامت و جایگاه مقربین و اولیاء حق است. تا کسی به کمال مرتبه انسانیت نرسد، بوی بهشت نشنود و کامل شدن به گفتار نیست، بلکه به علم و عمل و

معرفت و تقوی و محبت به حق تعالی است. لذا شارع مقدس، خلوص نیت را اساس عبادت قرار داد و آن وقتی تحقق پذیرد که معبود شناخته شود و گرنه عبادت صورت نگیرد.

علم شریعت هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، و هم مبدأ عمل است به وجهی و هم غایت عمل است به وجه دیگر. تا کسی معرفت به حق نرساند و طوق بندگی به گردن ننهد، به حریم قدس نرسد و راه باطن بر او مکشوف نگردد.

پس اول، ایمان و علم به شریعت است و آخر هم، ایمان و علم به شریعت، منتها تفاوت بین آنها از زمین تا آسمان است. اول قشر است و مجاز، آخر لب است و حقیقت، زیرا تعلیم اسلام جامع تمام فضایل و دارای کل کمالات و سرچشمه هر علمی است. لکن لازمه پی بردن به حقیقت، دقت نظر و خالی بودن از اغراض نفسانی است. نفسی که مملو از خودخواهی و خودپسندی و اغراض گوناگون است، هرگز به حقیقت نرسد. او از کل به جزء و از دریا به قطره و از رؤیت خورشید جهان تاب به ذره قناعت کرده و پندارد که به منتهای کمال انسانیت رسیده است؛ آه و امان از غرور و خدعه‌های نفسانی و تخیلات شیطانی.

هر کسی را قابلیت استماع اسرار معارف حقیقت نیست، از این جهت سفرای الهی بیان شرایع فرمودند ولی تبیین اسرار حقیقت پیش هر کسی ننمودند. چه درک و فهم اسرار در غایت صعوبت است و بی مخالفت نفس و هوی، درک و فهم آن میسر نیست. اگر یکی از اهل اسرار افشای اسرار و معانی کند، ظاهرینان زبان طعن و انکار درباره وی دراز کنند، چنان که جماعتی از غواصان بحر حقیقت که گوهر اسرار و معانی از اصداف خدایی برآوردند، در اثر افشا و اظهار آن، هدف تیر طعن و ملامت خلائق گشتند و اهل جهل ایشان را منسوب به زندقه و الحاد نموده بر قتل بعضی فتوی دادند.

آری درک و فهم اسرار بر همه کس میسر نیست و اولی^۱ چنین است که اهل حق اسرار را به اشاره ادا نمایند تا هر که را از معرفت کمالی نصیبی است به اشارتی دریابد و الا «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتِي وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ: البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی‌توانی بشنوانی».

بزرگ‌ترین مانع درک حقایق، نفس است که با کمند هوای خود و تمایلات و عاداتی که سالیان دراز به آنها خو گرفته عقل را اسیر خویش می‌سازد و غالباً آن را در رد و قبول به خطا می‌اندازد، به حدی که حتی در امور بدیهی نیز به خطا می‌افتد. اگر سالک با ریاضت و مجاهدت بتواند دخالت نفس را در ادراکات وجدانی قطع نماید، چنان که ذهن خالی از صور محسوسه و

موهومه گردد، موفق به سیر در عالم معقولات شده از قید نفس رهایی می‌یابد. تهذیب اخلاق و تصفیه آن از کدورات نفسانی و معاصی و تخلیه از رذایل و تخلیه با خصال و صفات جمیله و کمالات معنوی است که سالک را به مقصود می‌رساند. این امر مستلزم معرفت نفس و قلب و شناسایی فضایل و رذایل است تا بتواند به تطهیر و تنویر قلب و نفس بپردازد. عارف‌نمایان که به ظواهر و الفاظ دلخوش کرده‌اند، این اصطلاحات آنان را به ظلمت منتهی کرده، قلب آنها مَنگُوس و باطنشان ظلمانی و ممارست در معارف موجب قوَّتِ اَنانیت گشته، به طوری که دعاوی ناشایسته و شَطَحاتِ ناهنجار از آنها صادر شده است. ارباب ریاضت هم که در تصفیه نفس به طریق ظاهر به ریاضت پرداخته‌اند، سلوک علمی و ارتیاضی آنان موجب رستگاری نشده، بلکه بر تیرگی قلوبشان افزوده است. علم که باید موجب فلاح و نجات باشد، سبب هلاکت گشته آنها را در جهل و استتار کشانده است. پس بر سالک طریق حق است که در تحصیل هر رشته از علوم و معارف الهی، با کمال دقت همچون طبیب حاذق و مهربان، مواظب حال خود بوده، در خلال تفتیشِ عیوب و سیر و سلوک خود، از پناه بردن به خدا غفلت نورزد. سالک الهی باید بداند که بدون یاری حق از دست چنین دشمن قوی‌پنجه که طمع در انبیای عظام و کَمَلِ اولیای والامقام داشت، راه‌گریزی نیست. اگر باریقهٔ لطف و رحمت او نباشد، این خصم نهان همه را به خاک ضلالت افکند و به تیهٔ ظلمت و شقاوت دچار نماید.

ظاهر و باطن احکام

آدمی در عالمی سراسر معنوی زندگی نمی‌کند که همهٔ ظهورات آن روحانی و معنوی باشد، لذا هر حرکت ظاهری او باید نمایانگر سیری معنوی و الهی باشد؛ جملگی طاعات و عبادات الهی عهده‌دار این امورند. هر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی، و هر بَطْنش را نیز بطنی است تا مرتبهٔ هفتم که آن هم کنایه از کثرت باشد. همچنین کلیهٔ تکالیف و وظایف و احکام الهی هم ظاهری دارند و باطنی، لذا هیچ حکمی از احکام و امری از اوامر نیست که در عین توصیه به انجام ظاهری آن، توصیه بر امر باطنی نشود.

علم به ظواهر احکام هر چند توأم با عمل باشد، بدون علم و عمل به بواطن احکام الهی، انسان را به هدف اصلی نمی‌رساند. کسی که عامل به ظاهر احکام است، تمتّع و التذاذش از

ظواهر بوده، نور ضعیف حاصله از آن به سرعت به خاموشی می‌گراید. ولی آنان که به توفیق الهی به احکام باطنی شرع مقدس نیز عالم و عاملند، نورانیت آنان از چراغ فروزان الهی است که خدای تبارک و تعالی در قلب آنان برافروخته که هرگز خاموشی به آن راهی ندارد.

بدون جمع شرایط باطن، هیچ عبادت و ذکر مقبول درگاه الهی نیست، و انجام تکالیف ظاهری موجب تقویت روح در انجام تکالیف باطنی است. در حقیقت علم و عمل به ظواهر احکام، سالک را آماده پذیرش باطن احکام می‌نماید. از این رو تا فردی شرایط ظاهری احکام را نتوانسته در خود جمع کند، نفس و قلب او آماده برای پذیرش باطن احکام نیست.

عبادات و طاعات و اوزاد و اذکار الهی دو قسمند: در برخی عبادات، جمع شرایط باطنی کافی است، هرچند اثری از آثار ظواهر مشاهده نشود مانند ذکر قلبی. در قسم دیگر، ولو تا حدی شرایط باطنی فراهم گردد، ولی تا جمع شرایط ظاهری نشود، مقبول درگاه الهی نیست. در این گونه عبادات، شرایط ظاهری اثراتی در حصول شرایط باطن دارد و عدم مراعات آن به شرایط باطنی آسیب می‌رساند، لذا شرایط ظاهر و باطن باید توأم باشد تا به مرتبه مقبولیت برسد.

عمل کردن به باطن شریعت، سیر نمودن به سوی خداست با مشاعر باطنیه. چنان که بر بدن ظاهری عباداتی است، بر بدن باطنی نیز عباداتی فرض است. خطا کردند آنان که ظاهر را گرفتند و باطن را ترک کردند، یا باطن را گرفتند و ظاهر را ترک نمودند، پس اعتدال این است که در اصلاح هر دو کوشی تا به مطلب رسی، که عارفان طریق حق چنین کردند.

اصلاح باطن سخت‌تر است از اصلاح ظاهر، و هر که باطنش بدتر از ظاهر او شود، منافق است. مؤمن کسی است که خلوتش مانند جلوتش باشد، بلکه در خلوت راغب‌تر و حریص‌تر باشد بر ذکر و عبادت و اطاعت تا اخلاص حاصل آید.

حصول اخلاص بدون ریاضت و مجاهدت امکان‌پذیر نیست، لکن طالب کمال و وصال قبل از آماده شدن برای مجاهدت و ریاضت، باید به اوامر و نواهی الهی آگاه باشد. ممکن است معرفت به این امور آسان به نظر رسد، اما چه بسیار از دانشمندان و علما که چنین پنداشتند درحالی که مطالعه آنها در موضوعات، عمیق و همه‌جانبه نبوده و بسا قضاتی که حکم آنها شرعی نبوده و تنها خود گمان کردند که قضاوتشان الهی است. زیرا چه بسا عقل ظاهر حکم کند به انجام عملی که نباید کرد، و یا امر نماید به اجتناب از مباشرت به امری که باید کرد، این است که آشنایی و آگاهی به بواطن احکام، از جمله فرایض دینی است.

در شریعت مقدس اسلام، قُضَات و حُکّام الهی آنانند که علاوه بر تعلیم و تعلّم ظاهر احکام، به باطن و حقیقت آنها نیز واقفند، که میزان شایستگی، صرف آشنایی به ظواهر احکام نیست. اگر کسی بتواند ظواهر احکام را هم از علوم و معارف الهی استخراج کند، با اتکاء به عقل و فکر خویش نمی‌تواند بواطن آنها را دریابد، مگر این که درک استاد کامل الهی نماید و در اثر ارشاد او صاحب عقل سلیم گردد.

رهرو طریق الهی باید واقف گردد که قِلّت ریاضت توأم با تَعَرُّف و تفکر، کثیر است و کثرت ریاضت بلا تَعَرُّف و تفکر، قلیل. بسا افرادی که بدون درک این دقایق و مراتب، آمادۀ ریاضت و مجاهدت شدند، اما از این حرکت جز اتلاف عمر و بازماندن از کمال بهره‌ای نبردند. آنان سرمایه اصلی و باطنی خود را که معرفت اجمالی است، در بوتۀ شهوات گذاخته و به اتمام رسانیدند. در حالی که بدون این سرمایه اصلی و الهی، ولو کسی ظاهراً هزاران عبادت و عمل خیر انجام دهد، در پیشگاه الهی ارزشی ندارد که عمل خیر از انسان مُتَّقی مقبول است.

بنابراین بر مجاهد است که فشار سختی بر هوای نفس خود وارد آورد و در این راه تلخی‌ها بچشد، از دنیا و لذایذ مادی غیرمشروع رو برگرداند و به ناکامی‌ها تن در دهد. آنچه را که نفس می‌خواهد رها کند و خاک بر فرق آرزوهای نفسانی بپاشد، هر چند در این راه، مردم به دیدۀ تعظیم در او ننگرند، که این تعظیم‌ها غالباً تیر خطرناک و مُهلکی است برای روح او و جامعه، اما در طاعت حق علاوه بر نفع دنیوی و اخروی فرد، منافع جامعه نیز منظور است. پس تحمل این ریاضت و مجاهدت از سنخ کوشش در جهت منافع بشریت است و تا سالک از آن استقبال نکند، هنوز از خواب غفلت بیدار نشده و از پرده پندار در نیامده است.

آری تا با خودیّت و استقلال در خود می‌نگری هرگز معنی بندگی و عبودیت را نفهمیده‌ای، و تا از خود بیگانه نگردی به حق آشنا نشوی. تا از خود فانی نگردی به او باقی نشوی، و تا به قدم امیدواری سیر راه دور و دراز ننمایی در منزل امن و امان نیاسایی. تا زحمت ریاضت و اطاعت نکشی به راحتی نرسی، و تا تلخی فراق نچشی به شیرینی وصال خرسند نگردی. تا آتش غضب خود را فرو ننشانی به رحمت الهی نپیوندی، و تا به ناگواری صبر در سختی‌ها نسازی به شیرینی نعیم همیشگی مُلّتد نگردی، تا ترک لذات حسی و خیالی نکنی به حیات ابدی و نعیم همیشگی روحانی نایل نگردی.

اما اگر طوق بندگی به گردن اندازی، سلطان سلاطین شوی. اگر در دنیا زهد ورزی و عازم سفر به سوی حق شوی، در منزلگه قرب ساکن گردی. اگر به پیشگاه خداوندیش رسی تمام

ممکنات ترا اطاعت کنند، و اگر دائم الحضور شوی کار خدایی کنی.

بهره‌مندی از نعم و مبارزه با صوفیگری

خداوند متعال پاکیزگی را دوست دارد و یکی از دستورات اسلام، رعایت پاکی و پاکیزگی است. نظافت تن و لباس، کوتاه کردن مو و شانه زدن آن، استعمال بوی خوش و... اکیداً سفارش شده تا آنجا که اعلام شده: «الْنَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ: نظافت از ایمان است».

اولین آیات نازل به حضرت رسول اکرم (ص) در باب نظافت، بالاخص نظافت لباس بود: «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ: ای رسول من در پاکیزگی لباس بکوش و جامه‌های خود را پاکیزه گردان». اسلام به نظافت اهمیت وافری داده و پوشیدن لباس سفید را مستحب اعلام نموده است، چه رنگ سفید هم موجب انبساط و نشاط است و هم چرک و آلودگی روی پارچه سفید زودتر نمایان می‌شود و از جهت رعایت نظافت مناسب‌تر است، چنان که در روایات آمده: «الْبَيْسُ الْبَيَاضُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ: لباس سفید بی‌پوش زیرا که آن بهتر و پاکیزه‌تر است».

حضرت رسول اکرم (ص) موقعی که به دیدار دوستان خود می‌رفتند، موی خویش را مرتب کرده، حتی‌الامکان در نظافت لباس و تن می‌کوشیدند و می‌فرمودند: خدای تبارک و تعالی دوست دارد بنده‌ای را که وقتی برای ملاقات دوستان خود می‌رود، لباس و بدن خود را تمیز و پاکیزه گرداند.

حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید: چنان که برای بیگانگان خود را نظیف می‌کنید تا به بهترین قیافه شما را ببینند، برای برادران دینی نیز خود را نظیف و پاکیزه نمایید. این موضوع برای همسر نیز اهمیت بسیار دارد و آن بزرگوار می‌فرماید: چنان که مردان انتظار دارند زنان خود را تمیز و زینت‌کرده ببینند، زنان نیز از شوهران خود همین انتظار را دارند. حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید: زنان بنی‌اسرائیل از جاده عفت خارج نشدند مگر این که شوهران ایشان خود را برای زنانشان آراسته نمی‌کردند، زیرا اگر زن از شوهر خود بهره‌مند نشود منحرف می‌گردد.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: بهترین و پاکیزه‌ترین لباس خود را پیش مخالفین خود بپوشید که پوشیدن لباس تمیز و پاکیزه دشمن را خوار می‌کند. اسلام برای پیروان خود لباس مخصوصی را معین نکرده و فقط بعد از رعایت عفت و حیا بهترین لباس را لباس اهل همان زمان می‌داند. اسلام کسی را که برای شهرت لباس غیرعادی بپوشد، مذمت کرده است. چنان که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: اسلام برای مردان و زنان لباس مخصوصی معین نکرده و به

آنچه اهمیت وافری داده، بعد از رعایت نظافت و پاکیزگی، برای زنان عفت و حیاء و برای مردان علم و عمل است.

«خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ». زیبایی ظاهر بعد از رعایت نظافت و پاکیزگی، در تناسب اندام است و زیبایی باطن در تناسب صفات کمالی؛ زیبایی ظاهر در تَجَلَّایِ زیبایی باطن، معدوم‌الآثر است.

نظافت ظاهر، پاکیزه نگهداشتن تن و لباس است و نظافت باطن، پاک و پاکیزه کردن جان و روح از آلائش به امور غیرالهی است. اهل ایمان باید در همه جا علاوه بر رعایت نظافت ظاهری به جنبه‌های باطنی آن توجه نموده، در نظافت و پاکیزگی باطنی خود بکوشند. توجه و عمل به یکی از این دو جنبه، ارزش چندانی در پیشگاه الهی ندارد.

اگر فردی به تمام معنا در نظافت ظاهری تن و لباس و خانه خود بکوشد، لکن توجه به نظافت باطن ننماید، عمل او در بارگاه الهی مقبول نیست؛ مانند اکثر افراد غیرمتدین که صرفاً مراعات نظافت ظاهری را می‌کنند و توجهی به پاکیزگی باطن ندارند.

برعکس، عده‌ای دیگر خصوصاً افراد رهبانیت‌پیشه و برخی از متصوفه، به گمان خود صرفاً به لذاذ روحانی متکی شده و به نظافت ظاهر توجهی ندارند؛ اعمال اینان نیز مقبول درگاه احدیت نیست.

در عصر حاضر هنوز بعضی از دراویش چه بسا ماه‌ها و سال‌ها تن و لباس خود را نمی‌شویند! مسلماً عمل آنان حرام است. اسلام با رهبانیت و افراط و تفریط دراویش و اهل تصوف، سخت مبارزه کرده و هر مسلمانی را موظف نموده که علاوه بر باطن، به ظاهر هم اهمیت دهد. متقابلاً برای جلوگیری از وسواس در اثر افراط در نظافت، دستورالعمل کلی «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها معتدل‌ترین آنها است» را صادر کرده و در هر امری، راه اعتدال را نشان می‌دهد.

حضرت رسول اکرم (ص) از جایی می‌گذشت، مردی را دید با موهای ژولیده و لباس کثیف که بسیار بدقیافه می‌نمود، آن عقل کل و اشرف مخلوقات خواست به او پندی دهد، پیش رفت و بر او سلام کرده، فرمود: ای مرد «مَنْ الدِّينِ الْمُتَعَتُّ: تمتع از نعمت‌های الهی، از دین است»، چرا تو از این نعمت‌های الهی استفاده نمی‌کنی؟ و نیز فرمود: «بِئْسَ الْعَبْدُ الْقَاوِرَةُ: بد است بنده‌ای که کثیف باشد».

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی نعمتی را که برای کسی کرامت می‌فرماید، باید آثار و علائم آن نعمت در او ظاهر شود؛ اگر صحت جسمی و روحی یا امکانات مادی و معنوی کرامت فرمود، بایست آثار و علائم آن نمایان گردد.

عده‌ای از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) برای بهره‌مندی بیشتر و بهتر از عبادت و لذات روحانی، ترک دنیا نموده، راه دیگری در پیش گرفتند. آنان به گمان خود برای اهمیت دادن بیشتر به باطن، از انجام وظایف و تکالیف ظاهر خودداری کرده، ترک زن و فرزند نمودند، روزها روزه می‌گرفتند و شب‌ها به عبادت می‌پرداختند. حضرت رسول اکرم (ص) از این امر آگاه شده، فرمود: من که پیشوای شما هستم، بعضی از روزها روزه می‌گیرم و بعضی روزها افطار می‌کنم؛ قسمتی از شب را به عبادت و قسمتی را به استراحت و قسمتی از آن را از زن خود برخوردار می‌گردم. حتی این عده از آن بزرگوار اجازه خواستند که ریشه تحریکات جنسی را از خود برکنند؛ حضرت برآشفته و فرمود که حرام است. به طور کلی از دیدگاه اسلام، افراط و تفریط در هر امری مذموم بوده و مبادرت‌کننده به آن در پیشگاه الهی مسئول است.

سه زن پیش حضرت رسول اکرم (ص) آمدند و از شوهر خود شکایت کردند، یکی گفت: شوهر من گوشت نمی‌خورد. دومی گفت: شوهر من از استعمال بوی خوش اجتناب می‌ورزد. سومی گفت: شوهرم از زن دوری می‌جوید. پیامبر خدا (ص) ناراحت شده دستور داد که مردم به مسجد جمع شوند. بالای منبر رفت و فرمود: من که پیشوای شما هستم، هم گوشت می‌خورم، هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زن خود برخوردار می‌گردم.

در میان اهل تصوف برخی گوشت نمی‌خورند و آن را بر خود نوعی ریاضت می‌دانند. در صورتی که از نظر طب اسلامی کسی که چهل روز متوالی گوشت نخورد، کاهش در نیروی جسمی و روحی او پدید می‌آید؛ البته اسلام خوردن گوشت به مرتبه افراط را نیز صحیح نمی‌داند.

در قرآن مجید به استفاده از نعم و زینت‌های الهی امر شده و پرهیزکنندگان از آن را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: چه کسی حرام نموده زینت‌هایی را که خداوند تبارک و تعالی برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاک را؟» البته به شرطی که از طریق حلال و با رعایت حدود الهی باشد.

حضرات ائمه اطهار علیهم السلام نیز کراراً با اهل تصوف مباحثه و مبارزه کرده و به استناد به این آیه، مرام ایشان را باطل اعلام نموده‌اند.

نجاسات و مطهرات ظاهری و باطنی

نجاسات معرفی شده در فقه الهی، هر یک علاوه بر آثار و خصوصیات بارز منفی و مُضرّشان، در معنا اشاراتی دارند بر عوامل آلوده و پلید باطنی که در تماس با جان و روح انسان، آثار زیان‌بارتری بجا گذارند و اجتناب از آنها مهم‌تر است. ذیلأً به عنوان نمونه به ذکر مواردی اکتفا می‌شود.

نجاسات یا از لحاظ ظاهر نجسند و یا علاوه بر آن به لحاظ آثار و خواص باطنی. پاکی نیز چنین است، پاکی ظاهر و پاکی از لحاظ آثار و خواص باطنی. اثبات نجاسات ظاهری و رفع آنها با علوم ظاهری ممکن است، لکن نجاساتی که معلول خواص باطنی است، به وسیله حضرات پیشوایان معصوم^(ع) معرفی و بیان شده است.

خوک حیوانی است نجس‌العین و خوردن گوشت آن علاوه بر نجاست و مضرّاتی که به وسیله علوم ظاهری به اثبات رسیده، مانند درد مفاصل، فاسد شدن معده و روده و...، خصوصیات دیگری نیز دارد که جزو خواص و آثار باطنی اوست مانند تشدید حرص، زوال غیرت و مروت. زایل شدن نجاست ظاهری آن ولو با تجزیه امکان‌پذیر باشد، مثل شکستن اجزاء چربی و پیه خوک به روش‌های شیمیایی و تهیه اسید چرب از آن، اما به صرف تجزیه شیمیایی این مواد، خصوصیت باطنی آنها از بین نمی‌رود و نجاست و حرمتش باقی است.

ممکن است حیوانات دیگری هم چنین باشند که در آنها رفع نجاسات ظاهری، رافع نجاست و پلیدی باطنی آنها نباشد، ولی در بین حیوانات، سگ و خوک در فقه اسلامی نام برده شده است که در معنا اشارت است به پلیدی ذاتی حرص و شهوت. خداوند متعال از تمام صفات حیوانات در نهاد انسان‌ها قرار داده، اما آدمی مختار است که این صفات را تقویت یا تضعیف نماید. اصولاً انحراف بشر در نتیجه تقویت قوای حیوانی اوست. تَوَعُّد بر عذاب در آیات و اخبار وارده نیز برای افرادی است که جنبه حیوانی آنها قوی باشد. خصوصیات حیوانی که در انسان وجود دارد، مراتب اشدّ آن در حیوانات است، بخصوص در چند حیوانی که در احکام و تعالیم الهی ذکر شده است.

فردی که در یک صفت حیوانی به نهایت برسد، از لحاظ سیرت فرقی با حیوان ندارد و در معنا مسخ شده است. بنا به کلام بزرگان، مسخ انسان‌ها سیرتاً است نه صورتاً، هر چند قالب را از آن تأثیری باشد و این آیت قرآنی «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ:» به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید» اشاره به مسخ معنوی است نه جسمانی.

از جمله نجاسات، میته، خون و ذبح به نام غیر خداست، خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ: همانا گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا ذبح شود، بر شما حرام شده است».

مردن حیوان به سبب پیری و یا مرض است. پیری نیز به علت انحلال تدریجی بافت‌ها در اثر ضعف و بیماری است. در هر دو حال، خونی که از بافت‌های او خارج نشده، به علت تخمیر شدید، مضر است و میکروب‌های آن حتی در آتش نیز عقیم نشده، زیانش از بین نمی‌رود. لذا در گوشت میته، میلیون‌ها میکروب وجود دارد که خوردن آن علاوه بر مسمومیت‌های خطرناک، عوارض گوناگونی از قبیل التهابات معده و روده، اسهال و استفراغ دارد و کلیه انسان‌های متمدد در دنیای کنونی آگاهانه از آن پرهیز می‌کنند. امروزه علم طب ثابت می‌کند اگر حیوان حلال‌گوشت به طریق شرعی ذبح گردد، خون از بافت‌های آن خارج شده و ضرری ندارد.

از نظر فقه اسلامی ناپاک بودن حیوانی منحصر به جهات فوق نیست، بلکه در صورت عدم مراعات سایر شروط ذبح شرعی مانند رو به قبله بودن و ذکر نام خدا، شرع مقدس آن ذبیحه را حرام و نجس اعلام می‌نماید، ولو ظاهراً در بررسی با وسایل آزمایشگاهی از لحاظ پاکی و ناپاکی تفاوتی مشاهده نشود. اما اگر حیوان درنده و گوشتخواری را مانند گرگ یا پلنگ شکار کنند یا بر طبق دستور شرع سر ببرند، بدنش پاک ولی خوردن گوشت آن حرام است، این نجاست یا پاکی جنبه باطنی دارد. از معانی باطنی این حکم الهی این است که نفسی که به شمشیر مجاهدت کشته نشود و در ظلمت غفلت و خودخواهی بمیرد، در معنا مردار و جیفه است.

تحریم خوردن خون و پلیدی آن در فقه، از دیدگاه علوم روز نیز دستوری متین و معقول است. زیرا ممکن است خون حامل میکروب‌های موزی و سموم ترشح‌شده از آنها باشد و اغلب امراض نیز در اثر عفونت خون است. چهارده قرن قبل، پرتو نافذ دیدگان شارع مقدس اسلام توانست اسرار کاینات و رموز موجودات را در اثر الهامات غیبی دریابد و با لحنی راسخ پیروان خود را از اموری نهی نماید که هزاران آزمایشگاه کنونی، تازه به حکمت آنها پی می‌برد.

همچنان که در ذبح شرعی باید چهار رگ گردن حیوان بریده و خون از بدنش تخلیه گردد تا ذبیحه پاک باشد، در تزکیه و تهذیب نفس نیز تا وجود سالک از خودخواهی و آنانیّت تخلیه نشود، چنان نفسی مقتول در راه خدا و مظهر محسوب نگردد.

از اقسام نجاست، پلیدی کافر است. کافر هر چند قواعد بهداشت و نظافت ظاهری را مراعات کند، ولی هرگاه با رطوبت، شیء را ملاقات نماید، آن شیء متنجس شده در حکم تماس با

مُردار است و باید تطهیر شود. در حالی که از لحاظ نظافت ظاهری شاید شخص کافر در مواردی از فرد مؤمن هم نظیف‌تر به نظر آید.

پلیدی را معانی مختلفی است، برخی معانی آن شامل ظواهر است و برخی مشمول بواطن. آن معانی که مربوط به ظواهر است، یعنی آن پلیدی در ظواهر تأثیر عمیقی دارد، با علل ظاهری می‌توان به مرتبه تطهیر رساند که قسمتی از آن تحت عنوان مُطَهَّرات در احکام فقهی بیان شده است. لکن تطهیر معانی باطنی پلیدی به واسطهٔ علل یا مُطَهَّرات مذکور امکان‌پذیر نیست.

به عبارت دیگر، مُطَهَّرات پلیدی‌های ظاهری، دیگر است و مُطَهَّرات پلیدی‌های باطنی، دیگر. پلیدی‌های باطنی را به وسیله علل باطنی می‌توان تطهیر کرد. آثار پلیدی‌های باطنی اشدّ است از پلیدی‌های ظاهری، چنان که بیماری‌های روحی اشدّ است از بیماری‌های جسمی. زیرا پلیدی‌های ظاهر با اندک توجهی با مطهر آن پاک و پاکیزه گشته و دیگر اثری از آثار آن مشهود نیست، اما رافع و دافع آثار پلیدی‌های باطن جز علل باطنی نیست. یکی از آن علل که تمام علت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ارتباط دل به خداست که دل به مقام انقطاع آمده و همچو پیوستن باران به دریا، به بحر بیکران توحید می‌پیوندد. در این صورت، آن پلیدی تبدیل به پاکی نهایی گشته و ثمرات طیبۀ الهی از شجرهٔ طیبۀ دل، به عرصهٔ ظهور می‌رسد.

ناپاکی کافر از جهت پلیدی ذاتی کفر است در باطن او، لکن اگر به دین اسلام مُشَرَّف شود، پاک است هرچند از لحاظ ظاهر در او نه افزایشی صورت گرفته و نه کاهش. در این حال اشیاء مورد تماس او هم پاک است. اما چون تا حال بر طبق احکام اسلام رفتار نکرده، احتمال دارد که در فرش و لباس و اشیاء او نجاست ظاهری وجود داشته باشد که باید بررسی و تطهیر شود. پس پاره‌ای از پلیدی‌ها جنبهٔ باطنی دارد و با پاک شدن ظاهر آنها، آثار پلیدی باطنی آنها محو نمی‌شود.

همان‌طور که این احکام در مورد شرک و کفر جلی صادق است، در معنا در مورد شرک و کفر خفی نیز صدق می‌کند. اگر پرده‌ها برداشته شود معلوم می‌گردد که اکثر مؤمنین ظاهری، باطناً هنوز مشرکند و از عارضهٔ شرک خفی نجات نیافته و در پیشگاه الهی ناپاکند «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»: حقیقت این است که مشرکان ناپاکند».

ای سالک طریق حق! بدان که هنوز تو ابراهیم حقیقی نیستی، باید وارد بتخانهٔ نفس شوی و بت‌های نفس خود را بشکنی تا به ابراهیم حقیقی رسی و خلیل خدا شوی.

یکی از اقسام نجاسات منی است و از شرایط صحت عبادت، پاک بودن از جنابت است. ای سالک اگر یک قطره آب ناپاک از باطن مرد برخیزد، جنابت او را ثابت شود ولی به آب طهور می‌توان آن را زایل نمود. اما اگر ذره‌ای ناپاکی خودبینی ساکن باطن مرد گردد، به آب همه عالم نمی‌توان آن را زایل کرد. سالکا زندگی حقیقی آن است که قُتُوح ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی نهد. اگر انسان از عبادات و طاعات روی همه عوالم را پر کند، بدان نرسد که ذره‌ای از خود رها شده و خود را نبیند که شرط قبولی عبادت، پاک بودن از جنابت نفس است.

یکی دیگر از نجاسات، مُسکِر است و پلیدی آن به قدری است که بر طبق احکام فقهی، اگر قطره‌ای از آن به چاه افتد، باید تمام آب آن کشیده شود تا پاک و مطهر گردد. گرچه قطره‌ای مسکِر ظاهراً اثرش به اندازه‌ای نیست که آب چاه را مُسکِر و نجس نماید، ولی به علت پلیدی باطنی آن با رفع آثار و خصوصیات ظاهری، آثار و خواص باطنی آن محو نگردد و تا اثرات آن نجاست از ظاهر و باطن باقی است، شرع مقدس اسلام آن را پلید و نجس اعلام می‌نماید.

شُرْبِ خَمَر از معاصی کبیره است و به موجب حکم الهی همه باید از آن اجتناب کنند. ضررهای جسمی و روحی وارده از آن به بشریت بی‌حدّ و حساب است، تا آنجا که پیشوایان اسلام آن را رأس معاصی دانسته‌اند. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: تمام معاصی را در خانه‌ای جمع کردند و کلید در آن را در شرب خمر نهادند. کسی که سال‌ها خمر خورده، علاوه بر اثرات سویی که در جسم و جان خود نهاده، ممکن است آثار زیانبار آن سالیان متمادی در اولاد و نسل او باقی بماند. مسلماً تا چنان آثاری بعد از فوت او باقی است، از عذاب الهی رهایی نخواهد یافت. توبه از گناهایی که آثار آن منتهی به خود فرد نمی‌شود، چندان مقبول پیشگاه الهی نیست. بدین جهت فرموده‌اند که گناه نکنید یا لا اقل گناه شما طوری باشد که با فوت شما آن گناه هم بمیرد. تعیین حد برای شاربِ خمر در احکام الهی و حکم بر قتل او در بعضی مراتب، به جهت کثرت فساد و آثار سویی است که از او به جامعه وارد می‌شود.

در حقیقت، مُسکِر چیزی است که سبب تضییع عقل و هوش و آگاهی انسان شود و چنان او را به خواب ناشی از مستی و غفلت فرو برد که قدرت حسابگری او را فلج کرده، در پایین‌ترین موقعیت قرار دهد. چه، ناتوان‌ترین موقعیت انسان وقتی است که آگاهی و هوشیاری اصلی خود را از دست دهد و از محاسبه نفع و ضرر خویش عاجز ماند. در این صورت او کجا و محاسبه روزمره نفس کجا؟! این است که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «شُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ شُكْرِ الْخَمُورِ» هر مستی به هوشیاری انجامد الا مست از باده غفلت و غرور که دیرتر از

همه هوشیار گردد». زبان‌ها و خسارات وافر از چنین مستی‌هایی به عالم بشریت وارد گشته است.

بنابراین اگر قطره‌ای مسکر چاه آبی را نجس و آلوده می‌کند، اختلاط قطره‌ای از باده غفلت و غرور با علم و فضل و کمالات انسان، به مراتب بیشتر او را آلوده کرده آنها را همانند آب مسمومی کند که چه بسا هلاک او و دیگران را در پی داشته باشد.

حکم دیگر الهی در مورد مسکرات این است که اگر آب انگور به آفتاب جوش آید، حرام است و ناپاک و اگر به آتش جوش آید، پاک است و حرام، و اگر به آتش جوش آید و دو ثلث آن برود، پاک است و حلال.

از جمله معانی باطنی این حکم مقدس آن است که فضایل و کمالاتی که زاییده علم و عقل ظاهری - علم الیقین - باشد، تولید مستی و غفلت و غرور می‌نماید. این چنین فضایی اعتباری بوده و نور «لَيُطْمِئِنُّ قَلْبِي: تا دلم آرامش یابد» در آن متجلی نخواهد شد. ولی اگر با عشق الهی به مرحله حق الیقین برسد، پاک است و حلال و مبرا از خطرات و آفات، و چنین فضایل و کمالات موجب آرامش و اطمینان دل است.

همان طور که در مقابل هر پلیدی و آلودگی ظاهری نوعی مطهر وجود دارد مانند آب، خاک، آفتاب، انقلاب، استحاله و...، آلودگی‌ها و قذرات باطنی را نیز مطهرات معنوی و باطنی است. احکام مطهرات در فقه علاوه بر تطهیر ظاهری، اشاراتی دارند به عوامل مطهر معنوی که ذیلاً به مواردی اشاره می‌شود.

یکی از مهم‌ترین مطهرات آب است، آب یا به حقیقت و اصل خود باقی می‌ماند که آن را آب مطلق گویند، و یا به واسطه تحولات و یا انتقالات در شمار عصارات درآمده و یا به جهت امتزاج با اجسام دیگر عرفاً اسم آب از آن سلب می‌گردد و آن را آب مضاف گویند. آبی که با اجسام طاهره دیگر ممزوج گردد، اگر امتزاج آن بقدری باشد که از نظر عرف تبدل حاصل نشود، طهوریت از آن مسلوب نمی‌گردد.

آب مطلق منقسم است به جاری، کرّ و قلیل. آب جاری و کرّ به ملاقات نجس، متنجس نمی‌گردد مگر به تغییر آنها به یکی از اوصاف عین نجس از رنگ و بو و طعم. آب مضاف گرچه پاک است ولی به مجرد ملاقات نجاست، متنجس می‌گردد. آب قلیل پاک است و گرچه به مجرد ملاقات نجاست متنجس می‌گردد، ولی تحت شرایط خاص مذکور در فقه، پاک‌کننده است.

به لسان مُترجمین اسرار وحی، آب اشارت است بر علوم و معارف و فضل و رحمت الهی که سبب حیات حقیقی و ابدی قلوب است «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ: و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم». حقایق و علوم و معارف حقّه مخزون در سینه بزرگان، به مانند آب زلالی است که از آسمان نازل می‌شود یا از سرچشمه‌های پاک می‌جوشد. اما وقتی وارد رودخانه‌ها و مجاری شده با آلودگی‌ها و کثافات تماس می‌یابد، با مواد دیگر مخلوط شده از زمین‌های پلید و زباله‌های سر راهی می‌گذرد و آلوده می‌گردد. این مخلوطات در وجود متعلّمین، همانا عقاید و منش‌های شخصیتی آنان است که ناشی از امور نفسانی و خودپرستی‌هاست. بر سالکین است که به توفیق الهی آن علوم و معارف را در پالایشگاه عقل و وجدان تصفیه نموده و به گنجینه دل رسانند. والاّ چنین علمی نه سبب نجات خود است و نه موجب ارشاد غیر، و وقتی به افراد دیگر منتقل شود، نقش شکوفایی استعدادهای آنان را نداشته چه بسا عامل انهدام آن استعدادها و انحراف آنان گردد.

احکام آبها در معنا بایی است از ابواب خویش‌شناسی. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ: مَثَلُ مُؤْمِنٍ خَالِصٍ، مَثَلُ آبٍ است» و حضرت صادق (ع) بعد از بیان خصوصیتی از آب مانند صفا، لطافت، رِقَّت و طهوّریّت آن، اشاره می‌فرماید که انسان مؤمن باید در معاشرت با سایرین دارای چنان ویژگی‌هایی باشد.

مردان الهی دریا صفتند و از هیچ آلودگی نه تنها متأثر نمی‌شوند که خود عامل تطهیر قلوبند. اما ناقص، آب قلیل را ماند که به اندک ملاقات با پلیدی‌ها، تغییر صفت داده و پلید می‌گردد. برخی همانند آب کرّ تا حدی قدرت مقاومت در مقابل آلودگی‌ها داشته، طهورند، ولی در اثر تماس بیشتر با پلیدی‌ها آثار و صفات اولیه خود را از دست داده ناپاک گردند، مگر این که با آب‌های جاری فیض الهی اتصالی یابند.

در مقابل چشمه‌سارهای ظاهری، خداوند تبارک و تعالی در زمین دل‌ها چشمه‌سارهای درونی تعبیه فرموده است. چشمه‌سارهای درونی به مُفاد آیه کریمه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: و خدا همه نام‌ها را به آدم آموخت» منابع علم خداست، ولی استفاده از آنها نیاز مُبرّم و دائم به لایروبی دارد. یگانه عامل لایروبی آنها، اخلاص به معنای خاص و متعالی آن است که با پاک کردن آنها، انبوه معرفت‌های ناب در درون انسان متجلی می‌گردد «مَا أَخْلَصَ عَبْدًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا جَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ: هیچ بنده‌ای خود را برای خدا خالص نکرد جز این که

چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش جاری شد».

باران از جمله مطهّرات است که بدون نیاز به فشردن شیءِ متنجّس مانند فرش و امثال آن، به میزان نفوذ آن را پاک می‌کند. ریزش باران رحمت الهی بر قلوب نیز چنین است که به میزان آمادگی دل‌ها، بدون تحمل فشار ریاضت در آنها نفوذ کرده از لوث و پلیدی پاکیزه می‌نماید.

سپاس خداوند تبارک و تعالی را که ما را از نعمت‌های بی‌شمار بهره‌مند نمود و به عهد خویش وفا کرد. زمین معرفت را میراث ما قرار داد، از آسمان حقیقت و سحاب مکرّمَت، باران رحمتِ کلام خدا و حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء بر زمین دل ما بارید، نور محبت در جان ما آمیخت و شور عشق در دل برانگیخت.

مطهّر دیگر، خود موجود زنده و ذیروح است که با دامنۀ عمل محدود، خدمت بزرگش را نسبت به بدن خود انجام می‌دهد. اگر حیوان حلال‌گوشتی از طبع اصلی خود انحرافی یابد و به نجاست‌خواری عادت کند، برای پاک و قابل استفاده شدن گوشت آن، باید او را از خوردن نجاست منع کنند و تا مدت معینی که در احکام فقهی تعیین شده غذای پاک دهند تا از آن عادت برگردد. سلول‌های نجس شده در اثر غذای ناپاک، در زمان مختصری از بین رفته و سلول‌های تازه جانشین آن می‌گردند. شارع الهی بعد از ازالۀ کامل نجاست و گذشت زمان کافی، آن حیوان را پاک و گوشتش را قابل استفاده می‌داند.

امّا حیوانات حرام‌گوشت قابلِ استِبْرَاء نیستند. زیرا خواستۀ قوۀ مشتهیّه حیوانات حرام‌گوشت نسبت به پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها که در کیفیت بدن تأثیر بسزایی دارد، با حفظ آن حیوان از خوردن ناپاکی‌ها در فعل و انفعالات تغییر نمی‌یابد و لذا خوردنش حلیّت نیابد، صحرایی باشد یا دریایی.

بنابراین میزان اصلی در حلیّت یا حرمت گوشت حیوان، همانا کیفیت خواستۀ فوق‌الذکر است که در بعضی معلوم و در پاره‌ای غیرمعلوم است. تشخیص این کیفیت از لحاظ مثبت و منفی با توجه به تغذیه آن حیوان امکانپذیر است که آیا نسبت به پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها متمایل است یا نه.

از اقسام مطهّرات، استحاله است و آن مُبدّل شدن حقیقت چیزی است به حقیقت چیز دیگر، مانند این که چوب نجس در آتش بسوزد و خاکستر شود. بنابراین در استحاله تغییر ماهیت شیء مطرح است و تغییر ماهیّت، تغییر ذات است نه تغییر شکل. اگر خون در آب

بجوشد، در مقام استحاله واقع نشده و نجس است، اما وقتی به صورت خشک بسوزد، تغییر ماهیت داده و پاک است. گل کوزه‌گری که نجس شده باشد، بعد از قالب‌ریزی با حرارت زیاد، وقتی نجاست آن به کلی از بین رود، در حکم تغییر ماهیت است، زیرا نجاسات مواد آلی هستند و در حرارت از بین می‌روند.

بعضی از اشیاء نجس وقتی تغییر ماهیت می‌دهند که نجاست آنها به کلی محو شود، لذا در این اشیاء تا نجاست باقی است تغییر ماهیت صورت نمی‌گیرد. پس شرط طهارت، یا تغییر ماهیت شیء است یا محو نجاست از آن تا مرتبه یقین.

عارفان کامل، هیزم هستی مجازی خود را فدای آتش محبت و تجلی حق کردند. این همان آتش مبارکی است که قرآن می‌فرماید: «بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» مبارک است آن که درون آتش است و آن که پیرامون آن قرار دارد. برکت اصلی، برکتی است لایزال که تحقق آن معلول «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» شدیدترین محبت به خدا و یا «حُبًّا لِلَّهِ» محبت به خدا است که از تحقق حق یقین و عین یقین متجلی می‌گردد. در آیه شریفه مذکور «فِي النَّارِ» در آتش اشاره بر عشق یا «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» است و «حَوْلَهَا» پیرامون آن اشاره بر «حُبًّا لِلَّهِ»، این است استحاله معنوی و خدایی.

آفتاب، مطهر دیگری است که تحت شرایط خاصی که در فقه معین شده برخی اشیاء نجس را تطهیر می‌نماید، که از جمله آنها تابش بدون مانع آفتاب و استقرار شیء نجس در مقابل آن است. در معنا آفتاب، اشاره است بر خورشید معنوی عقل الهی که آثار و خواص و ظهوریت آن بسی بیش از آفتاب ظاهری است؛ این است که عارفان الهی فرموده‌اند: سالکا! بدان که شمس، صورت عقل الهی توست. همچنان که شمس، منور عالم است و به واسطه آن هرچه خام است پخته شود و آنچه زاید است سوخته گردد و چون از مشرق سر برآورد، ظلمت شب را بزدايد و روز روشن پدید آید، عقل الهی نیز چون از جیب غیب و از جَبَلِ جِبَلَتِ انسان سر برآورد، ظلمت شب جهل را به روز روشن علم مبدل گرداند و به واسطه آن هرچه در وجود انسان، خام است پخته شود و آنچه زاید است سوخته گردد. هر صفتی که در نفس باشد بدو می‌نمایاند و پنهان را آشکار سازد و حل مشکلات کند و معدلات را به فهم آرد و معیبات را کشف نماید و انسان به نور عقل الهی در حد خویشتن به کُنهِ کل اشیاء محیط گردد.

مطهرات معنوی بسیارند، برخی آلودگی‌ها را مطهر معینی پاک می‌کند و سایر مطهرات از

عهدهٔ تطهیر آن برنمایند. اما بعضی مطهّرات معنوی هستند که آلودگی‌های زیادی را تطهیر می‌کنند که از جملهٔ آنها استماع کلام الهی و آیات قرآنی است.

پاره‌ای آلودگی‌ها به وسیلهٔ قوهٔ سامعه و باصره و سایر حواس ظاهری به درون انسان راه می‌یابد، و برخی دیگر در اثر ضعف قوای معنوی از طریق حواس باطنی در دل نفوذ می‌کند. در مقابل همهٔ این آلودگی‌ها یک مطهّر واقعی و باطنی وجود دارد که همانا استماع کلام الهی است، به خصوص برای آنان که متعهد و مصمّم باشند که به آن آیات و فرامین عمل کنند. محفل مقدسی که در آن آیات الهی تلاوت شود، باطناً پیشگاه الهی است که تمام آمال و آرزوها در آنجا متوقف است؛ جایگاه تطهیر تمام آلودگی‌های باطنی است. کلام مقدس الهی اشجار طیبّه بوستان قلب را که در اثر آلودگی‌ها خشک و از ثمردهی بازمانده بود، آبیاری کرده و سبب رشد و باروری آنها می‌گردد.

وضو و غسل ظاهری و باطنی

احکام اسلام و از جمله غسل را فوایدی ظاهری و باطنی بسیار است. امروزه در طب ثابت شده که منی و موجودات ذره‌بینی در آن، از سایر مواد نجس و آلوده پلیدتر است. این مواد با اعضاء ریسهٔ بدن مانند قلب و دماغ و کبد ارتباط خاصی دارد. در جنابت همهٔ اعضاء دچار تشنّجی شده، انقلابی در همهٔ اعصاب و عضلات، و اضطرابی در حرکات قلب و شرابین و عروق، و تموّجاتی در خون و تهییجاتی در دماغ پدید می‌آید. از این جهت شرع مقدس اسلام غسل را واجب کرده تا ظاهر بدن ترطیب شود و اعصاب را تلّیین دهد، و دماغ و قلب و کبد را تلطیف و تسکینی حاصل آید و اعضاء و جوارح را بعد از اضطراب، آرامش دهد و بوی بد ناشی از آن حرکات را رفع نماید تا انسان شایستگی و لیاقت ورود به عالم قدس را بیابد.

تیمّم عملی است که در موقع عذر شرعی و فقدان آب، جایگزین وضو و غسل می‌شود. ظاهراً باید قائم مقام وضو و غسل چیزی باشد که در فایده با اصل خود متناسب شود، لیکن خاک آلودگی در تیمّم برخلاف نظافت و شستشو با آب است، پس حکمت این جایگزینی چیست؟ پاسخ آن است که:

تکالیف بر دو قسمند: اصلی و توّصّلی. مطلوب ذاتی قابل تغییر نیست مانند اصل نماز که حقیقت دعا و مظهر عبودیت است و دلیل تواضع و خشوع. اما واجبات توّصّلی که مکملّ غرض اصلی‌اند چون وضو، قیام و قعود، رکوع و سجود، قابل تغییر و تبدیلند و می‌توانند در موقع لزوم

به صورت دیگر نیز درآیند. این قبولِ بَدَل و پذیرفتن قائم مقام برای رفع حَرَج است، زیرا اگر شرع مقدس سخت گیرد نقضِ غرض شود و تولید مرض «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ: خدا برای شما آسانی می‌خواهد»، و اگر انسان یکسره به ترک عبادت عادت کند و خود را معذور دارد، رفته رفته دل را تاریکی فرا گرفته، از فیض حضور مَهْجور گردد. بنابراین حکمت این جایگزینی و اجازهٔ ورود به مجلس قدس، منقطع نشدن انس و الفت عبادت و عدم گرایش به اهمال و مُسامحت است تا دل به خدا متصل گشته، آرام گیرد.

شرط حضور در پیشگاه الهی خضوع و انکسار است. اکنون سالک نظر به عذری که از استعمال آب یا عدم دسترسی به آن دارد، جبران آن به اظهار خضوع و تواضع بیشتر کند تا بدین وسیله بندگی خود را نسبت به خدا اعلام دارد. چه از معانی دست بر خاک زدن و بر روی خود کشیدن، اظهار خاکساری و فروتنی است، که اقتضای درخواست عفو و تقاضای حمایت و شمول عنایت همین است. علاوه بر آن، باید دانست که خاک نیز در مبارزه با میکرب‌ها، به شرط پاک بودن در حکم آب است «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً: پس بر خاکی پاک تیمم کنید».

اما ساقط بودن تکلیف نماز و روزهٔ بانوان در ایام عادت ماهانه، ترک عبادت محسوب نمی‌گردد. زیرا نظر از عبادت، حصول خیر معنوی و کمال تقرب است که مقدمهٔ آن صحت روحی و جسمی است، و حیض نوعی بیماری و ناراحتی است «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذْيٌ: از تو در باره عادت ماهانه می‌پرسند بگو آن نوعی بیماری و ناراحتی است».

پاره‌ای امراض جسمی، نه علت ضعف روحی‌اند و نه آثارشان روح را از تعادل خارج کند. لکن در این حالت به علت ضعف روحی زیاد در اکثر زنان، قیام به عبادت سبب حصول خیر معنوی نشده چه بسا موجب خسارات جسمی و روحی گردد. از این‌رو با ملاحظهٔ کمال خیر دنیوی و اخروی و ظاهری و باطنی افراد، امر است در این حال به خودداری از عبادت. البته این ایام را حداقل و حداکثری است و الا در صورت فقدان شروط، چه بسا این مدت ماه‌ها و حتی سال‌ها به طول انجامد.

در احکام الهی گرچه به وضو و غسل امر است، اما این وضو و غسل موجب تطهیر کالبد جسمانی است نه تطهیر روحانی. تطهیر جسمی بدون همراهی تطهیر روحی، انسان را به هدف اصلی نرساند. منشأ همه رذایل اخلاقی و هلاکت‌ها نفس است و مأموریت حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء برای تطهیر آن است. تطهیر نفس از عیوب بسی مهم‌تر از تطهیر از أحداث است

چه، قَدَرَاتِ نفسانی ممکن است سال‌ها در نفس باقی بماند، لذا مدت‌ها مجاهدت باید تا نفس از عیوب پاک گردد.

تطهیر احداث به وضو و غسل امکان‌پذیر است و تطهیر نفس با عقل سلیم. هرچه مراتب ایمان و علم و معرفت بیشتر باشد، عقل باطنی انسان قوی‌تر بوده و حصول این طهارت قلبی بیشتر میسر است.

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: رعایتِ اسبَاح در وضو لازم است. اسبَاح از لحاظ ظاهر، کامل نمودن وضو است به رساندن آب به همه اعضا وضو، و رعایت آداب و مستحباتی است که از شرع آنور رسیده. اَمَّا طَهْرٌ سَابِغٌ بِرَحْسَبِ مَعْنَى بَاطِن، طهارت تمام وجود است از ظاهر و باطن و قلب و فکر تا نقطه‌ای از وجود وضوگیرنده و نمازگزار آلوده به نجاست گناه و پلیدی رذایل اخلاقی نباشد.

بنابراین عارف الهی را علاوه بر غسل و وضوی ظاهری، وضو و غسل دیگری است. وضو و غسل از آب عشق و انقطاع؛ وضو و غسل از آب عهد الهی. اگر وضو و غسل ظاهری درپاره‌ای موارد واجب است، بر سالک عارف است که هر آنی با وضو و غسل باطنی باشد که وظایف او ماورای سایرین است.

بزرگان فرموده‌اند: «الْوُضُوءُ اِنْفِصَالٌ وَ الصَّلَاةُ اِتِّصَالٌ» وضو انفصال است و نماز اتصال» تا در وضو انفصال حاصل نشود در صلوة، اتصال نیست. چون این انفصال و اتصال جمع شود، کمالیت صلوة حاصل آید. در این مقام است که جهت برخیزد و قبله باطنی نمودار گردد و این حقیقت عیان گردد که احکام قبله و کیفیت صحّت و یا انحراف از آن در فقه الهی، در معنا اشاراتی است بر قبله باطنی و ازلی دل‌ها. تجلّی کامله قبله ازلی در قلب انسان کامل است که نشیمنگاه حق تعالی است. آری انسان کامل، قبله کل، در حرکت استکمالی انسان‌هاست و حرکات جزئی و کلی او سرمشق همه است. ثمره شجره طیبه وجودیه و ایجادیه اوست و تبعیت از او شرط حقیقی سعادت در دنیا و عقبی^۱ است.

حقیقت نماز و نماز عارفان

محبوب‌ترین عبادات و مهم‌ترین فرائض و اعمال دینی در پیشگاه احدیّت، نماز است که آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است. صلوة مشتق است از تصلیه؛ مستقیم کردن چوب‌های کج را در اثر نزدیک کردن به آتش و حرارت دادن به آن، تصلیه گویند. نمازگزار با توجه به مبدأ

اعلیٰ^۱ و با حرارت حاصله در حرکت صعودی و قرب به شمس ازلی، کجروی‌های نفس را تعدیل می‌نماید.

نماز ظاهراً جزو فروع است، لکن در واقع از اصول جدا نیست. نماز هم راز و نیاز و مناجات با حق است و هم سیر مراحل توحید، و الاّ ستون دین و مفتاح باب سعادت نبود. در عالم برزخ اولین سؤال از نماز است، اگر مقبول شد سایر اعمال قابل بررسی است. خوشا به حال کسی که نمازش مقبول پیشگاه الهی باشد.

در عظمت نماز همین بس که نسبت آن به سایر عبادات مانند نسبت انسان است به سایر موجودات. عارفان آن را عبادت جامع و معجون الهی می‌نامند. هریک از فرشتگان را مقامی است معلوم و حدّی محدود که از آن تجاوز نکنند، بعضی در قیامند و برخی در قعود. اما انسان، این نسخه جامع وجود، گاه در قیام است گاه در قعود، گاه در رکوع است و زمانی در سجود. چنان که هر یک از اعضاء انسان را فعل و اثری مخصوص است، هر یک از افعال نماز نیز آثار ویژه‌ای دارد.

نماز عالی‌ترین درس مکتب تربیتی اسلام است، هدف از تشریع آن برقراری ارتباط بنده است با خدای یکتا و استحکام بندگی. بسیاری نماز می‌خوانند، لیکن نمی‌دانند که نماز با جان و روح آنان چه می‌کند و بدین علت با غفلت از هدف اصلی نماز، سودی از آن نمی‌برند. چنین نمازی نه روشنگر جان است و نه نیروبخش انسان، از این‌رو با آن که به نصّ قرآن، نماز بازدارنده انسان از فحشاء و منکر است، ولی بسیاری از نمازگزاران را پس از گذشت سال‌ها نیروی خوشتنداری از گناه نیست. در واقع آنچه آنان بجا آورده‌اند، نه حقیقت نماز که تنها صورتی از آن بوده است. بازماندگان در حجاب عالم مادی و خدّر طبیعت را از عالم معنا خبری نیست. کدام حسرت و ندامت و خسارت از این بالاتر که بعد از عمری تعب در راه چیزی که مایه کمال سعادت و تحقق صورت کمال انسانیت است، نه تنها آنان را هیچ بهره معنوی ندهد، که مایه کدورت قلبیه و حجاب‌های ظلمانیه گردد!

همانند اعضاء ظاهری، برای انسان اعضاء قلبی و باطنی است. در مقابل صورت، چشم، گوش، زبان و دست و پای ظاهری، قلب باطنی انسان نیز دارای صورت، چشم و گوش و زبان و سایر اندام‌های معنوی است. ذکر بر دو گونه است: ظاهری و باطنی. ذکر ظاهری به لسان ظاهر جاری گردد و ذکر باطنی به لسان دل. همچنین او را دو سجود است: سجود جسد و سجود دل. در اوّلی پیشانی ظاهری با خاک تماس می‌یابد و در دومی، پیشانی دل بر خاک بارگاه الهی، که

آن کمال تعظیم واقعی بر حق است.

کمال مقبولیت اعمال وقتی است که عمل عضو ظاهری، هماهنگ با عضو قلب و باطن انجام گیرد و الاً صرف حرکات عضو ظاهری را بهایی نیست. مثلاً ذکر ظاهری به شرطی مقبول است که با زبان قلب همراه باشد. بسا که زبانِ ظاهر ذاکر باشد و زبانِ باطن، ساکت و یا زبان دل بر خلاف زبان ظاهر باشد.

اعضاء باطنی قابل مقایسه با اعضاء ظاهری نیست. اعضاء جسمی مربوط به عالم خاک است و اعضاء باطن، مربوط به عالم پاک. اعضاء باطنی در واقع همان قدرت‌ها و استعدادهای معنوی انسان است و به منزلهٔ بال و پر معنوی او، که او کم از ملایک نباشد.

نماز معراج مؤمن و وسیلهٔ پرواز اوست. انسان الهی با بال و پر خدایی صعود و عروج می‌نماید، آن بال و پری که هرگز قابل مقایسه با بال و پر ظاهری نباشد. آری علم و عمل خدایی دو بال است که صاحب خود را در عالم حقیقت و معنی پرواز می‌دهد.

چنان که انسان را بدنی است مرکب از اعضاء و جانی است بسیط که بدن به واسطهٔ آن منشأ افعال و آثار می‌گردد، نماز را نیز ظاهری است مرکب از افعال و باطنی است به نام اخلاص، که افعال نماز بدان وسیله منشأ ثواب گردد و قابل قبول. چنان که بدن بی‌جان و پیکر بی‌روان بکار نیاید، نماز بی‌اخلاص نیز رفع نیاز نکند. تجلّی اخلاص ناب در عاشقان جمال و کمال ازلی است، آنان با عشق و محبت مراحل بندگی و تکامل را طی کرده به مرتبهٔ نهایی کمالات قدم می‌نهند و به اهداف والای خلقت تحقق می‌بخشند.

بنا به کلام بزرگان انگیزهٔ عبادت یکی از این سه چیز است: ترس، امید، محبت و عبادت‌کنندگان از این لحاظ سه قسمند:

اول - عبادت غلامان به خاطر امنیت از عذاب، و آیه شریفه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: خداوند روز جزاست» که اشعار به روز حساب و مجازات دارد، محرّک آنان است.

دوم - عبادت سوداگران به امید رسیدن به بهشت و نعم آن، و آیه شریفه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: بخشنده و مهربان» که نوید نعمت‌های الهی می‌دهد، مشوّق اینان است.

سوم - عبادت حضرات اولیاء به جهت عشق و محبت به ذات الهی، عبادت ایشان نه به طمع بهشت و نه خوف از دوزخ، بلکه محض طاعت و سپاسگزاری است و آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ: تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» و معانی باطنی آن متمم و

مکمل انگیزه آنان است.

میان بدن و روح تعاشق است و هر یک از دیگری قبول اثر می‌کند. از این‌رو حق تعالی نماز را با خضوع و خشوع مقرر فرموده تا روح از آن متأثر گردد و کمال توجه به مبدأ نماید. اهل معنا فرموده‌اند: خشوع آن است که مُصلّی نداند بر راست و چپ او کیست، در بحر شهود مستغرق گردد و از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگذارد.

ظواهر نماز و عبادات را طمأنینه‌ای باید و باطن آن را طمأنینه‌ای دیگر. طمأنینه قلبی، سکونت قلب و اطمینان خاطری است که نمازگزار عبادات و اذکار را با آن به اتمام رساند. عبادتی که با اضطراب و تزلزل قلبی انجام یابد، قلب از آن منفعل نشود. یکی از اسرار تأکید بر عبادت و ذکر دائم، حصول تأثر و انفعال قلب است در اثر تکرار تا ذاکر به حظوظ قلبی حاصل از نماز واقعی برسد.

نماز و عبادتی که دل از آن بی‌خبر باشد، فاقد آثار قلبی است و از حد ظاهر و مرتبه ملک بدن به مقام باطن نفس و ملکوت اعلیٰ نرسد، و چه بسا در هنگام سکرّات موت یا أهوال و شاید پس از مرگ به کلی آثار آن از صفحه دل محو گردد و آدمی دست خالی به پیشگاه احدیت رود.

دیگر از آداب قلبیه نماز و سایر عبادات، بهجت و انبساط قلبی است که موجب نتایج نیکو بلکه فتح بعضی از ابواب علم و کشف برخی از اسرار عبادت است. سالک باید احتراز کند از عبادت به وقت کسالت و ادبار نفس، و هنگامی را برای عبادت برگزیند که نفس را به عبادت اقبال و نشاطی باشد تا از آن نورانیتی در دل حاصل شود.

یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات، نافذتر شدن اراده نفس الهی است در ملک بدن تا جنود منتشره در کشور تن از عصیان و خودسری بازمانند و تسلیم ملکوت باطن قلب گردند؛ امر ملکوت در ملک جاری و نافذ شود و اراده نفس مطمئنه قوت گیرد و زمام اختیار را از نفس امّاره و شیطان بگیرد. در این مقام است که جنود نفس از ایمان به تسلیم و از تسلیم به رضا و از رضا به فنا سوق داده شوند. تحقق مراتب مذکور منوط است به انجام عبادت از روی سرور و بهجت قلبی تا محبت و عشق به ذکر حق و انس و تمکّن حاصل آید چه، انس به خدا و ذکر او از مهمّانی است که سالک را بدان عنایت شدید است.

از آداب دیگر نماز و عبادات، مراعات است. سالک باید در هر مرتبه از مراتب سلوک اعم از ریاضات و مجاهدات علمیّه یا نفسانیّه یا عملیّه، رعایت حال خود کند و با رفق و مدارا با نفس

خویش رفتار نماید. نفس در اثر سخت‌گیری زیاد عنان‌گسیخته شود، زیرا تراکم مقتضیات طبیعت و تیز شدن آتش شهوت تحت فشار زیاد ریاضت، ممکن است عاقبت مُحترق شده کشور تن را بسوزاند. اگر سالکی عنان‌گسیخته شود یا زاهدی بی‌اختیار گردد، چه بسا به پرتگاهی افتد که هرگز روی نجات نبیند. بنابراین بر سالک طریق حق است که همچو طبیعی حاذق زمام نفس را در ایام سلوک بدست گیرد و به اقتضای احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند و آتش شهوت را به طُرُق مشروعه فرونشاند، تا او را اعانت کامل در سلوک راه حق نماید.

دیگر از آداب مهم قلبیه عبادت، خوف و رجاست. نمازگزار در حال نماز، هم چشم طمع به رحمت واسعة الهی دارد و هم از خوف قهر و عظمت مقام ربوبی همچون مجرمی محکوم، ناامید و پرتشویش است. بیم و امید در بنده از عوامل مهم ترقی و تعالی او به مقام عبودیت است. زیرا به واسطه بیم می‌تواند نفس سرکش و مایل به شهوات را مهار کند و به یاری امید، تحمل زحمات و مشقات عبادت بر وی سهل و آسان گردد. از این‌رو در بسیاری از آیات به این دو عامل سعادت، تحریض و ترغیب بلیغ شده است، چنان که درباره اهل ایمان فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا: پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد و این سفر روحانی به پرواز آید و منازل این معراج حقیقی را بپیماید. در پاره‌ای از روایات تصریح شده که این دو بال سعادت باید هم‌اندازه و متساوی باشد.

انسان عارف به حقایق را بین واجب و ممکن، دو نظر است:

یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات. در این نظر عیناً یا عملاً می‌داند که تمام ممکنات در بحر ظلمانی امکان و نقص فرو رفته، بلکه این تعبیر هم از ضیق مجال سخن است و الا نقص و فقر، فرع بر شیئیت است. لذا اگر تمام عبادات و طاعات و معارف را به محضر اقدس ربوبیت برَد، جز سرافکندگی و خجلت و خوف و ذلت او را نصیبی نباشد، مَحامد همه او راست و ممکن را در آن تصرفی نیست.

دیگری، نظر به کمال واجب و بسطِ بساطِ رحمتِ واسعة اوست که بی‌سابقه استعداد و قابلیت، ابواب لطف و بخشش به روی بندگان گشوده است. در تحقق کمالی چنین خوف و رجاست که سالک به مقام اولیاء أحرار نایل آید و عبادتش به دور از خوف عذاب و طمع بهشت گردد. در این مقام سالک را هیچ انتظار و مراقبتی نسبت به امور دنیوی نباشد، قلبش مدام متوجه حق گردد و همه رشته‌های پیوند به غیر حق را بگسلد.

مراتب عبادت به لحاظ کمیت و کیفیت توجه و حضور قلب است، هرچه حضور قلب بیشتر، عبادت ارزشمندتر. بنا بر روایات عدیده در پیشگاه الهی از عبادت و نماز آن مقدار مقبول است که با حضور قلب انجام یافته باشد.

نماز به لحاظ کیفیت نیز مراتبی دارد:

مرتبه اول، کمال توجه به الفاظ است.

مرتبه دوم، کمال توجه به معانی ظاهریه است.

مرتبه سوم، کمال توجه به معانی باطنیه است.

آخرین مرتبه، کمال توجه است به ذات اقدس خدای تبارک و تعالی، چنین عبادتی جز برای عارفین کامل و واصلین حاصل نشود.

عارفان در اثر تزکیه نفس، شهوات را از پیش برگرفته و در مراقبت دل به قدری کوشیده‌اند که جز ذکر خدا در همه احوال چیزی بر دل ایشان نگذرد. ذکر حق بر دل ایشان غالب گشته و دل از ظلمات بشریت وارسته و حقیقت معرفت، آنان را حاصل آمده به طوری که ذکر و سجود قلبی هرگز از دلشان انفکاک نمی‌یابد. آنان واقفند که حق تعالی قادر است نعمت‌هایی را که عطا فرموده، در آنی از آنان سلب نماید و یا افزون‌تر کند. او غنی مطلق است و ماسوای او همه نیازمند و فقیرند. اتصالاً امر فرموده بندگان خود را به درخواست حاجات و ضمانت فرموده اجابت آنها را. گرچه نظام اسباب را در عالم قرار داده ولی مؤثر حقیقی تنها ذات اقدس اوست، شفا و روزی‌دهنده حقیقی اوست چه با وجود اسباب و چه با عدم آنها.

حصول جمیع مراتب و منازل شریفه و جمله درجات عالیّه و سعادات اخروی، نتیجه طاعات و ثمره اشجار عبادات بنده است، و مراتب ارزشمندی آنها به میزان معرفت و خضوع و خشوع اوست. طاعات اگرچه انواع بسیار دارد ولی بازگشت همه آنها به سه نوع است: قلبی، بدنی، مالی. طاعات قلبی مانند توحید، توکل، صبر، شکر، تسلیم، رضا، صدق، معرفت، محبت و غیره. طاعات بدنی دو نوع است، نوع اول به حق تعلّق دارد، مانند نماز و روزه و نوع دوم به خلق، و آن احسان است با مال و تن و قیام به ادای حقوق عبودیت. نوع اول جز ارباب قلوب را نشاید و اهل غفلت را این معانی میسر نگردد. غافلان اگر طاعتی کنند از سر رسم و عادت بود و چنین طاعت مانند جسد بی‌روح است و از آن چندان فایده‌ای حاصل نشود.

هر که طریق خدا را مسلوک دارد و توسن نفس را در میدان افکار متوالیه و مجاهدات متعالیه تدبیر کند، در حالتی که تارک باشد از نفس خود، مشاغل عالم ظلمانی را و طالب باشد

به همت والا عالم روحانی را، چون مستقر شود این حالت او را، به مشاهدات مُجَرَّدَاتِ اَسْتَارِ پندار بشکافد و دریابد که قیام و رکوع و سجود از سر رسم و عادت یا شرم از مردم، صورت و صفت ظاهری نماز است. این صفت را موصوفی و این صورت را معنایی است و این از کسانی درست آید که چون قصد عبادت کنند، از جمله مرادات و حظوظ خروج نمایند و دست‌ها به ترک ماسوی‌الله بشویند، و به شراب طهور ذکر قلبی مضمضه نموده و به نسیم روایح اسرار الهی استنشاق کنند. روی خود به آب معرفت بشویند و مَرَقِّقین به زلال توکل غسل دهند و به حال تواضع و افتقار مسح بر سر کنند، و به مُلَازِمَتِ اِثْبَاتِ اَقْدَامِ صَدَقِ بر بساط عبودیت، مسح پاها کنند و در وقت توجه صورت به کعبه، روی دل به کعبه حقیقی کنند.

در «اللَّهُ أَكْبَرُ» ذرات کاینات را در اشعه آفتاب کبریا محو بینند. در «بِسْمِ اللَّهِ» صبح دولت عاشقان ظهور کند و در «الْحَمْدُ لِلَّهِ: ستایش برای خداست» افضال و انعام ذات اقدس نامتناهی مکشوف گردد. کارگران کارگاه تقدیر را بینند که در زیر پرده «رَبِّ الْعَالَمِينَ: پروردگار جهانیان» چگونه به تربیت جهانیان مشغولند. پس به ساحل دریای رحمانیت، شراب طهور از دست ساقی «الْكَرَّخْمَنِ الرَّحِيمِ: بخشندهٔ مهربان» نوش کنند، پس موج ارادت، مخموران آن شراب را دریابد و به لُجَّةٔ دریای رحمت اندازد.

چون وجود موهوم ایشان از میان برخیزد و بحر ازل با بحر ابد آمیزد، حقیقت «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: خداوند روز جزا» ظاهر شود، پس سَبَّاحان و غَوَاصان حکمت گریبان ایشان بگیرند و به ساحل دریا اندازند. چون هشیار شوند، کمر بندگی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ: تنها تو را می‌پرستیم» بر میان جان بندند، پس به طلب امداد توفیق و عنایت، بلبل زبان «وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ: و تنها از تو یاری می‌جوییم» سُرَاییدن گیرد، و معراج ترقی از حَضِیضِ بشری به سُرَادِقَاتِ جبروت مکشوف شود و «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: ما را به راه راست هدایت فرما» گفته آید.

پس از رفیقانی که در مجلس عالم ارواح با هم شرابِ خطاب می‌خوردند، یاد آرند و «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ: راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای» گفته آید. پس محرومان مَهْجور و مردودان مخدول را بینند که در ظلمت شک و شرک مانده و به سَلَسِل و أَغْلَالِ صفات قهر گرفتارند «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ: نه راه مغضوبان و نه راه گمراهان» ناطقِ وقت شود. پس عنایت ازلی، باران آسا بر صحرای صدور ایشان بارد و از هر قطره هزار آزار عرفان و ریاحین

ایقان در بوستان دل هر یکی شکفته گردد.

ایشان را به کمند عنایت از شواغل دنیوی خَطف کرده و دیده دلشان را به کُحلِ هدایت روشن نمودند و نقوش حقایق را در آینه دل ایشان منعکس گردانیدند تا اسرار آفرینش را از اشارت «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را خریده است به این که بهشت برای آنان باشد» فهم کردند و نفس و مال خود را در راه ادای حقوق عبودیت صرف کردند و کمر خدمت و شفقت برادران دینی را بر کمر بسته و خود را رهگذر انواع مَبَرَّات و احسان ساختند و اسرار حقیقت «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» در حقیقت مؤمنان با هم برادرند» که در میان اهل غفلت مرده بود، احیا کردند، چه حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: مؤمنین مانند دیوار عمارتی هستند که هر خشتی از آن خشت دیگر را استوار می‌دارد. پس آنان که از ایمان بهره‌ای دارند باید در کارهای دین و دنیا یار یکدیگر باشند و همه یکدیگر را در کشیدن بار تکالیف سفر آخرت به حکم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» مساوی دانند.

به صفای عقل و ایمان، خساست و حقارت دنیا را بر مردان طریق حق معلوم کردند، ایشان انواع و اصناف مکر و حیلۀ دنیا را دریافتند، به نور یقین دیدند که هر نعمتی از وی به هزار محنت آمیخته و بر سر هر دولتی از آن، باران جرمان ریخته و در هر شاخۀ سُروری از آن هزار وِیل و ثُبُور آویخته، و هر اُنسی به صد غَرَبال فُرُقت بیخته. پس از زخارف دنیا اعراض کردند و ایام عمر قَصیر را در حصول نعیم ابدی و سعادت سَرمدی غنیمت شمردند.

ایشان عیاران کوی طریقت و جانبازان میدان حقیقت‌اند که روح مقدس را از مرکبِ حدوث پیاده کردند و نفس و لشگریانش را به صولت و به زور آتش عشق بشکستند، و خاشاک اخلاق بشری را از خانۀ طبیعت رفته و لوث نَعَلین دنیا و عقبی^۱ را بر بساط قرب طرح کردند و به بوی نسیم «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»: خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند» مرکب شوق در میدان محبت تاختند.

آنان به حقیقت قیام و رکوع و سجود و قعود نایل شدند، که قیام مقام استکشاف و استغراق و ارتقاء و انباء و ارشاد و احتواء و استواء و اهتداء و انبساط است؛ و رکوع مقام کمال تواضع است و سجود مقام انکسار و نهایت عبودیت، و قعود مقام حضور و تمکّن و استقرار و رفع استار و کشف اسرار است.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «مَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي: هر که تسلیم شود، پس او از من است»،

سَلَم کار دل است. جمال اسلام آنگاه بینی که رخت از معبود هوایی به معبود خدایی کشی. عادت پرستی را مسلمانی خواندن، در آیین عارفان، کفر است. عارف طایری است ملکوتی که در عالم الوهیت می‌پرد. عارف کسی است که نفس او را به رنگ دل او گردانند که تنش در عالم ادنی باشد و دلش به عالم اعلیٰ. عارف کسی است که «لَا إِلَهَ: هیچ معبودی نیست» را واپس نهاده و به «إِلَّا اللَّهُ: جز خدا» رسیده. «لَا إِلَهَ» مقام عبودیت است و فطرت، لیکن «إِلَّا اللَّهُ» مقام عالم ولایت است و الوهیت. در دایره «لَا» جان بی‌جان شود، جان کامل آن است که به «إِلَّا اللَّهُ» رسد. جانی که او را به «إِلَّا اللَّهُ» راه ندهند، آن را کمالیتِ جان نبود، این است صلوٰة عارفان.

مساجد ظاهری و باطنی

در شریعت الهی، مسجد حُرمت و قداستی خاص دارد و برای آن احکامی صادر شده از جمله در مورد اعتکاف، تطهیر، تعمیر و آبادانی آن، که هم مشمول ظواهر این اماکن مقدسه است و هم بواطن آنها.

در اخبار و احادیث آخرالزمان آمده که مساجدشان از حیث ظاهر و بنا آباد ولی از جهت هدایت و ارشاد ویران است. ویرانی مساجد به پدیدار شدن شکستگی در آن و یا کاسته شدن از استحکامش نیست. بسا مسجدی که ظاهراً مخروبه و ویران به نظر آید، ولی در حقیقت مسجدی آبادتر از آن نباشد، و بسا مسجدی که از حیث ظاهری آباد ولی در معنا ویران است. تعمیر ظاهر مساجد از شرایط فرعی است نه اصلی. زیرا عمده آبادی و ویرانی باطنی است. آبادی و ویرانی ساختمان ظاهری آن زیاد مهم نیست و در معنا این دو یکسانند، اگر تفاوتی هم باشد جزئی است. افرادی که در تعمیر مساجد خصوصاً از جهت باطنی تلاش نمایند، در پیشگاه الهی اجر و پاداش عظیمی دارند. بر عکس برای افرادی که در ویرانی مساجد می‌کوشند، کیفر دنیوی و اخروی است.

علاوه بر این مساجد، مساجد دیگری وجود دارند که همیشه آبادند - که اگر ویران باشند مسجد نیستند - و از دستبرد حوادث محفوظند. اینها مساجدی هستند که اگر انس و جن متحد شوند، هرگز نمی‌توانند آن را ویران کنند. این مساجد در قلوب عارفان حق و به دستور حق و به نظر حق ایجاد شده، همواره خالی از اهریمنان و اغیارند و برای آنها ویرانی ظاهری و باطنی نیست. اینها تنها مساجدی هستند که نشیمنگاه حق تعالی است و محبوبین الهی را

پیوسته بر آن نظر است. «لَمَسْجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده سزاوارتر است که در آن بایستی» و جایگاه اعتکاف مردان الهی «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا: در آنجا مردانی هستند که دوست دارند خود را پاک سازند».

روزه ظاهری و روزه معنوی

از مهم‌ترین عبادات روزه است. روزه را فواید جسمی، روحی و اخلاقی بسیار است که کمترین آن فواید جسمی است. روزه شفا بخش خیلی از بیماری‌ها و حتی در بعضی موارد، علاج منحصر به فرد و یا لاقل بهترین راه درمان است.

در التهاب‌های حاد و مُزْمِنِ آمعاء همراه با تخمیر مواد زلالیه و نشاسته‌ای، طولانی شدن فواصل صرف آب و غذا مفید و عکس آن مضر است. بیماری چاقی غالباً در اثر عدم اعتدال غذایی و بی‌حرکتی به وجود می‌آید و اصل تناسب وزن با قدرت جسمی را برهم می‌زند؛ بهترین طریق علاج آن روزه‌داری با رعایت اعتدال غذا در سحری و افطار است.

برای مبتلایان به فشارخون، بیماری قند، التهاب‌های حاد و مزمن مفاصل به ویژه همراه با چاقی، و نیز برای دردهای قلبی توأم با تَوَرُّم، روزه‌داری بهترین راه چاره است. چه بسا در آغاز بیماری تشخیص مرض ممکن نباشد، لذا بهترین بیمه سلامتی و راه پیشگیری و امنیت از این بیماری‌ها، روزه است.

البته روزه شفا بخش هر بیماری نیست، زیرا روزه بر برخی بیماران حرام است و بر تندرستانی که از روزه زیان بینند روا نیست. کلام حضرت رسول اکرم (ص) که «روزه بگیری تا تندرست شوی» هم اشارت به فوایدی از روزه و هم پاسخ کسانی است که روزه را علت بیماری می‌دانند.

همچنین فلسفه روزه صرفاً تحمل گرسنگی نیست تا روزه‌دار از حال گرسنگان باخبر شود، چه در این صورت روزه فقط بر اغنیاء واجب می‌شد نه بر فقرا. فایده یا حکمت اصلی روزه در خود قرآن مجید بیان شده «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: باشد که پرهیزگاری کنید» تا آدمی دارای قدرت خویشنداری و اراده‌ خدایی گردد و هیچ گونه تجاوزی به حقوق مردم نکند. زیرا رعایت مصالح عمومی و حمایت از حقوق مردم ضروری‌تر از آزادی فردی و مراعات مصلحت شخصی است. اصولاً علت و حکمت شریعت امری است غیبی و افکار عادی از عهده بیان فلسفه و فایده

آن برنیابند. از این رو فلسفه‌بافی عده‌ای از افراد بی‌اطلاع، به معنی تعلیل حکم شرع خلاف عقل است، در حالی که عقل از شرایط مهم در علم فقه بوده، تعطیل آن خلاف شرع است. از دیدگاه معارف الهی بیان حکمت احکام یعنی منافع ظاهری و باطنی آن بر اهلش جایز و روا بوده، این باب به روی همه باز است و پرسش و پاسخ در این زمینه آزاد.

چنان که امر است به روزه ظاهری، به روزه باطنی نیز امر است. شخص روزه‌دار در ماه مبارک رمضان باید مراعات هر دو جنبه را بنماید و همه اعضا ظاهری و باطنی او روزه‌دار باشد. کسی که واجد شرایط روزه‌داری ظاهر نیست، روزه بر او روا نباشد لکن از روزه باطنی مُعاف نیست.

ظاهر روزه، خودداری است از خوردن و آشامیدن و چیزهایی که در احکام الهی وارد شده، لکن در حقیقت روزه، اِمساک است از آنچه خدا حرام و نهی فرموده و در مراتب بالاتر، روزه باطنی اعراض است از التفات به جمیع کاینات.

روزه ظاهری مختص ماه رمضان است، اما روزه باطنی در هر ماه و بلکه هر آنی است و ترک آن را هیچ عذر مشروعی نیست، که بزرگان دین فرموده‌اند: «صَوْمُ النَّفْسِ عَنِ اللَّذَاتِ الدُّنْيَا أَنْفَعُ الصَّيَامِ: بازداشتن نفس از لذات دنیا، سودمندترین روزه‌هاست».

مردان الهی هر شب و روز، روزه‌اند و هر آن از نواهی و محرّمات الهی پرهیز می‌کنند. سالکینی که سالیان متمادی تحت تعلیم عالیّه استاد الهی قرار گرفته‌اند، آنان را وظایفی دیگر است و مسئولیتشان در پیشگاه الهی بسی بیش از سایرین است. مردان الهی بخصوص در ماه مبارک رمضان در مقام مناجات، کمال انقطاع را از درگاه احدیت خواستارند «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ».

از جمله احکام روزه حرمت خوردن و آشامیدن است که در معنا اشارت است بر معزول گردانیدن حواس خود به خلوت از تصرفات محسوسات، زیرا که تعلق به محسوسات، آفت جان و دل است. اگر نفس در اثر تمرین و ممارست در تزکیه نفس به مقام مطمئنگی رسد، حل مشکلات از تصرف محسوسات خارج شده به معقولات رسد. در آن مقام است که به توفیق حق مشمول افاضات خاص الهی شده از معقولات به محسوسات رسد.

تحریم رسانیدن گرد و غبار غلیظ به حلق نیز در معنا اشارت است بر این که سالک نگذارد حتی غبار خاک تصرف محسوسات و گرد و غبار تعلقات از روزن دل وارد شود، که تقویت نفس

امّاره و تقویت صفات ذمیمه از آن است و روح را در این معامله زیان است. زیرا که چون روح نفیس با نفس خسیس مؤانست گیرد، به اتفاق از طریق نفاق روی به آسفل سافلین نهند. بزرگان دین درباره مراتب روزه چنین فرموده‌اند: روزه جسد باز ایستادن است از طعام، و روزه دل نگاهداشتن اوست از وسوس آثام، و روزه روح اعراض است از التفات به کلّ آنام. آن که روزه ظاهر دارد، افطار او در شب است و آن که روزه معنا دارد، افطار او در وقت دیدن لقای حق.

از مهم‌ترین شرایط عبادت، خلوص نیت است «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ: و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را خالصانه پرستند»، و امید شیطان از ایشان منقطع است که «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: مگر بندگان خالص شده‌ات را». در همه عبادات ریا ممکن است ولی امساک در روزه‌داری ریابردار نیست.

روزه که عمل باطنی و فعل غیر وجودی است، خلوص در آن ظاهرتر و بروز آثار بیشتر است، از این جهت اضافه تشریفیه یافته است. گرچه تمام ماه‌ها متعلق به خداست ولی ماه رمضان را مختص به خود کرده و «شَهْرُ اللَّهِ: ماه خدا» نامیده است، چنان که کعبه را جهت مزید اختصاص به خود «بَيْتِي: خانه من» فرموده در صورتی که تمام عبادات برای خدا و همه جا مُلک اوست.

فرق بین روزه و سایر عبادات آن است که عبادات وجودیه سبب تقرّب بندگان به خداست، اما روزه که عمل باطنی و فعل غیر وجودی است، سبب تقرّب خدا به بندگان است. حقیقت دین، عقاید پاک و روح تابناک است و غرض از عبادت، ریاضت بدن است تا روح در اثر پاک و نیرومند شدن، عامل تحریک قوای مُدرّکه گردد، آنها را از عالم غرور به جهان سرور کشاند و از مرکز ستم و بیداد به عالم نور و داد. زیرا سبب تَمَرّد قوا و عصیان دو چیز است: یکی میل به شهوات بهیمی و دیگری کسالت و راحت‌طلبی، که ضد و مخالف اغراض و مقاصد معنوی و هدف اصلی است. این دو، منبع امراض روحی و اخلاقی است مگر این که اسباب و علل فساد قطع گردد. تداوی این تَمَرّدات، تحریک ابدان است به عبادات که مهم‌ترین آنها نماز و روزه و زکات است. روزه کَفّ نفس است و این مخالف هوی و میل نفسانی است. هر قدر جنبه حیوانی ضعیف باشد، قوای ملکوتی نیرومندتر گردد، چه تشبّه روح به آنچه از عالم اوست، بیشتر است.

رمضان نامی است از اسماء مقدسه الهی و توصیه است که به آن رمضان المبارک گویند. چه جمال و جلال و کمال الهی در شهر الله جلوه خاصی دارد. بر سالکین و عارفین الهی است که خود را برای درک این ماه آماده کنند و سیری در دقایق ظاهری و باطنی احکام و وظایف خاص آن بنمایند.

حضرت رسول اکرم (ص) در آخرین جمعه ماه شعبان خطبه‌ای ایراد فرمودند که مضمون آن چنین است:

ای مردم ماهی با برکت و آمرزش و رحمت به سوی شما روی می‌آورد که نزد خدا بهترین ماه‌هاست. ای عاشقان حق بشارت باد بر شما به مشاهده جمال حق، ماهی که شب‌هایش بهترین شب‌هاست، روزهایش اشرف روزها و ساعاتش افضل ساعات.

ایها الناس در این ماه نفَس‌های شما تسبیح است و خواب شما عبادت. خداوند تبارک و تعالی در این ضیافه الله شما را به میهمان‌سرای خود دعوت می‌نماید و این برترین بشارت است برای مردان الهی و سالکین طریق حق. در این میهمان‌سرا میزبان، خود اوست و عارفین میهمانان او، لکن به بندگان صالح خود می‌فرماید که شما در این میهمان‌سرا هم میهمانید و هم میزبان؛ ظاهراً میهمان و باطناً میزبان. اعطای این منصب میزبانی برای کسانی است که در تعلیم و تربیت الهی و ارشاد حقیقی جامعه می‌کوشند.

موجبات هدایت و ارشاد بسیار است، از جمله آیات الهی، کلام اوصیاء و اولیاء وسیله‌ای از وسایل الهیه برای تحرک انسان بسوی حق، ماه مقدس رمضان است که در آن جلوه حقایق و معانی بالاتر از سایر ماه‌هاست.

در این ماه اعمال شما مقبول است و دعای شما مستجاب. ای بندگان خدا با نیت‌های پاک و قلب‌های پاکیزه از گناه از خدا مسئلت کنید تا توفیق دهد شما را به روزه‌داری و تلاوت قرآن در این ماه.

بشارت باد ای مؤمنین که شما را توفیق روزه‌داری است، و بشارت باد بر معذوران مشتاق که آن مطیعان به فرمان الهی نیز در ردیف روزه‌داران حقیقی محسوبند.

ای مردم به تشنگی و گرسنگی این ماه، یاد تشنگی و گرسنگی روز قیامت نمایید. این رمزی است از رموز الهیه، یعنی به یاد مستحقین باشید و به نجات آنان قیام کنید تا در آن عرصه عظمی^۱ به تشنگی و گرسنگی مبتلا نگردید.

مسکینان و فقیران را نوازش، پیران را تعظیم و صغیران را ترحم نمایید. ای مستکبرین و

محبّین دنیا، بدانید که آن مال و منال شما خون صغیران و نیازمندان است، صغیران و یتیمان را رسیدگی و نوازش کنید.

أَيُّهَا النَّاسُ بازدارید گوش‌های خود را از ممنوعات، فرو پوشانید دیدگان خود را از محرّمات، بازدارید زبان خود را از ناشایست‌ها، که روزه‌دار حقیقی تمام اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی او روزه است حتی مو و پوستش.

ای مردم، صلّه و احسان بر مستحقین کنید بالاخصّ بر آنان که با شما خویشند تا خدا شما را در روز قیامت به رحمت خود رساند، که قطع این دو موجب قطع رحمت او از شماست. به افطار دادن مؤمن روزه‌دار پرهیزید از آتش دوزخ، بالاخصّ روزه‌داری که نیازمند باشد. بعضی از صحابه عرض کردند که ما را به آن قدرت نیست. حضرت فرمود: افطار دهید ولو به نصف یک دانه خرما یا یک شربت آب. شقی کسی است که در این ماه مورد آمرزش پروردگار قرار نگیرد.

خمس ظاهری و خمس باطنی

خمس یکی از فرائض شرعیه است و احدی نمی‌تواند در مبلغی یا چیزی که خمس به آن علاقه می‌بندد، تصرف کند. اگر کسی ترک خمس کند در ردیف ستمکاران و غاصبان محسوب و در صورتی که ترک آن را حلال بداند، کافر است.

خمس به چند چیز تعلق می‌گیرد: غنیمت، معدن، گنج، غوّص، مال حلال آمیخته به حرام، زمینی که کافر ذمّی از مسلمان خریداری کند، منافع و عایدات معامله و کسب و تجارت و صنعت و زراعت، بلکه کلیّه منافع و درآمد سال.

در دادن خمس، بلوغ شرط نیست. اگر کسی پیش از دادن خمس با چیزی که خمس به آن تعلق می‌گیرد لباس بخرد، نماز خواندن با آن لباس صحیح نیست و اگر با آن برای وضو یا غسل آب بخرد، وضو و غسلش با آن آب صحیح نباشد.

خمس به شش سهم تقسیم می‌شود: سه سهم آن مال سادات مستحق و اطفال یتیم مستحق از سادات و ابْنُ السَّبِيل از سادات، و سه سهم دیگر مال امام است که باید به امام تسلیم کند. اگر کسی دسترسی به امام یا نایب او نداشته باشد، باید سهم امام را به فقیه جامع الشرائط بپردازد، یعنی کسی که تا حدّ کافی به مسایل و احکام شرعی واقف بوده و با تقوی و عادل و عارف باشد.

خمس را بر زکات اشرافیّتی است، زیرا منافع خمس بر عام و خاص و خاصّ الخاص است و در خیرات آن محدودیّتی نیست بالاخص در آثار باطنی آن، ولی در خیرات زکات محدودیت است چه از لحاظ دنیوی و چه از لحاظ اخروی.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید که خداوند متعال سهم رسول و خویشاوندان او را به سهم خود متصل کرده «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ: و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است»، همچنان که اطاعت و ولایت آنان را اطاعت و ولایت خود معرفی فرموده است. لذا شایسته ندیده که از صدقه و زکات استفاده نمایند، زیرا به حکم «حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا: از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی» صدقه و زکات برای پاکی و طهارت وضع شده است، در حالی که اهل بیت پیامبر (ص) پاکند و خداوند آنان را به طهارت خاص از جانب خود اختصاص داده و همان را برای آنان پسندیده که برای خود پسندیده است.

یتیمان و مسکینان و ابْنُ السَّبِيل از سادات با رفع نیازشان، حقشان از خمس قطع می‌گردد، ولی سهم اهل بیت عصمت تا قیامت پا برجاست، غنی باشند یا فقیر؛ زیرا هیچ کس از خدا و رسولش غنی‌تر نیست ولی با این حال خداوند متعال بر طبق آیه شریفه برای خود و رسولش حقی منظور نموده است.

بنابراین آنچه را که مؤمن بعنوان خمس به امام علیه السلام یا جانشین او دهد، نه از باب نیاز آنان که در واقع سهمی است که خدا و رسول و محبوبین درگاه حق، اولی^۱ به تصرف در آن هستند تا به احسن وجه در طریق الهی صرف نمایند و این توفیقی است سالک را که از قید تعلق بدان و محاسبه‌اش آزاد گردد.

بنده را وقتی در ایمان ضعیفی است و هنوز تعلق خاطر به مال و منال خود دارد، باید خمس مقررّه پردازد و این حکم همگان راست به ظاهر، و اگر ایمان و معرفت سالک در طریق حق به حدّ کمال رسد، در معنا دل او از قید همه تعلقات آزاد گردد و تصرف همه را به خدا واگذارد و خواست و اراده خود را در آن محو نماید. همچنان که مؤمنین اولیه که در ایمان و معرفت راسخ بودند، هر یک در مقابل ده تن پیکار می‌نمودند، اما آنگاه که ضعف و فتوری در ایشان ظاهر شد، هر کدام موظف به پیکار و مقاومت در مقابل دو تن از مشرکین و کفار شدند.

معانی و مصادیق معنوی احکام خمس به مانند سایر موارد، بی‌شمار است که ذیلاً به ذکر برخی اشارات باطنی آن اکتفا می‌شود:

غنیمت، مال کافران است که در جنگ و جهاد نصیب مسلمانان شود، و جهاد دو قسم است: یکی جهاد ظاهر با کافر به تیغ و شمشیر، دیگری جهاد باطن با نفس به قهر و کوشش. کسی که در جهاد با کفر است به مال توانگر شود، و آن که در جهاد با نفس است به دل توانگر گردد.

همان گونه که از مال غنیمت، سهم خدا و رسول و خاندان رسالت را بیرون کنند، همچنین در معاملاتِ حقیقت که دل را غنیمت است، صاحبان حقوق مذکور را سهمی است که بنده در آن آزاد بود و به حق باشد، از خود بیزار و از عالم آزاد.

غَوْص، فرو رفتن به دریا را گویند. گرچه در فرهنگ الهی توصیه به برخورداری از نعم الهی و از جمله دریاست، لکن در معنا اشاره به تمتّع از دریایی دیگر است. برخورداری حقیقی از دریای ظاهر بدون برخورداری از دریای باطنی و حقیقت، امکانپذیر نیست. سیر و شستشو در آب ظاهری آسان، لکن در دریای الهی و حقیقت، شستشو کردن شرط است.

بزرگان فرموده‌اند: باید همچو غواص به دریای درون خویش فرو شویم. با نورافکن‌های قوی در صدد تجسّس و تَفَحُّص درون خود آییم و اسرار درونی خویش را روشن نموده به تلاش معنوی پردازیم، که ترقّیات و موفقیت‌های ما مرهون فعالیت‌های الهی ماست «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».

هر یک از بزرگان و رجال دین، دریای الهی هستند. خوشا به حال سالکینی که در سایه ارشاد بزرگان بتوانند از دُرر گرانبهای معنوی برخوردار شوند که در این دریاها به ودیعه نهاده شده است.

قرآن مجید دریایی است که ساحل ندارد، مدلولات و معانی آیاتش بی‌شمار است، و هر یک همانند امواج دریا به یکدیگر کمک کنند. چنان که دریا دُرّ و گوهر در باطن خود مستور کرده و مردم به واسطه غوص از آنها انتفاع برند، همچنین در قرآن مجید دُرّ و گوهرهای درخشانده و استوار تامّ هست که از آنها انتفاع نبرند مگر غواصان بَحُور علوم.

عجایب قرآنیّه و غرایب قُرْآنیه به حدّ و احصاء نیاید و هر کسی نتواند در این بحر عمیق غوص نماید. امّا عَقْلاً و آزکیا به رتبه و مقام علم و تقوای خویش در این دریای الهی غوص کرده و از آن دُرر اخذ و التقاط می‌کنند، و نسبت به صفای قلب از نور قرآن اقتباس و به پایه کمال

خود از ثمرات آن اجتناء می‌نمایند و به مقدار صحت ذوق، حلاوت قرآن به ذائقه باطنی آنان رسیده و به قوه مشام باطن از عطریات آن استشمام می‌کنند. اما در آخر باید امتحان تمیز خود را با اخبار و تفاسیر صادره از آل محمد (ص) کنند و به عقل خود اتکاء ننمایند، چه عقل بشری ناقص‌تر از آن است که به کُنه آن رسد؛ عامه مردم از عالم و جاهل، عالی و دانی باید به آنان رجوع کنند.

در مقابل گنج‌های ظاهری، کُنُوز معنوی است. یکی از انواع گنجینه‌های معنوی، علم الهی است. کسی که به توفیق الهی علوم و معارف حقّه را فرا گرفته، در حقیقت خداوند تعالی گنجینه‌ای در سینه او به ودیعت نهاده و این امانتی است ماورای امانات دیگر که به فرمان الهی باید آن را به اهلش برگرداند.

حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: حق رعیت به علم تو این است که بدانی خداوند تبارک و تعالی ترا برای آنها قیّم و سرپرست قرار داده و این گنج علم و حکمت را به تو امانت سپرده، موظّفی که نیازمندان را از آن برخوردار سازی و به آنها رسیدگی نمایی. هرگاه عالم ربّانی در قبال این ودیعه گرانبهای الهی به وظایف خود عمل نماید، او گنجینه‌داری امین و خیرخواه بر مولای خود است و در صورت برخوردار نساختن نیازمندان واقعی، خزانه‌داری خائن. کسانی که سیم و زر گنجینه کرده و آن را انفاق نکنند، آنان را به عذاب دردناک بشارت است «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده؛» همچنین عالمانی که علم خود را چون گنجی نهان داشته و سبب محرومیت دیگران از آن گردند، جایگاه آنان در طبقه اوّل دوزخ است، زیرا که خیانت به علم، آشد است از خیانت به مال.

امروزه اکثر کشورها چشم به ثروت و قدرت‌های ظاهری از قبیل معادن نفت و اسلحه‌ها دارند و غافلند که در قبال آنها، معادن و سلاح‌های باطنی است. معادن باطنی نهفته در وجود انسانها، به مراتب غنی‌تر و ناشناخته‌تر از معادن ظاهری است، چنان که پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند: «الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ: مردم معادنی هستند همچون معادن طلا و نقره». باید با تعلیم و تربیت الهی آن معادن باطنی را در خود استخراج کرد و آن امتیازات و مواهب اعطایی را در اختیار جامعه گذاشت.

عالم ربّانی، کان علم و رحمت الهی برای جامعه بشری است، و سلاح مؤثری است در دست

مسلمین. در تفکر او قدرتی است که اسلحه‌های ظاهری در قبال آن در حکم عدم است. لکن عالم بی‌عمل ولو ظاهراً از علوم و معارف حقّه برخوردار گردد، اسلحه خطرناکی است در دست کفار.

عارفین الهی و علمای ربانی در حقیقت فرزندان روح نبی‌اند، اما سادات فرزندان جسم اویند «وَكَمْ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ: و چه تفاوت عمیقی است بین روح و جسم!» این است که اسلام توصیه اکید به یافتن علما و حکمای واقعی برای بهره‌مندی از محضرشان نموده است. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ای سالکین طریق حق و طالبین سعادت حقّه! آنچه را نمی‌دانید از علمای ربانی بپرسید، با حکما مخاطبه کنید و با فقرا همنشین شوید. البته این سعادت نصیب هرکسی نشود که موفق به درک فیض حضور عالم ربانی گردد.

فقرا اقسامی دارند، فقر برخی از جهت امکانات مالی است و برخی از بابت امکانات علمی و معنوی، و بعضی از هر دو لحاظ. البته فقیر واقعی کسی است که از جهت علوم الهیه فقیر باشد، بسا سالکینی که در خود احساس فقر و نیاز معنوی می‌نمایند. بنا به توصیه آسمانی آن بزرگوار، سالکین بعد از برخورداری از محضر علمای ربانی، باید سایرین را از آن علم بهره‌مند سازند.

در اخبار و احادیث که تأکید شده ردّ سائل و فقیر جایز نیست، برای سائلی است که سؤال او مشروع باشد. وظیفه هر مسلمان است که در صورت امکان به سؤال مشروع، پاسخ الهی دهد و گرنه در پیشگاه الهی مسئول است. سؤال و پاسخ آن ممکن است کتباً یا شفاهاً و یا با عمل و کردار باشد، در این میان اولیٰ عملاً پاسخ دادن است.

از جمله ذیحقین از خمس و حقوق واجبه، یتیمانند که احکام و شرایط آن در فقه الهی تبیین شده است. خداوند متعال در قرآن مجید تأکید فراوانی بر رعایت حال یتیمان و رسیدگی به آنان و مواظبت نیکو در مورد حفظ اموالشان فرموده و غاصبین و خورندگان اموال یتیمان را به شدیدترین وجهی تهدید به عذاب دردناک نموده است «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی سوزان درآیند».

ایتام بر چند گونه‌اند: یتیم به لحاظ فقدان والدین، و یتیم از جهت فقدان سرپرست الهی و معنوی ولو ظاهراً دارای والدین باشد، و یتیم از هر دو بابت. بنابراین سائل و یتیم منحصر به افراد فقیر و فاقد پدر و مادر نیست، چه بسیارند کسانی که در معنا و حقیقت، سائل و یتیمند و

نیاز مُبرّم به رسیدگی و رفع مشکلات دارند. یتیم واقعی از لحاظ علم و معنویات است، چنان که حضرت امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «شدیدتر از یتیمی که از پدر منقطع شده، یتیمی است که از امام خود به دور افتاده و قدرت وصول به او را ندارد: أَشَدُّ مِنْ يَتِيمٍ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أَبِيهِ، يَتِيمٌ يَتِيمٌ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ».

زکات ظاهری و زکات عارفان

وجوب زکات از ضروریات دین است و منکر آن کافر، منافع و مصالح آن بسیار و مانع از مفسد بی‌شمار است. زکات سبب بقای جامعه و تنظیم امور و از کارهای عام‌المنفعه و اعمال خیریه بوده و باعث رفاه و آسایش مردم و مایه حفظ اموال آنان است. در شرع مقدس اسلام به اداء زکات تأکید بسیار شده و بر تارک آن، تهدیدات عظیمه و وعید بر عقاب شدید است. چنین شخصی اگر در مدت عمر موفق به توبه واقعی نگردد، به بدبختی و شقاوت ابدی دچار خواهد شد.

گرچه نماز افضل عبادات است، اما علاقه شدید انسان به مال و منال دنیا و میل به خوشگذرانی، مانع از وصول به حقیقت نماز و موجب وبال است. علاج این امر به زکات بوده و این دو عبادت در مجموع اصول عبودیتند. در اهمیت زکات همین بس که در آیاتی که به صلوة امر است به زکات نیز فرمان داده شده، یعنی این دو به هم پیوسته است. صلوة بی‌زکات، و زکات بدون صلوة مورد پذیرش الهی نیست.

علت تقدم زکات بر صلوة در خصوص «زکات فطره» که می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»: رستگار آن که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد، این است که زکات بذل مال است و موجد ملکه سخا، دل را از رذایل اخلاقی از قبیل بخل، حسد و قساوت پاک سازد و در حقیقت، تطهیر بوده و از مقدمات نماز است. چه طهارت حقیقی موقوف بر طهارت باطنی است، تا دل پاک نگردد چنان طهارتی تحقق نیابد و نماز به حصول نیوندد، از این رو فرموده‌اند: پاک شو اول و پس، دیده بر آن پاک انداز.

متأسفانه عموم مردم را به حقیقت زکات و معانی معنوی آن عنایتی نیست، تنها به معانی ظاهری آن بسنده نموده و به آن نیز چندان عامل نیستند. ظاهر احکام چنین است که زکات به نه چیز تعلق می‌یابد که عبارتند از: طلا، نقره، گندم، جو، مویز، خرما، شتر، گاو و گوسفند.

سیری در مراتب باطنی احکام زکات مُبَيَّن آن است که معانی دیگری هم در آنها مستتر است، لذا عقل باطنی و الهی زکات را منحصر به مواد مذکور نمی‌داند و در جایی که قوت غالب مردم مواد دیگری باشد، حکم زکات آنها را هم شامل است.

هر یک از مواد نه‌گانه مذکور را حدّ نصابی است که در صورت رسیدن به آن حدّ، باید زکات آن پرداخت شود. زکات‌دهنده باید واجد شرایط باشد که از جمله آنها بلوغ، عاقل و آزاد بودن و تحت تصرف داشتن مواد نه‌گانه است.

گرچه برای زکات معانی فراوانی بیان شده ولی در اصل، زکات یعنی بهتر و برگزیده هر چیز. چنان که در احکام شرعی آمده در موقع پرداخت زکات گندم مرکب از متوسط و اعلیٰ، اولیٰ این است که زکات از نوع مرغوب و اعلیٰ باشد.

زکات علتی است برای تزکیه و تخلیه و پاکی دل. سالکان و عارفان باید هم قواعد و شرایط زکات ظاهری را رعایت کنند و هم احکام زکات باطنی را. زکاتی که در قرآن همراه صلوة آمده تنها زکات ظاهری نبوده و از چنان عظمتی برخوردار است که در زیارت محبوبین الهی گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ» ای محبوب الهی! شهادت می‌دهم که تو نماز می‌خواندی و زکات می‌دادی». مسلماً این زکات ماورای معانی معمول آن است چه، زکات همانا حرکت دل است به سوی مولیٰ. این معنا سرمشق عارفان الهی است که با کمال اشتیاق برای همه نعمت‌های الهی زکات دهند. زیرا استادان الهی چنین تعلیم فرموده‌اند: هر امری که انجام آن بر افراد عادی مستحب است، بر عارفان واجب است و آنچه بر عموم افراد مکروه است، بر عارفان حرام است.

در عالم حقیقت، حدّ نصاب را معنای دیگری است و ملاک تعلق زکات، مالکیت مواد نه‌گانه نیست، بلکه تمام نعمت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی به آنان عطا فرموده، هر کدام در مرتبه خود به حدّ نصاب رسیده است. مُعَيَّن و مُبَيَّن این حدّ نصاب، ظرفیت دل است، آن دلی که کمال اتصال به خالق خود دارد.

زکات نعم الهی باید به مستحقین رسد. در عالم حقیقت که سالکین طریق حق و عارفان الهی مقیمان آن دیارند، همه در این دیار هم اغنیایند و هم فقرا؛ هم موظّف به گرفتن زکاتند و هم مکلف به دادن آن.

در دیار عشق مراتب غنای عارف و واصلی از همه بالاتر است که با اشتیاق کامل این زکات را بپردازد و سالکین باید در گرفتن زکات از آن وجود مقدس کوشا باشند، زیرا که چنان کوكب

درخشانی، استضاءه‌اش از خورشید سپهر ولایت است؛ خورشیدی که از افق امامت طلوع کرده است. کلام ایشان قلیلُ الحِجَم است و کثیرُ المَعْنی، جام جهان‌نما است و مرآت جمال‌نمای، هم استفادتِ مُبْتَدیِ ناقص را شامل است و هم افادتِ مُنْتَهیِ کامل را. ایشانند که حق به مستحقان رسانند و از سرچشمه آب حیات معرفت، تشنگان بادیه طلب را شربتی چشانند تا درد بر درد، ذوق بر ذوق و تشنگی بر تشنگی بیفزاید.

طالبین لقای حق باید در تعلیم و تعلّم بکوشند و زکات نعم والایی را که خداوند به وسیله وجود مقدس مردان الهی به آنان ارزانی داشته به حکم «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً» برای هر چیزی زکاتی است» و به مقتضای «أَدِّ لِكُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» حق هر صاحب حقی را اداء کن» ادا نمایند تا ظرفیت دل‌ها را افزایش داده به حدّ نصاب رسانند. مقصود از ظرفیت دل، عظمت و احاطهٔ من انسانی است که اگر کسی به تحصیل آن نایل گردد، همهٔ سرمایه‌ها و وسایل تکاملی و اعتلای او در مسیر منطقی به کار افتد.

دریغا که در گذرگاه بسیار طولانی بشر، دسته دسته انسان‌ها وارد دنیا می‌شوند و چند شب و روز در حرکتند ولی با دل‌هایی که به حدّ نصاب ظرفیت خود نرسیده، راهی زیر خاک می‌گردند.

پیاله‌های کوچکی که قدرت پیدا کردن ظرفیت اقیانوس بیکران را دارند، به سرعت از بین می‌روند و از محتویاتی گل‌آلود پر می‌شوند و سپس نابود می‌گردند. همهٔ سرمایه‌ها و وسایل تکاملی را در تهیه مقداری خوراک و پوشاک و مسکن و مقداری در جنگ و گریز و کشتار و حيله‌ها برای از پا درانداختن یکدیگر مستهلک می‌سازند.

حج صورت و حج دل

یکی از مباحث زیبای احکام الهی، حج است و اشاره بدان حقایق و ارکان در ردیف عبادات عظیمه است. بر عازم این سفر معنوی است که سیر کامل در احکام حج نماید. سیر و مرور مجدّد به آن نکات ولو به طریق اجمال نیز فضیلت است.

حج از جملهٔ عباداتی است که بدون جمع شرایط ظاهری، شرایط باطنی آن جمع نخواهد بود. بنابراین واجب است حفظ آداب و شرایط ظاهری حج. حاجی واقعی علاوه بر عالم و عامل بودن به مسایل و احکام ظاهری، باید به احکام باطنی حج نیز عالم و عامل باشد. فردی که به لطف و توفیق حق این سفر نصیبش گشته، در حقیقت به ملاقات خدا می‌رود

و علاوه بر مشاهده و زیارت کعبه ظاهر، به مشاهده کعبه ازلی نایل می‌گردد که آن زیارت ظاهر، اشاره به تعلیم الهی بر نگرش به جمال و کمال حق است.

آری راه خدا نه جهت راست است و نه چپ، نه بالا و نه زیر، نه دور و نه نزدیک، بلکه راه خدا دل است، این است که سید دو عالم چنین فرمود: خدا در دل مؤمن است؛ این است معنی «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ يَبْتَغِي اللَّهَ: قلب مؤمن خانه خداست». حج صورت کار همه کس بود، لیکن حج حقیقت نه کار هر کسی.

منظور از حج صورت، حج ظاهری است و غرض از حج حقیقت، دو معناست: یکی بجا آوردن اعمال ظاهری حج توأم با رعایت آداب باطنی آن، که عارف واقعی با درک آن معانی قلباً به آن عامل می‌گردد. دیگری، طواف همیشگی دل است به دور جمال کعبه ازلی، که حج عارفان واقعی است، بنابراین حقیقت خانه خدا قلب پاک عارف الهی است که عرش معلای اوست.

عارفا طلب دل کن که حج، حج دل است. در راه حج صورت، زر و سیم باید فشانند، ولی در راه حج حقیقت، جان و دل باید نهاده‌ن. این حج که را مسلم شود؟ عارفی را که از بند جان برخیزد «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا: کسی که بتواند به سوی آن راه یابد».

ای مسافر طریق حق و راه کعبه ازلی، اگر توفیق الهی یارت گردد و عزم سفر به سوی حجاز کنی، بر توست که یارانت را از این حقیقت آگاه گردانی که سالک راه حق باید که رو به سوی حقیقت حجاز کند و پشت بر عالم مجاز، زاد تقوی تحصیل کند و بر مرکب توکل نشیند و رَسَن تفکر بر عروة الوثقی متصل گرداند؛ به سخن هر دلیل علیل به چاه نرود که از راه بیفتد. در این حال است که کثرت برخیزد و اشکال و صور مختلفه مرتفع گردد و به کلی در عالم حقیقت، صور رجال و نساء از بین رود، زیرا همه در نور محض مستهلک‌اند.

ای عازم دیار حق! این سخن به گوش دل بشنو، در صورت ببرند و در معنی^۱ باز کن و پشت بر عالم ناسوت کن و در فضای عالم لاهوت بال و پر بگشا تا جان‌ها صید تو گردند و دل‌ها در دام تو افتند. به یاد دار که چون در فضای آن عالم لاهوت به آن طایر قدسی و عنقای بلندپرواز رسیدی، سلام ما نیز بر وی عرضه دار و او را چنین گو که ای طایر گلشن قدس! به یاد آور آن دمی را که در حال طواف بیت ظاهر بودی، پروانه زیبای دل نیز در محفل جانان، دور شمع ازلی می‌گردید. به یاد آر آن دمی که پروانه دل در مَطاف شمع ازلی بود، واصلان و فرشتگان نیز در حال طواف کعبه دل تو بودند.

یارا چه صفایی که کعبه در تو، طواف در تو، محفل جانان در تو، پروانه در تو، شمع در تو، عرش مُعلّی^۱ در تو! ای طالب کلام حق بیا روضهٔ بطنی از بطون عرش عظیم را تماشا کن «وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ: و او پروردگار عرش بزرگ است».

حاجی که به ملاقات پروردگار خود می‌رود، میهمان دعوت‌شدهٔ درگاه اوست. میهمانان حقیقی و دعوت‌شدگان واقعی کسانی هستند که به لطف الهی عَقَبات کثرت را طی کرده و به وحدت رسیده‌اند؛ آنچه انسان را از خدا باز دارد، کثرت است.

آن راکعان و ساجدان حقیقی که حضرت خلیل‌الله و ذبیح‌الله مأمور تطهیر بیت‌الله برای ضیافت آنان شدند، همانا امت راستین حضرت رسول اکرم (ص) هستند. ایشانند که در کنار اعمال ظاهری و باطنی، صلابت حضرت خلیل‌الله را نسبت به دشمنان اسلام و رأفت او را نسبت به محرومین جهان دارا هستند؛ آری میهمانان حقیقی بیت خدا ایشانند.

اما کسی که خود را آلوده کرده، میهمان بیت طاهر نیست. کسی که امتیازطلب و برتری‌خواه است، میهمان بیت مساوات و مؤاسات نیست. کسی که بندهٔ هوی^۱ و بردهٔ هوس است، میهمان بیت آزادگی نیست. کسی که صدها بت در آستین دارد، میهمان بیت توحید نیست. کسی که در دریای کثرت مستغرق است، میهمان بیت وحدت نیست.

حج در حقیقت سرّی است از اسرار عزم سفر به دار بقاء، و اعمال حج با آن لباس و حالات رمزی است از رموز کیفیت عالم حشر، بر عازم سفر حج است که این حال معنوی در او در حدّ اعلیٰ^۱ تحقّق یابد، گویا به او می‌گویند: ای سالک طریق حق! چند روزی در اینجا هستی و چندی بعد به دار بقاء انتقال می‌یابی، پس هر کار می‌خواهی بکن و هر تلاشی داری بنما. لذا حاجی اول از همه به مقام توبه و انابه برآمده، به تصفیّهٔ روحی و جسمی می‌پردازد. متعهد می‌شود که به توفیق حق، مطیع و مُنقاد فرمان الهی شود. تا وقت باقی است جبران و تلافی مافات نماید که در رأس آنها حق الناس است، بعد از آن حق النفس و در مرتبهٔ سوم حق الله.

حاجی باید به کلی فارغ از نگرانی از اهل و عیال باشد، چه در این موقعیت حساس، ممکن است این امور آسیب روحی به او رساند، لذا باید خانواده و آنانی را که مورد علاقه‌اند به خدا سپارد و مرغ جاننش را فقط در فضای دوست به پرواز درآورد؛ دیدگان قلب را جز به کمال و جمال دوست متوجه نکند و به تمام معنا خود را آمادهٔ سفر حج یا سفر آخرت نماید.

طُوبی^۱ به حال کسی که سرآوردهٔ جاننش خلوت‌گه دوست باشد. دلی شایان خلوت‌سرای دوست است که از عدم مَنیتِ معمور و از می نابِ مخمور، آنجاست انتهای مکان و ازل‌الزمان،

ازلی که آن را ابتدا نیست و ابدی که انتها نی. طالق دارالفناء و مَطْلُوق دارالبقاء، مظهر انوار سبحانی و مترنم به ذکر ربانی. فارغ از هجر و وصال، و وارسته از نقص و کمال. در مراسم حج، لباس ساده و یکنواخت احرام، بیانگر اراده اسلام بر استقرار مساوات میان مردم و لغو هرگونه امتیاز ظاهری است. در آنجا صاحب مقام ظاهری و غیر آن با یک لباس و یک حال جلوه می کنند، تنها تقواست که یکی را بر دیگری ممتاز می سازد، چنان که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»: در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

وقتی که حاجی به میقات رسید و مُحَرَّم شد، نیت کرده تَلْبِیَه می گوید. تلبیه حاجی در واقع پاسخ دعوت پیغمبر خداست که با جملات سپاس آمیزی توأم گشته تا شکر این دعوت و موفقیت را نیز کرده باشد.

حاجی باید توجه نماید که ناخوانده به خانه خدا نرفته بلکه از جانب خدا دعوت شده و موهبت الهی سراپای وجود او را فراگرفته، از این جهت از هر پستی و بلندی و کوه و دره ای که می گذرد، مستحب است جملات تلبیه را تکرار کند. چه لذت بخش است سفر حج که با دعوت الهی شروع شده و با مغفرت حضرتش پایان می پذیرد. تلبیه ای که حاجی می گوید، اثرات عمیقی در دل او می گذارد، خصوصاً زمانی که حجاج به صورت دسته جمعی به خواندن سرود الهی وحدت و اتحاد مشغول بوده، آوایشان در کوه و دشت طنین انداز می شود.

کعبه خانه وحدت و حقیقت، مرکز عالم اسلام و منبع نورانی جهان و راهنمای بشریت به سوی یکتاپرستی است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» حجاج باید خانه دیرینه را طواف کنند. انسانی که توجه به خدا پیدا کرد و محبت پروردگار را در دل خویش جای داد، مایل است این محبت را به مرحله ظهور و بروز برساند، این است که پروانه وار دور خانه خدا می گردد و بدینسان علاقه خود را به خدا و پیروی از دستورات او جلوه گر می نماید.

در عرفات که بیابان محدودی در نزدیکی مکه است، حجاج از نقاط مختلف و نژادهای گوناگون برای عبادت پروردگار در آنجا گرد آیند. لباس ساده احرام با خوراکی مختصر و سایه بانی از چادر، تنها چیزی است که از دنیای فانی به همراه دارند. گویا روز رستخیز است که همه کفن پوشان برانگیخته شده، به هیچ چیز جز عمل خود اتکاء ندارند. آری مال و اموال دنیوی ولو با هزاران تلاش به دست آید، خواه ناخواه جداشدنی و برای غیر جا گذاشتنی است،

تنها عمل صالح است که با شخص باقی می‌ماند.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ: چون از عرفات برگشتید، خدا را نزد مشعر یاد کنید». گویی انسان با طی بیابان عرفات و ترک همه علایق خود را منزّه می‌گرداند تا شایستگی ورود به حرم الهی یعنی مشعر را بیابد. بر حاجی است که شب دهم ذیحجه را در مشعر بماند و با خدای خویش به مناجات پرداخته در آن شب تار، قلب خود را روشن کند. این شب در حقیقت برای انسان شبی گرانبهاست که فارغ از هر دغدغه و تشویشی رو به خدا آورده و به راز و نیاز پردازد و با کمال تواضع اظهار عبودیت کند. روز عید اضحی^۱ حجاج پس از حرکت از مشعر و حضور در منی^۲، باید سه عمل بجا آورند: رَمِي جَمْرَه، قربانی، حَلَق یا تقصیر. در رمی جمره، گویی نیرویی که انسان را به بدی و هلاکت سوق می‌دهد، به صورت آن ستون مجسم شده و حاجی با تمام وجود اظهار می‌دارد: من دشمن شرّ و بدی هستم و به قدری دلم آکنده از کینه آن است که نمی‌توانم تنها در اندرون، دشمن شرّ و بدی باشم، بلکه می‌خواهم در ظاهر و عملاً نیز با پرتاب سنگ بدان، تنفر و انزجار خود را از آن اظهار کنم. دقت در اصابت سنگریزه به جمره، بیانگر نشانه‌گیری همه است به سوی هدف مقدس مبارزه با جهل و زشتی.

قربانی، سنت حضرت ابراهیم خلیل است که حق تعالی^۱ به جای ذبح حضرت اسماعیل آن را قرار داد و فرمود: «وَقَدْئِنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ: و او را در ازای قربانی بزرگی باز رها نیدیم». هدف از قربانی بهره‌مندی فقرا از گوشت آن و کمک به دامپروری و اقتصاد ساکنان آن سرزمین است و در معنا، اشارت است به ذبح نفس که هیچ ذبحی عظیم‌تر از ذبح نفس اماره نیست.

حجاج باید بعد از قربانی، مراسم حلق یا تقصیر را به جای آرند و به زبان دل گویند: چنان که سر خود را می‌تراشم یا مو یا ناخن خود را کوتاه کرده و ظاهر خود را از کثافات پاکیزه می‌کنم، باطن خود را نیز از پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها منزّه می‌دارم.

منی^۱ از کلمه امن مشتق است و چون کمال وصال در امنیت کامل است، لذا آن مکان را که محل وصال است، منی^۲ گویند نه حوالی بیت‌الله را. بنابراین مفهوم عرفات و مشعر و منی^۳، کمال معرفت، کمال یقین و کمال وصال است. حاجی در سایه توفیق الهی در عرفات به کمال معرفت نایل گردیده آماده طی مراحل بعدی می‌شود، زیرا می‌داند که بدون معرفت، حصول یقین محال است و بدون یقین، وصال ممکن نیست.

کمال وصال وقتی است که طالب از هر جا منحرف شده، به تمام معنا متوجه مطلوب و

آرزوی نهفته در کانون دل خویش گردد. کمال را نیز علایم و مراحل است: اول آن از خودگذشتگی و دوم قطع علاقه است از هر چیزی که تعلق خاطر بیش از همه بدان معطوف است مانند اولاد و غیره، زیرا مقام باطنی و معنوی هر کس در پیشگاه خدای لایزال به نسبت مراتب انقطاع اوست. حضرت ابراهیم به توفیق الهی این مراحل را طی کرده مراتب انقطاع خویش را به کمال رسانید.

حضرت اسماعیل کودکی بود کریم برآمده و عزیز برخاسته، که به سلاله خلت بود. گوشه دل حضرت خلیل در وی آویخت و به چشم استحسان در او نگریست. از بارگاه عزت عتاب آمد ای خلیل! ما ترا از بت آزاری برهانیدیم که دل در بند اسماعیل کنی؟ با ما دعوی دوستی کردی، از علایق و خلائق بیریدی، آن دلی که وقف این محبت و جلال ما بود، به دیگری پرداختی و مهر مهر بر او نهادی؟ خیز و او را در راه ما قربان کن، اگر ما را می‌خواهی، درد خود درمان کن.

خلیل خدا برخاست و خویشتن را از قید دنیا رها کنید. با وجود این که علاقه‌اش بیش از همه به حضرت اسماعیل بود، حاضر شد او را در راه مطلوب قربانی دهد «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرِي»، قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْشَاءَ اللَّهِ مِنَ الصَّابِرِينَ: گفت ای پسرک من، من در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید. گفت ای پدر من آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» و بدینسان کمال وصال حضرت ابراهیم ثابت شد.

گرچه حضرت ابراهیم قبلاً هم دارای معرفت و یقین و نایل به وصال بود، ولی پیش از طی مراحل عرفات و مشعر و منی، ابتدا در راه خدا تمام هستی خود را بذل کرد و بعد از آن پشت پا به تمام تعلقات زد تا سرانجام به مراحل کمال معرفت و کمال یقین و کمال وصال نایل شد. بعد از اداء مناسک ثلاثه منی، واجب است مراجعت به مکه به جهت طواف زیارت و نماز آن و سعی مابین صفا و مروه. حکمت سعی، ادراک این دقیقه روحانی است که طالب را بدون سعی متوالی و متواتر و پشتکاری، مطلوب حاصل نخواهد شد.

اسرار حج در کلام امام صادق (ع): «هنگامی که آهنگ حج کنی، دلت را از هر وابستگی رها ساز و هرگونه مانع و حجاب را از آن بشوی، تمامی کارهایت را به خدا واگذار و در همه کوششها و تلاش‌هایت به خدا توکل کن. به خواسته و حکم و سرنوشت حق گردن نه. دنیا، آسایش و تکیه بر غیر خدا را رها ساز. گردن خود را از حقوق مردم آزاد کن. بر توشه و سرمایه سفر،

مرکب، رفیقان، نیرو، جوانی و مالت دل مبنده، بیم آن می‌رود که همه اینها دشمن تو شوند و وِالت گردند. زیرا هر که در زبان ادعای رضای حق کند و در عمل بر چیز دیگری تکیه نماید، خداوند آن را دشمن و عذاب او گرداند تا بداند که هیچ نیرو و قدرتی برای وی یا دیگری نیست جز به عصمت و مدد الهی.

آنچنان برای سفر و انجام اعمال حج آماده شو و چیزی را به فردا وامگذار که گویا امید برگشت نداری. با همسفران، نیکو رفاقت کن. اوقات واجبات الهی و سنن نبوی را پاس دار و در انجام هر آنچه از ادب، شکیبایی، صبر، سپاسگزاری، انفاق و بخشش به نیازمند، بر تو واجب است، کوتاهی مکن. با آب پاک غسل احرام، تمامی گناهانت را بشوی و از آنها پشیمان باش. سپس همراه احرام، جامه راستی، پاکی، فروتنی و گرنش به تن کن.

آنچه ترا از یاد و بندگی حق باز می‌دارد، بر خود حرام ساز. تلبیات را به گونه پاسخی پاک و پاکیزه برای خداوند ادا کن و به مدد او چنگ زن، همان گونه که با تن همراه مسلمین به گرد کعبه می‌گردی، با دل همگام ملایک به طواف عرش برو و از این اشاره و نمونه غافل مباش. هنگام و همگام هرّوله میان صفا و مروه از هر خواهش نفسانی دوری کن و از تکیه کردن بر قدرت و نیروی خویش در برابر نیروی الهی بیزاری جوی.

همراه با رفتن به منی^۱ از غفلت و خطاها بدرآی و آرزوی هر آنچه شایسته آن نیستی و سزاوار تو نمی‌باشد نکن، و در مشعر تقرب الهی را با تکیه بر وی بجوی. به کوه مشعر که بالا می‌روی با جان نیز به کرویّان پیوند.

هنگام قربانی، هوی و هوس را نیز قربانی کن، و با رمی جمرات خواهش‌های نفسانی، پستی، زبونی و ناشایست‌ها را دور بینداز. بدی‌های درونی و بیرونی را با تراشیدن سر بزدا. با گام نهادن در حرم، خود را از هوای نفست در امان و حمایت و نگهبانی خداوند قرار بده.

کعبه را با شناخت و جای دادن عظمت و شکوه و شوکت خداوندی در جانت زیارت کن، حجرالاسود را با خشنودی به نصیب الهی و فروتنی در برابر شکوه خداوندی، بیوس.

همراه با طواف وداع، غیرحق را رها کن، با ایستادن بر صفا جان و روح را برای ملاقات حق پیرایش کن. از انصاف و پیرایش اوصاف نزد مروه غافل مباش.

از جهت اجتماعی، حج عامل اتحاد بین مسلمین، معرف سیمای اسلام به جهانیان و مظهر احترام به حقوق بشریت است. اسلام در سفر حج، شایسته‌ترین برنامه‌های جهانی که انسان را به سوی علم و بینش و تحرک و تفکر و تعمق سوق دهد، به عالم بشریت ارزانی داشته است تا

روح تازه‌ای را که باعث ایجاد اتحاد و صلح و صفا و آرامش روانی باشد، در کالبد آدمیان دمیده، ایشان را به سوی سعادت و رستگاری رهبری کند.

بیگانگان دریافته‌اند که اگر مسلمین بر اساس تعلیم الهی قرآن رفتار کنند، چنان وحدت و اتفاقی میان آنان پدید آید که بر دنیا مسلط گردند. از این‌رو شب و روز در فکر تحکیم مرام باطل خویشند، لکن اکثر مسلمانان با وجود دسترسی و امکان برخورداری از حقایق، متفرق و در خواب غفلتند.

بنابراین بر حجاج است که با اخذ حقایق از کلام بزرگان، به مقام علم و عمل برآمده در مسیر همبستگی گام سپارند تا به یکپارچگی و وحدت اسلامی جامه عمل پوشانند و نقشه‌های بدخواهان و استعمارگران را نقش بر آب کنند، که معنایی از معانی وجوب حج، اتحاد و اتفاق است.

بدینسان فریضة حج، ابلاغ حقایق و برقراری ارتباط است با حُجّاجی که از شهرها و ممالک دیگر آمده‌اند و نیز برخورد محبت‌آمیز و تحقیق از کیفیت و کمیت وضع مادی و معنوی آنان را شامل است، تا زمینه اتحاد و اتفاق همه‌جانبه مسلمین هرچه زودتر بوجود آید؛ و نیز هشدار است به ثروتمندان و صاحبان نعم الهی که دست یاری و حمایت به سوی مسلمانان فقیر و محروم گشایند؛ و مهم‌تر از همه باخبر شدن از خطراتی است که در هر عصر و دورانی از ناحیه بیگانگان متوجه مسلمانان می‌شود. این امر در صورتی میسر است که حجاج با علم و آگاهی راه عاشقان جمال ازلی را طی کنند، زیرا ایشانند که مشعل فروزان هدایت را برداشته، پیشاپیش قافله حقیقی حج حرکت می‌کنند.

ای مسافرین الهی! به دیدگان دل‌عرش معلی^۱ را بنگرید که چسان عاشقان جمال ازلی پروانه‌وار دور شمع بزم وصال می‌گردند. مبدا ظواهر مانع مشاهده شما از بواطن گردیده، با خود تحفه غم و اندوه معاصی به همراه آورید. اگر به این مکان مقدس به دیدگان دل بنگرید، به شما آثار آن دل‌باختگان ازلی را نشان می‌دهند. اکنون بر شماس که بال و پر بیارایید و خود را به آن کبوتران تشنه جمال و وصال برسانید و در کنار چشمه بقاء فرود آیید، جام دل از آن لبریز کرده برای طالبین ارمغان آورید که همه در انتظار شما و ارمغان شما هستند.

در تعلیم عالیّه الهی امر است به سیر و سلوک از خَلق به حق، و سفر از حق به خلق. نور الهیه مراجعت از حق به خلق در حدّ اعلی^۱ در حاجی حقیقی متجلّی است. اوست که می‌تواند در کمال موفقیت، دیگران را نیز از حقایق عالیّه بهره‌مند گرداند و به امر خطیر ارشاد و مبارزه با

فساد پردازد.

برای آن که این نور الهی همیشه از دل حاجی ساطع باشد، باید بعد از مراجعت چند امر را مراعات نماید:

اول - مراقبت از خود در برابر حملات شیطانی.

دوم - بررسی پرونده اعمال گذشته.

سوم - تفکر در اعمال حج از لحاظ ظاهری و باطنی، خصوصاً تفکر در اهمیت اعمال تکراری و تفکر در وقوف سه روزه در منی^۱ و اعمال آن.

چهارم - توجه به لباس احرام معنوی. با درآوردن لباس احرام از تن، در معنا اعمال حج پایان نپذیرفته، بلکه حاجی واقعی باید همیشه لباس احرام معنوی را بر تن داشته تا آخر عمر مُلَبَّس به این لباس باطنی باشد، زیرا مسئولیت حاجی بعد از برگشت، ماوراء مسئولیت قبلی او در پیشگاه الهی است.

جهاد ظاهری و جهاد باطنی

از جمله فرایض مهم الهی جهاد است، سالک طریق حق باید خود را برای جهاد ظاهری و باطنی و تجدید عهد الهی آماده نماید. بنا به معارف عالیّه الهی آیه شریفه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم» مشتمل بر سه جهاد است:

اول - جهاد حربی یا خونین با دشمنان ظاهری.

دوم - جهاد اخلاقی یا نفسی با دشمنان باطنی.

سوم - جهاد قرآنی یا جهاد در تعلیم و تعلّم برای بیان حق و حقیقت و دفع شبهات.

هر یک از این سه جهاد را شهادتی است: شهادتی است که انسان با مال و جان در راه خدا به آن رسد؛ شهادتی است که انسان هم خود را به مقام شهود رساند و هم دیگران را؛ شهادتی است که انسان از طریق تعلیم و تعلّم، خود و غیر را به فیض رساند.

بسیاری از انسان‌ها آرزوی رسیدن به کمال دارند، از آن جمله است شهید شدن در راه خدا. البته در حال نقص نمی‌توان دفعتاً به کمال رسید. نیل به مرتبه تقوی و عصمت و کمال، مطلبی است صَعْبُ الْمَالِ و بَعِيدُ الْمُرْتَقَاء، که بدون صرف تمام همت و تلاش و مجاهدت دائم در کسب آن، نیل به آن مقام والا مقدور نیست. کسی که به مقام تقوی قدم نگذاشته از ترقّی

واقعی محروم است، بدین جهت بزرگان فرموده‌اند: تقوی اعزّ و اشرف ملکات است و ثمره آن اعظم ثمرات، بدون تجلّی نور ایمان در دل با چند صباحی مبارزه علیه فساد، تقوی و عصمت برای انسان حاصل‌شدنی نیست و با گذشت اندک مدتی، مجدداً رو به معاصی آورد.

محرمات ظاهراً امور معدودی هستند ولی تا انسان علاوه بر پرهیز از محرمات و مکروهات، از بسیاری مباحات هم نگذرد، ملکه عصمت که حاجزی است میان او و محرمات، اکتساب نشود و در این صورت محال است که به معصیت نیفتد. بنابراین بدون تعلیم و تربیت و بقا بر جهالت نسبت به معارف الهی و مدارج انسانی، ملکه عصمت و تقوی حاصل نشده و روح آدمی آماده عروج معنوی نگردد.

انسان آگاهی که خود را برای شهادت آماده نموده، در معنا گویای این است که از حیات طبیعی خود با همه ابعاد و استعدادهایی که توان صعود به مرتفع‌ترین قله‌های تسلط بر جهان را دارد، چشم پوشیده در کمال هشیاری و آزادی بر جریان آن خاتمه می‌دهد تا به هدف مقدس و بالاتری نایل گردد.

بنابراین شهادت عبارت است از پایان دادن به فروغ درخشان حیات طبیعی در کمال هشیاری و آزادی و آشنایی به ماهیت زندگی در راه وصول به حیاتی بالاتر از حیات طبیعی.

شهادت، پایان دادن به عمر طبیعی است در راه حفظ آزادی انسان‌ها.

شهادت، شکافتن قفس کالبد مادی است و حرکت به سوی مقام شهود الهی در راه وصول به مشیت ربّانی در بزرگداشت انسان‌ها.

شهادت، تعیین میزان و الگو است برای زندگی در دنیا و بیان این که انسان بدون این ملاک نمی‌تواند دارای حیات حقیقی باشد.

شهادت برحسب مراتب هشیاری‌ها، معارف و نوع شهادت متفاوت است. حضرت سیدالشهداء با آن ابعاد فوق‌العاده عالی شخصیتی و اجتماعی، از صدها صحنه پرفراز و نشیب و دگرگون‌کننده آدمیان بدون کمترین انحراف از مسیر الهی خود عبور کرد، و با مراعات اصول و قوانین انسانی در حادثه خونبار دشت نینوا، عالی‌ترین جلوه شهادت را نشان داد و عظمت هدف و شخصیت خود را اثبات نمود؛ این است حیات الهی.

آری حیات الهی، آن حیات پاک از آلودگی‌هاست که انسان در مسیر زندگی خود را در طریق کمالیه‌ای می‌بیند که پایشان منطقه جاذبه الهی است. آدمی با داشتن حیات الهی، خود را موجدی از مشیت الهی می‌بیند که اگر سر بکشد، در اقیانوس هستی نمودار گردد و اگر فرود

آید و کالبد بشکافد، عامل محرّک هزاران موج دیگر شود که همه آنها جلوه‌هایی از مشیت الهیند.

در حقیقت شهید انسانی است که به تعهد الهی وفادار است و می‌خواهد با این فداکاری به منزلگه نهایی خویش رهسپار گردد و به مقام والای شهود جمال حق برسد. هر که به لطف و رحمت حق، سالک طریق الهی شد و به توفیق او به تعهد خویش وفادار ماند، به یقین او هم در ردیف شهداست و مانند آن است که در حضور حضرت رسول اکرم (ص) و حضرات اوصیاء (ع) در امر جهاد شرکت کرده، همان جهادی که «وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ: جهاد لباس تقوی و زره محکم الهی و سپر با اطمینان اوست».

خدای تبارک و تعالی چنین مقرر فرموده که «پیروزی از آن من و رسولان من است: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي». «و خدا بر امر خود غالب است: وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ». معنای پیروزی، غلبه قابل اسناد به حق است.

ای سالکین طریق حق اگر این پیروزی الهی آرزوی شما و این شهادت واقعی تمنای شماست، بیایید من حقیقی را دریابید، به خود رحم کنید و با استمداد از حق و درخواست توفیق از او، خود را با ذات خود آشتی دهید. بدانید که بدون طی مراحل شناخت نسبت به من یا نفس، نمی‌توان به هدف رسید. معنی باطنیه و الهیه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: هر که نفس خود را بشناسد، خدا را شناخته است» کسی را احاطه می‌کند که مراحل نفس یا من را طی نموده و به هدف اصلی رسیده است. شهدای واقعی آناند که نه تنها به مقام اشراف ظاهری و باطنی، که به مرتبه احاطه ظاهری و باطنی نایل شدند. آری کسی که گام بر عالم «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى: پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی» نهاد، به مقام شهادت رسید؛ در این عالم شهداء را مراتبی است و مقام هرکسی به نسبت طی منازل این عالم است.

آدمی تا عالم امکان را در نبرد، پا به مقام «عِنْدَ رَبِّهِمْ: پیشگاه پروردگارشان» نگذارد و لباس حیات ابدیه نپوشد، اما برای مردان طریق حق کمال این نعمت ثابت و نزد پروردگارشان مرزوقند «وَلَا تَحْزَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

و روزی ایشان همان رزق معلومی است که فرموده «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ: آنان روزی معین خواهند داشت».

از آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: هرگز مپندار کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند» معلوم می‌شود که شرط وصول این مقام موقوف است به کشته شدن در راه خدا، و کشته شدن در راه خدا عبارت است از قطع علاقه روح از بدن. قطع علاقه روح از بدن دوگونه است: یکی به تیغ ظاهر، دیگری به سیف باطن. مقتول در هر دو یکی است، در اولی قاتل، لشکر کفر و شیطان است و در دیگری، جُند رحمت و ایمان.

مقام مؤمن مقتول در راه خدا به تیغ ظاهر اگرچه بسیار بلند است، ولی مُتَنَزِّل از قتل به سیف باطن است و این نیز مُتَنَزِّل از قتل به سیف باطنِ باطن است؛ چه هر آیه شریفه از قرآن مجید ظاهری دارد و باطنی، و هر باطنی را نیز باطن دیگری است «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا: همانا برای قرآن ظاهری است و باطنی».

از جهت ظاهر مراد از «قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: در راه خدا کشته شده‌اند» قتل به سیف ظاهر است و باطن آن قتل به سیف باطن، و باطن باطنش، قتل به سیف باطنِ باطن. این است که حضرت رسول اکرم (ص) پس از پیروزی کامل در یکی از جنگ‌های اسلامی فرمود: اکنون از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر برمی‌گردیم. گفتند: ای رسول خدا جهاد بزرگ‌تر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس. در حدیث دیگر آمده که آن بزرگوار فرمود: جهاد مرد با نفس از جهاد با کفار افضل است. پیامبر خدا (ص) این جهاد را بزرگ‌ترین انواع جهاد معرفی فرموده زیرا مبارزه با شیطان و نفس اماره است که بزرگ‌ترین و نیرومندترین دشمنان است.

اما سومین جهاد مردان الهی، جهاد قرآنی است یعنی دعوت به هدایت عموم انسان‌ها. گرچه لفظ جهاد غالباً توجه آدمی را به جنگ خونین معطوف ساخته و کمتر افکار را به جهاد ادبی یا دعوت به هدایت متوجه می‌نماید، اما در معارف اسلامی خواه در کتاب خدا یا سنت حضرت رسول اکرم (ص)، لفظ جهاد به جهاد ادبی نیز اطلاق شده است. خداوند متعال دعوت به هدایت با قرآن را «جهاد کبیر» نامیده، چنان که در سوره فرقان فرماید: «فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا: پس از کافران اطاعت مکن و با قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز»، در این آیه مبارکه «به» یعنی به قرآن.

حق تعالی جهاد قرآنی را به جهاتی کبیر فرموده: اولاً این جهاد همگان را شامل است و

بیمار و کور و ناتوان از این جهاد مُسْتَثْنی نیست، ولی دایره عملکرد جهاد حربی تنگ بوده اختصاص به مردم سالم و توانا دارد، آن هم با کسانی است که به حدود و ثُغور بلاد اسلامی هجوم آورده‌اند و یا مسلمین به بلاد و مرزهای ایشان هجوم برده‌اند. ثانیاً جهاد قرآنی را اهدافی است گوناگون و بسیار با وسعت، اما اهداف جهاد حربی محدود است به بسط خاک و توسعه حاکمیت و خاضع کردن سایر ملل.

البته پیشوایان اسلام قبل از مبارزه و اقدام به جنگ از توحید و تربیت اسلامی سخن گفته و ابلاغ حقایق نموده‌اند و اقدام به جنگ را قبل از ایراد موعظه و روشنگری، ناروا و نامعقول دانسته‌اند، زیرا هدف عالیه آن بزرگواران نجات انسان‌ها و به کمال رساندن آنان است نه محرومیت از نیل به سعادت ابدی، همچنان که حضرت رسول اکرم (ص) همیشه از عده‌ای از کفار و مشرکان دلجویی می‌کرد و از صدقات مسلمین به آنان سهمی می‌داد، چه «الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ»: برای تألیف دل‌هایشان» ایشانند که می‌توانند از زکات مسلمین بهره‌مند گردند، باشد که متمایل به ایمان و اسلام شوند.

بنابراین در مقابل جبهه ظاهری، همواره جبهه باطنی است که نباید خالی بماند. مجاهدین ظاهری مسلح به اسلحه ظاهرند، و رزمندگان جبهه معنوی مجهز به نیروهای باطنی. نیرو و توان اینان ماورای آنهاست و نبرد اصلی اینان مبارزه با جهالت و رذالت است.

گرچه خون‌های ریخته شده در راه حق بسیار گرانبهاست، لکن «قلم علمای مجاهد و ربّانی از آن گرانبهاتر و مقدس‌تر است: مِذَاذُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَائِ الشُّهَدَاءِ». چنین قلمی می‌تواند شجره حیات انسان‌های دیگر را آبیاری کرده و سیراب نماید. بر جویندگان سعادت ابدی است که از کلام بزرگان استقبال کنند. کلام بزرگان عظمتی به انسان می‌بخشد و آن، باز شدن افق تفکر و تعقل اوست. زیرا آنان همواره مجذوب جذبه الوهیتند و روح و دل آنها نیرومندتر از آن است که تحت نوسانات نفسانیات و زشت و زیبای ظاهری قرار گیرد. روح عارفین و علمای ربّانی، متصل به خداست و کلام ایشان همواره از خدا و قلب الهی است. در هر زمینه و بایی، کلمه‌ای که فاقد خدا و دل باشد در پیشگاه ایشان ارزشی ندارد، این است که پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند: نظر نمودن به جمال عالم ربّانی، نگاه کردن به جمال الهی است.

کاروان بشری شریف‌ترین کاروانی است که از مبدأ به سوی مقصد در حرکت است، لکن چه کسی می‌تواند این کاروان را به سر منزل مقصود رساند؟ در این کاروان، اکثریت انسان‌ها در

راه ناهموار زندگی در زیر بار جهالت و شعله‌های نفسانیات و آتش خانمان‌سوز شهوات وامانده‌اند. در برابر طوفان‌های شکننده آهواء و امیال به زانو درآمده‌اند، لکن در همین وادی ضلالت، وجدان ایشان می‌نالد و می‌خروشد و به دنبال راه و راهنما می‌گردد، باشد که یک شخصیت محبوب الهی ایشان را از این ورطه هلاکت نجات دهد. این وجدان‌ها فریاد می‌زنند: ای مردان الهی، ای صاحبان دل‌های روشن و تابناک، ای صاحبان مغزهای متفکر کجایی؟ بیایید این گمشدگان وادی ضلالت را برهانید، تشنگی این واماندگان را به آب هدایت بنشانید، ناله‌های دردمندان را خاموش سازید. اما کیست که صدای این وجدان‌ها را بشنود؟ تنها کسی که ناله این وجدان‌ها را می‌شنود و می‌تواند قافله بشری را از این سرگردانی نجات داده و در شاهراه هدایت قرار دهد، عارف کامل است که کلامش از ژرفای درون متصل به خدا جاری است. از این‌رو باید خاضعانه به پیشگاهشان اقرار نمود که:

ای مردان الهی! شما شمع فروزان حقید، شما آیت روشن حقیقت‌نماییید. شما خزانه‌داران علوم الهی هستید. شما کان معرفت و چشمه حکمتید. شما مقدس‌ترین شجره‌های الهی هستید که در حرم دل روییده و در بوستان مجد و شرف قد کشیده است. شما شایسته‌اید که در بین این قافله بشری، پرچم سعادت و پیروزی را به اهتزاز درآورید، درود بر شما.

شرایط ظاهری و باطنی در امر به معروف و نهی از منکر

انجام شایسته هر امری مرهون شرایطی است که از اهم آنها، علم و عمل به اصول و فروع آن است. اصول و فروع تمام امور یکسان نیست و هر امر و عملی نسبت به خود دارای ارکان و کلیات و جزئیاتی است که در همه موارد بالاخص در امور باطنیه باید به دقت مراعات شود. توجه و اشتغال اصلی سالک طریق حق به امور باطنیه و الهیه است و آنی دل او از حق غافل نیست هر چند به امور ظاهری پردازد.

اگر سالکی تنها به اصول امور الهیه عالم و عامل گردد، نمی‌تواند به خوبی آن را انجام دهد. همچنین اگر به فروع امری عالم و عامل شود، لکن به اصول آن توجه ننماید، به خوبی از عهده انجام آن برنیامده، در حد کمال مقبول پیشگاه الهی نشود. بنابراین سالک طریق حق قبل از اقدام به کاری باید اصول و فروع آن را در نظر گرفته، به همه جوانب آن آشنا و عامل گردد.

یکی از امور مهم معنوی، امر به معروف و نهی از منکر و ابلاغ حقایق است. در اهمیت این فریضه الهی همین بس که اگر فردی با وجود جمع شرایط آن را ترک کند، جزو ستمکاران و آشقیاست و بسا که موجب نزول بلا گردد؛ چنان که قوم لوط همه مرتکب عمل زشت نبودند،

اما به علت ترک نهی از منکر دچار عذاب الهی شدند. اما در موقعیتی که شرایط فراهم نبوده و یا اقدام به آن به نتایج منفی منتهی شود، اولی^۱ خروج از آن مکان و موقعیت است و در صورت عدم امکان خروج، باید به سایر مراتب این فریضة الهی عامل شد.

امر از لحاظ تلفظ و شکل ظاهر ممکن است یکسان و یکنواخت باشد، ولی باطناً انواع و اقسام بسیار دارد. دیده بینا باید که از دریچه حقیقت بدانها بنگرد و کیفیت هر یک را بیان نماید. اهل دل همیشه با دیدگان عقل و دل در باطن آنها سیر کنند و سپس به مقام قضاوت برآیند.

در بین امور، امری در ردیف معقولات و مقدسات است که دارای کمال باشد؛ هرچه آثار معنوی امری بالاتر، شرافت و عظمتش بیشتر. کیفیت هر امر از لحاظ معقولیه به نسبت کیفیت مقام معنوی امر آن است. زیرا امر معلول امر، و امر علت آن است. بنابراین از هر امری می‌توان به کیفیت حال و مقام معنوی صاحب آن پی برد. البته کیفیت و چگونگی در ماسوی الله است نه در ذات اقدس امر ازلی و امر او. چنان که ذات او لایتناهی است، معانی امر او نیز نامحدود است. شاید در عالم مجاز، در امر او کیفیتی معین شود، ولی این کیفیت در ذات او خلاف عقل است. سالکی که می‌خواهد به وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و ابلاغ حقایق پردازد، اول از همه باید به اصول و فروع، بالاخص به اصول آن آشنا باشد. وقتی امری مقدس و در ردیف معقولات است که مقام معنوی امر ثابت بوده و در حد کمال باشد.

یکی از اصول این فریضة الهی آن است که شخص لااقل تا حدودی معروفات و منکرات را بشناسد و از علوم و معارف حقه برخوردار باشد، والا چه بسا ناهی از معروف و امر به منکر گردد!

اصل دیگر در پرداختن به این موضوع عالی و حیاتی، ایمان امر است به آن تا چنان که شاید و باید آشنایی و وقوف به همه مراحل آن امور برای او امکانپذیر باشد. اگر فردی امر به معروف و نهی از منکر کند ولی خود او به آنها مؤمن و عامل نباشد، امر او از مقدسات نبوده موظف به انجام این امر الهی نیست. او باید ابتدا خلوتی اختیار کرده به تقویت ایمان و اراده خود پردازد تا حال معنوی لازم برای این مهم در او به وجود آید.

امر به معروف و ناهی از منکر باید به رضای حق اقدام کند و اگر کوچک‌ترین انحرافی در نیت او پدید آید، صرف وقت و نیروی او بیهوده بوده، ثمره الهی از آن حاصل نگردد. علاوه بر آن چنین اقدامی باید توأم با مهر و محبت باشد. خصوصاً برای فرد ناآشنا به پیام الهی، ابراز محبت

وافری لازم است. مباحثات توأم با خشونت غالباً بی‌نتیجه است، زیرا سبب پیدایش افراط و تفریط در کلام شده، آن را از خلوص نیت می‌اندازد.

تاریخچه زندگی حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء گویای این است که با ایمان و علم و عمل و محبت توانستند عده کثیری را در اندک مدتی تحت لوای یکتاپرستی درآورند. چنان که حضرت رسول اکرم (ص) در مدت کمی در آن شبه جزیره، اعراب بت‌پرست و وحشی و بدوی را که به کشتن یکدیگر افتخار و به غارت مال همدیگر مباحثات می‌نمودند، با محبت به راه حق سوق داد.

رهبر الهی اگر در موردی هم به مقام خشونت آید، سخت‌گیری او از بابت محبت است و غیرقابل قیاس با سایر خشونت‌ها. کسی که از گزند هوی و آسیب هوس مصون ماند، رضا و غضب او، رضا و غضب الهی بوده و معیار تشخیص حق و باطل است. سالکین الی الله و طالبان واقعی نه تنها از چنان تندی و سخت‌گیری ناراحت نشوند که از آن استقبال هم می‌کنند.

یکی از مراتب و شعب محبت در ارشاد، انعطاف‌پذیری است و از جمله دستورات مهم حضرات پیشوایان اسلام، توصیه به انعطاف صحیح است. البته انعطاف الهی و مشروع غیر از تملق و چاپلوسی است. تملق و چاپلوسی و ابن‌الوقت بودن در ردیف صفات رذیله است، لکن انعطاف صحیح در ردیف صفات حمیده و الهیه. فرد متملق هدف مشخص و الهی ندارد، او برای سودجویی اصول را زیر پا نهاده به هر رنگ و صورتی در صحنه زندگی ظاهر می‌گردد، لکن فرد انعطاف‌پذیر تا آنجا که خسارتی بر اصل و هدف او وارد نشود، با دشمن مدارا می‌کند. مرد الهی خیرخواه همه است حتی آرزوی نجات دشمن خود را دارد. پیامبر خدا (ص) می‌فرماید انسان انعطاف‌پذیر مانند درختان سرسبز خود را در برابر طوفان‌های سهمگین در پرتو انعطاف خاص حفظ می‌کند، لکن افراد بی‌خبر مانند اشجار خشک در برابر حوادث روزگار از جا کنده می‌شوند.

شعبه دیگری از محبت، حسن خلق است و به فرموده پیشوایان معظم اسلام، حسن خلق سیئات را محو می‌کند لیکن تندخویی حسنات را از بین می‌برد. سالک طریق حق باید دارای حسن خلق باشد و بداند که سخت‌گیری و خشونت در غیر مورد، زحمات و مشقات طاقت‌فرسا را هدر داده و عقده‌های بسیاری در دل مردم به وجود می‌آورد و خود او را هم از نیل به مقامات عالیه و اهداف عظیمه باز می‌دارد. بنابراین سالک حقیقی کسی است که دارای حسن خلق و انعطاف و محبت الهی باشد.

کیفیت محبت و انعطاف و حتی تندی و ملایمت را در وهله اول باید از اولیاء الهی به

خصوص از یگانه معلم اول بشریت فرا گرفت. متن پیمان حضرت رسول اکرم (ص) در صلح حدیبیه با قریش بسیار تعجب‌انگیز است. در آن روز این پیمان مورد اعتراض بی‌خبران قرار گرفت، لکن مرور زمان ثابت نمود که ثمرات عالی الهی در بر داشت.

راهنمای واقعی همیشه درصدد رفع موانع است. در آن زمان مانع مهم برای پیشرفت اسلام، طایفه لجوج قریش بود که با حملات پی در پی آزادی تبلیغ حقایق را از آن حضرت و یارانش گرفته بود. اگر این مانع بزرگ بر سر راه نبود، منطق قوی و دلنشین آن بزرگوار می‌توانست در اندک مدتی افراد آن شبه جزیره را تحت لوای یکتاپرستی درآورد. از این‌رو آن حضرت پیمانی با آنان بست:

دبیر اعظم آن بزرگوار، حضرت امیرالمؤمنین (ع) در آغاز نامه نوشتند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». نماینده قریش اعتراض کرد که رسم ما عرب بت‌پرست این است که «اَللّٰهُمَّ بِسْمِكَ: بارالها به نام تو» می‌نویسیم و با کلمات رحمن و رحیم آشنایی نداریم. حضرت امیرالمؤمنین به دستور آن حضرت نوشتند «اَللّٰهُمَّ بِسْمِكَ» و بعد به فرموده آن بزرگوار نوشتند: این پیمان صلحی است میان محمد رسول خدا و نماینده قریش. باز نماینده قریش اعتراض کرد که ما محمد را رسول خدا نمی‌دانیم و گرنه با وی جنگ نمی‌کردیم. به دستور حضرت عنوان رسول خدا را نیز از آن پیمان حذف نمودند. ماده دوم این بود که اگر فردی از قریش از مکه به مدینه فرار کند، حکومت اسلام باید آن را تحویل مقامات قریش دهد، ولی اگر مسلمانی از مدینه به مکه فرار نماید، قریش ملزم به پس دادن او نیست. البته این پیمان معانی ظاهری و باطنی دارد، بر سالک است که در معانی باطنی آن هم تفکر نماید. آن حضرت این شرط را پذیرفت تا خود و یارانش بتوانند حقایق را با آزادی ابلاغ نمایند و این امتیاز، بالاتر از امتیازاتی بود که به قریش داده شده بود.

از جمله معایب اکثر مسلمین این است که در اقدام به کاری، تنها به سود و زیان ظاهری آن می‌نگرند، این خود بایی است از ابواب حکمیه که انسان بتواند سود و زیان واقعی را تشخیص دهد. گویا انعطاف در نظر آنان علامت و دلیل ذلت و شکست و حقارت است، در صورتی که از نظر شرع، انعطاف صحیح که به اصول لطمه نزند، رمزی از علایم موفقیت و پیروزی است.

سالک طریق حق بدون آشنایی به این اصول، در مرحله‌ای متوقف شده توان طی منازل طریق حق را ندارد. توقف در مرحله‌ای از مراحل، بدترین بدبختی برای سالک بوده ناشی از اتکاء

به خود است.

بدون حسن خلق و محبت و انعطاف، انجام اعمال توأم با نظم و ترتیب حقیقی و الهی نیست. لذا بر سالک است که به نظم معنوی امور واقف گردد. اکثر افراد با وجود آشنایی با نظم ظاهری، از نظم باطنی بی‌خبرند، در حالی که عمده نظر باید به نظم باطنی باشد. اسلام به نظم و استحکام در کارها توصیه اکید نموده است به خصوص در انجام امور باطنی.

حضرت رسول اکرم (ص) دوست داشتند که هر کسی کارش را با نظم و دقت انجام دهد، چه در امور ظاهری یا باطنی، یا آن ظاهری که توأم با جنبه‌های باطنی باشد. سعد بن معاذ یکی از یاران خاص آن حضرت بود و آن بزرگوار شخصاً در مراسم تشییع و تدفین پیکر او شرکت کردند. در موقع تدفین، یاران آن حضرت خاک را به طور نامنظم بر قبر می‌ریختند. پیامبر خدا (ص) از این امر که فاقد نظم و اتفاق بود ناراحت شدند و با دست خویش خاک‌ها را صاف نموده با کلمات حکیمانه‌ای فرمودند: من می‌دانم این قبر بزودی فرسوده شده و از بین می‌رود، ولی خداوند متعال فردی را دوست دارد که محکم کار باشد و کار را با دقت انجام دهد. وقتی دین الهی به کار جزیی این قدر اهمیت می‌دهد، معلوم است که توصیه به امور مهم و عظیم تا چه حد است، زیرا ممکن است این بی‌نظمی به سایر مراحل زندگی هم سرایت نماید. بنابراین محبت و انعطاف و نظم و دقت را باید از استاد کامل فرا گرفت و طبق دستور ایشان رفتار کرد تا واجد عقل و روح الهی شده بتوان به هدف حقیقی رسید.

اشرفیت انسان از سایر موجودات به واسطه قوه قضائیه الهیه اوست که می‌تواند با قاطعیت حق را از باطل تشخیص دهد. عقل و قلب الهی انسان فاروق حق از باطل بوده، شهادتش الهی است. از این رو خداوند متعال در حدیث قدسی و سایر کتب آسمانی می‌فرماید: آنچه را که من می‌پسندم، عقل تو تأیید کرده و می‌پذیرد، و آنچه را که من رد می‌کنم عقل الهی تو رد می‌نماید، رد و قبول تو، رد و قبول من است.

سالکی که دارای عقل و روح و قلب الهی است، ارزیابی و امر و نهی او با معیارهای مادی نیست؛ سخن او سخن خداست و امر او، امر الهی است و نهی او، نهی الهی. این معنی انسانی راست که از قیود مادی رسته باشد. اما مستغرقین بحر مادیات غافلند که کثرت اشتغال انسان را از معنویات باز می‌دارد. آنان با این حرکات ظاهری چگونه می‌توانند خود را به هدف رسانند و به امر خطیر امر به معروف و نهی از منکر و ابلاغ حقایق پردازند؟!

کسی که می‌خواهد به این امر مهم و خطیر پردازد، باید مورد تصدیق استاد الهی خویش

قرار گیرد تا افتخار این مأموریت الهیه از آن ناحیه نصیب او شود.

مردان الهی در مقام امر به معروف و نهی از منکر و ابلاغ پیام‌های الهی، علاوه بر مراعات اصول فوق‌الذکر به مطالعه باطنی افراد پرداخته، به مراتب جاذبه و دافعه آنان در پذیرش حقایق توجه دارند:

بنا به معارف عالیّه الهی در کلیّه موجودات ظاهری و باطنی، قوه جاذبه و دافعه هست، حتی در اعمال، کیفیات درونی، صفات و خصوصیات که در ردیف اسماء ذاتی یا معانی است. این نیروها در اشیاء و موجودات مراتبی دارد و از لحاظ قدرت و قوت یکسان نیست.

پاره‌ای نیروهای جاذبه و دافعه در بعضی اشیاء ظاهری یا باطنی محسوس است و علم امروزی این نیروها را در برخی اشیاء ثابت کرده، ولی هنوز نتوانسته کلیّه کیفیات و کمیات آنها را کشف نماید. در اعمال ظاهری و باطنی انسان نیز قوه جاذبه و دافعه وجود دارد، هر چند از جهت علمی بشر به آن مقام نرسیده که آن را عیاناً مشاهده نماید و به مراتب جذب و دفع آن قوا وقوف یابد.

علاوه بر قوه جاذبه و دافعه، هر عملی صورت باطنی دارد که رؤیت آن بعد از رفع حجابات برای همگان میسر است. امور الهیه، صفات و افعال نورانی، صورت باطنی و نیروی جاذبه‌ای دارند که صاحب عمل را به سعادت ابدی جذب و از شقاوت ابدی دفع می‌کند. در عمل غیرالهی و شیطانی نیز صورت باطنی و قوه جاذبه و دافعه‌ای است که صاحب عمل را به سوی شقاوت جذب و از سعادت دفع می‌کند.

سالکینی که به مقام تصفیه و تهذیب نفس رسیده و در مکتب حقیقت از تعالیم معنوی استادان الهی فیض‌یاب شده‌اند، علمشان به مرتبه‌ای است که در هر آنی قوای جاذبه و دافعه اعمال را در خود و سایرین مشاهده می‌نمایند.

از جمله تعالیم دریافتی صاحبان این مقام، مراعات شرایط باطنی در امر به معروف و نهی از منکر است. آنان مجاز نیستند که با وجود مشاهده نیروی جاذبه و دافعه اعمال در درجه‌ای، افراد را به طور علنی متنبّه کنند. توصیه به اشاره و اجمال، از تعالیم عالیّه است و طالبان حقیقت را نیازی به صراحت نبوده آنان را اشارتی کافی است.

بزرگان در مقام ارشاد و نهی از منکر شرایط ادب را در حدّ اعلیٰ مراعات می‌نمایند. حتی موقعی که مخاطب با اشارات متنبّه نشده، باز هم مجاز به تصریح نیستند مگر عده‌ای که جزو رجال الغیب باشند. اما همه مردان الهی در یک مرتبه نبوده هر یک را تکلیفی است که دیگری

مجاز به آن نیست.

الهی! کمال توفیق را از پیشگاهت مسئلت می‌نماییم که آن تصفیه و تحلیه و علم را به ما کرامت فرمایی که صورت باطنی اعمال و نیروی جاذبه و دافعه آنها را در خود و دیگران مشاهده نماییم، تا در ارشاد خود و سایرین چنان که تو می‌خواهی، عمل کنیم.

الهی! آن لیاقت و شایستگی و قدرت را به ما کرامت فرما تا بتوانیم در جرّگه آمران به معروف و ناهیان از منکر در درگاهت محسوب گردیم.

معاملات ظاهری و معاملات باطنی

یکی از ابواب مهم شرع مقدس الهی، باب معاملات است که در جنب آن ابواب دیگری همچون سلف، قرض، عاریه، وقف و... قرار دارد. معانی باطنی و الهیه این احکام از حدّ و حصر خارج است، لذا در اینجا به اشاراتی کلی اکتفا می‌شود.

معامله را اقسامی است، قسمی از آن مشروع است و قسمی دیگر نامشروع. هر که به معاملات غیرمشروع مباشرت ورزد، به هلاکت افتد. اسلام برای معاملات مشروع، مسائل و احکام و قوانین و مقرراتی صادر فرموده که هر کس بخواهد به معامله‌ای مباشرت ورزد، باید با آنها آشنا شده و به مقام عمل برآید تا معامله‌اش صحیح و الهی باشد.

معامله تنها به خرید و فروش ظاهری اطلاق نمی‌شود، زیرا علاوه بر آن معاملات باطنی هم وجود دارد. پس معاملات مشروع نیز بر دو گونه است: معاملات ظاهری و معاملات باطنی؛ یا معامله مادی و معامله معنوی.

علاوه بر معاملات ظاهری اگر درباره معاملات باطنی هم به مقام تفکر برآییم، در می‌یابیم که در اکثر اوقات عمر در حال معامله هستیم و خدا داند که تا چه حد در این امر موفقیم. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند: «نفس خود را بالاتر و با عظمت‌تر از آن دار که در این معامله آن را در معرض پستی‌ها قرار دهی، اگرچه نفس و پستی‌ها ترا به سوی امیال خوشایند بکشاند: اَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ ذَنْبَةٍ وَ اِنْ سَاقَتْكَ اِلَي الرِّغَائِبِ».

بدیهی است که در این معامله، ما در مقابل آنچه می‌گیریم چیزهایی از خویشتن می‌دهیم، سگه‌های درونی خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهیم. به هر میل و اشتیاق و لذتی که در راه تحصیل خواسته‌های مادی و نفسانی دل می‌سپاریم، در حقیقت موجی در درون ما به وجود می‌آید که نیروهای باطنی ما را تضعیف یا منهدم می‌سازد؛ یا مانند بخاری که از دریا

متساعد شود و عوامل جوّی از بازگشت مجدد آن به فضای دریا جلوگیری کند، این قوای معنوی از اختیار ما خارج شده و به کلی رابطه‌اش را از ما قطع خواهد نمود. در این معامله، دقایق و ساعات عمر را که در حقیقت دُرّ گرانبهایی هستند، هر لحظه از دست می‌دهیم و نمی‌دانیم که در قبال آن چه چیزی به دست می‌آوریم. اکثر اوقات گویا در ازاء از دست دادن چنین کالای گرانبهایی، پشیزی دریافت کنیم!

در قبال معاملات باطنی، مردم بر چند گروهند: گروهی هستند که گاهی در معامله، کمال دقت را به جا می‌آورند و گاهی در غفلتند. گروهی دیگر، ارزش این گوهرها را دانسته‌اند و درباره داد و ستدهای خود، محاسبه دقیق انجام می‌دهند، نه تنها آن را ارزان از دست نمی‌دهند، که در راه رشد کمالات خویش و تصعید حیات کمالی اجتماعی به کار می‌برند؛ توان گفت که ایشان بیدارترین و خردمندترین مردم جهانند. گروهی نیز هستند که هر لحظه‌ای را که از میل و اشتیاق لذت‌اشباع می‌کنند، تصور می‌نمایند امتیازاتی به دست آورده‌اند که هیچ کس واجد آن نیست، حتی می‌پندارند این امتیازات را بدون این که از خویشتن چیزی دهند، تصاحب نموده‌اند! اینان در مرحله بسیار آسفانگیز و در عالم طبیعی محض قرار گرفته‌اند، و از قوانین و مقررات تصعید کمالی خبری ندارند و یا آن را پنداری بی‌اساس تلقی می‌کنند، این است که گوهرهای گرانبه‌ای خود را قابل معامله با هرچیز می‌دانند.

یکی از آن دُرّ گرانبه‌ها که خدای تعالی به طالبین حق کرامت فرموده، نعمت بر خورداری از تعالیم عالیّه است. سالک الهی باید این گوهر گرانبه‌ها را علاوه بر استفاده در طریق رشد کمالات خود، در راه تصعید حیات کمالی اجتماع به کار برد و سعادت خویش را در سعادت اجتماع بداند و این امتیازات را در اختیار انسان‌ها و طالبین که در حقیقت نهال‌های بوستان خدایند، بنهد. آری این معامله در حقیقت، معامله با خدای بخشنده این امتیازات است.

مسئلاً این گوهرهای گرانبه‌ها ساخته استاد ازلی است که رایگان به ما کرامت فرموده است. او خود قیمت این گوهرهای گرانبه‌ها را می‌داند، لذا فرموده که أَنْفُسُ و اموال مؤمنین را خریدار خداست. اگر انسان عظمت و ارزش حقیقت را بداند، در می‌یابد که هیچ یک از امتیازات زندگی دنیوی نمی‌تواند در برابر عظمت و ارزش حقیقت قرار گیرد. در حقیقت چه معامله پستی است که حقیقتی در قبال سود پشیزی قرار گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ: خدا جان‌ها و اموال اهل ایمان را به بهای بهشت می‌خرد». البته خرید و معامله بر

خدا روا نباشد، زیرا خریدار چیزی را می‌خرد و به تملک خود در می‌آورد که مالک آن نباشد، در صورتی که خدا مالک دنیا و آخرت است. مراد از آیه شریفه این است که چون بذل جان و مال از سوی مؤمنین استحقاق ثواب و جنت می‌آورد، گویا جان و مال مؤمنین در برابر بها و ثمنی قرار گرفته است.

نفس، آرزوکنده و بلاخیز است و مال نیز مایهٔ بزه‌مندی و عصیان است. خدای تعالی ملکیت مؤمنین را از این دو سلب کرده زیرا هر دو غالباً زیان‌آورند و به جای آنها چیزی می‌دهد که سبب سعادت ابدی است. حکمت این خریداری آن است که مؤمنین از زوال تصرف خود در جان و مال واقف شوند و در خور مجاورت حق آیند. و نیز جان و مال وسیلهٔ ادای فرایض و نوافل است تا مؤمنین بدانند که از خود چیزی ندارند و به عملی که انجام داده‌اند، فریفته نشوند و عجب نیاورند.

عارفین حقیقی این نور الهی را بدون انگیزهٔ سود و زیان در درون خود دریافتند و با خدای خویش عهد و پیمان بستند و در حدّ اعلیٰ به عهد الهی وفادار شدند. آنان آحرار و آزادگانی هستند که آنچه را رنگ الهی نداشت در سفرهٔ رنگین گذاشتند و گذشتند. مَرَحبا به این مردان الهی که چگونه با خدای خویش معامله کردند، جان خود را فروختند و جمال الهی را خریدند و با خدا چه نیکو معامله‌ای کردند.

میراث ظاهری و میراث معنوی

یکی از موضوعات دین فطرت، ارث است که انسان بدون تلاش و اکتساب، صاحب مال و ثروتی گردد. ارث بر دو گونه است: ارث ظاهری و مادی، ارث باطنی و معنوی. در قبال قسم اخیر، ارث ظاهری چندان هم ارزشمند نیست.

در ارث ظاهری تا احدی از نزدیکان و وارثین طبقهٔ اول باشند، به طبقات دوم و سوم خویشاوندان سهمی نرسد. لکن ارث بیکران معنوی مختصّ افراد خاصی نیست، هر فردی قابلیت و شایستگی او بیشتر، مراتب برخورداریش بالاتر.

میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست و انسان کامل که مظهر اتمّ اسماء و صفات اوست، جانشین حق تعالی و وارث اوست. حضرات انبیاء وارثین خداوند و حضرات اوصیاء وارثان ایشان، چنان که در مقام زیارت آنان گوییم: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ: سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا» یا «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ: سلام بر تو ای وارث محمد

محبوب خدا» یا «اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَاَرِثَ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان».

اگر از کسی اثری باقی نماند، گویا به این دنیا نیامده یا آمدن و رفتنش بیهوده بوده است. از این رو در معارف عالیّه الهیه توصیه بر به جا گذاردن باقیاتِ صالحات است. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: بالاترین میراث برای انسان، اولاد صالحی است که از خود به یادگار گذارد. توفیق باقی گذاردن چنین میراث الهی، سعادت و نعمت عظمایی است که هر یک از حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء از پیشگاه خالق رحمان خواستار آن شده‌اند. چنان که حضرت زکریّا عرض می‌کند: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ اٰلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَحِیْمًا: الهی از نزد خود مرا فرزندی ببخش که ولیّ امر دین تو و وارثی برای من و آل یعقوب باشد، و الهی او را پسندیده بگردان».

انسان‌هایی که مراحل حق را طی می‌نمایند، در طی هر مرحله‌ای از ناحیه حق برای آنان منصب الهی عطا می‌شود. اعطاء این مناصب به هر کسی به نسبت پاکی قلب اوست، تا سرانجام به پایه‌ای رسد که در ردیف حضرات انبیاء و اوصیاء قرار گیرد و ورثه آنان محسوب شود «اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ: عالمان ارث‌برندگان پیامبرانند»؛ این شخصیت‌های والامقام عارفان الهی و حکمای واقعی هستند که از علوم و معارف، تقوی و تزکیه، عبادات و طاعات آنان بهره می‌برند.

تحقق حکمت یا به نظر و استدلال است که شیوه اهل نظر است و ایشان را علما و حکما خوانند و یا به تصفیه و استکمال است که شیوه اهل فقر است. همان فقری که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «اَلْفَقْرُ فَخْرٌ: فقر افتخار من است» که ایشان را عرفا و اولیاء خوانند. گرچه هر دو طایفه حکمایند لکن فاصله مابین طایفه اول و ثانیه، بی‌نهایت است. طایفه ثانیه به موهبت خدای تبارک و تعالی فائز به درجه کمال شدند و از مکتب‌خانه «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا: و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» بهره‌مند گشتند، ایشانند که به وراثت انبیاء که صفوت خلایقند، اقرب و اولی‌ترند، این است که نگاه کردن به سیمای آنان و حتی نگاه به در خانه ایشان عبادت است.

همچنان که برای هر وارثی متاعی است، وارث حضرات انبیاء را نیز متاعی است. در وراثت ظاهری، پیوند و نسب ظاهری است اما در علم الوراثه، پیوند و رابطه روحی معتبر است نه اکتساب و ضوابط فکری. تحقق حقیقی این مقام، به آن است که از ناحیه اعلی متاعی به او رسد والا وارث واقعی انبیاء نیست. عارفان الهی و علمای ربانی که فرزندان روحی نبی‌اند، یقیناً از

متاع علم و حکمت لدنّی آنان برخوردارند.

جانشینان راستین انبیاء و اوصیاء آنانند که به مقام شهود رسیده‌اند، نوشته‌ها و کلامشان آثار و علائم و تجلّی علم شهودی آنان است. علم شهودی حضرات اولیاء و مردان الهی در کاغذ و کتاب و کتیبه و پوست نمی‌گنجد، علمی است که در صحیفهٔ اول است، علمی است که راقم الهی در آن رقم می‌زند و نغمهٔ «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ: در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته» در لوح دل ایشان می‌نگارد.

بسی جای فخر و مباهات است بر آنها که خدای تبارک و تعالی چنین مَنْصِبِی کرامت فرموده که در ردیف حضرات انبیاء قرار گیرند و حکم ارشاد برای آنان صادر شود. چنین شخصیت‌هایی سزاوار ارشاد و تعلیم و تربیت الهی مردمند. آنان صاحبان آن روح الهی‌اند که علاوه بر روشنی‌بخشی وجودشان، بر همهٔ قلوب نیز مانند آفتاب معنوی پرتوافکن است. طوبی! به حال عارفانی که به واسطهٔ این روح الهی بر نفس خود غالب گشتند و مطیع و مُنقاد محض فرمان خدای تبارک و تعالی شدند، مراتب معنوی روح خود را به حدّ اعلیٰ رساندند و عاقبت خود را به آغوش شاهد ازلی رسانده، از شراب طهور وصال سرمست گشتند.

مردان الهی، معلمین راستین هستند که به تمام معنی خود را از عقیم ماندن رهایی بخشیده‌اند. چه عقیم واقعی کسی است که از خود آثار خیر باقی نگذارد، ولو ظاهراً دارای فرزندان بسیار باشد. معلم الهی که نفوس را احیا نموده و فرزندان روحانی بی‌پروا را تا چنین آثاری از او باقی است، از آن بهره‌مند است بدون این که از مراتب پاداش عاملین به آثارش کاسته شود. چنان که سیرت پلید معلم غیر الهی سبب انحطاط درکات ظلمانی است، بدون این که از مراتب کیفر عاملین به آثارش کاسته گردد. اولاد صالح عالم ربانی، آن سالکینی هستند که در تحت تعالیم الهیه او هدایت می‌یابند، اینان یادگار و میراث الهی اویند.

سُفَرَاءِ عِظَامِ الهی پدران روحانی جوامع بشری و امت اسلامی هستند «وَلِلَّهِ آيَاتُكُمْ إِبْرَاهِيمَ: دین پدرتان ابراهیم». پیامبر عظیم‌الشأن اسلام از جهت فاعلیّت، پدر روحانی موجودات و از جهت قابلیت فیوضات که جنبهٔ نَفْسِیّه است، مادرِ عالم امکان است. چنان که بزرگان دربارهٔ آن حضرت فرموده‌اند: «أَبُو الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أُمُّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ: پدر کاینات است از جنبه فاعلی، و مادر عالم امکان است به لحاظ قابلی» و اهل ایمان، برادران معنوی هم هستند. بنابراین توصیه اکید قرآن بر صِلَةُ أَرْحَام، علاوه بر معنای ظاهر آن در معنا اشارت است بر حفظ ارتباط قلبی و

وحدت الهی با محبوبین درگاه حق که رمز نجات و سعادت‌مندی است.

سوگند ظاهری و سوگند معنوی

یکی از ابواب احکام شرعیّه، باب قَسَم است. سوگند به امر مشروع جایز و به امر غیرمشروع در ردیف محرّمات است. عمل به سوگند مشروع جزو واجبات می‌باشد. واجب آن است که فعل آن موجب حصول نعمت و ثواب و ترکش، سبب نِقَمَت و عقاب باشد.

عمل به سوگند مشروع باید شامل همهٔ مراتب آن گردد. اگر به جزیی یا قسمتی از آن عمل شود، در پیشگاه الهی مسئول است. اگر کسی پاره‌ای از مراتب امر را انجام دهد، در برخی موارد می‌تواند مابقی را بعداً به انجام رساند و در برخی دیگر تا تمام مراتب آن یکجا انجام نیابد، سلب مسئولیت نمی‌کند و حکم الهی در همهٔ موارد آن یکسان نیست. عکس مسائل فوق در قَسَم به ترک عملی نیز صادق است.

هرگاه فردی به سوگند مشروع خود عمل نکند، کَفّاره آن آزاد کردن بنده‌ای است. این احکام برای امور ظاهریه صادق است، ولی سالکین و عارفین طریق حق، علاوه بر ظواهر احکام به معانی و احکام معنوی آنها نیز عالم و عامل می‌شوند.

در زمان حاضر که ظاهراً بنده‌ای نیست، مسلماً جهتی از علل و حکم این کَفّاره، آزاد نمودن بندگانی است که از جهات مختلف روحی و جسمی تحت ستم هستند؛ بر افراد غنی و واجد شرایط است که آنان را از اسارت نجات دهند.

سوگند یادکننده باید عاقل، بالغ، صاحب قصد و در حال هشیاری و اعتدال باشد. پس سوگند اجباری یا در حال عصبانیت را اعتباری نیست، همچنین است اگر در اثر عارضه‌ای عقل او موقتاً زایل گردد. سوگند به انجام امور حرام و مکروه نیز شرعاً اعتباری ندارد. سوگند به ترک عملی در صورتی مشروع و معتبر است که در ردیف واجبات و مستحبات نباشد، هرچند برخی افراد سوگند یاد می‌کنند که صلهٔ ارحام نکنند!

مباح امری است که فعل و ترکش مساوی باشد. سوگند به انجام عمل مباح در صورتی جایز است که پس از بررسی مسلم گردد که از آن ضرری متوجه جامعه نمی‌شود. سوگند وقتی معتبر است که به ذات اقدس الهی و یا به اسمی از اسماء او باشد. اگر شرایط عمل به سوگند فراهم نباشد، باید منتظر جمع شرایط گردد. سوگند در مواردی که شخص جاهل به مشکلات امر و یا ناآگاه به عواقب آن باشد، تحقق نمی‌یابد.

صیغه سوگند باید به لسان ظاهر جاری شود و قسم در قلب، صحیح نیست لکن در باطن، سوگندی وجود دارد که ماورای سوگندهای دیگر و احکام آنها است. سالکین طریق حق را با درگاه الهی و محبوبین او عهد و سوگندی است. سوگند در این مقام، کمال اتصال دل است به نور مُطْلَقِیهِ الْوَهِّیَّة، وصول این منصب عَلَیْهِ بِیْ حُصُولِ تَوْبَةٍ نَصُوحِیَّة امکان‌پذیر نیست. پس علت تحقّق چنین سوگندی، بازگشت حقیقیه‌ای است به سوی مُبْدِعِ کاینات، و عروج دل است به موطنِ اصلیّه، و اِشْرَاقَاتِ عِشْقِ اَزَلِیَّه است در وجود. در این مقام است که «مِنْ أَمْرِي: از امر من» به «أَمْرِي: امر من» و «مِنْ رُوحِي: از روح خودم» به «رُوحِي: روح خودم» پیوسته و حقیقت جوهره معنای بطن غایی آن دو آیه شریفه، در دل متجلی می‌گردد.

این سوگند دُرّ مکنونه الهیه‌ای است که در گنجینه غیبی لاریبی مضبوط و مخزون و محفوظ است. وقتی که اِنَابَةُ وِلَايَتِيَّه در سالکین الی‌الله تحقّق یابد، نور «بَلَّغْ مَا أُنْزِلَ: آنچه را نازل شده ابلاغ کن» ظلمات «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ: و اگر نکنی» را مه‌دوم و معدوم نماید.

امید است که هرچه زودتر آن اِنَابَةُ نَصُوحِيَّه در دل سالکین طریق حق به مقام تحقّق درآید و نور آن به نور وِلَايَتِيَّه و نَبَوِيَّه در سیر نزولی بی‌یوندد، سپس این انوار در سیر صعودی در نور مطلقیه و مَحْضِیَّه فانی گردد، در آن صورت است که از ناحیه حق تعالی خطاب رسد که: اَلَا اَیْ مَلَکُوتِیَّانِ! عَرِشِ مَعْلٰی! را بیارایید و چون از انجام این امر مقدس فراغت حاصل شد، به استقبال آن انوار قدسیه بشتابید و در کمال اعزاز و اکرام تا این بَرَمَگَه راز بدرقه نمایید. آیا می‌دانید که قافله‌سالار این انوار قدسیه کیست؟ آن نور نبویه و یا نور محمدی (ص) یا نور یگانه محبوب الهی است که در سیر نزولی، آن انوار قدسیه را مجذوب خویشتن می‌نماید.

ای گروییان و قدسیان عالم اعلیٰ! این انوار قدسیه الهیه که عازم سفر کوی دیار عشقند، از خُطّه عالم ناسوتی درگذشته و از قید و اسارت «وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ: و هیچ کس را چون دربند کشیدن او دربند نکشد» رهایی جسته و مراحل و منازل «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ: ای نفس مطمئنه» را پیموده، اکنون در آخرین مرحله «وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» این دیار قرار گرفته‌اند. وصول این مقام عَلَیْهِ به جهت اتصال قلوب زکیه و تعهد و سوگند الهیه به کمال رسد.

ای مسافرین دیار عشق! مقامی که در آن مستقر گشته‌اید، دیگر شما را اختیاری نیست، مِنْ بَعْدِ، نیروی جاذبه الوهیت، آن انوار الهیه را مجذوب خود خواهد نمود. چنان که بعد از طی

مراحل «ارْجِعِي إِلَيَّ رَبُّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً: خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد» وارد عالم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي: و در میان بندگان من درآی» شده، سپس از شراب طهور «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي: و در بهشت من داخل شو» که مشاهده کمال و جمال و جلال محبوب ازلی است، سرمست شده و به وصال نائل آید. چه سعادت و چه جَنَّتِ بالاتر از این که حضور در محضر حق، نصیب دل گردد.

حکم نذر و نذر عارفان

در برخی محافل چه بسا سال‌ها افراد به تعلیم علمی نایل شوند، ولی از مسائل و احکام الهی چنان که شاید و باید برخوردار نگردند، در حالی که همه ظرایف و دقایق زندگی در متن آنها نهفته است و شرع الهی درمان تمام دردهاست.

مسائل و احکام نذر هم مثل احکام قسم است. اگر حاجت شرعی کسی با نذر به انجام امر خیری برآورده شود، واجب است بر او انجام آن و گرنه در پیشگاه الهی مسئولیت بزرگی دارد. چه ترک نذر، ترک واجب است و از زمره گناهان کبیره.

معاصی را اثراتی است که اگر آثار سوء آن مادی و جسمی هم نباشد، از لحاظ روحی و معنوی حتمی است. بزرگان فرموده‌اند: آثار معصیت فوری است، لکن نتیجه برحسب مراتب آن دفعتاً و یا به تدریج آشکار می‌گردد. از دست رفتن ناگهانی نعمت محسوس است ولی در حالت تدریجی، با تفکر معلوم می‌شود که چه بسا پاره‌ای از مراتب کلی بعضی نعم از دست رفته باشد. از شرایط نذرکننده، مکلف و عاقل بودن اوست. البته عقل و تکلیف درباره عموم افراد به نوعی صادق است و برای عارفان معنای دیگری دارد. نذر باید از روی قصد و اختیار صورت گیرد و در ردیف محرّمات و مکروهات نباشد.

تشخیص واجب و مستحب و حرام و مکروه خود بایی از معرفت است، ولی متأسفانه اکثریت را توان تشخیص درست و دقیق مصادیق آن نیست. نذر به ترک امری در صورتی صحیح است که آن امر واجب و مستحب نباشد. نذر به انجام واجبات و ترک محرّمات مقبول نیست، زیرا نماز و روزه یا سایر واجبات جزو دیون هر مسلمان است و ترک محرّمات از جمله فرائض. نذر به اجتناب از امور مکروهه برای عارفان جایز نیست، هرچند برای دیگران روا باشد. نذر مُفلس صحیح نیست مگر این که شرط نماید که به محض فراهم شدن امکانات، آن را انجام دهد. در این مقام، مراد، افلاس از تمام جهات است نه صرفاً به لحاظ امکانات مادی؛ مثلاً

فردی که فاقد مراتب عقل ظاهری است، نذر او اعتباری ندارد. در نذر دقت بسیار لازم است که همه جوانب آن و از جمله محل و مورد آن مشروع باشد، چه اجابت نذر دلیل محکم و متقن بر حقانیت محل و مورد آن نیست. در نذر باید صیغه به زبان ظاهر جاری گردد ولو به زبان غیر عربی باشد والا قطعیت نیابد. این حکم مربوط به عموم افراد است که مطالب بسیاری از زبان قلبشان می‌گذرد بدون این که تعهدی در قبال آن احساس کنند. اما عهد و نذر عارفان در اصل به زبان قلب است، که آنان را مسئولیت و وظایفی بالاتر است. لذا همین که عارفی به زبان دل، سوگند و عهد و نذر را جاری نمود، کافی است.

در واقع نذر پیوندی است قلبی با خداوند تبارک و تعالی، و در اخبار و احادیث برای صاحبان نذر، فضیلت بزرگی بیان شده است. هرچه مقام معنوی انسان بالاتر، نذر او مقبول‌تر و محبوبیتش در پیشگاه الهی بیشتر.

بزرگان فرموده‌اند که روز محشر عده‌ای در حالتی می‌آیند که از سیمای فوق‌العاده زیبای آنان نور تَلألُ می‌نماید و به عطرها و بهشتی معطرند. زیبایی آنان رمزی است از رموز زیبایی مطلقه خداوند تبارک و تعالی، تا آنجا که عده‌ای تصور می‌کنند اینان از حضرات انبیاء هستند. لذا در مقام سؤال برمی‌آیند که کدامیک از حضرات انبیاءند؟ پاسخ می‌رسد که اینان مؤمنانی هستند که پس از اجابت نذر، تعجیل در اداء آن کرده‌اند.

نذر عارفان در حقیقت، علم و حکمت است. عارفان الهی موقعی که به خدا سوگند یاد می‌کنند که در امری ثابت قدم بمانند، به آن وفا می‌کنند، آنان موفق به توبه نصوح شده، دارای نور الهی و عطر بهشتی هستند. عارفان، عاشق محبوبین الهی و زایرین حقیقی آنانند.

نذر عارفان پس از تحقق یافتن نیازی است در دل. در حقیقت این نیاز دعوت عارف است از جانب معروف و این پیام، علتی است آخص برای کمال توجه دل نیازمند بسوی بی‌نیاز مطلق. در این مقام عارف مشاهده می‌کند که همه نیازها و دردها و درمان‌ها در بارگاه رحمت نامتناهی خالق منان متوقفند.

هر دمی که عارف به درمان درد خویش در بارگاه قدس می‌نگرد و به یاد عهد و پیمان خود در نذر با معروف خویش می‌افتد، درمی‌یابد که این نیاز و درد نیز نعمتی است از نعمت‌های عظمای الهی.

به به! چه نیکو گلشنی که انوار آن بی‌نیاز مطلق و باغبان ازلی در گل‌های زیبای نیاز و درد

جلوه‌گر است. عارف به خوبی می‌داند که خالق نیاز و درد اوست، و تربیت و پرورش این گل‌های زیبا و به ثمر رسیدن شجره طیبه نیاز و درد نیز هم از اوست. در اینجاست که عارف به انجام نذر و امر رحمانی خود قیام می‌نماید.

آری انجام نذر پس از اجابت نیاز و درمان درد، خود نوعی از تشکرات قلبی است که بدین طریق عارف به معبود خود سپاسگزار شده، به این راز خدایی واقف می‌گردد که نیاز و درد نیز در مرتبه خود یکی از گل‌های زیبای روضه دل است.

زراعت در مزرعه قلوب

بزرگان دین به تبع وحی الهی غالباً به رمز یا سربسته سخن گویند، معانی و حقایق را چنان در کسوت الفاظ و قوالب محسوسات و صور تمثیلات آورند که هیچ کس از کنار سفره علوم و معارف بی‌بهره برنخیزد و به مراتب معرفت خویش از آن برخوردار گردد.

یکی از ابواب معارف الهی که به زیباترین وجهی در قرآن و احکام فقهی و تعالیم پیشوایان الهی بدان توجه شده، کشاورزی است، که افهام و عقول را از کشت و زرع محسوس و آداب زراعت و انواع زمین‌ها و آفات، متوجه به مزرعه قلوب و باطن انسان‌ها می‌نماید.

بزرگان فرموده‌اند: هر کسی زارع و مزرعه و بذر خویش است «الَّذِي مُزْرَعُهُ الْآخِرَةُ: دنیا کشتزار آخرت است». در نشأت دیگر هر کسی به صورت علم و عمل خویش برانگیخته می‌شود. بدنی را که انسان با خود به سرای دیگر می‌برد، بدنی است که خود ساخته، آن را تخم‌هایی ساخته‌اند که در مزرع دل کاشته است.

پیامبر خدا(ص) سرزمین دل‌ها را در مقابل بارش وحی و ارشاد الهی، تشبیه به انواع زمین‌ها فرموده: برخی از زمین‌ها پاک و آماده‌اند، آب را در خود نگه می‌دارند و گیاه می‌رویند. برخی مانند سنگستان، سخت و سفتند، آب در آنها نفوذ نکرده در روی زمین جمع می‌شود و مردم برای آشامیدن و آبیاری کشتزار خود از آن استفاده می‌کنند. بعضی زمین‌ها کویر و شنزارند که نه آب را روی خود نگه می‌دارند و نه گیاه می‌رویند.

اگر کشاورز و باغبانی دستورالعمل‌های پرورش نباتات را در متن کشتزار و نهال‌ها به کار نبندد، آن کشت و نهال‌ها در مسیر استكمال قرار نخواهد گرفت. همچنین علوم و معارف حقه باید در متن اجتماع و حقیقت وجود ما پیاده شود نه در حاشیه زندگی، آنگاه است «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ: قطعاً این قرآن به آنچه پایدارتر است راه می‌نماید».

خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید خود را زارع معرفی فرموده: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ: آیا آنچه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را زراعت می‌کنید یا زارع آن ماییم؟». از این رو بزرگان فرموده‌اند که مزرعه جان خود را به زارع آن بسپارید. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید» ای اهل ایمان بیایید ندایی را لبیک گوید که شما را احیا کرده، روح بر شما می‌دمد، بیایید به سوی منطقی که شما را زنده نموده، نهال وجود شما را شجره طوبی^۱ می‌کند. چنان از حقایق برخوردار شوید که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از هیچ دلی خطور نکرده، از لذاذ چنان متمتع گردید که در قبال آن، لذاذ مألوف را آلام بینید.

مقصود سالک از طی همه مراحل و منازل حق، نیل به مقامات والای محبوبین الهی است تا به توفیق الهی در زمره آن کلمات پاک و اشجار طیبه به شمار آید. البته نه کلمه و جمله ادبی و دستوری، بلکه آن کلمه مقدسی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده کلمه پاک مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است». این کلمه آن نور الهی است که تمام جملات علمی و حکمی و جوهر و چکیده تمام علوم در آن نهفته و همه دانش‌ها از آن منشعب می‌گردد.

علم صرف که از استاد الهی می‌رسد مانند بذریایی است که در دل سالکین و متعلمین کاشته می‌شود. آنان که حقایق را از کلام و تألیفات و تصنیفات بزرگان اخذ می‌کنند، باید آنها را در مزرع دل خویش رشد و نمو دهند. همان گونه که بذرها به آفتاب و گرما و آب و عوامل دیگر نیازمندند تا رشد کنند، این بذرها هم همان نیازها را دارند لکن گرما و آفتاب و آب و مواد قابل تغذیه آنها ماوراء عوامل مذکور مادّیند. اگر این مراقبت و رسیدگی صورت نگیرد، چنان علم‌اندوزی همانند انباشتن دانه‌های گندم بر روی هم سودی ندهد؛ نه سبب شکوفایی استعدادهای خود او شود و نه موجب ارشاد و نجات دیگران.

خوشا به حال عارفی که در اثر ارشاد استاد الهی و به سبب مجاهدت با نفس بِالْأَخْصِّ موت ارادی، خویش را به عالم آن کلمات و اشجار طیبه برساند که «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا:

میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد» تا از ثمراتش علاوه بر خویشتن، همه را بهره‌مند گردانند. در اینجا «يَا ذَنْ رَبِّهَا» اشاره به مقامی است که اراده و خواست عارف در اراده و مشیت الهی مُسْتَهْلَك است، به زبان حق گوید و به دیده حق نگردد. اما آنان که در ردیف کلمات و اشجار خبیثه‌اند «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» و مثل کلمه ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد، مسلماً از اغذیه الهی تغذیه ننموده و لذا دارای ریشه نیستند تا آرام و قرار گیرند.

لوح دل و سرزمین قلب متعلّمین و جوانان به منزله سرزمین‌های مَوَات و بایر است که برای هرگونه کشت و زرع مساعد است تا چه بذری افشاندن شود! اگر بذرافشانی روی منطق حسی یا تخیل و هوی و هوس باشد، شجره‌ای که از این زمین قلب حاصل گردد، آن شجره پلیدی است که قرآن می‌فرماید: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»: آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید» لکن اگر معلم در تطهیر قلب خود بکوشد و از روی منطق عقلی بذرافشانی نماید، شجره طیب و پاکی از آن بیرون می‌آید «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ: چون درختی پاک».

معلمین راستین همه اعمالشان به رضای حق است، زیرا مردان الهی هرگز رضای مردم را در کار خود دخالت نمی‌دهند چه جزیی باشد و چه کلی، چه در مقام شرط و چه در مقام امور اثباتی یا سلبی. آنان واقفند که انجام کاری یا ترک آن برای جلب توجه و رضای مخلوق، ریا است، لذا از هر شید و زرقی بیرون آمده‌اند.

معلمین و مربیان باید بدانند که تنها با تعلیم ظواهر علوم و الفاظ به وظیفه خود عمل نکرده‌اند، بلکه ضمن تعلیم علوم و آداب و رسوم، وظیفه اصلی آنان ریشه‌ور ساختن نهال‌های فضایل اخلاقی در دل جوانان است. زیرا تخم فضایل در دل هر کسی ذاتاً وجود دارد، این یک ودیعه ربانی است که روح انسانی و آن عروس آسمانی با خود همراه آورده است. وظیفه مربی است که راه را برای نشو و نماي این تخم‌های الهی باز کند، سنگ‌ها و خارهای رذایل را از کنار آنها دفع نماید و به آب تعلیم عالیه و نور معرفت آبیاری کند، تا این ودیعه آسمانی از زیر خاک نفس بیرون آمده و خود را به هوای روشن و نور حقیقت رسانیده سرسبز و شاداب گردند. مربی باید به وسیله تعلیم عالیه و بیدار کردن استعدادها و به جوش و خروش آوردن آنها و لطیف‌تر کردن رقایق انسانی، روح او را از نفوذ و تأثیر عالم مادی و امور شهوانی محفوظ دارد. اما کسانی که فاقد تزکیه‌اند، فعالیت آنها جز فعالیت مادی و مقام‌طلبی نیست، آنان حق

تعلیم و تربیت ندارند، زیرا تعلیمات آنان غذای جان نیست. بین غذا و مُغْتَذی باید سنخیت باشد، غذای بدن، مادی و از جنس اوست اما با سیر شدن بدن و رسیدن به مقامات ظاهری دنیا، جان تقویت نمی‌شود. همچنان که اگر بدن گرسنه باشد با تحصیل علوم و معارف سیر نمی‌گردد. جان، علوم و معارف و کمالات می‌خواهد، جان لقاءالله می‌طلبد، معشوق او خداست، ولی معشوق آنان معلوم است. جان می‌گوید دوست ما را بس و جنت و فردوس شما را. جامعه باید تحت تعلیم عالیه افرادی قرار بگیرد که وادی‌ها طی کرده‌اند، منازل پیموده و گردنه‌ها پشت سر گذارده‌اند، آری مزرعه جان خود را باید به زارع آن سپرد.

مردان الهی کشاورزانی هستند که دل‌ها را شیار می‌کنند، جانها را شخم می‌زنند، نفوس را آمادگی می‌دهند و بذره‌های علوم و معارف در مزرعهٔ جان‌ها می‌افشانند، نهال وجود انسان‌ها را به جایی می‌رسانند که شجرهٔ طوبی^۱ شود.

گرچه ابتدا تخم عشق در زمین دل‌ها به خطاب «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ: آیا پروردگار شما نیستم؟» انداختند، ولی بدون تربیت آن تخم، انسان به سعادت نرسد، زیرا مملکت جاودانی عشق به هر سلطان ندهند و دست تمنّای هرکسی به دامن کبریای این دولت نرسد. بهیمنه‌صفاتی که عمر خود را در راه هوی و هوس سپری نمودند و به نقدِ وقت راضی شده از فرمان بزرگان اطاعت ننمودند، از ذوق مَشاربِ مردان الهی و شَرَفِ مقاماتِ مَقَرَّبانِ محروم ماندند.

در قبال پرورش این تخم، مردم سه گونه‌اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و سابقون. اصحاب یمین کسانی هستند که چون تخم روحانیت بر زمین قالب ایشان آمد، اگرچه پرورش آن به کمال نرسید ولی در صفات بشریت بند نشد، اگر افزایش نیافت نقصان هم نپذیرفت. ایشان اهل نجاتند و به مقام روحانی خود رسند بی‌توقف.

اهل شمال کسانی هستند که بر تخم روحانیت ضرر کردند، اگرچه تخم را به کلی ضایع ننمودند، ولی به سبب معاملهٔ صفات بشری، خَلَلی در آن به وجود آمد. چون معاصی ایشان غالب بر طاعتشان است، آنان را به دوزخ برند تا کلّ آلائش آنها را بسوزاند تا به مقام روحانی خود رسند با نقصانی.

سابقون کسانی هستند که تخم روحانیت را پرورش دادند و به کمال مرتبت خود رسانیدند. ایشان نیز بر دو صنفند: صنف اول کسانی هستند که از ابتدا تا انتها خویشتن را به آفات معاصی مَلُوْث نکردند، در پرورش تخم روحانیت کوشیدند و به کمال رسیدند «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَى: بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است». صنف دوم

کسانی هستند که اگرچه ابتدا بر مراد نفس خویش قدم برداشتند اما به عنایت ازلی سر از مراتب بهیمی و مراتب حیوانی بگردانیده در پرورش و تربیت تخم روحانیت کوشیدند و به کمال رسیدند، و نام سابق برای ایشان از این جهت است که بر اصحاب شمال و یمین سبقت گرفته‌اند.

اصحاب یمین متابعت عقل کردند و اصحاب شمال متابعت هوی و سابقون متابعت عشق. عقل عاقل را به معقول رساند و هوی^۱ هاوی را به هاویه و عشق عاشق را به معشوق. این موفقیت مرهون استفاضه از بزرگان است. عارفان واصل که از سرچشمه‌های ناب الهی تغذیه کرده و در زمره کلمات پاک و اشجار طیبه قرار گرفته‌اند، کلام آنان مرتع سرسبز غزالان معانی و وزشگاه نسیم الهی و روح‌پرور طالبان حقایق است. کلام آنان از انعطاف جان و روح لطیف ایشان نشأت گرفته و بر زبان و قلمشان جاری می‌شود. آری دمِ رحمانی عشق مردان الهی است که آفرینش را بهارافشان گردانید و به گل و شکوفه نشانید. صبح ازل از شرق عشق چهره نمود و بساط ظلمات عدم را برچید، غوغای حیات و هستی در آفرینش طنین‌انداز شد.

همچنان که بهار، اعتدال سال است و آغاز رویش و سرسبزی طبیعت، مؤمن را نیز بهاری است باطنی. این دو بهار را دو خورشید است: یکی خورشید جمال فلکی، دیگری خورشید جمال ملک، آن یکی بر اجزاء زمین تابد و این دیگری بر اسرار عاشقان تابد. آن خورشید بر گل تابد و گل می‌شکفتد، این خورشید بر دل تابد و دل افروخته گردد. گل چون شکفته شد، بلبل عاشق اوست. دل که افروخته گردید، خدا عاشق اوست. گل در آخر می‌ریزد لکن این دل در کنف اَلطاف بی‌پایان مولای ازلی محفوظ می‌ماند «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ لَا يَمُوتُ أَبَدًا: قلب مؤمن هرگز نمی‌میرد».

خوشا به حال کسی که به این مقام رسد، مقامی که عابد و معبود یک، ساجد و مسجود یک. دیگر نه مُرید است و نه مراد، نه خبر و نه استخبار، نه حدّ و نه رسم «لَا مُرِيدَ وَلَا مُرَادَ وَلَا خَبَرَ وَلَا إِسْتِخْبَارَ وَلَا حَدَّ وَلَا رِسْمَ وَهُوَ كُلُّ بَكْلٍ».

فصل چہارم

ایمان، زادراہل

ایمان، زاد راحل

ایمان، نموّ بذرهای الهی

برای سالک طریق حق چیزی که به منزله زاد راحل است، ایمان به خداست. ایمان به خدا نسبت به آثار دنیوی و اخروی و ظاهری و باطنی که بر آن مترتب می‌شود، مراتب مختلف دارد. آثار دنیوی آن مربوط به این عالم است ولی آثار اخروی، موقوف است بر یک رابطه روحانی و اعتقاد قلبی.

سالک نمی‌تواند بدون ثبات بر ایمان سلوک نماید و به مقصود رسد. ثبات ایمان عبارت است از حصول جزم، و تا این جزم با ایمان مقارن نشود، طلب کمال صورت نگیرد. ایمان در هر کسی عبارت است از پیوستگی او به آفریننده خود و با ملاحظه دقیق متون الهی، ایمان تحرک و نموّ بذرهای متنوّع حقیقت است که دست باغبان ازلی در مزرعه دل انسان پاشیده، اما آبیاری و مراقبت و مواظبت از این بذرهای الهی و چگونگی رشد و به ثمر رساندن آنها مربوط است به خود انسان.

بذرهای الهی در نهاد انسان، در اصل عبارتند از الله با اوصاف جمال و جلال مطلق او و نظارت و سلطه‌اش بر جهان، و ایجاد ارتباط با انسان‌ها به واسطه عامل درونی یعنی عقل و وجدان و به وسیله عامل برونی یعنی حضرات انبیاء و اوصیاء و در غیاب ایشان حضرات اولیاء و مردان الهی. کسی که خواهان برقراری ارتباط با خدای خویش است، باید چنگ بر دامن حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان زند و استقبال از کلام ایشان نماید، و الا ارتباط او با حق، بسیار ناقص و یا غیرممکن است. چنین افرادی را امور نفسانی و تلخی‌های جهالت به شیرینی‌های کذابی و ساختگی می‌رساند، آنان خویشتن را کامل می‌پندارند در حالی که اگر به خود آیند، درمی‌یابند که چه ناقص و بی‌ایمان و بدبختند! زیرا ریشه‌های ایمان و کمال در اعماق جانشان نفوذ دارد و در عمیق‌ترین سطوح روانی آنان در انتظار رویدن است. رشد و ثمردهی این بذرها و ریشه‌های

معرفت و سعادت، با استقبال از کلام بزرگان است و بس.

مردان الهی شخصیت‌هایی هستند که بذره‌ای حقیقت را در وجود خود آبیاری کرده و به مرحله رشد و کمال و ثمر رسانده راه و رسم آن را تشریح می‌کنند. اما گوش شنوایی باید که تشریحات کلام آنان را بشنود که طی این مراحل، به واسطه اعراض از امور نفسانی و مادی و با علم و عمل و تقوی حاصل می‌شود.

استقبال از کلام بزرگان عظمتی به طالب می‌بخشد که آن باز شدن افق تفکر و تعقل اوست. چنین استقبال سبب تنگ‌تر شدن دایره نفسانیت شده تمایلات شهوانی را نابود می‌گرداند؛ علم حسابگری را به او تعلیم می‌دهد تا همواره اعمال خویش را با کلام ایشان مطابقت داده و خود را مورد سنجش و محاسبه قرار دهد. بدینسان سالک توفیق اطاعت از بزرگان یافته، می‌تواند امور نفسانی و صفات حیوانی را به امور و صفات عقلانی تبدیل کند و از مباشرت به امور غیرالهی اجتناب ورزیده مراحل تکامل را سیر نماید.

علائمی از ایمان

اسلام دینی است امنیت‌بخش و از معانی کلمه اسلام، داخل شدن در آرامش است چه از نظر درونی و چه در روابط با دیگران. مسلمان واقعی باید این آرامش و امنیت را با پذیرش و عمل به آیین مقدس اسلام بیابد تا هم در درون خود بیمناک نباشد که مَشی او در زندگی بر خلاف مسیر آفرینش است، و هم دیگران در معاشرت با او احساس آرامش و امنیت از هر گونه ترس و خیانت کنند.

ایمان بالاتر است از اسلام و مؤمن کسی است که علائم ایمان از وجود او ظاهر شود. از علائم ایمان، صبر و بردباری و خوشتنداری در مقابل امور نفسانی است. چنین فردی مسلماً پرهیزکار بوده، همیشه قلبش از آلائش معاصی پاک و منزّه است و در صدد ارتکاب به محرّمات برنمی‌آید. او به رضای حق شب و روز در راه تحصیل حقایق و کسب علوم و معارف حقه کوشش می‌کند، و در پرتو آن می‌تواند ظلمات معاصی و تیرگی‌های مرگ را مشاهده کند.

خطاب الهی دائماً از غیب متنزل است و مؤمنین حقیقی آنانند که این خطاب الهی را دریافته‌اند که ای مردان الهی! اکنون نوبت شماست و فرصت در اختیار شما که کلام حقه را بشنوید و از این موقعیت استفاده نمایید؛ آنان نیز این فرصت ممتاز الهی را غنیمت شمرده و به حد کمال از آن بهره‌برداری می‌کنند.

مؤمنین حقیقی صاحبان ایمان و یقین و هشیاری و آگاهی هستند. آنان دارای عدل و انصافند، بر علیه نفس و امیال نفسانی مبارزه کرده آن را از افراط و تفریط نگه می‌دارند. آنان ابتدا با نفس خود جهاد می‌کنند و سپس مردم را هم به این جهاد مقدس دعوت می‌نمایند. مردان الهی کسانی هستند که آثاری از کمالات الهی در وجودشان به ودیعه نهاده شده است. آنان کمال سعادت را نصیب کسی می‌دانند که همه ابعاد انسانی او به بهترین وجه گسترده شده به تکامل رسد.

بنابراین سالک حقیقی، خصوصاً صاحب‌دلان و عارفان را آثاری است، لذا بدون آثار و مدارک و مطالعه و تحقیق همه جانبه در کیفیت عوالم ظاهری و باطنی او، هرگونه قضاوتی سطحی است.

کلام عرفا و صاحب‌دلان و اهل وصال، مُعَرِّف مراتب معنوی آنان است. از عارف واقعی که در ردیف صاحب‌دلان و اهل وصال است، مسلماً انحراف و معصیتی سر نمی‌زند. ارتکاب معصیت در اثر فقدان ادراک لذات واقعی است و انسان تا زمانی مرتکب آن می‌شود که از انحراف خود احساس لذتی نماید. ولی اگر لذت ایمان و حقیقت در ذائقه باطنی او جلوه‌گر شده حلاوت آن بر سایر لذایذ فائق آید، معصیت از وجود او رخت بربندد.

در انسان کمال‌یافته، ادراک حقیقت و احساس لذت معنوی به حد کمال است. در مقامی که انسان زیبایی مطلق را درک نماید، هرگز متمایل به زیبایی جزئی در اشیاء نمی‌گردد.

حسن فاعلی و حسن فعلی

انجام هر امری بدون اجتماع شرایط آن، الهی نیست. لذا قبل از اقدام باید به جمع شرایط پرداخت و این مهم با تفکر و تدبّر و تأیید و تنفیذ شرع و عقل باطنی میسر است. عارفان حق در تمام امور با تدبیر الهی به جمع شرایط پردازند و به عبارت دیگر، هم خود را واجد شرایط کنند و هم دیگران را به رعایت آن توصیه نمایند. این شرایط عبارتند از دو رکن مهم ایمان و عمل صالح، که نیل به سعادت ابدی منوط به آن است. بدون تحقق این دو رکن، سایر اوصاف و شرایط نه در افزایش مراتب کمالیه انسان نقشی دارند و نه در کاهش آن، و نه می‌توانند جای این‌ها را گرفته از مراتب محرومیت از سعادت بکاهند.

ایمان کامل و عمل صالح یعنی مجموعه حسن فاعلی و حسن فعلی. حسن فاعلی، داشتن روح پاک و ایمان به معارف الهی است و حسن فعلی، عمل بر طبق وحی و رسالت. بنابراین شرط

موفقیت این است که انسان الهی از روی ایمان و معرفت، همه ابعاد وجودی خود را بر اساس وحی و رسالت مطابقت دهد تا زمینه حصول کمال نهایی برایش فراهم گردد. در پیشگاه خالق متعال ایمان و عمل صالح معیار اصلی است، چه از مرد باشد و چه از زن «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: سخن پاک صعود می‌کند به سوی او و عمل صالح آن را بالا می‌برد).

میان عالم اعلیٰ و دل بنده راهی است: حق تعالی از ملکوت اعلیٰ مدد فیضی به روح می‌رساند. آن فیض از روح به قلب می‌رسد و از قلب به نفس، از نفس به صورت قالب، و عملی مناسب آن پدید می‌آید. اگر عمل ظلمانی باشد به نفس تأثیر می‌کند، از نفس کدورتی به قلب می‌رسد و از قلب عشاوتی بر روح که حجاب راه روح می‌گردد، همچو هاله که گرد ماه را می‌گیرد و به همان مقدار راه روح به عالم غیب بسته شده از مطالعه آن باز می‌ماند.

کسانی توان انتخاب طریق حق و طی مراحل آن را دارند که از قدرت روحی برخوردار باشند، در این مسیر تنها قدرت جسمی به کار نیاید. حرکت انسان و مراتب سیر و سلوک او به سوی حق به نسبت مراتب قدرت روحی اوست.

مقام و منزلت هر فردی در پیشگاه احدیت به پایه معرفت و ایمان و عمل اوست. ایمان و معرفتی که از آن عمل صالح به ظهور نرسد، در مرتبه مجاز بوده و بی‌فایده است زیرا تجلی ایمان با عمل است. کسی که عامل نیست و یا عملش در مرحله کمال نمی‌باشد، او در مرحله ایمان و کمال قدم نهاده است. اگر کسی به طبیبی حاذق ایمان داشته باشد ولی در مقابل نهی او با وجود حصول علم و اطلاع از ضرر یک ماده غذایی، قادر به خوشتنداری نباشد، ایمان و عقیده‌اش به آن طبیب مجازاً در مرحله کمال است نه حقیقتاً و الاً پرهیز کرده ایمانش به عمل منتهی می‌شد. هرچه ایمان بالاتر، مراتب پرهیز و تقوی عالی‌تر است، زیرا ایمان کامل را با تقوی و ورع، باطناً و حقاً همراهی است.

بزرگان فرموده‌اند که حد کمال ایمان دو نوع است، یکی در اقلیت و دیگری در اکثریت. برای حضرات انبیاء و اوصیاء و واصلین، موت وسیله ارتقاء مراتب ایمان و یقین نیست؛ چنان که حضرت علی (ع) سوگند یاد می‌کند که اگر این پرده‌های ظاهری از قبال دیده‌ام کنار رود، بر ایمانم افزوده نمی‌شود. ولی برای اکثریت مؤمنین، موت سبب افزایش ایمان آنان پس از مرگ است. حتی کسانی که در دار دنیا دارای ایمان ضعیف یا فاقد ایمانند، پس از مرگ به علت مکشوف شدن پرده‌ها، به یقین و ایمان می‌رسند اما قدرت حرکت ندارند، زیرا قدرت روحی انسان ناشی از عمل الهی است و عالم عقبی، دار تکلیف و عمل نیست. در آنجا افزایش مراتب

ایمان ولو به مراتب کمال رسد، قدرتی به وجود نیابد و سودی ندهد. در آن سرا قدرت انسان، معلول عمل خالصانه اوست که در نتیجه تعلیم و تعلّم، تزکیه نفس، ریاضات و مجاهدات و عبادات و طاعات در دنیا اکتساب نموده است. از این رو بزرگان فرموده اند که حیات مقدّم بر ممات است، و هرکسی باید از فرصت بی نظیر عمر کمال بهره مندی را بنماید و هرگز مرگ خود را از درگاه الهی نخواهد، و یا به گناه کبیره ای چون انتحار اقدام نکند.

در مورد پیوستگی میان ایمان و عمل صالح، حضرت رسول اکرم (ص) چنین فرموده: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ أَحَدِكُمْ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ لِسَانُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ عَمَلُهُ: ایمان هیچ یک از شما راست نشود تا این که قلبش به استقامت درآید، و قلبش راست نشود تا این که زبانش به راستی گراید، و زبانش راست نگردد تا این که عملش به راستی و استقامت گراید».

اعمال عارفان الهی و بزرگان جملگی منطبق بر اساس وحی و رسالت است و آنان با عمل خود، حقیقت اسلام را ظاهر می کنند، ولی عالم نمایان ظاهراً از اسلام سخن گویند و آثار عمل الهی در آنان مشاهده نشود. امروزه مسلمین عموماً خویشتن را به ظواهر دلخوش می سازند، در حالی که این ظواهر مادام که با عمل توأم نباشد، حرکاتی الهی و ثمربخش نخواهد بود. وقتی دیگران تَفَوُّق خود را با تحقیقات علمی و تکنولوژی خویش نشان می دهند، آیا شایسته است که با رعایت ظواهر و بی خبری از باطن، ما خود را برتر از آنان بدانیم؟! اگر کتب و جراید، همه پر از لعن و نفرین بر رژیم های طاغوتی و حکومت های استثمارگر شود، سودی به اسلام نخواهد داشت؛ مانند این که دزدی شبانگاه اموال خانه ای را به سرقت برد و صبح با لب خندان، ناله و ضَجّه صاحب خانه را تماشا کند!

اینک بر مسلمانان و اهل ایمان است که به مقتضای تعهدات الهی و ایمانی خود، کمال توجه به خودکفایی و تحقیقات علمی نموده، سعی بلیغ به عمل آورند تا تحقیقات علمی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ما در دست بیگانگان نباشد.

در شرع مقدس اسلام امر است بر قبول کلام حکمی ولو از لسان غیرمسلمان باشد. متأسفانه در اکثریت افراد، تحصیل علوم و اطلاعات در بعضی رشته ها به علت پیدایش منیت و خودخواهی، مانع از سیر در افکار دیگران است. لذا علاوه بر محرومیت خود، سدّ بزرگی در برابر فیض یابی هزاران فرد دیگر نیز می شوند. بدین جهت رهرو صادق باید خودخواهی و منیت را کنار افکنده به تحصیل حقایق و طلب علم بپردازد. چه قلیلند دانشمندانی که با کنار زدن

خودخواهی، علاوه بر خود، وسیلهٔ آشنایی عدهٔ کثیری با برخی حقایق می‌گردند.

روز بیداری

در انسان تا خودخواهی وجود دارد، محرومیت معنوی در او ادامه دارد مگر این که با تفکر و تعقل این سدّ منیّت را از بین ببرد. چه بسا افرادی بعد از هفتاد سال عبادت، هنوز نتوانسته‌اند از ظواهر قدم به بواطن گذارند و به وصال و سجود واقعی برسند، در حالی که هدف نهایی تمام سفرای الهی و زحمات بی‌دریغ آنان، تقویت روح و نیل به وصال است. در خلقت عالم آیاتی است که هر مُسْتَبْصِرِی به محض مشاهدهٔ آنها وادار به سجود می‌شود، آن سجود قلبی که عارف هیچ‌گاه از آن جدا نشده و الی‌الابد بر آن است. جای بسی تأسف است که با وجود آتش سوزان حسرت و مغبونیت، انسان بی‌خبر از حقایق در خواب غفلت بماند و دریابد که چسان سالها عمرش را به بیهودگی گذرانده است.

انسان نادان و مستبد به مانند شخصی است که به مرض کوری مبتلا شود، کم‌کم نور چشم او ضعیف شده جهان را تیره و تاریک ببیند و سرانجام به نابینایی کامل رسد. همچنین عالم متکبر و خودخواه گرچه ظاهراً علمی اخذ کرده ولی چون به باطن قدم نگذاشته، کم‌کم از نور معرفت و انجلاء حقایق دورتر شده و عاقبت به کوری مطلق می‌رسد «صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يُرْجَعُونَ: کردند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی‌آیند».

چهرهٔ حقایق در دیدهٔ مؤمن آگاه هر لحظه روشن‌تر می‌گردد، مانند شخصی که به درون مکان تاریکی وارد شود، ابتدا اشیاء را چنان که باید نمی‌بیند ولی به مقامی منجر شود که آنها را بی‌اشتباه و التباس چنان که هست می‌بیند.

عجب روزی است روز بیداری، روز رسیدن به بصیرت و یقین! عید حقیقی برای مؤمن همان ساعت و روز بیداری است. تقلید از بصیرت چون تخیل است از ابصار، بینایان به چیزی اشاره کنند و به یکدیگر نشان دهند، کور حاضر خیالی کند و به آن گمان شادمان شود ولی به واقع و به حد کمال نداند که چیست.

وقتی سالک در نتیجه تفکر و حیرت از نشیب تقلید به فراز ایقان رسد، خداوند متعال نوری در قلب او ایجاد کند که بسان دیدهٔ روشن به صور محسوسات، بینا به حقایق معلومات و معقولات گردد. حضرت رسول اکرم (ص) به این نور اشاره می‌نماید که «إِنَّ النُّورَ إِذَا دَخَلَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ: به راستی وقتی آن نور وارد قلب شود، دل گشاده و فراخ گردد» از آن بزرگوار

سؤال شد که علامت آن چیست؟ فرمود: «الْتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ: جدایی از دنیای فریبنده و بازگشت به سرای جاوید و آمادگی برای مرگ قبل از نزول آن».

به گمان عده‌ای با اشتغال به علم کلام و تعلّم ادلّه متکلمان، یقین حاصل‌شدنی است، بسا که برای توحید صدها دلیل آورند ولی عاقبت در نتیجه منیت و خودخواهی ملحد شوند! آنان غافلند که با اخذ دلایل و علوم ظاهری، به حقیقت و یقین نتوان رسید. یقین، اتّساع و انشراح و بصیرتی است، امّا استدلال تنبّه و تفنّنی است. البته مقصود نرفتن در پی تحصیل علم و اخذ معلومات و براهین نیست که قرآن خود به آن امر و توصیه نموده «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید»، امّا اخذ دلیل ظاهری و تحصیل علم بدون تفکر و تعقل الهی منتهی به منیت می‌گردد.

بسا افرادی که تا حدی به یقین رسیدند هر چند تحریر و تقریر دلیل متکلمان ندانستند و از مطالب و اعتبارات، ظاهراً اطلاعی نداشتند. برعکس، برخی ورزش این طریق کردند، کتابی چند از علم کلام یا سایر علوم اخذ نموده و برای یک مدّعا چند دلیل آوردند، امّا موقعی که به مقام تفکر قدم گذاشتند، خود را غیر از حجت‌پرداز و دلیل‌ساز ندیدند، لکن با حجت‌پردازی کی به مقام یقین توان رسید؟! حتی بعضی از صحابه حضرت رسول اکرم (ص) اگرچه مقلد آن بزرگوار و کلام ایشان بودند، ولی گردش ایّام و تغییر احوال نشان داد که به یقین نرسیده بودند «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمَ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ: در گردش روزگار گوهر مردان معلوم و آشکار گردد». خوشا به حال سالکینی که در موقع اقامه دلیل، قلب و روحشان با هم، هم‌آواز است. آری القاء دلیل و تقریبات و توضیحات، تنها دل‌های غیر مُتَعَنّت و غیر متکبر را بیدار می‌کند.

سرچشمه قوای روحی

قوة ایمان سرچشمه قوای خالقه روح است و بدون آن، استفاده از قوای دیگر روح محال است، زیرا قوای روحی با حواس ظاهری محسوس نمی‌گردد، ولی وجود و تأثیر آنها مانند وجود روح قابل انکار نبوده و برای ادراک کمالیشان جز قوة ایمان وسیله دیگری نیست. قوة ایمان با ایجاد اعتقاد قوی در قلب انسان، توان بر خورداری او را از سایر قوای روحی فراهم می‌نماید. قوة ایمان انسان را تا بارگاه جمال روح می‌رساند و پرده از جمال آن شاهد ربانی و قوة

خالقه سبحانی برمی دارد، آنگاه می توان جلوه های حیرت بخش روح را مشاهده کرد و خود را از فیوض زندگی بخش آن سیراب نمود.

در تدقیق هریک از قوای خالقه روح همواره نیاز به یاری قوه ایمان است، زیرا بسیاری از مسائل در اثر برخورد با حواس ایجاد شبهه می کنند و کشف نوامیس طبیعی و قوانین خدایی آنها به سرعت میسر نیست. در این حالت چه بسا قوه یقین متزلزل شود، ولی قوه ایمان به راهنمایی و مدد او شتافته از آثار زیانبار شک و شبهه می رهاند. به همین جهت کسانی که در ایمان آنان رخنه ای وارد شده، از راحتی وجدان و اطمینان قلب و سعادت باطنی محرومند. قوه ایمان آثار سوء و مضرّ ترس و شک و تردید را زایل می گرداند. به تجربه ثابت شده که هیچ امری بیش از ترس، زهرآگین و زیان بخش نیست. ترس در سرنوشت انسان نفوذ کامل داشته، بسیاری از امراض اجتماعی مانند ضعف اراده و کمروبی و شرم بی جا، زائیده ترس است. شک و تردید نیز همانند ترس در همه جا خصوصاً برای عشق و ایمان زهر کشنده است، زیرا عشق و ایمان هرگز با شک و شبهه یکجا ننگنجد. هر جا که شک و تردید پا نهاد، ایمان و عشق رو به گریز نهند و بر هر دلی که شک و شبهه راه یابد، خانه عشق و ایمان ویران شود.

افول نور ایمان

کمال انسان با رشد علم و ایمان او رابطه مستقیمی دارد. بنا به آیات قرآن درجات کمالات و مقامات هر انسانی در پیشگاه احدیت به میزان علم و ایمان اوست. خداوند متعال درجات اهل ایمان و کسانی را که علم به آنان اعطا گردیده، بلندتر می گرداند: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ».

اگر انسان به بیماری روانی خودپرستی و دنیاپرستی مبتلا گردد، ایمانش ضعیف شده، عقل و آگاهی اصلی خود را از دست می دهد و به ناپینایی درونی دچار شده، از تشخیص سود و زیان واقعی و تمیز حق و باطل و زشت و زیبا ناتوان می گردد.

آری با خاموش شدن چراغ ایمان در دل، نور پرفروغ حقیقت و واقعیت برای تحصیل حیات عالی در انسان افول می کند و هر حقیقت ولو با روشن ترین چهره خود از برابر دیدگان او عبور نماید و یا با رساترین کلمات به گوش وی طنین انداز شود، دیگر در او مؤثر نباشد. چنان که تبهکاران در قبال سخنان حضرت مولای متقیان و سرور شهیدان حضرت حسین بن علی گفتند: «مَا نَسْمَعُ مَا تَقُولُ: مَا أَنْجَحَ رَأْيَ تَوَاضَعٍ، نَمِي شَنِوِيْمَ!»

این پندارها و محاسبه‌های نادرست نسبت به حیات عالیه، همیشه ناشی از اختلال مغزی و روانی نیست، بلکه معمولاً در اثر بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری نسبت به حیات الهیه و جدی تلقی نکردن ضرورت شکوفایی استعدادهای انسانی است. اما وقتی دست اجل نقاب از دیدگان غفلت‌زده او برداشت، به روشنی درمی‌یابد که این پیاله زرین از اول خالی بوده و جز باده خیال از آن ننوشیده است.

ایمان ظاهر و ایمان باطن

ایمان را دو جزء است: یکی تصدیق در دل، دیگری اقرار به زبان. مکمل ایمان عمل است که تنها تصدیق قلبی به کار نیاید، چنان که خداوند متعال در مَدَمَّتْ آن فرموده: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ: و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت آن را انکار کردند». و نیز صرف اقرار به زبان به نصّ قرآن کافی نیست «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است». همچنین ایمانی که به ظن و گمان و به تقلید آسلاف و نیاکان باشد، برخلاف نصّ قرآن است که در نکوهش آنان فرموده: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم»، پس نه ایمان به ظن و گمان کافی است و نه معرفت به تقلید.

بنابراین ایمان را اقسامی است و هر قسم آن را مراتبی، اجمالاً ایمان دو قسم است: ایمان ظاهر و ایمان باطن. ایمان ظاهری، اقرار و اعتراف است بر حقایق و اصول و فروع به زبان ظاهر. ایمان باطنی، اقرار به زبان دل است بر اصول و فروع و حقایق و عمل به آنها. ایمان ظاهری بدون ایمان باطنی، مساوی با کفر است.

سالکِ اِلَى اللَّهِ را تکالیف و وظایفی است نسبت به اهل ایمان، اعم از این که مؤمن باطنی باشند یا مؤمن ظاهری و مجازی. کسی که حقیقت اعمال او معلوم نیست ولی ظاهراً مَقَرّاً به اصول و فروع و حقایق است، احکام خاصی دربارهٔ اوست و اگر ثابت شود که ایمان او ظاهری است، وظایف سالک نسبت به او تغییر می‌یابد.

مؤمن واقعی باید خودشناس و جامعه‌شناس باشد وگرنه نمی‌تواند در سازندگی فردی و اجتماعی موفق باشد. یکی از وظایف مهم، شناخت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً خود را موحّد

نشان می‌دهند. شرّ آنان به مراتب بیش از منکرین حقایق است و از صدر اسلام تا کنون، بزرگ‌ترین ضربه به نام اسلام و قرآن از ناحیه این افراد بر پیکر اسلام وارد شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: ای مردم شما را وصیت می‌کنم به تقوی و پرهیز از افراد منافق و تفرقه‌انداز؛ آنان را بشناسید که افرادی گمراه و گمراه‌کننده‌اند.

آری شریک‌ترین مردم علمایی هستند که به علم خود عامل نیستند، زیرا جاهل منحرف ممکن است سبب انحراف خود یا عدهٔ قلیلی شود، اما عالم بی‌عمل بسا که هزاران نفر را گمراه سازد؛ این است که آن بزرگوار می‌فرماید:

آنان کسانی هستند که به رنگ‌ها رنگ می‌گیرند و در هر عصری به لباسی درمی‌آیند. همیشه منافع شخصی خود را رعایت می‌کنند، دل‌های آنها بیمار است ولی ظاهرشان پاکیزه، مانند مار خوش‌خط و خالند؛ آنها دزدانه راه می‌روند مانند بیماری در کالبد. ستایشگرانی هستند که ستایشگری را به یکدیگر وام می‌دهند، یکی دیگری را مدح می‌کند تا آن ممدوح هم در نوبت خود او را ستایش کند و این کار در بین آنها شکل تجارت یافته است.

مبادا فریفته آنان شوید که آنان برای هر حقی، باطلی و برای هر قائمی، مایلی و برای هر زنده‌ای، کشته‌ای آماده دارند. طالبین را که می‌خواهند قدم به طریق حق نهند، نومید می‌کنند تا به خواسته‌های منحوس خود راه یابند، از ایشان پرهیزید.

آنان نیرنگ‌های خود را مانند یک چیز کمیاب و گران‌بها جلوه‌گر می‌سازند تا بازارشان رونق یابد. آنان راه را آماده کرده‌اند، لکن راه کج و پریچ و خمی که کسی از آن نجات نیابد. «آگاه باشید که آنان حزب شیطانند، به راستی که حزب شیطان همان زیانکارانند: **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**».

البته خداوند تبارک و تعالی تکلیف مالایطاق نفرموده است، اما وقتی پیشوایان الهی حتی در شرایط محدودیت و محبوسیت در حدّ امکان مُبادرت به اقداماتی نموده‌اند، برای ما با وجود امکانات در شناسایی و مبارزه با ناپاکان، وظایف بیشتری است.

چنان که گذشت، ایمان باطنی اقرار به زبان دل است بر اصول و فروع و حقایق و عمل به آنها. اعتراف قلبی بدون عمل، دلالت بر ضعف ایمان دارد و چنین ایمانی ثمربخش نبوده، اکثریت صاحبان آن با اندک حرکات منفی نور ایمانشان افول می‌کند.

هرچه علم به حقایق بیشتر و عمل الهی‌تر باشد، ایمان کامل‌تر است. بر سالک است که تلاش در جهت تقویت علم و عمل و ایمان نماید تا حتی الامکان به کمال رسد، که بدون این

تقویت او را توان مبارزه الهی نبوده و یا از آن مبارزات او را ثمری نباشد.

کفر جلی و کفر خفی

مقابل ایمان، کفر است؛ کفر نیز بر دو گونه است: جلی و خفی. کسی که علناً انکار اصول و حقایق کند، او کافر محض است و تکالیف و وظایف سالک نسبت به او مشخص است. اما کفر خفی در کسانی است که با فقد ایمان قلبی، ظاهراً معترف به حقایق و اصولند. سالک باید وظایف خود را نسبت به آنان تعیین نماید.

کفر جلی را مراتبی است: کسی که تمام حقایق و اصول را انکار کند، او کافر محض است. اگر کسی یکی از ضروریات دین، مثلاً یکی از اصول پنجگانه را انکار نماید، او نیز مُرْتَد و کافر است. چه اصول دین بهم پیوسته است و با انکار یکی سایر اصول مُثْمَر ثمر نیست. چنان که آثار و تحقیقات برخی دانشمندان غیرمسلمان دربارهٔ زندگانی و رسالت حضرت رسول اکرم (ص)، به علت فقدان ایمان لازم و مؤثر برای خود آنان مفید واقع نشده است. از این رو دشمن در تلاش آن است که مسلمانان در حقایق دینی خود به تردید افتاده، لااقل به انکار یکی از ضروریات دین برسند.

همچنین کسی که انکار یکی از فروع دین را نماید، او نیز کافر است. خداوند تبارک و تعالی همانطور که به نماز امر کرده، به خمس و زکات و سایر فروع نیز فرمان داده است. لذا نه اِبتِیاع لباس و سایر وسایل از مال مخلوط به حقوق واجبهِ مُجَاز است، و نه نماز و روزه و سایر عبادات با امتناع از پرداخت خمس و زکوة، مقبول است. بدینسان با انکار یکی از فروع دین نیز سایر اصول و ضروریات نجات بخش نیست.

شرک جلی و شرک خفی

شرک مرتبه و شعبه‌ای از کفر است. شرک نیز بمانند کفر دو قسم است: جلی و خفی. شرک جلی در فرد یا گروهی است که علناً برای خدای تعالی شریک قرار دهند. از جمله این طوایف، زَرَدُشْتیانند که برای مأكولات و مشروبات و امور خیر، خالقی، و برای حیوانات مودی و شُرور خدای جداگانه‌ای قائلند. حضرت امام صادق (ع) در توحید مفضّل در اشاره به آنان فرموده: ای مفضّل صاحبان این اعتقاد را توجهی نیست که این مضرّ از نظر آنان، تا چه اندازه به حال جامعه و عالم بشریت مفید است! آری حتی منافع میکرب‌های مضر به حال بشر کمتر از فواید

میکرب‌های مفید نیست، منتها بشر باید از نظر عقل و دانش به قدری رشد یابد که توان استفاده از آنها را حاصل کند، همانطور که امروزه از حیوانات موزی مثل مار و عقرب در علم طب استفاده‌های فراوانی می‌شود.

ظاهراً در بسیاری از افراد شرک نیست، لکن مبتلا به شرک خفی‌اند. اگر پرده‌ها بیفتد، عیان گردد که اکثر مردم ظاهراً موحدند و باطناً مشرک. به عنوان مثال فردی که در اقدام به امور خیر، رضای مردم را مقدم بر رضای حق گیرد، او مشرک خفی است و مشرکان خفی را نیز همانند مشرکان جلی وعده عذاب است. موحد کامل از هرگونه شرکی به خدا پناه برد و هرگز رضای بشر را بر رضای حق مقدم نگیرد. منتهای آرزوی او این است که با ایمان کامل از دنیا رود. در احکام فقهی وظایف سالک نسبت به مشرکان جلی روشن است، ولی باید در وظایف خود نسبت به مشرکان خفی دقت نماید.

فردگرایی، دید مشرکانه

از جمله اقسام شرک، شناختن خالق به نسبت استعداد و مایه معرفتی نهفته در نهاد انسان است. کسی که تنها منافع دنیوی و اخروی خود را منظور می‌کند، او به قدر استعداد و توان، معبود خود را شناخته و معرفتش بسی اندک است. نیت و صفت چنین فردی خودخواهی است نه همه‌خواهی و در تحلیل دقیق، تمایل و اتکاء او نه صرفاً به حق که بر خلق نیز هست و لذا او هم در مرتبه‌ای مشرک است.

عدم ملاحظه منافع اجتماعی، رفتاری است بر خلاف امر الهی و مسلماً معرفت چنین فردی به درجه کمال نبوده، در به فعلیت درآوردن استعدادش قصوری دارد. وقتی انسان می‌تواند از ماسوی‌الله منصرف شود که معبود خود را به حد کمال بشناسد، وگرنه در اخذ منفعت یا رفع حاجت متوجه به ماسوی شود که نوعی شرک است.

انسان قبل از رسیدن به حد بلوغ حقیقی درک ضعیفی دارد. درک ضعیف یعنی خودخواهی قبل از همه‌خواهی، خودبینی قبل از همه‌بینی و توجه داشتن به خود قبل از توجه به دیگران. مادام که انسان دید جمعی و فراتر از آن، دید توحیدی پیدا نکرده، دید فردی و مشرکانه در او تحقق دارد.

توحید عقیده بالغان است، نودساله‌های غیر موحد هنوز وارث دوران کودکی هستند و در برابر انسان موحد، ماهیتاً نابالغند، زیرا هنوز به خصلت‌های کودکانه خودخواهانه و فردگرایانه وابسته‌اند. بدین جهت از مهم‌ترین نمادهای ایمان و تقوی، احساس یگانگی و برادری است.

مؤمنی که خود تنها حق پرست و صابر است هنوز اهل نجات نیست مگر این که بر طبق سوره شریفه «وَالْعَصْرِ: سوگند به عصر» در تواصی به حق و صبر باشد.

انسانی که به خود می‌اندیشد و برای دنیا و عقبای خویشتن عمل می‌کند، در ردیف اَتَقِیَاء محسوب نشده در شرک باقی است. در واقع کل خصایل و دیدهای فردگرایانه، خِصَلَّت و بینش شرک است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد». ماهیت انسان تا رشد و کمال نیافته هَلُوع و جَزُوع و مَنُوع است مگر این که از خلقت مشرکانه خود گذشته و به تقوی پردازد و خصایل مشرکانه را از خود بزداید.

بر عکس، خصلت خوب هر چه جمعی‌تر، به توحید نزدیک‌تر تا جایی که «أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» هر که کسی را جز به قصاص قتل یا به کیفر فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر که کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است». دید سالک چنین است که اگر انسانی مظلوم کشته شود، احساس می‌کند که انسانیت را کشته‌اند و ظلم به مظلوم را همچون زخمی بر جان خویش می‌بیند.

در نهاد انسان هر دو نوع خصوصیت نهفته است. آدمی همانطور که خودخواهی را از بطن مادر به صورت غریزی همراه آورده، خصوصیت همه‌خواهی را نیز به صورت زمینه‌انسانی و فطری با خود دارد. اگر به کیمیای توحید، همه‌خواهی خود را هدایت کند، مبدل به تقوی شود و الا به تَکَاثُر و تَفَاخُر و تجاوز مبدل گردد. پس زمینه توحید و شرک، و تقوی و فجور هر دو از نفس می‌جوشند، جز این که شرک زودتر عمل کرده و خصلت مشرکانه سریع‌تر ظهور می‌نماید. تناقض مُتَّقِی با غیرمُتَّقِی و توحید با شرک، امری دائمی است. روزی همه مردم با هم به توافق می‌رسند که مُتَّقِی با غیرمُتَّقِی به تسالم و همسازی و همزیستی رسند و این به معنای سقوط و تباهی تقوی است: «وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ: اگر خداوند انسان‌ها را به وسیله یکدیگر دفع نمی‌نمود و تناقض بین آنها وجود نداشت، تباهی در زمین فراگیر می‌شد».

بر اساس این بینش، تحقق انسانیت در گرو تحمل مشکلات است و تقوی نه تنها سالک را در عرصه درگیری‌ها با صلابت می‌کند، که استعدادهای او را توسعه داده و در جریان عمل،

مشکلاتش به آسانی مبدّل می‌شود. کسی که ایستا و راکد با مسایل برخورد می‌کند، گرفتار برخورد ذهنی است. چه جهان و مسایل آن پیوسته در حرکتند، انسان نیز در اثر این حرکت و تکاپو، عُسرهايش به یُسَر مبدّل می‌گردد. آسایش معنوی انسان از لحظه‌ای شروع می‌شود که با مشکلات درگیر می‌شود. عُسَر و یُسَر همیشه توأمند و یُسَر بی عُسَر ممکن نیست «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا: آری با دشواری آسانی است». بنابراین تا سالک در کوره رنج‌ها و درگیری‌ها آبدیده نشود و در برخورد با مشکلات، صیقلی نگردد به گشایش و بلوغ حقیقی نرسد.

اطمینان قلب محصول نیل به مرحله بلوغ معنوی است. کسی که بلوغ را بدون سیر مراحل و ریاضت و مجاهدت می‌طلبد، انسانی ذهنی است، او بلوغ را با ذهن تماشا می‌کند.

ضرورت صدق

از جمله لوازم ایمان، صدق و اخلاص است چه، نور اسلام در اخلاص است و نور ایمان در صدق. از این‌رو سالک باید صدق و اخلاص را شعار خود سازد. صدیق کسی است که در تمام حالات و صفات و اقوال و افعال، راستی او را ملکه بوده باشد. پیشوایان الهی فرموده‌اند: «الْكُنْجَةُ فِي الصِّدْقِ: نجات در صدق است»، همه اسرار موفقیت در این جمله قصیر نهفته است و تفصیل آن در پیشگاه صاحب‌دلان است. چه علم اجمال‌بردار نیست، هر جا علم هست، تفصیل نیز هست. لازمه ادراک مراتب معانی معنوی و باطنی آن، دور شدن از قساوت قلبی و حصول نرمش و لطافت دل است.

بزرگان فرموده‌اند که صدیق کسی است که با خدای خود راست رود، در نفس به مجاهدت، در دل به مشاهدت، در روح به ملاطفت. نفس خانه امانت است، دل حرم مشاهدت است، روح مَحَرَم خانه لطافت است، سرّ مَحَطّ رحل عشق است، آخفی^۱ خدا داند چیست و دارنده و داننده آن کیست.

بنابراین یکی از مراتب صداقت، صدق با خود است. روح انسانی خواهان رهایی از محدودیت‌های دنیوی و حرکت به سوی جاذبه‌های الهی است تا عظمت مطلق را در بر گیرد. اما کسی که به این حقیقت توجه ندارد و خویشتن را با نعمت‌های کدایی دنیا می‌فریبد، او علاوه بر خیانت به جامعه بشریت، بالاترین خیانت را به خویشتن می‌کند «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَ إِنَّ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعَصِيَهُمْ لِرَبِّهِ: ای بندگان خدا خیرخواه‌ترین مردم برای خویشتن، مطیع‌ترین آنهاست برای پروردگارش، و خیانتکارترین مردم برای خویشتن، عاصی‌ترین آنهاست

نسبت به پروردگارش». آری در جدول خیانت‌ها هیچ خیانتی بالاتر از خودبینی نیست، و در شمارش جنایت‌ها هیچ جنایتی زشت‌تر از خودفریبی نیست.

در حقیقت، کسی که خویشتن را بفریبد، او جان خود را گم کرده است و کسی جز خود او نتواند جانش را پیدا کند. رهبران راستین فقط چراغی فرا راه گم‌کردگانِ جان می‌گیرند، لکن راه رفتن و نگریستن و تجسس وظیفه خود انسان است.

فردی که با دل فارغ و تکیه بی‌اساس بنشیند و در برابر حق و حقیقت به علت‌تراشی پردازد، آن چون و چراها و شطرنج‌بازیهای فکری و خیالی، هرگز نمی‌تواند دواى دردهای او باشد. آنها پارچه‌های مسمومی است که روی درد را پوشانده، آن را مُزمن و ریشه‌دارتر می‌کند. کسی که در برابر حق و حقیقت به عذرآوری پردازد، او از جان خود فرار کرده است؛ و فردی که برای فرار از جان خویش اصرار ورزد، تقصیر هادی و رهبر چیست؟ حق واقعیتی است که جز با جدیت حیاتی دریافت نمی‌شود و حیات حقیقی، پدیده با عظمتی است که برخورداری از آن منوط به ادراک آن است.

انسانی که به جای عمل، سخن گوید و به جای تفکر و تعقل، به تخیل و آرزوهای بی‌اساس پردازد و زندگی امروز را با وعده فردا بفریبد، چگونه توقع دارد که مورد اعتماد و اطمینان دیگران واقع گردد و آنان محاسبات زندگی خود را روی دَعاوی و وعده‌ها و پیمان‌های او قرار بدهند؟!

فرار انسان از هر امتیازی، در حقیقت گریز است از خویشتن، که شدیدترین بیماری‌های روانی است. نادیده گرفتن این درد کشنده با عوامل گوناگون تخیلی را فایده‌ای نباشد، زیرا آن عوامل به زودی از بین رود ولی آثار سواش که از خود بیگانگی است، باقی ماند.

بنابراین بر سالک است که توجه به وضع روحی خود نماید، مرتباً درصدد ارزیابی از خود و کارهای خود بوده و صادقانه در رفع معایب و نواقص خویش بکوشد، نقطه شروع اصلاح را در وجود خود بیابد. از روی واقع‌بینی کارهای دیگران را نیز ارزیابی نماید، لکن آگاه باشد که توجه به عیوب دیگران و زشت و ناروا شمردن آنها و در عین حال خود مرتکب آنها شدن، ابله‌ی است. کسی که می‌خواهد طریق کمال را بییماید، باید بداند که از فضاهای خالی عبور نمی‌کند، بلکه او همچنان که به هدف‌گیری، انتخاب وسیله و آماده نگه‌داشتن وسایل تشخیص و تحریک درونی نیازمند است، به پاکی درون نیز احتیاج دارد، چه بدون پاکی و صفای دل به کمال نتوان رسید.

از جمله مراتب دیگر صداقت، صدق با دیگران است. تجسس و خبرگیری‌های رندانه و غیرصمیمانه از احوال غیر، خلاف صدق است و در تزلزل روحی سهم مهمی دارد. منشأ آن گاهی جلب منافع مادی و یا صرفاً حسدورزی و ایجاد مانع در راه رشد و پیشرفت دیگری است. نتیجهٔ رسوخ این صفت غیرانسانی، بدبینی و تزلزل اطمینان نسبت به غیر در جامعه است، که از موجبات درگیری‌ها و یک سلسله نفرت‌ها و نفاق‌ها در بین انسان‌هاست.

سالک الهی موظف به صدق است با کسی که با او از در صدق درآید، و این حق است که باید اداء شود. گرچه مراتب صداقت یا سیاست هر فردی در اعمال و رفتار و حالات او هویدا است، ولی تشخیص آن برای همگان میسر نیست، اما مردان الهی کیفیت و کمیت تفکر دیگران را ادراک و به مشیت الهی، در حد کمال بدان واقف می‌گردند.

در مقابل حرکات و رفتار غیرصادقانه، وظیفهٔ سالک متنبه کردن اوست و در صورت عدم تنبه، موظف به تداوم صدق با او نیست، بلکه باید با تدبیر الهی چنان عمل کند که به پیشرفت حقایق لطمه‌ای وارد نیاید.

پاره‌ای از صداقت‌ها، سیاست‌نما و پاره‌ای از سیاست‌ها، صداقت‌نما هستند. اکثر انحرافات و تفرقه‌ها از سیاست‌های صداقت‌نما برخیزند که برخی برای وصول به خواسته و مرام خود، ظاهراً از در صدق و دوستی درآیند. در این مقام پس از مسلم شدن صداقت یا سیاست چنان فردی، وظیفه سالک مشخص می‌گردد، اما در اصل وظیفهٔ او صداقت است چه «کسی که بر سرنوشت نهایی خویش عالم شود، هرگز حيله و تزویر نمی‌کند: مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجَعِ». نه انسان ناآشنا به حقایق اسلام و احکام الهی می‌تواند موفق به مراعات صدق شود و نه انسان غیرمتعهد به اسلام، توانایی عدالت و عادل شدن را داراست، زیرا راه و رسم صدق و عدالت را کلام الهی و قانون آسمانی نشان می‌دهد. تجلی کمالیهٔ ایمان، آنان راست که مراحل صداقت را طی کرده و به مرتبهٔ کمال آن قدم گذاشته‌اند و بنا به آیات قرآن، در ردیف صدیقین محسوب شده‌اند.

اخلاص و رفع حجابات

در طریق تکامل ایمانی و معنوی سالک، موانع و حجاباتی است. منتهای آمال او رفع حجاب‌ها از قبال دیدگان است تا بی‌پرده جمال حق را مشاهده کند. این حجابات قطعاً ساخته و پرداختهٔ خود اوست، زیرا خداوندی که فلسفه حیات را عبادت یعنی وصال به حق مقرر فرموده، چگونه ممکن است میان خود و بندگان عوایقی قرار دهد؟! گرچه این حجابات متعدّدند، ولی

امروزه مهم‌ترین آنها دو نوع است: حجابات عملی و حجابات علمی.

اول - حجابات ناشی از انحرافات عملی، مانند غوطه‌ور شدن در معاصی و تسلیم به هوی و هوس و خودپرستی‌ها. این موانع نه تنها سبب محرومیت از شناخت بدیهی و ارتباط با حق است، بلکه مُتقن‌ترین و علمی‌ترین أدلهٔ مربوط به اثبات وجود خدا را نیز مات و کمرنگ نموده، به صورت الفاظ و مفاهیم بی‌محتوی درمی‌آورد، به طوری که کوچک‌ترین اثر مثبت در شخص منحرف به وجود نمی‌آورد.

چه بسیارند متفکران ظاهری با اقتدار مغزی در حکمت عالی و آشنایی به ادله و براهین قطعی توحیدی که از ارتباط با خدا محرومند و تعهد برین انسانی و الهی در آنان دیده نمی‌شود! در واقع حجابات علمی و عملی آنان را نابینا گردانیده است.

دوم - حجابات ناشی از برداشت‌های علمی از جهان طبیعت. انسان با انواع هدف‌گیری و دو ارتباط جبری و اختیاری با ابعاد متنوع جهان طبیعت در تماس و پیوستگی است. اما به جای این که مقولات و صور دریافتی توسط حواس و علوم مختلفه را مبین ابعادی از ناحیه هدف‌گیری‌های خاص قرار دهد، آنها را فراگیر همه هستی تلقی می‌نماید، و این حجابی است بر چهره حقایق. این حجاب‌ها ناشی از ضعف و عدم رشد فکری و روحی انسان‌هایی است که قدرت باز کردن حلقه‌های زنجیر آن مقولات و صور را از عقل و روان خود ندارند.

مهم‌ترین این حجابات بالاخص برای بیگانگان، حجاب ناشی از قانون علیت است. گرچه در قانون علیت معلومات روشنی وجود دارد، اما تار و پود ضخیم‌ترین حجاب را انسان از همین قانون برگرفته و در قبال دیدگان خویش قرار داده است. اگر آدمی دریابد که نگرش به این جهان پهناور و نظم و قانون جاری در آن، غیر از نگرش به فاعل و خالق حرکت است، آنگاه تا حدی توانایی شناخت و ارتباط بهتر با خدا را پیدا می‌کند. البته از آثار پی به مؤثر بردن و از آیات خدا را شناختن، انسان را تا مرتبه‌ای به پرواز در می‌آورد اما باید از این تفکر فراتر رفت، چنان که حضرت سیدالشهداء در دعای عرفه به خدای خویش عرض می‌کند: «إِلَهِي أَمَرْتَنِي بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْفِ الْأَنْوَارِ: الهی مرا امر فرمودی که به آثار رجوع نمایم و در آنها تفکر کنم، اکنون از تو درخواست می‌کنم که مرا در پوششی از انوار الوهیت خود به پیشگاه قدست بازگردانی».

انسان تا در زندان طبیعت و عقل نظری است، ابزاری جز محسوسات ندارد و دریافت‌های او در اسباب و علل خلاصه شده توان وصول به هدف اصلی ندارد. این حجابات به منزله عینکی

است دائمی که او را قدرت مشاهده مافوق آن نیست. اما چشم نافذ از اسباب و علل و آیات و آثار در گذشته و با آگاهی والاتری حقایق را می‌بیند، و این وقتی است که تولدی دیگر نصیب سالک گردد و توفیق آگاهی به حیات الهی را بیابد.

عقول رشدیافته در مقام توجه به قوانین حاکمه به طبیعتی که همواره در تَغیّر و تبدل است، قناعت نورزیده، ثوابت را هدف قرار دهند و به مقام عمل برآیند. آری بر خلاف اذهان خام و ابتدایی که از حقیقت و معرفت و کمال بهره‌ای جز نموده‌های محسوس و جزیی ندارند، طالب حقیقی در تحقق بخشیدن به زیبایی، هرگز به زیبایی جزء قناعت نمی‌ورزد، بلکه پیوسته می‌کوشد تا زیبای مطلق را مشاهده کند و خود را به او رساند.

لازمه ادراک حقایق و مشاهده زیبایی کل، رسانیدن نیروهای روانی و مغزی و روحی به حد اعلی^۱ است؛ این امر بدون اخلاص امکانپذیر نیست. لذا اتصالاً از ناحیه اعلی^۱ توصیه به اخلاص است که ای بندگان من در اخلاص بکوشید تا در ردیف مخلصین قرار گیرید.

اخلاص بر دو گونه است: عام و خاص. اخلاص به معنی عام، مطلوب ذاتی تلقی کردن چیزی است که به منطقه ارزش‌ها راه ندارد. چنین اخلاص جز خسارت دنیوی و اخروی نتیجه‌ای ندهد، حاصل آن تقویت خودخواهی و خودپرستی است نه رشد و اعتلای شخصیت انسانی.

اخلاص به معنی خاص، مطلوب ذاتی تلقی کردن حقیقتی است که با وصول و ارتباط با آن، عالی‌ترین استعدادهای انسانی به مقام فعلیت درآمده، جوهر اصیل انسانی را بارور می‌سازد. اخلاص عام و خاص مانند عشق مجازی و حقیقی است، گرچه در هر دو عشق وجود دارد ولی تفاوت مابین آنها بسیار است.

اخلاص عام ناشی از عشقی است که همه سطوح روان آدمی را برای وصول به معشوق فرا گرفته، ولی در عین حال آدمی را در بن‌بستی از لذات توأم با اندوه و نگرانی‌های عمیق از دست رفتن امتیاز عالی انسانی نگه می‌دارد. عشق مجازی نیز انسان را در صندوق کوچک موجودیت معشوق محبوس نموده و از سایر امتیازات محروم می‌دارد، لکن در عشق حقیقی یا اخلاص خاص، نیروهای مغزی و روانی، عقلی و قلبی و روحی فعال‌تر و هماهنگ‌تر می‌گردد. چه اخلاص خاص، جوشش و شکوفایی جوهر اصیل روحی آدمی است.

سالکی که خواستار رفع همه حجابات و ملاقات جمال و وصال حق است، باید در افزایش اخلاص خاص بکوشد. این عشق جز خدا به هر چیزی تعلق یابد، خسارتی جبران‌ناپذیر است.

چنین اخلاص، منصبی الهی است که به هر کسی ندهند: «يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» این همان نوری است که خداوند متعال در قلب هر کسی از بندگان که بخواهد می‌تاباند.

در این مقام است که سالک هرچه گوید و هرچه کند، محض تقرب به حق تعالی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی و اخروی مانند جاه و مال یا طمع رستگاری و نجات از عقاب نباشد، زیرا که همه اینها در مقام اخلاص، شرک خفی هستند. خلوص وقتی حاصل شود که سالک هر عمل نیک را از خود نبیند، بلکه موهبت الهی داند که این عمل را حق تعالی به دست او جاری ساخته و به زبان حال و قال گوید: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» هیچ جنبش و نیرویی نیست مگر به یاری خدا».

آری ایمان که همان پیوستگی به آفریننده است، دارای مراتبی است و بالاترین مرتبه آن درجه معرفت شهودی است که حق تعالی افاضه می‌فرماید به دل‌های مستعد و لایقه. در این مقام است که برطرف می‌گردد حجاب‌های ظاهری و باطنی و مکشوف می‌شود حقایق؛ چنان که در عالم خواب به جهت برطرف شدن حجاب بدن تا حدی و بعضی از حجاب‌های دیگر برخی از حقایق مکشوف می‌شود، برای سالکین راه حق شهود حقایق به دیده باطن حاصل می‌شود در حال بیداری. حصول و وصول این مقام صورت نبندد مگر به تخلیه وجود از صفات حیوانی، چنان که عارفان کوی حق فرموده‌اند: از صفات حیوانی بمیرید و به صفات الهی زنده شوید.

فصل پنجم

توبه

رفع موانع و عوائق

توبه، رافع موانع و عوایق

اقسام افعال بندگان

پس از حصول ایمان، امر دوم در سلوک طریق حق عبارت است از اِزاله موانع سیر و قطع عوایق آن که بدون رفع آنها، سیر معنوی میسر نگردد. از جمله این موانع و عوایق، معاصی و سیئات است که رفع آنها به توبه ممکن شود. سالک راه حق باید بداند که افعال بندگان بر پنج قسم است:

اول - فعل واجب که نباید ترک شود.

دوم - فعل حرام که نباید انجام شود.

سوم - فعل مستحب که به جا آوردن آن از ترکش بهتر باشد.

چهارم - فعل مکروه که ترکش از فعل آن بهتر باشد.

پنجم - فعل مباح که فعل و ترکش مساوی باشد.

از این جمله، دو قسم اول بر سالک واجب است عقلاً و شرعاً، یعنی فعل واجب و ترک حرام. توبه واجب منحصر در اقوال و احوال و جَوَاحِر نیست، بلکه از هر جهت حتی از نظر افکار و خیالات قلبی نیز باید توبه کند. سالکین طریق حق به جا آوردن فعلی که از قسم چهارم و ترک فعلی که از قسم سوم باشد را ترک اولی^۱ دانسته و توجه به غیر حق را نیز گناه می‌شمرند.

وصول مقصد موقوف است به دو شرط:

اول - علم به اقسام افعال که کدام فعلی از افعال رساننده بنده است به کمال.

دوم - واقف شدن بر نتایج حصول کمال.

سالکی که این دو شرط را تحصیل نماید، البته گناه نکند و اگر کرده باشد، آن را به توبه

جبران نماید.

توبه، باب مفتوح الهی

معنی توبه رجوع است از معصیت حق تعالی به فرمان او. توبه از بزرگ‌ترین مقامات بشری است و یگانه وسیله نجات و ترقی و پیشرفت دنیوی و اخروی است. زیرا سرچشمه همه آفات، ظلمت گناهان است و حقیقت توبه، شستن پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی است که بر دل انسانی نشست و آن گوهر پاک و تابناک را تیره و زنگاری نموده است.

اول مقام عارفین حقیقت، توبه است. توبه مفتاح خیرات و اصل همه مبرّات است. آلودگان ذنوب را مَطَهّری به غیر از توبه نباشد و غرقه‌شدگان بحر معاصی را سفینه‌ای جز انابت به ساحل نرساند. چون سبب خلاصی نفس از مهالک ذنوب، توبه است پس تقصیر و تسویف در آن، ظلم صریح است بر نفس خود.

توبه و انابه از جمله فرایض مقررّه است. آیات و بیّنات قرآنی و شواهد عقلیه بر وجوب توبه و فوریت آن بسیار است. «تائب محبوب خداست: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» و در حدیث آمده «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه‌کننده از گناه مانند شخص بی‌گناه است».

در خصوص رأفت و رحمت پروردگار همین بس که او را دو صفت است که با آنها بر عباد و مخلوقات خود نظر کند: یکی صفت ربوبیت یا رحمانیت و دیگری صفت رحیمیت. در نظر رحمانیت که عام است بر همه مخلوقات، مؤمن و کافر را فرقی نباشد، همگان را خلق فرموده تا مقصود و غرض او حاصل شود و روزی همه را موافق حکمت بالغه خود می‌دهد؛ اما صفت رحیمیتش مختص مؤمنین است.

توبه باب مفتوح رحمت الهی است. انسان در هر جا و موقعیتی که باشد، اگر قلباً به درگاه خداوند متعال رجوع کند، آنجا را بارگاهی می‌یابد که جای یأس و نومیدی نیست، که او خود فرموده «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: از رحمت خدا نومید مشوید» و خویشان را «سَرِيعُ الرَّضَا: زودآشتی» معرفی نموده است. لذا امکان دارد که در آن واحد تحوّل قلبی صورت گیرد و مقام معنوی که خداوند تعالی به او عطا کرده بود، بالاتر از آن و بلکه عالی‌ترین منصب الهی را کرامت فرماید تا بنده او با توبه نصوح و روسپیدی به درگاه مقدسش وارد شود.

از جمله نتایج مترتبه بر توبه در آیات و اخبار، عبارتند از:

اول - تَمَحِیص ذنوب که «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه‌کننده از گناه مانند شخص بی‌گناه است».

دوم - تبدیل سیئات به حسنات «فَاُولٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ: پس خداوند بدی-هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

سوم - اختصاص به دعوت حَمَلَةُ عرش «فَاَغْفِرُ لِلَّذِينَ تَابُوا: کسانی را که توبه کرده‌اند ببخش».

چهارم - محبت الهی «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ: خداوند توبه‌کاران را دوست می‌دارد». بشارتی از بشارت‌های قرآن مجید، مقام علوی توبه است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید» ای گرویدگان، آشنایان، دوستان توبه کنید، بسوی من آیید.

ای گرویدگان، آشنایان، دوستان هیچ جا معیوب نپذیرند مگر اینجا. هیچ جا گناه نیامرزند مگر اینجا. ای ایمان آورندگان از نومیدی به امید آیید که ما را از گناه آمرزیدن باک نیست و از معیوب پذیرفتن، عار نه.

خدای تبارک و تعالی ندا می‌دهد: ای بنده من! اگر طاعت کنی قبول بر من، اگر سؤال کنی عطا بر من، اگر گناه کنی و تائب شوی عفو بر من. ای انسان! به کجا می‌روی؟ که را می‌جویی و که را می‌خواهی، حاجت ز که می‌خواهی؟ درد خود را پیش کدام طبیب می‌بری؟ شفا از من، اجابت از من، آب در جوی من، راحتی در کوی من، طَرَب در طلب من، اُنس با جمال من، سُرور به بقای من، شادی به لقای من. کسانی که به آمال خود موفق شدند، مراحل این طریق را پیمودند، محبوبین درگاه من چنین بودند.

ای خاکی! خداوند متعال در تو گنجینه‌های عظیمی به ودیعت نهاده، به بارگاه رحمت او رو و حلقه در رحمت او زن که اتصالاً فرشته‌ای ندا می‌کند: ای اهل درد بیایید درمان شما اینجا است. حق تعالی خود نیز ندا می‌دهد که ای بال و پر شکستگان، ای دل‌شکستگان، ای از پا درافتادگان، ای آنان که قدرت طیران و پرواز ندارید، بیایید که درمان بال و پر شکسته شما اینجا است. ای انسان بال و پر شکسته به مقام «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند» بیا تا بر سنت «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم» از اشعه انوار خود ترا بال و پر کرامت کنیم، تا حال به بال و پر خود می‌پریدی، اکنون بیا به بال و پر ما پرواز نما.

ای سالکین طریق حق! بدانید که اگر ما را عمر حضرت نوح دهند و تمام عمر خویش را در

شکر این نعمت عظمیٰ بسر بریم، نتوانیم از عهده شکر این نعمت برآییم که خدا فرمود: «نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ: در زندگی دنیا و در آخرت ما دوست شمايیم، یار مهربان شمايیم، یاری‌دهنده شمايیم».

ای انسان بنگر که خدای تعالی بهر تو پاسخ فرشتگان را چون گفت، وقتی گفتند «اتَّجَعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ: آیا در آن کسی را می‌گماری که فساد کند و خون‌ها بریزد؟» خدای تبارک و تعالی فرمود که معصیت نمی‌کنند، فرمود «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» شما را بر اسرار الوهیت ما اطلاع نیست. شما را بر اسرار الطاف ما بر آدمیان وقوف نیست. اگر نااهل شوند اهلشان می‌گردانیم، اگر دورند نزدیکشان می‌گردانیم، اگر ذلیلند عزیزشان می‌کنیم. ای فرشتگان، شما به جَفای ظاهر ایشان می‌نگرید، من به صفای باطن ایشان می‌نگرم. شما به مخالفت اعضاء و جوارحشان می‌نگرید، من به موافقت دل‌هایشان می‌نگرم.

عارفی از جایی می‌گذشت، آواز جمعی به گوشش رسید. خواست حال بداند، فرا رسید، دید کودکی به لجن سیاه افتاده و جمعی به نظاره ایستاده. در این هنگام از گوشه‌ای مادر کودک در دوید و خود را به لجن افکند و کودک را برداشت و برفت. نور معانی در دلش به تجلّی درآمد، چنین گفت: شفقت آمد، آرایش ببرد؛ رحمت آمد، معصیت تائب ببرد؛ عنایت آمد، جنایت او را نابود کرد.

توبه شفيعی است مُطاع، نقش گناه را محو کند. تائب حقیقی را با مردی که گناه نکرده برابر دانسته‌اند «الْكَاتِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ: توبه کننده از گناه مانند شخص بی‌گناه است». از حضرت جلیل این ندا آید: ای اهل ملکوت، ای گماشتگان ما! در این ساعت عبادت خویش بگذارید، و برای کسی که به مقام توبه و انابه آمده، برای این بنده‌ای که به سوی ما بازگشته، عطر استغفار بسوزانید. اشکی که از دیده دردناک او بیرون آمده، بگیرید و در خزانه رحمت نهید. ما نیز در عَرَصات قیامت، رضوان را فرستیم تا دست او گیرد «فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ: پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

کجاست آن بنده گنهکار و پشیمانی که در این ساعت مقدس با خدای خود عهد و پیمان بندد؟ خیمه تسلیم و رضا بر کوی جانان زند، کمر همت بر میان بندد، غبار آغیار از مرآت دل بشوید و خویشتن را به خدا پیوندد.

توبه نه تنها یک مطهر الهی که زینت زیبای معنوی است، هر عضوی را نسبت به خود زینتی است. برخی از زینت‌ها شایسته صورت است و از زینت سایر اعضاء برای آن، نتیجه معنوی یا مادی اخذ نشود. اما بعضی زینت‌های مناسب صورت، قابل استفاده برای سایر اعضاء است. بنابراین پاره‌ای از زینت‌ها اختصاصی است و پاره‌ای شراکت‌پذیر؛ این موضوع در باطن انسان نیز صادق است.

برای هر یک از قوای باطنی زینت خاصی است که سبب تقویت معنوی آن است. لکن برخی زینت‌های معنوی وجود دارد که هرگاه انسان باطناً بدان مزین گردد، تمام قوای باطنی او تقویت شده بر منافع اخروی و معنوی او می‌افزاید.

توبه عالی‌ترین زینتی است که شایسته تمام حواس و قوای باطنی است، که هر کس به آن مزین شود، در دنیا و آخرت در جرگه سعاداء محسوب گردد.

توبه، بیداری روح

توبه، نوعی انقلاب حال و تحول است که در سالک پیدا می‌شود. گاه افرادی در عالم بیداری یا در عالم خواب، یا میان خواب و بیداری چیزهایی می‌بینند یا می‌شنوند یا احساس می‌کنند که آنان را چنان منقلب می‌سازد که از خط زندگی عادی برگشته، سالک طریق حق می‌گردند؛ این در حقیقت جذبه‌ای است که ایشان را مانند کوکب هدایتی به راه صواب سوق می‌دهد.

سالک در قدم اول سرگردان است زیرا محرک او احساس نیاز به رفع نقص است، لکن راه و رسم آن را نمی‌داند؛ هدف روشن و اطمینان بخش ندارد مگر این که به وسیله راهبری الهی او را اطمینان حاصل آید. پس مبدأ نجات و آغاز حرکت به سوی کمال، طلب است. گرچه خدای تعالی فیاض است، ولی شرط استفاضه، طلب است.

توبه بیداری روح است از غفلت و بی‌خبری، تا انسان از راه‌های ناصوابی که پیموده باخبر شود و از گذشته بد خود منزجر گردد، به طوری که ترک معاصی نموده با تصمیم قاطع، دیگر گرد آنها ننگردد.

کسی که می‌خواهد راه خدا رود باید ارشاد را از خود آغاز کند. در مرتبه اول توبه نماید یعنی علیه نفس اماره خود قیام کرده و با آن به مبارزه ظاهری و باطنی پردازد، و الا چگونه می‌تواند سایرین را ارشاد کند؛ حضرات پیشوایان عظام الهی چنین کردند.

اقبال نفس به سوی توبه با رعایت شرایطی است:

- اول - ملاحظه آیات و اخبار وارده در خصوص انذار و تخويف گنهكاران.
 دوم - ملاحظه حال مذبذبين تائب.
 سوم - ملاحظه عقاب قهارى او در دنيا چنان كه بر امت حضرات انبياء سلف اتفاق افتاده.
 چهارم - ملاحظه احكام صادره در خصوص معاصى كبيره.
 پنجم - تفكر در وجود و قدرت و عظمت و رحمت خالق متعال كه اوست سزاوار حمد و پرستش.

توبه و شرايط آن

توبه مركب است از علم به عقوبت گناه و خطر و آفت آن، كه نتيجه‌اش ندامت و پشيمانى بر گذشته و فوات مطلوب است. از اين ندامت معنى ديگرى برآيد و آن، اراده و اهتمام است به تدارك مافات.

پس توبه مشتمل است بر دو چيز: اول به زمان ماضى، دوم به زمان حال و مستقبل. به زمان ماضى، تأسف و پشيمانى است بر گناهانى كه در زمان گذشته از او صادر شده و تلافى آن با سه كس:

- اول - با خدا كه نافرمانى او كرده.
 دوم - با نفس كه نفس خود را در معرض نقصان و پستى و خشم الهى آورده.
 سوم - با غير كه ضرر قولى يا فعلى به او رسانده.
 آنچه ضرر به غير رسانده، تا او را به حق خود نرساند، توبه او صورت نبندد. چنان كه ضرر قولى به او رسانده بايد جبران كند به عذرخواهى و استِحلال. اگر ضرر فعلى و مالى رسانده، بايد جبران كند به ردّ حق او يا عوض آن، به طورى كه مقتضى رضاى او گردد، يا تحمل نمايد بر عذابى كه در شرع مقدس اسلام بر آن معين شده. آنچه با نفس خود كرده به انقياد فرمان خدا و عقوبت دنيوى جبران نمايد؛ و حق خدا را نيز با رجوع به حضرت او و رياضت و عبادت جبران كند. اما آنچه متعلق به زمان حال و مستقبل است، تصميم قاطع است بر ترك معاصى و اطاعت فرمان حق.

در حقيقت، توبه مُلْتَمَس گردد از سه چيز:

- اول - ندامت بر آنچه گذشته از زلّات.
 دوم - ترك معاصى در حال و عزم بر عدم عود در استقبال.

سوم - پاک شدن از مظالم و خصومت.

توبه عقد قلب است به ترک معصیت و اقبال به طاعت، و دوام آن مشروط است به کسر شهوت و جهاد با نفس. چه اگر سالک مراقب احوال نفس خود نباشد، هر آنی ممکن است آرزوهای نفسانی در دل وی نیرو گیرد و میل به معصیت، اساس توبه را هر چند محکم باشد، فرو ریزد و درهم شکند.

بر هر عضوی توبه‌ای است: توبه دل، نیت است بر ترک حرام. توبه چشم، فروخوابانیدن آن است از محرّمات. توبه دست، ترک گرفتن مناهی. توبه پا، ترک رفتن به مَلاهی و توبه گوش، نگاهداشتن آن است از شنودن اَباطیل.

اگر کسی قصد خدمت کند، طهارت او به ظاهر بود، و اگر کسی قصد قربت نماید، طهارت او به باطن بود. طهارت ظاهر به آب است و طهارت باطن به آب توبه و رجوع به بارگاه الهی. به عبارتی توبه را سه شرط است: ندامت، اعتذار، اِقلاع. ندامت برای قلب، اعتذار برای لسان، اِقلاع اعضاء و جوارح از اعمال زشت. حضرت امیرالمؤمنین شخصی را که در حضور ایشان از روی غفلت کلمه استغفار را بر زبانش جاری کرد، توبیخ نموده و به او فرمودند: آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام علّیین است و شش معنا در آن است:

نخست پشیمانی از گذشته. دوم تصمیم بر ترک همیشگی در آینده. سوم حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آنها بازگردانی، به طوری که هنگام ملاقات پروردگار حقی بر تو نباشد. چهارم هر واجبی که از تو فوت شده، حق آن را به جا آوری. پنجم گوشت‌هایی که در اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و گوشت تازه به جای آن بروید. ششم به همان اندازه که شیرینی معصیت و گناه را چشیدی، زحمت طاعت را نیز بجشی، پس از انجام این مراحل استغفرالله می‌گویی. آری این است توبه الهی و طالبان واقعی چنین کردند.

همچنین علمای ربانی و عارفین الهی فرموده‌اند که حقیقت توبه سه چیز است: تعظیم جنایت، اِتهام توبه، پرداخت حقوق. تعظیم جنایت آن است که سالک خلاف خود را ولو ظاهراً جزئی، بزرگ شمارد. اِتهام توبه یعنی به هر نحوی توبه به عمل آید، سالک واقعی آن توبه را ناقص داند.

بنابراین شخص توبه‌کار باید به آب حسرت، باطن خود را بشوید و در پیشگاه الهی اعتراف به معاصی نماید و اعتقاد ندَم و پشیمانی بر مامُضی^۱ و تأسف بر مافات کند، نفس خود را از

شهوآت نفسانیه حبس کند، گناهان خود را بزرگ شمرده، پناه به درگاه الهی برد، و به ریاضت نفس پرداخته و از رحمت خدا نیز مأیوس نگردد تا در نتیجه بتواند از عقاب الهی خلاصی یابد «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید، حتماً خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است».

علل اصرار بر ذنوب و علاج آن

از اهمّ مُهمّات برای طالب، مبادرت است به توبه و ترک تسويف و تأخیر آن. برای اهل تسويف دو خطر عظیم است: یکی آن که به کثرت معاصی، قَسَوَتْ قلب حاصل گردد و آیین دل زنگ گیرد و از قبول جلا مُتَعَسِّر گردد و در نتیجه غالباً در این حال بماند. دوم امکان معاجله موت و ضیق وقت از توبه و عمل به مقتضای آن از تدارکات لازمه.

در خبر آمده که چون بنده عاصی مَلِكِ الموت و احوال آخرت را مشاهده کند، گوید ای مَلِكِ الموت یک روز دیگر مرا مهلت ده تا توبه کنم و عمل صالحی به جای آرم. مَلِكِ الموت گوید که ایام عمر تو سپری شد. گوید یک ساعت مرا مهلت ده، مَلِكِ الموت گوید ساعات عمر تو به پایان رسید و هیچ نماند، در این وقت از ندامت و حیرت او را آن روی نماید که از حَیْز بیان خارج است.

سبب اصرار در ذُنُوب دو چیز است: غفلت و شهوت، و رفع اصرار نشود مگر به رفع این دو چیز. چون رفع اشیاء به اَضداد آنهاست، رفع غفلت به علم و رفع شهوت به صبر است. اما علمی که در این باب بدان نیاز است: این که ایمان به اصل شرع کامل گردد و بداند سعادت اخروی به طاعت و شقاوت ابدی به معصیت است، و تصدیق حضرات انبیاء و رسل و اوصیاء نماید که کذب در سخنان و منقولات ایشان محال است، به واسطه این علم غفلت از میان رود.

در این باب با وجود علم، احتیاج به صبر است، زیرا چون شهوت غالب گردد و مُشْتَهیات طبع مزاحمت ایجاد نماید، اگر به قوَّت صبر مداوا نشود، علم مغلوب گردد. طریق علاج شهوت آن است که اِسْتِشْعَار ضرر ذنوب نماید که لذت و حلاوت آن در گذر است و عقوبت لایزال آن باقی.

اگر کسی گوید در توبه حاصل کار به ایمان منتهی شد، زیرا ترک گناه ممکن نیست مگر به صبر، و صبر نشود مگر به خوف عاقبت، و خوف عاقبت حاصل نگردد مگر به وسیله علم بر ضرر

ذنوب و تصدیق به آن نشود مگر به تصدیق خدا و رسول، بنابراین کسی که مُصِرّ است بر ذنوب، لازم آید که مؤمن نباشد. پاسخ این است که:

اصرار بر ذنوب، گاهی به واسطه فقد ایمان است و گاهی به واسطه ضعف ایمان، و با ایمان قوی نیز فی الجمله جمع می‌شود، و به تصدیق صدق رسل و حقانیت حضرات انبیاء علیهم السلام و وقوع عذاب اخروی، ارتکاب معاصی ممکن است.

منشأ و اسباب داعیه بر اصرار ذنوب چهار است:

اول - آن که عقاب، موعود است و لذت معاصی، نقد و نفس چنان است که تأثر او به حاضر اقوی است از تأثر او به غایب، پس متوجّه ذنوب می‌شود.

دوم - آن که شهوات و مشتهیات طبع به غایت مُستولی و غالبند و بعد از استمرار عادت به ارتکاب معاصی، رجوع از آنها دشوار است لذا با وجود تحقق ایمان، مبادرت به آن می‌کند. چنان که بیمار با وجود اعتقاد به علم طب و حَذَاقَت طبیب و مَصَرَّت امر، بسا باشد که طبیب او را از امری نهی و تحذیر کرده است، ولی با وجود یقین به آن مبادرت می‌کند، مانند نوشیدن آب خنک به هنگام غلبه تشنگی.

سوم - آن که اکثر اهل ایمان را با خود عهد و قرار است به توبه و تکفیر سیئات به حسنات و تلافی مافات؛ اما با وجود اتصاف به اصل ایمان، این معنی را از روزی به روز دیگر تسویف نماید.

چهارم - اِتْکَال به فضل و عفو الهی است و اعتماد بر آن که معاصی، اسباب مُلْزِمة عقوبت نبوده و تَخَلُّف عقوبت به عفو ممکن است. بسا که به این سبب، سبب خاصی مُنْضَم گردد که پایه ایمان را منهدم سازد و آن، شک است در صدق رسل و تحقق وعده و وعید ایشان.

هریک از اسباب مذکور را علاجی است:

علاج امر اوّل به تفکر است در آن که موعود الهی به زودی فرا رسد، و این که مجموع اوقات دنیا در جنب طول آخرت به منزله ساعتی است! هر لذتی که یقین به حصول آن در زمان محدودی است، زهی خسارت و شقاوت که به جهت اندک وقتی زودگذر، خود را گرفتار عقوبت در مدت کثیر و أعصار متوالی نماید؛ چنان که انسان به جهت احتمال اندک فراغتی در آینده، متحمل انواع خطرات و أصناف بَلِیَّت و اذِیَّت شود.

اگر طبیب نصرانی ترا از خوردن چیزی منع کند که به مرور سبب هلاکت است، بی‌شبهه ترک آن می‌کنی. پس به نفس خویش خطاب کن که ای شقی! آیا قول حضرات انبیاء و اوصیاء

که صدق ایشان به آیات بیّنات و اخبار، محقق گشته نزد تو بی اعتبارتر از قول آن طبیب نصرانی است؟! وقتی مَضَرَاتِ کثیره و بلیّات منتظره‌ای محقق است بر امری که ترک آن مقدور است، اهل خرد بلاشک از آن احتراز کنند.

علاج امر دوم به تأمل است که آیا اعراض از شهوات نفسانی و ترک محرّمات در ساعتی آسان‌تر است یا تحمل عقوبت اخروی در ایّام مُتَمَادی؟ هرگاه کسی از زَخارف فانی دنیا آن هم مَشُوب به انواع کدورات نتواند قطع نظر کند، پس چگونه از نعم اخروی صرف نظر نماید؟!

تَفَاصیل نعم اخروی وارده در کتاب و سنت به حَصْر و اِحْصَاء نیاید، و هرکسی با اندک تَتَبُّعی می‌تواند تا حدّی از آن اطلاع حاصل کند. اگر کسی به نظر تحقیق بنگرد، داند که نعم فانی دنیا آمیخته به هزاران بلیّات و اذیّات را نتوان فی‌الجمله نعمت شمرد.

علاج امر سوم در تسویف و تأخیر توبه، به تفکر است که اجل مسمی^۱ در هر آنی متوقع است و بسا که ناگهانی روی نماید و مجال توبه نماند «مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ: و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد». حضرت صادق علیه‌السلام در توضیح این آیت فرموده که از قدمی تا قدم دیگر حصول موت، معلوم هیچ نفس نباشد.

علاوه بر آن با تقدیر بقاء و وسعت وقت، چه بسا توبه ممکن نشود، زیرا با تسویلات روزافزون نفس و شیطان، شهوات طبیعی رسوخ پیدا کرده، قَمْع آن دشوار گردد.

در حماقت اهل تسویف این مثال بس که شخصی با وجود جوانی، اراده قمع شجره‌ای کند که با صعوبت تمام می‌تواند آن را برکند، چون بیند دشوار است صبر کند که در آینده قمع آن نماید. حال آن که درخت را هر روز رسوخ و ثبوت در زمین بیشتر گردد و قدرت و قوّت شخص به طول عمر کمتر شود، پس عاقل چگونه تسویف توبه کند و حال آن که در خبر آمده بیشتر فریاد و استغاثه اهل دوزخ از تسویف توبه است!

علاج امر چهارم، تذکر و توجه است که انتظار عفو و شفاعت بدون تهیّه اسباب آن، غیر معقول است. چه عادت‌الله بر تَرْتَبِ مُسَبِّبَاتِ بر اسباب جاری شده و تحصیل امور دنیوی بی-سعی و اکتساب ممکن نیست، همچنین است حصول عفو و مغفرت. چنان که رسیدن اُثمار و زراعات بدون سعی و تمهّدات و آثار آفتاب و غیر آنها، و باریدن اَطْعَمَه لَذِیْذَه و طلا و نقره از آسمان در قدرت الهی ممکن است، لیکن عادت به این جاری نشده و تغییر و تبدیل در سنت الهی واقع نگردد «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا: و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

کسی که تضییع عمر در خلاف نماید و انتظار عفو کشد، مانند کسی است که به جهت نَفَقَه

اهل و عیال خود سعی نکند و اسباب آن را تلف و نابود کند، به امید آن که وقت احتیاج چون به فلان زمین رود از کرم الهی بعید نباشد که بی آن که تخمی در زمین بیفکند، خداوند در آنجا انواع اشجار و زراعات برای او برویاند! این معنی هرچند ممکن الوقوع است، لیکن بر خلاف سنت الهی است.

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است: «مُنْتَحِلِينَ و مُنْتَسَبِينَ به تَشِيعُ به مجرد دعوی دوستی ما اکتفا می کنند، در حالی که به خدا شیعه ما نیست مگر کسی که عمر به تقوی و عمل گذراند. پس باید که اهل تقوی و عمل برای مَثوبات اخروی باشید. سوگند به خدا که تقرب جز به طاعت حاصل نگردد. مطیع خدا دوست ماست و عاصی به درگاه او دشمن ما، و کسی دوستی ما را جز به عمل و ورع نیابد». پس حصول عفو و مغفرت بی تلبس به طاعات و اجتناب از محرّمات و ترک مخالفت مولی صورت نیندد.

علاج شک در صدق حضرات انبیاء و رسل و تردید در وقوع امور اخروی، به تفکر است در اسباب مُؤَدّیه به تصدیق رسل و امر آخرت. در این مقام علاج آن به امری قریب الفهم توان نمود، بدینسان که به چنین کسی گوییم: آنچه حضرات انبیاء و اوصیاء خبر داده اند از تعذیبات و عقوبات اخروی بسا که راست و محتمل باشد. بر فرض مذکور، کسی که ترک معاصی نموده و اطاعت کند، مسلماً از مهالک و عقوبات اخروی خلاصی یابد، و اگر به معاصی گذرانده و ترک طاعت نماید، در ایام غیرمتمناهی گرفتار عذاب و نکال گردد. لذا از عقل نیست که با وجود این طریق، کسی مخالف آن را در پیش گیرد.

توبه تا حضور موت

خداوند تا حضور موت توبه بندگان را می پذیرد، پس بر مکلف است که در هر حال غفلت از خود ننماید و شیطان را به مُلک قلب خویش راه ندهد. قلب انسانی هم قابل حسنات ملکیه است و هم قابل وساوس شیطانیّه. وقتی وساوس شیطانیّه در قلب اثر کند، شوقی و سپس عزمی به سوی گناه پدید آید، چنان عزمی که سبب تحرک قدرت اعضاء و جوارح جهت صدور گناه شود. اما با تأثیر حسنات ملکیه در قلب، شوقی به سوی حق حاصل گردد که رافع شوق ذنوبی است. به زوال شوق ذنوبی، عزم بر گناه زایل شود و به زوال آن، قوه و قدرت و سایر موجبات فعل ذنوبی از بین رود، زیرا که مسببات زایل گردند به زوال اسباب آنها.

چون خداوند متعال خود را به تَوَّاب و رحیم و غَفَّار وصف نموده و وعده قبول و مغفرت به

تائبین داده و باب توبه را تا حضور موت مفتوح فرموده، واجب است که بندگان معصیت بر این خدای رحمان نکنند. و اگر گاهی مغلوب نفس اماره شدند، بزودی توبه و استغفار کنند و عدم عود را از حق تعالی مسئلت نمایند تا دوباره شیطان بر قلب آنان راه نیابد.

شیطان مثل خون در بدن جریان دارد، لذا باید به قدری از قوت ایمان برخوردار بود که بتوان از عهده چنین دشمنی برآمد، تا با نجات از این مهلکه داخل در جرگه مخلصین شد، که شیطان گفت «لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: همگی را جداً از راه به در می‌برم مگر آن بندگان خالص شده‌ات را».

لزوم توبه دائمی

بزرگان فرموده‌اند که خوبی و بدی انسان مربوط به قلب اوست. قلب انسان در اغلب اوقات در حال نوسان است. حضرات پیشوایان عظام الهی همیشه در مقام توبه بودند، لذا بر سالکین طریق حق است که همواره و در هر نمازی به مقام توبه برآیند. اولیاء خدا فرموده‌اند: مرد واقعی باید هر لحظه در مقام توبه باشد و گرنه ظالم است «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: و آنان که توبه نمی‌کنند، خود ستمکارانند».

توبه رجوع به حق است و بازگشت از خلاف امر حق به حق. آن که از مخالفت به موافقت میل می‌کند و از ناسازگاری به سازگاری، و عملاً از خلاف دست برمی‌دارد، در مقام توبه است. توبه بازگشت است از خطا به صواب و عُدول از باطل به حق.

مکلف را در انجام تکالیف، ممکن است دو حال و نظر پدید آید: یا با روح او سازگاری و موافقت دارد و یا ناسازگاری و مخالفت. آنجا که حال موافقت در اوست، روی او به امر حق است و تائب؛ و آنجا که حالت مخالفت دارد، رویگردان از دستورات حق است و ظالم. ظالم رویش به طرف باطل است، و تائب رویش به سوی حق و معارف حقه. چون سالک در سیر خود مدام از مخالفت به موافقت میل می‌کند و از ناسازگاری به سازگاری و خواست حق را بر خواست نفس ترجیح می‌دهد در مقام توبه است، زیرا گناه چیزی جز خلاف امر و خواست حق نیست.

تشخیص امر و خواست حق، بدون دسترسی به آن مشکل است و در نتیجه، تشخیص گناه و توبه نیز دشوار خواهد بود. از این‌رو بزرگان فرموده‌اند که توبه صحیح نشود مگر بعد از معرفت بر گناه، پس باید اول گناه را شناخت، سپس توبه کرد. یعنی پشیمانی از معصیت، باید به جهت قبح آن بوده و به رضای حق باشد. مسلماً گناه انسان را پست کرده از مقام عصمت پایین

می‌آورد، آن فرح و لذتی که توأم با غضب الهی باشد، حتماً کاذب و پست و ناچیز است. حضرات انبیاء آمده‌اند تا خواست حق را به مردم بنمایانند، کتب حق و قرآن مجید برای تمیز صواب از خطا نازل شده است. کسی که با توجه به این حقایق، قلب خود را با دستورات نبی و قرآن پاک نماید، از طرف خدا مُلَهم به فُجور و تقوی گردد «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا: سپس پلیدکاری و پرهیزکاری را به او الهام کرد» و توبه او به‌جا صورت گیرد و خداوند متعال توبه صحیح را برای او اراده کند «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ: خدا می‌خواهد تا با شما آشتی نماید».

توبه نصوح

حضرت خاتم الانبیاء (ص) راضی بر دخول حتی یک نفر از امت خود در دوزخ نخواهد شد، لیکن این منوط به توبه خالص است به نحوی که اعمال انسان قابلیت عفو را داشته باشد. مثل برزگری که تخم سالم در زمین مستعد بکار و به موقع آبیاری کند و علف‌های هرز و موانع را دفع نماید، بعد از آن امیدوار به برکت و رحمت الهی گردد و الاً به سبب غفلت زارع، تخم ضایع شده، ثمری ندهد.

ایمان به منزله تخم است و قلب به منزله زمین و طاعات، آب آن زراعت و تطهیر نفس از معاصی به منزله پاکسازی آن، لذا محض امیدواری و انتظار رحمت خدایی بدون عمل سودی ندهد. این است معنی توبه خالص که خداوند متعال بندگان خود را به آن امر می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید».

توبه باید خالصاً لوجه الله باشد و عاری از ریب و ریا و یا کسب جاه و مقام. بعضی گفته‌اند که اگر توبه مشوب به قصد بهشت و خوف عقاب باشد، صحیح نیست. لیکن محققین علمای ربانی فرموده‌اند: توبه طمع و خوفی نیز خالی از اجر نبوده و در صحت آن اشکالی نباشد. زیرا که حبیب آن را دوست دارد، پس ابتغاء وجه الله با نظر طمع و خوف معنوی منافات ندارد.

نصوح معانی مختلفی دارد از جمله، نصوح فرد گمراهی بود که موفق به توبه واقعی گردید، توبه‌ای که بازگشتی برای آن نبود، لذا نصوح چیزی را گویند که از جایش خارج شود و دیگر به جای اولیه برنگردد، بمانند شیر خارج شده از پستان. توبه نصوح آن است که خالص از شوائب

بوده و به رضای حق باشد. در این مقام است که خشوع و انکسار در دل ظاهر گردد، و حقد و حسد و سایر صفات رذیله زایل گشته و کمال همت به سوی کسب رضای حق شود. باید تخم ترک معاصی در دل کاشت تا کمال اخلاص حاصل آید، و نیز باید معتقد شد که ساحت نبوت و امامت از گرد و غبار کل قبایح و معاصی مُعَرّی و مُبَرّی است. از علائم قبولی توبه و بخشش گناهان، شرح صدر و رفع تیرگی از قلب است. با زوال تیرگی از قلب، صفایی بین عبد و معبود حاصل گردد که نتیجه آن، انس عبد است به معبود. گذشته سالک با حال و آینده او تفاوت کلی دارد، امروز در حالی است و روز دیگر در حال دیگر، و هر روز بر کمالاتش افزوده شود. امری که دیروز مورد پسند او بود، چه بسا امروز ناپسند و مورد اکراه او قرار گیرد. دیروز از امری تائب بود و امروز از تائب، تائب است. نهایت مغبونی است که دیروز و امروز سالک برابر باشد. لازمه ترقی روزافزون معنوی و باطنی او، رسیدن نفس به مقام سلّم است. چه بدون سلّم، نفس را در امور دخالتی است و در هر امری که نفس دخالت کند، مسلماً آن امر ناقص است. توبه واقعی، آن توبه ربانی است که حق تعالی حقیقت توبه و ثبوت را در حق تائب اراده کند.

احوال و مقامات و ارکان توبه نصوح

بزرگان فرموده‌اند که حصول مقام توبه نصوح، موقوف است بر تقدّم سه حال و مقارنت چهار مقام و مداخلت پنج رکن.

احوال سه‌گانه عبارتند از: انتباه، زجر، هدایت. انتباه، حالی است که در بدایت توبه به دل فرود آید و او را از خواب غفلت بیدار سازد. زجر، حالی است که او را از اقامت منازل غرور و ضلالت بیرون کشد. هدایت، حالی است که دل را به طریق مستقیم دلالت نماید.

مقامات چهارگانه که مقارن توبه‌اند: اول - رؤیت عیوب افعال. دوم - رعایت. سوم - محاسبه. چهارم - مراقبت.

رؤیت عیوب افعال آن است که به اعمال خود به نظر استِحسان ننگرد، بلکه آن را معیوب و ناتمام داند. زیرا برائت اعمال از شوائب حظوظ نفس و هوی میسر نشود الا اهل نهایت را، و خلوص اعمال از حظوظ نفسانی امری است که اهل تحقیق را به نظر دقیق حاصل آید.

رعایت آن است که ظاهر و باطن خود را پیوسته از قصد مخالفت و میل بر آن محافظت کند. اگر کسی از معصیتی توبه کند، لیکن چون آن را ببیند یا بشنود یا به خاطر گذراند، حلاوت

و لذت یابد، او تائب نشده است. پس تائب واقعی پیوسته ظاهر و باطن را رعایت کرده و در اِزاله تَلَذُّذ از ذکر دَنب، سعی می‌کند. چه ارتکاب معصیت، ذنب ظاهر است و تَلَذُّذ از ذکر بعد از ترک، ذنب باطن. اگر به کلی اِزاله التذاذ مذکور از سعی حاصل نشود، باید که انکار آن در دل نگاه دارد و از خداوند متعال به دعا و تضرع مسئلت نماید که آن را از خاطرش محو گرداند و او را به عبادات و طاعات مشغول سازد.

محاسبه آن است که مُتَفَقِّد و مُتَفَحِّص افعال و احوال خود باشد و روز به روز، بلکه ساعت به ساعت آنها را حصر و احصاء نموده، بر نفس خود مَطَّلِع باشد. محاسبه بر دو قسم است: پیش از عمل و بعد از عمل.

محاسبه پیش از عمل آن است که از موجبات معاصی بپرهیزد و چون چیزی از خاطرش بگذرد و عزمی کند، فعلی را که مقتضای خاطر است، تَفَقُّد و تَفَحُّص کند که آیا این عمل مقارن به رضای حق است یا از مُسْتَدْعِیات نفس. اگر از قسم اول بود امضاء کند وَاِلَّا نفس را از میل و رغبت به آن مَذَمَّت نماید.

در حدیث نبوی (ص) آمده: «کاری را که اراده کرده‌ای در مَال و عاقبت آن بیندیش، اگر خیر باشد به جای آور و اگر فساد و شر باشد بپرهیز». و نیز فرموده‌اند: تَثَبُّت و تَوَقُّف در هر فعل از امور واجبه و محتومه است که آن کار به نهجی واقع شود که به رضای حق باشد.

در حدیث آمده: «هر فعلی از افعال بنده را در سه دیوان نشر کنند. اوّل گویند کاری که کردی، آیا مُجاز به انجام آن بودی یا پیروی از نفس کردی؟ اگر از این دیوان سالم درآید که به انجام آن مأذون بوده، دیوان دوم نشر کنند و گویند آن عمل را چگونه کردی؟ زیرا هر عمل شرایط و واجباتی دارد و هر عبادت باید به نهجی واقع شود که خداوند متعال فرموده. اگر از این دیوان هم سالم برآید که رعایت آداب و محافظت شرایط و ارکان نموده، دیوان سوم نشر کنند و گویند آن عمل را برای که کردی؟ اگر خالصاً لِوَجْهِ الله انجام دادی، پس اجر و مزد تو بر اوست، و اگر به نظر استحسان مردم و سایر اغراض انجام دادی مربوط به خلاق است، پس مزد و اجر تو بر ایشان است».

محاسبه بعد از عمل آن است که در آخر روز بلکه در آخر هر ساعت آنچه از تو صادر شده تَفَحُّص کنی، اگر طاعتی باشد از طاعات خدا شکر و حمد او به تقدیم رسانی، و اگر معصیتی باشد نادم بوده و به مَذَمَّت نفس بپرداز و استغفار نمایی.

مراقبت آن است که پیوسته ملاحظه رقیب کنی، یعنی در تمام حرکات و سکنات، خداوند

متعال را رقیب و مطلق بینی. حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: وقتی گناهی انجام می‌دهی، اگر اعتقاد داری که خداوند متعال ناظر نیست، در حد کفر باشی و اگر اعتقاد داری که حق تعالی ناظر است و به نظر او متوجه معصیت می‌شوی، خدا را آهون و احقر ناظرین تصور کرده‌ای! ارکان پنجگانه که بنای توبه بر آن است و بدون آن توبه مقبول درگاه الهی نیست: اول- آدای فرایض. دوم- قضای مافات. سوم- طلب حلال صرف. چهارم- ردّ مظالم. پنجم- مجاهده با نفس.

آدای فرایض آن است که هر فرض که بر وی متوجه می‌شود از اوامر و منهیات شرعی در اوقات و ساعات معینه بر آن قیام کند. از جمله فرایض مهمه تائب آن است که در صورت امکان به تعلّم آنچه بر او واجب گشته پردازد.

قضای مافات آن است که عبادات و طاعات واجبی را که ترک نموده، به قضای آنها مشغول شود الا آنچه قضا ندارد که در آنجا به مجرد ندامت و عزم بر فعل واجب اقتصار کند. **طلب حلال** به تصفیة طعام و شراب و لباس و مسکن از شوائب حرمت و شبهت، که تصفیة آن در تصفیة باطن اثر کلی دارد و شریعت امر بر التزام آن فرموده است. **ردّ مظالم** که آن بری کردن ذمه است از حق الناس، و این قسم برائت ذمه از مهمات است. اِضاعه حق الله را ندَم و عزم دافع است، اما جبران اِضاعه حق غیر جز به رضای صاحب حق محال است، لذا تشدید بر این بیشتر شده است.

پس محقق گردید که ردّ مظالم در تحقق توبه به غایت دخیل است. اگر مظلّمه از قبیل اموال بوده و عین آن موجود، به صاحبش رساند. اگر غایب بود به حضور رسد یا طلب او نماید و اگر مُتَعَدِّر شود، برای او تَصَدَّق دهد. اگر آن شخص مرده باشد به وارث او دهد و بر تقدیر تَعَدُّر بر صدقه قیام کند. اگر عین مال تلف شود به مثل یا به قیمت آن تلافی کند و اگر قدر آن معلوم نشود، آنقدر به صاحب آن دهد یا صدقه نماید که برائت ذمه حاصل شود.

اگر مظلّمه از قبیل جنایات باشد به قصاص یا دیه یا استِحلال، برائت ذمه حاصل کند و اگر از قبیل هتک عرض باشد به طریق معذرت پیش رفته استِحلال جوید و در صورت موت صاحب حق یا غیبت مُنْقَطِعَه او، برایش استغفار کند و در اِکثار حسنات بکوشد.

مجاهدت و مخالفت با نفس آن است که او را به انقطاع و فِطام از مألوفات و به منع شهوات وادار کند تا به ترک لذات طبیعی عادت نماید و به تذکار مألوفات مُحَرّمه مُتَلَذَّذ نباشد تا ظاهر و باطن او در توبه، مستقیم بود و بر آدای فرایض صابر و راضی گردد؛ در این وقت توبه او توبه

واقعی خواهد بود.

در اخبار آمده است که بنده‌ای از امم سابقه توبه کرد و سال‌ها به عبادت و اطاعت پرداخت، ولی قبولی توبه بر او ظاهر نشد. به یکی از انبیاء آن زمان تقریر حال نمود و درخواست دعا برای قبولی توبه خود کرد. آن نبی قبولی توبه او را از خداوند متعال مسئلت نمود. خطاب رسید سوگند به عزّت و جلال خود، توبه او را قبول نکنم زیرا حلاوت و لذت آن گناه که از آن توبه کرده هنوز در دل اوست.

توبه مرکّب است از ندَم و عزم. بسا افرادی که توبه آنها کاذب بود و اسم توبه بر ایشان راست نیاید. علامت صدق عزیمت آن است که در اوقات متجدّده پیرامون آن نگردد، از اهل معصیت نفرت داشته و به دیدن و شنیدن معصیت لذت نیابد، بلکه استکراه از آن در نفس خود مشاهده کند. مُعین بر صدق عزیمت، عَزَلت است یعنی مهاجرت از اخوان السوء و صَمَت و قِلَت اکل و احراز قوت حلال و مطالعه آیات و اخبار.

درجات توبه

توبه را مراتبی است: توبه عوام از زَلّت، توبه خواص از غفلت، توبه خاص الخاص از رؤیت اوصاف بشریّت. توبه عوام از معصیت به طاعت است؛ توبه خواص از طاعت به توفیق است، طاعت خود نبیند همه توفیق ببیند؛ توبه خاص الخاص آن است که می‌خواهد از رؤیت توفیق به مشاهده حق رسد. «أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ: از کیفرت به عفو تو پناه می‌برم» اشارت بر نظر عوام است. «أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ: از خشم تو به رضایت تو پناه می‌برم» اشارت بر نظر خواص است. «أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» الهی از تو به تو پناه می‌آورم، از تو به سوی تو می‌گریزم، اشاره بر نظر خاص الخاص است.

بزرگان فرموده‌اند که توبه دو قسم است: توبه انابت و توبه استجابت. توبه انابت آن است که توبه کند از خوف عقوبت الهی؛ توبه استجابت آن است که توبه کند از شرم کرم الهی.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَنِيبُوا إِلَيَّ رَبُّكُمْ: به قدم دل به سوی پروردگارتان باز گردید». ای ایمان‌آوردگان به مقام انابت برآید که مقام انابت بسی برتر است از مقام تَوَبّت. توبت بازگشت بنده است از عصیان به طاعت، و انابت بازگشت بنده است به سوی خدای تبارک و تعالی به قدم دل.

انابت، از وادی نفاق به قدم تسلیم به وادی سکینت آمدن؛ از وادی بدعت به قدم صدق به

وادی محبت آمدن؛ از وادی تفرُّق به قدم انقطاع به وادی جمع آمدن؛ از وادی دعوی به قدم اِفْتِقار به وادی تَفَرُّد آمدن.

توبه را درجاتی است:

اول - توبهٔ عَمَّال و آن رجوع است از اعمال بی‌فایده به اعمال صالحه.
دوم - توبهٔ متقیان و آن رجوع است از فضولات و شبهات و اکثر مباحات.
سوم - توبهٔ زُهَّاد و آن رجوع است از غفلت به حضور و از رغبت دنیا به نفرت از آن.
چهارم - توبهٔ مقربین و آن رجوع است از حسنات خود به حق تعالی. چنان که بزرگان فرموده‌اند: حسنات ابرار سیئات مقربین است و بعد از انتقال به درجهٔ علیا آنچه را که اهل درجهٔ سفلی حسنه دانند، اصحاب درجهٔ علیا از آن تائب شوند و آن را گناه اعتبار کرده توبه از آن را بر نفس خود لازم دانند.

پنجم - توبهٔ موحدین و آن رجوع است از ماسوای حق به سوی حق تعالی.
اگر توبه را که حسنه است از خود دانی باید از آن خودبینی توبه کنی و بدانی که تیسیر این حالت از الطاف خفیه الهی است. و نیز فرموده‌اند: اگر کسی به طاعت خدا بازگردد به جهت خوف عقاب، رجوع او را توبه گویند. و اگر به طاعت خدا بازگردد به جهت طمع ثواب، رجوع او را انابت خوانند. و اگر بازگشت او به جهت امثال امر و استحقاق عبودیت باشد نه از جهت خوف عقاب و طمع ثواب، او را صاحب اَوْبَت گویند.

عارفین مطلقاً انواع توبه را که از مؤمنین واقع می‌شود تا به درجه ولایت نرسیده‌اند و عروج به ذُرَّوهٔ مقربین ننموده‌اند، تسمیه کنند به توبهٔ مطلقه «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای گروه مؤمنین به سوی خدا بازگردید باشد که رستگار شوید». اما توبهٔ عارفین را انابت گویند «وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: و با دلی توبه‌کار باز آید» و توبهٔ حضرات انبیاء و اوصیاء و اهل توحید را اَوْبَت خوانند «نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ: چه نیکوبنده‌ای به راستی او توبه‌کار بود».

فصل ششم

رفع دو عایق اولیه در سلوک

الف رعایت حقوق نیازمندان

ب- مراعات حریم محرم و نامحرم

الف - رعایت حقوق نیازمندان

مواهب عالم، حق همگان

بین انسان و مواهب الهی، رابطه‌ای غایی است که همه باید از آن برخوردار شوند. قرآن تأکید می‌نماید «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: هرچه را در زمین است برای شما انسان‌ها آفرید». در آیه دیگر می‌فرماید که همه مردم باید از مواهب الهی فیض‌یاب شوند «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ: هر آینه شما را در زمین مستقر کردیم و وسایل معیشت شما را در آن قرار دادیم، اما اندکی شکرگزاری». شکر یعنی صرف نعمت الهی در جایی که پسند اوست.

ارتباط غایی میان انسان و نبات و جماد و نظام هستی، به وضوح ثابت می‌کند که تمام این مواهب برای انسان است. مواد غذایی هر موجودی متناسب با دستگاه تغذیه اوست، چنان که این واقعیت را کتاب خلقت ثابت می‌کند که ترشح غده پستان برای طفل است و قبل از تولد او دو منبع غذایی روی سینه مادر قرار داده شده تا موقع تولد، غذای مناسبش آماده باشد. از این‌رو حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ: برای هر صاحب حیاتی، غذایی است»، «وَلِكُلِّ حَبَّةٍ أَكْلٌ: و برای هر دانه‌ای، خورنده‌ای است». اگر مواد غذایی متناسب با دستگاه تغذیه حیوانات نبود، همه از بین می‌رفتند و هیچ انسانی هم باقی نمی‌ماند. پس رابطه‌ای است غایی میان حق و ذیحق، و باید حق را به حقدار داد.

اسلام برای ضعفا و فقرا حقی در مال دیگران مقرر کرده تا کسی آن را مال خود نداند؛ چنان که خداوند متعال در سوره اسراء می‌فرماید: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا: حق صاحبان قرابت و مسکین و رهگذر را بده و اسراف و تبذیر مکن». در سوره معارج نیز می‌فرماید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ: در اموال اغنیا و صاحبان

امکانات مادی، برای سائلین و محرومین حق معلومی است». از جمله برای افرادی که قادر به کار نیستند، یا درآمدشان کفایت امرار معاش آنها را نمی‌کند، یا کسانی که مشغول تعلیم و تعلّم علوم دینی هستند و اشتغال آنان به کار تولیدی مانع از پرداختن به امر ارشادی به نحو احسن می‌شود.

بنابراین نباید عده‌ای محروم بمانند یا برخی به طور مالایطاق کار کنند و یا گروهی دست از وظیفه مخصوص خود بردارند. زیرا خداوند تبارک و تعالی خوان نعمت خود را برای همه مردم گسترده و فرموده: «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ: و زمین را برای مردم نهاد»، همگان در مواهب این عالم حقی دارند نه فقط عده خاصی مانند اغنیا و مستکبرین که همیشه منافع خود را در نظر گرفته و از حال ضعفا و فقرا بی‌خبرند.

سعداء همیشه در فکر فقرا و ضعفا، در قرآن و کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام مخصوصاً نهج‌البلاغه از ابتدا تا انتها توصیه به رعایت حال فقرا و مراعات عدالت است. بررسی انحرافات جوامع و درد منحرفین، نشانگر این حقیقت است که بی‌عدالتی اجتماعی و بی‌اعتنائی اغنیا به فقرا سبب اکثر انحرافات است، و نادردن افرادی که از بی‌عدالتی اجتماع متأثر نباشند.

بزرگان ما برخلاف خلفای ستمکار، علاوه بر مراعات عدالت و ایثار در حد کمال، مردم را هم به عدالت سفارش می‌نمودند. در یکی از سال‌ها که معاویه به حج می‌رفت، پیرزنی را که طرفدار علی (ع) بود احضار کرده و گفت: ترا احضار کردم که بپرسم چرا علی را دوست داری و مرا دشمن؟ پیرزن گفت: بهتر است از این مقوله درگذریم. معاویه اصرار ورزید، او جواب داد: برای این که علی عادل بود و طرفدار ضعفا و فقرا و تو بی‌مورد با او جنگ کردی. معاویه برآشفته و ناسزا گفت. بین آن دو سخنان بسیاری رد و بدل شد، اما عاقبت معاویه با او ملاطفت کرد که سیاستش چنین بود. به پیرزن گفت: آیا علی را دیده‌ای؟ گفت: دیده‌ام. گفت: چگونه دیده‌ای؟ جواب داد: او مرد عادل بود، خلافت او را غافل نکرد، اما ترا غافل کرده، فریبت داد. معاویه گفت: آیا به من حاجتی داری؟ گفت: اگر حاجت خود را اظهار کنم، ادا می‌کنی؟ معاویه گفت: آری. پیرزن گفت: می‌خواهم چهل شتر سرخ‌مو به من دهی. معاویه گفت: اگر اینها را به تو دهم، آیا مرا هم مانند علی دوست می‌داری؟ پیرزن گفت: هرگز. معاویه دستور داد چهل شتر سرخ‌مو به او دادند و به پیرزن گفت: سوگند به خدا اگر علی زنده بود، یکی را هم به تو نمی‌داد. پیرزن گفت: سوگند به خدا اگر علی زنده بود، یک مو از این شترها هم به من نمی‌داد، زیرا اینها مال تو نبوده، سهم ضعفا و فقر است.

سالک طریق حق باید به تمام معنی عدالت را پیشه خود کند و از حال فقرا با خبر بوده به آنان رسیدگی نماید و الاّ این بی‌عدالتی منجر به انحرافات در او خواهد شد. مستکبرین و اغنیاء، این غاصبین حق فقرا، بدانند که علاوه بر خواری اخروی، نتیجه اعمال ظالمانه خود را در همین دنیا دیده به بلایی گرفتار شوند که ندانند از کجاست!

فقرا اهل و عیال اغنیاء

تشخیص نظم و بی‌نظمی، زیبایی و زشتی، نظافت و آلودگی آسان نیست باید از اهلش آموخت. نظم و نظافت ظاهری لازم است و چه بسیارند افرادی که در تحقق آن می‌کوشند، اما از نظم و نظافت باطن بی‌بهره‌اند. گرچه بی‌نظمی ظاهر، دلیل نظم باطن نیست، ولی نظم ظاهری نیز بدون نظم باطنی، در معنا عین بی‌نظمی است. همچنین کسی که تنها از زیبایی ظاهری بهره‌مند است، این زیبایی او در واقع عین زشتی است. چه زیبایی و زشتی ظاهری در قبال زیبایی و زشتی باطنی، معدوم‌الاثراست.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: ای مردم حقوق اهل حق را بدهید. آیا می‌دانید زیبایی حقیقی ساختمان و زر و زیور شما در چیست؟ در این است که دیناری از حقوق مردم در آنها نباشد. لذا اسلام ساختمان ظاهراً زیبایی را که فاقد نظم و زیبایی باطنی است، طرد می‌کند.

اسلام مخالف سیر و سیاحت و تفریحات سالم نیست، مشروط بر این که اصل و واجب، فدای فرع و مستحب نگردد و مجال تفکر در انجام وظایف، بالخصوص رسیدگی به حال فقرا را از انسان سلب نکند. بنگریم به کلام مقدس بزرگان که می‌فرمایند:

ای اغنیاء! فقرا اهل و عیال شما هستند و به نوعی واجب‌النّفقه شما. بدا به حال اغنیایی که بی‌اعتنا به این اهل و عیال باشند. ای آنان که تا حال در تفرّجگاه‌های بسیار به گردش پرداخته‌اید، اکنون بیایید مدتی هم در تفرّجگاه کوی فقرا به گردش پردازید و به منازل این بوستان الهی؛ بالخصوص به گل‌های زرد رنگ رخسار کودکان یتیم و فقیر بنگرید، که صفا و طراوت این بوستان هرگز قابل مقایسه با آن بوستان‌ها نیست، و نه لذت رسیدگی به آنان و ادخال سرور در قلبشان، قابل تعویض با نعم و لذات بهشتی!

دنیا انواع شیرینی‌ها و تلخی‌های ظاهری و باطنی دارد. قدرت حس ذائقه انسان‌ها از لحاظ ظاهر یکسان نیست. اگر حس ذائقه سالم باشد تا حدّی مراتب شیرینی و تلخی را حس

می‌کند، اما چه بسا در ذائقهٔ شخص مریض، طعام شیرین نیز تلخ باشد؛ این موضوع در مورد حس یا نیروی ذائقهٔ باطنی نیز صادق است. وقتی ذائقهٔ باطنی سالم باشد، شیرینی‌های معنوی را به خوبی ادراک می‌کند و در صورت بیماری، درک آن میسر نیست. از جمله شیرینی‌های باطنی و معنوی همانا سیر در کوی فقر است که بوستان الهی است. کوی فقرا کوی حق است و خانهٔ آنان، خانهٔ خداست.

خوشا به حال سالکینی که به توفیق حق این موفقیت نصیبشان گردد که سیر در آن بساتین الهی نمایند، درک آن صفا و نوش آن عسلِ مُصفی^۱ آنان را گوارا باد. مردان الهی بصیرند و سمع دل آنان شنواست، حقیقت را می‌بینند و می‌شنوند، دارای ذائقهٔ سالم باطنی هستند و شیرینی‌های معنوی و تلخی‌های باطنی را درک می‌کنند. آنان هر آن پیشانی قلب خود را به خاک بارگاه الهی گذارند و شکر لایتناهی او کنند که این نعمت‌ها را به آنان کرامت فرموده که شیرینی‌های باطنی و الهی در ذائقهٔ آنها جلوه‌گر است و از آن بیشتر محظوظند تا از ظواهر.

قساوت و سنگدلی از کثرت معصیت خیزد، و معصیت از کثرت شهوت خیزد، و شهوت از سیر خوردن خیزد. بعد از حضرت رسول اکرم (ص) اولین بدعتی که پدید آمد، سیر خوردن شد و در نتیجه مغلوب نفس گشتند. کسانی که به این درد مبتلا شوند، در ایشان چند خصلت زشت به وجود آید:

اول- حلاوت عبادت و طاعت درنیابند.

دوم- از شَفَقَت بر مردم محروم شوند.

سوم- پندارند که دیگران هم همچو آنان سیرند.

چهارم- مغلوب نفس گردند.

پنجم- انجام طاعت و عبادت بر ایشان گران آید.

بی‌توجهی به فقرا به شدت بر مراتب قساوت قلب می‌افزاید. افرادی که مبتلا به سنگدلی شده‌اند، دارای ذائقهٔ سالم باطنی نیستند. بالاخص اغنیایی که توجه به فقرا ندارند و از جاه‌طلبی و اطعمه و اشربه مادی احساس لذت و شیرینی می‌کنند، مراتب بصیرت قلبشان ضعیف است. آنان حقایق را نمی‌بینند و غافلند که در قبال مستی شیرینی ظاهری، تلخی باطنی هست و زمانی می‌رسد که این شیرینی‌ها تبدیل به تلخی شده، چنان در ذائقه باطنی نفوذ کند که چه بسا بعد از گذشت سال‌ها تلخی آن هنوز از ذائقهٔ معنویشان برطرف نگردد!

امروزه شهرت و مقام و ریاست و مادیات اکثریت مردم را مست کرده، به خصوص اغنیاء و مستکبرین که عموماً مست امکانات مادی هستند. در قبال روی آوردن مقامات و مادیات، عزمی راسخ و قلبی آهنین باید تا انسان شیفته و فریفته عشوهِ و ناز دنیا نشده، زمام عقل را از دست ندهد. اهل ایمان باید نسبت به دنیا بی‌اعتنا گردند مگر به حدّ کفاف، آن هم به خاطر معنویات و رضای حق.

اغنیاء و مستکبرین بدانند که مُنعم بسیار بصیر است، او بصیر محض است و کوچک‌ترین نعمتی که کرامت فرموده، محاسبه نماید. اینان اگر توبه نکنند و به فقرا توجه و رسیدگی نکنند، بلای الهی آنها را احاطه کند و این امکانات، کمین‌گاه‌های مہیبی برای آنها گردد.

ای اغنیاء و مستکبرین! که از مال فقرا و یتیمان برای خود ثروتی اندوخته‌اید، آن ساختمان‌های ظاهراً زیبایی که بنا کرده‌اید، همه از خون فقرا و یتیمان است. از خدا بترسید و بدانید لقمه حرام بدترین سموم است. گرچه در نزد اطباء حاذق مراتب سموم ظاهری روشن است و هر انسانی به میزان معرفت خود از آنها پرهیز می‌کند، اما سمومی به مراتب خطرناک‌تر وجود دارد هرچند متأسفانه مورد توجه نیست. مهلک‌ترین سموم که چه بسا اثرات سوء آن هزاران سال و بلکه برای همیشه از ذائقه دل انسان برطرف نگردد، سموم باطنی و از جمله تناول لقمه حرام است.

توجه به فقرا و اداء حقوق آنان، نعمتی عظمی^۱ از جانب حق است که باید شکرگزار و قدردان آن بود. هرچه این توجه و رسیدگی بیشتر شود، بر مراتب صفای قلب می‌افزاید و آثار الهیة آن نه تنها عاید خود شخص می‌شود، که در بهبود حال معنوی نیازمندان هم مؤثر بوده، در حقیقت تبلیغ عملی حقایق است.

عدم رسیدگی به فقرا و رفع نیازهای الهی آنان سبب مست و مسخ شدن انسان می‌گردد. افرادی که با وجود امکانات به فقرا عنایتی ندارند در معنا مسخ شده، آن به آن بیماری روانی اینان فزونی یافته سرانجام منجر به هلاکت حقیقی می‌گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: ننگ و لعنت باد بر کسی که از اغذیه و اشربه رنگین تناول کند و از حقوق فقرا غافل بماند؛ نداند که عده‌ای از مستمندان از شدت گرسنگی یا سرمای زمستان و یا عدم مداوا از دنیا می‌روند، آن ناله‌های بینوایان و اشک یتیمان با او چه‌ها خواهد کرد!

اغنیایی که طبق فرمان الهی رفتار نمی‌کنند، در پیشانی آنها خط تیره‌بختی نگاشته شده

است. البته انسان فطرتاً خیرخواه است، لکن او خود سرشت خیرخواهی را در وجودش به انحراف می‌کشاند و تارهای تیره‌بختی به دور خود می‌تند.

مردان الهی در موقع نزول بلای الهی در مقام تفکرند که نزول بلا از کدام ناحیه است. بنا به تعالیم عالیه دینی، قدرت کامل نزول بلا و دفع آن در حجت الهی هر عصر و دوران است. خدای تبارک و تعالی توسط حضرت مولای زمان سلام الله علیه نعمت‌ها را شامل مردم و به وسیله ایشان، نزول بلا یا دفع بلا می‌کند. دفع بلا خواست و مشیت الهی است مشروط بر این که انسان‌ها خود و دیگران را با سموم باطنی، مسموم نکنند.

آن صاحبان امکانات دنیوی که اثری از آثار تزکیه در آنها مشاهده نمی‌شود، در واقع بدبخت‌ترین و فقیرترین مردمند، از این‌رو حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ای مردم! فقری است که انسان را به کفر نزدیک می‌کند «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ: به تو پناه می‌برم از فقر». آن فقری که حبیب خدا از آن به خدا پناه می‌برد، فقر دل است، دلی که از فروغ حکمت و ایمان و نور عمل الهی تهی است، فقیر است. اما فقر دیگری هست که انسان را به خدا نزدیک می‌گرداند «الْفَقْرُ فَخْرِي: فقر افتخار من است». فقری که آن بزرگوار بدان فخر و مباهات می‌نماید، برهنه شدن از حب دنیاست که همان مقام تجرید است. انسان باید از حب دنیا برهنه شود مانند تیغ که تا از نیام برهنه نگردد، هنرش معلوم نشود.

اکثر مردم غافلند که آفتاب این دنیا سریع الغروب است. این دنیا کِیال و هوس پیماست. زهری است عسل طعم، وجودی است که حدودش به عدم باز می‌شود. محبّین دنیا، آن فریب خوردگان او، کودکان بی‌خبری را مانند که علاقه شدید به ساقه گیاه کوچکی پیدا کرده‌اند که زهر کشنده‌ای دارد.

اما کسانی که حصول امکاناتشان به طریق حلال است و حقوق واجبه خویش را پرداخته و به فقرا رسیدگی می‌کنند، بلکه مال و منال خویش را از آن خود ندانسته به رضای الهی مصرف می‌نمایند، آنان در ردیف ابرار و اخیار و اولیاء الهیند که به توفیق حق از سعادت دارین برخوردارند.

ضرورت بررسی امکانات خود

بر سالک الهی است که به بررسی امکانات خود پردازد و مراتب فقر و غنای جسمی و روحی، مادی و معنوی خود را بر اساس تعالیم عالیه دینی تعیین نماید و در هر مرحله به انجام

وظایف مربوطه بپردازد. نظر به اهمیت خاص موضوع، ذیلاً به تبیین اصول آن می‌پردازیم:

عَنا دو قسم است: جسمی و روحی. غنای جسمی، سلامت اعضای بدن و حواس ظاهری است؛ و غنای روحی سلامت روح و حواس باطنی است.

غنای جسمی را مراتبی است: سلامت تن در حداقل، در حد وسط و در حداکثر. سبب حصول این مراتب یا خود انسان است یا غیر یا خواست الهی و یا ترکیبی از اینها.

سلامت جسم از ناحیه خود شخص جهات مختلف دارد: جهتی از آن آشنایی و عمل به قواعد بهداشت است. این سلامتی ظاهراً مشروع به نظر می‌آید، اما در مقام تدبّر ممکن است خلاف آن ثابت شود. هر حرکتی که سبب حصول سلامتی به طریق مشروع باشد، مقبول پیشگاه الهی است. از این رو بر سالک است که در خویشتن مطالعه و تأمل نماید که سلامتی او از چه طریق حاصل شده، در صورت مشروعیت در شکر و حفظ آن بکوشد و گرنه به مقام توبه و استغفار برآید و حرکات منفی و غیر رحمانی را تبدیل به حرکات مثبت رحمانی کند.

اگر در حصول سلامتی، خود شخص ذی‌دخل نبوده و غیر، در اثر آشنایی و علم و عمل به اصول بهداشت سبب آن باشد، در صورتی که اخذ و تحصیل تعلیم برای این شخص از طریق مشروع باشد، در درگاه الهی پذیرفته است.

یکی از نکات مهم برای طالبان حق و حقیقت که چه بسا دانشمندان بزرگ هم چندان عنایتی بدان نکرده‌اند، این است که سلامتی حاصله از طریق غیرمشروع، آثار سویی در روح باقی می‌گذارد. چنین سلامتی چه بسا نه وسیله خیر که سبب شر شود؛ همانگونه که برخی از سلامت جسمی در امور خیر بهره گیرند و برخی در جهات شر.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: خوشا به حال کسی که عمر او همراه با صحت بدن بوده در عبادت و اطاعت صرف شود، و بدا به حال کسی که عمر و صحت جسمی او توأم با معصیت باشد. حضرت سجاد (ع) نیز می‌فرماید: الهی اگر عمر و صحت من سبب عبادت و اطاعت خواهد شد، از تو طول عمر درخواست می‌کنم و اگر سلامت جسم من مرتع شیطان خواهد بود، از تو تقاضا می‌کنم که قابض الارواح مرا قبض روح کند. بنابراین سلامت جسمی، نعمت است اگر در راه عبادت صرف شود و نعمت است اگر در طریق شیطان به کار رود.

سلامتی که به خواست الهی تحقق پذیرد، یا برای طاعت و انجام وظیفه عبودیت است و یا پاداش عمل خیر. بنا به کلام محبوبین الهی بعضی کارها مانند صِلَةُ اَرْحام و بِرّ به والدین، صدقه و دستگیری از فقرا سبب طول عمر است، و برخی دیگر مثل زنا، عمل شنیع، عاق والدین و

شرابخواری سبب کوتاهی عمر.

حصول سلامتی از ناحیه حق، گاهی به جهت امتحان است. خداوند متعال انسان را در دنیا با امور گوناگون مانند فقر و غنا، مصائب و مشقات، سلامتی و بیماری می‌آزماید. از جمله دعا‌های غیرمقبول در پیشگاه الهی، درخواست امتحان نشدن است.

ای خدای رحمان! از پیشگاه تو مسئلت می‌نماییم که توفیق و حمایت و عنایت خود را از ما سلب ننمایی، تا نعم اعطائیت را به نحو احسن در شکر تو صرف کنیم؛ با آنها ترا عبادت کنیم و در اعمال خیر شرکت جوییم.

الهی! توفیق عطا فرما از امتحانات تو به بهترین وجه درآییم که بدون نظر و توفیق تو نمی‌توانیم از عهده جزیی‌ترین امتحانات نیز برآییم.

فقر نیز مانند غنا بر دو قسم است: جسمی و روحی. فقر جسمی، فقدان صحت جسم و حواس ظاهری است و آن را مراتبی است: عدم صحت در حداقل، در حد وسط و در حداکثر. سبب آن یا خود انسان است یا غیر و یا خواست الهی.

سبب فقر جسمی از ناحیه خود انسان، جهات گوناگونی دارد: جهت مهمی از آن ناآشنایی به قواعد بهداشتی است که اگر با وجود اجتماع شرایط، قصور ورزیده مسئول است. حفظ صحت جسم از جمله حقوق نفس است و هیچ فردی حتی در مصائب، حق ندارد به خود صدمه‌ای زند. کسی که به طور نامشروع مبتلا به عدم صحت شود، باید به مقام توبه درآید و اگر سبب آن غیر بوده، مسئول نیز همان غیر است و مسئولیت خود شخص در قبال چگونگی اخذ و تحصیل آن است. مثلاً در شرایط کنونی با وجود امکان علم و آگاهی به مضرات دخانیات و مُسکرات، انسان در قبال ابتلاء بدان مقصر و مسئول است. امر است به خودشناسی و تفکر تا هرکس ریشه اشکالات جسمی و روانی خود را دریابد و به توبه و جبران آن پردازد.

عدم صحت جسمانی از ناحیه حق، بسا که وسیله تصفیه روح و آبادی آخرت باشد، زیرا هیچ شری از ناحیه حق نمی‌رسد. صحت و سقم هر دو از آیات الهیند که از عالم بی‌نشان روایت کنند. بیماری و دردی که از ناحیه حق برای انسان آید، ظاهراً درد است و در معنا صحت و شفا، و مبتلا بدان را شکر و قدردانی باید؛ مرگ نیز در مراتبی چنین است.

از جمله اسباب فقر و عدم صحت جسمانی، کُفران نعمت و ارتکاب معصیت است، چه شکر نعمت بر نعمت افزاید و کفران نعمت مایه از بین رفتن آن گردد.

حصول غنا و صحت جسمی به طریق نامشروع، نقت است و از طریق مشروع، نعمتی

عظمی^۱ و ادراک مراتب آن نعمتی دیگر. بسا افرادی که به طریقی از صحت جسمی برخوردارند، لکن در مقام ادراک چگونگی آن نیستند.

پس ای سالک طریق حق، از فرائض مهمه این است که به حال تفکر آیی و مراتب صحت خود را ادراک کنی، سپس از روی تعالیم دینی وظایف خود را تعیین نموده به مقام عمل برآیی. تحقق کمالیه این امر مستلزم برخورداری از صحت روحی است. سالک با توفیق در انجام این وظیفه می‌تواند در اثر تفکر و اخذ تعلیم، مراتب فقر جسمی خود و چگونگی حصول آن را دریابد و به تعیین وظایف مربوطه بپردازد. تشخیص وظایف نعمتی است و عمل به آنها نعمت بالاتر، رفع نیازهای خود، نعمتی و رفع نیازهای دیگران، نعمت عالی‌تر. دست فقرا دست خداست و کسی که از فقرا دستگیری می‌کند، گویا دستش به دست خدا رسیده است.

مهم‌تر از فقر و غنای جسمی، فقر و غنای روحی است. فقر روحی نیز جهات مختلفی دارد که از جمله آنها، عدم علم و عمل به قواعد بهداشت روحی است. اگر با وجود جمع شرایط کسی به فقر روحی مبتلا شود باید توبه کند. هر گاه غیر موجب گمراهی و فقر روحی او گردد، مراتب مسئولیت او به نسبت اجتماع شرایط و کیفیت اخذ و تحصیل آن است.

فقر روحی هرگز به خواست الهی نیست، زیرا بشر برای عبادت و تکامل روحی و غنای معنوی آفریده شده است. مگر این که خود انسان در اثر افراط در معاصی، مشمول حکم «خَتَمَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ: خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد» شود و نقطه سفید ایمان، به قدری در قلبش مُکَدَّر گردد که راه نجات بر او بسته شود.

غنای روحی، سلامت روح و حواس باطنی است. مراتب صحت روحی نیز یا در حداقل است یا در حد وسط و یا در حد اعلیٰ، و علت آن خود فرد است یا غیر و یا خواست الهی. اگر انسان سبب صحت و سلامت روحی خود باشد، حرکات او رحمانی است زیرا امور غیررحمانی هرگز موجب سلامت روحی نشود، اما به سبب عمل خیر چه بسا خداوند سلامت روحی کسی را به حد کمال برساند.

فقر و غنا صرفاً محدود به جسم و روح نیست، بلکه کلی‌تر از آن فقر و غنای مادی و معنوی است، زیرا چنان محدودیت منتهی به نواقصی در طریق نیل به کمال می‌شود. فقر و غنای جسمی در محدوده مادی است، اما در فقر و غنای مادی مال و منال و سایر شرایط مستتر است. چه بسا کسی از مال و منالی برخوردار نباشد، ولی توان کمک به دیگران را دارا باشد.

سالک باید بررسی نماید که قدرت جسمی و مالی و کلاً توان مادی او از طریق مشروع باشد و گرنه این امکانات در عالم معنا مؤثر نشده، مضرات معنوی آن بر منافعش فزونی یابد. اگر خود فرد سبب فقدان امکانات مادی گردد، در پیشگاه الهی مسئول بوده، باید توبه نماید. اما آن فقر جسمی و مادی که از طریق رحمانی و بدون قصوری در انجام وظایف باشد، از صحت و غنا با ارزش تر بوده و در معنا نوعی غناست و مرتبه‌ای از مقام معظم «الْفَقْرُ فَخْرِي» است که از لسان عقل کل و مَفْخَر موجودات صادر شده است.

فقر معنوی نیز منحصر به فقر روحی نیست. اگر کسی با وجود اجتماع شرایط به فقر معنوی گرفتار شود، باید توبه کند؛ و در صورت کسب غنای معنوی باید به جبران فقر معنوی دیگران بپردازد.

با ارزش تر از همه، درک مراتب غنا و فقر روحی و معنوی است، زیرا کمال صحت معنوی، اصل است و سلامت جسمی، فرع. این است که بزرگان در تفسیر آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت نیز نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگاهدار» فرموده‌اند که حسنه در دنیا «السَّلامَةُ وَالْعَافِيَةُ» حصول کمال صحت جسمی علی‌الخصوص صحت روحی و معنوی است و حسنه در آخرت «الرَّحْمَةُ وَالْمَغْفِرَةُ» است.

اصولاً وظیفه بشر جز این نیست که مدام مراتب فقر جسمی و روحی و مادی و معنوی خود و غیر را بسنجد و به مقام انجام وظیفه برآید. این توفیق کسی راست که علاوه بر خودشناسی، جامعه‌شناس نیز باشد.

آنان که موفق به حصول کمال صحت روحی و معنوی شده‌اند، آن را مرتبه کمال سعادت نمی‌دانند. عارف کامل برای صحت معنوی و جسمی خود و دیگران تلاش می‌کند. اما کسی که خودشناس نیست، نه مراتب قدرت مادی و معنوی خویش را می‌داند و نه قدرت مادی و معنوی جامعه را، او چگونه می‌تواند به امر مقدس «تَعَاوُنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى: در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید» اقدام کند. زیرا تعاون و یاری یعنی حصول علم به کمبود مادی و معنوی خود و دیگران و قیام به جبران آن. تعاون واقعی، طالب را به دستگیری از فقرا دعوت می‌نماید، چه فقر مادی باشد یا معنوی یا از هر دو جهت.

فردی که متکی به خود است، گمان می‌کند که به تکامل رسیده و حال آن که هنوز

نتوانسته کمبودها را درک کند و موفق به اقدامات الهی گردد. او باید از حضور مقدس هادی الهی کسب تکلیف کند تا با زلال حقیقت، اشجار بوستان قلبش را سیراب نماید. آری این تربیت باید به وسیله باغبان الهی صورت گیرد. گرچه دین خط مَشی کمال را تعیین نموده، ولی تعالیم باید به وسیله مرشد الهی باشد و سالک را همیشه به چنان راهنمایی نیاز است. زیرا تمیز و تشخیص نعمت و نعمت، خیر و شر، صحت و سقم در امور ظاهری نسبتاً آسان، لکن در امور باطنی بسی مشکل و دشوار است.

تنها افراد قلیلی را این توفیق است که نعمت و نعمت، خیر و شر واقعی را تشخیص و تمیز دهند و دریابند که آن آیات الهی از ناحیه حق سرچشمه گرفته‌اند. آنان که طالبند به این مقام و عالم گام بگذارند، باید از این دنیای فانی آزاد شوند و به حق پیوندند، در این مقام است که تمیز و تشخیص امور باطنیه آسان خواهد شد. این نعمت، نصیب با خبران از باطن است نه بی‌خبران. منشأ بی‌خبری انسان از آنجاست که در تنگنای آب و خاک بسر می‌برد؛ غرق‌شدگان بحر مادیت را این موفقیت حاصل نیاید.

ب - مراعات حریم محرم و نامحرم

چشم‌چرانی، محرک غیر الهی

در وجود انسان، محرکات و متحرکاتی است. گاهی محرک و متحرک ظاهری است و گاهی هر دو باطنی، و گاه یکی ظاهری است و دیگری باطنی. این علل و عوامل، اعم از این که ظاهری باشند یا باطنی، الهیه و یا غیر الهیه است.

یکی از محرکات غیر الهی، چشم‌چرانی است. چشم‌چرانی موجب فعالیت الکتریسیته و قوه مغناطیسی موجود در زن و مرد و شیفته شدن آنان به یکدیگر، یا فریفته شدن مردی به مردی یا زنی به زنی شده، عواقب وخیم و ناگواری در پی دارد. از این‌رو اسلام فرامین و احکامی نسبت به این محرکات و متحرکات غیر الهی صادر نموده، مردان را از نگاه غیرمشموع نسبت به زنان منع می‌نماید و زنان را نیز به محجوب بودن و می‌دارد.

بر اساس حکم الهی، حرام است که مردی به زنی یا زنی به مردی، یا مردی به مردی، یا زنی به زنی با دیده شهوت بنگرد. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: من چشم‌چرانی را زنا و لواط چشم می‌دانم، و هیچ عضوی در وجود انسان نیست مگر این که در اثر غفلت مرتکب زنا گردد؛ بطوری که زنا چشم نگاه، زنا لب بوسه و زنا دست، لمس کردن و ... است.

در احکام الهی حدّ زناي مُحْصَنَه و غیر مُحْصَنَه و سایر امور نفسانیه تعیین شده است. اگر برای حاکم شرع ثابت شود که فردی با دیده شهوت به دیگری می‌نگرد، باید درباره او حدّ اجرا کند، چه رسد به سایر مراتب آن؛ چنین فردی علاوه بر تحمل اجرای حدّ، به عذاب الهی نیز دچار خواهد شد.

چشم‌چرانی و طی مراحل عالم نفسانیت، انسان را به بیماری‌های گوناگون روحی و جسمی مبتلا می‌کند. صحت این امر، هم از دیدگاه تعلیم دینی و هم از نظر علم روز به اثبات رسیده است. کسی که به دیگری با دیده شهوت می‌نگرد، این عمل موجب ترشح غدد داخلی و تجمع مواد زاید و سمّی در خون است که سبب پیدایش آثار سوئی در ارگانیسم بدن شده، انسان را به بیماری‌های خطرناک و غیر قابل علاج دچار می‌کند.

مبتلایان به این عادت چه بسا با درک مضرات روانی و جسمی حاصله مایل به ترک آن باشند، اما به علت اعتیاد به آن، خوشتنداری برایشان بسی مشکل است. بنابراین اعتیادات خطرناک منحصر به موارد ظاهری مانند هروئین، تریاک و سیگار نیست، بلکه آثار سوء پاره‌ای اعتیادات روحی به مراتب بیش از آنهاست، هر چند که غالب مردم آنها را در ردیف اعتیادات خطرناک، منظور نکنند. از این رو در شرع مقدس اسلام، از ابتدا امر است بر حفظ و مراقبت چشم از منهیّات که سبب فتنه‌ها و آفات است.

بر طبق آمار، یکی از علل بزرگ طلاق، چشم‌چرانی است. زن و مردی که با دیده شهوت به هم می‌نگرند، نمی‌توانند زوج مناسبی برای یکدیگر باشند، زیرا زندگی زناشویی بر مبنای مهر و محبت است، اما آنان وصال دیگری را در سر می‌پرورانند.

مردان و زنان باید مراقب عفت و پاکدامنی خود باشند، زیرا بزرگ‌ترین سرمایه انسان، عفت و پاک‌نفسی اوست. هر کسی تا آلوده نشده در حفظ و صیانت خود می‌کوشد و به هیچ قیمتی حاضر به از دست دادن عفت خود نیست. در پیشگاه الهی ارزش انسان پاک‌نفس و عفیف ولو فاقد همه امکانات باشد، قابل مقایسه نیست با کسی که تمام امکانات مادی را داراست ولی عاری از عفت و پاکدامنی است.

از جمله عوامل خطرناک برای ناموس و عفت انسان‌ها، وجود مردان هوسران است که برای خاموش کردن آتش جنسی خود به فریب زنان و دختران پرداخته، کام خود را با زیر پا گذاشتن عفت و انسانیت می‌جویند. برای این مقصد شوم، به رنگ‌های مختلف در می‌آیند: گاهی خود را آرایند؛ گاه از در تبلیغ حقایق وارد شده تعلیم دین را عنوان کنند؛ گاه از در دوستی درآمده ابراز صمیمیت نمایند؛ گاهی به آنها احترام قایل شوند؛ گاه در گوش آنها نغمه عشق زمزمه کنند و گاهی از زن یا مردی تمجید کرده و ظاهراً به آنها بها دهند.

زنان و دختران بدانند که اگر چنین افرادی دم از آزادی زنند، منظورشان نه آزادی است که اسلام به انسان‌ها هدیه کرده، بلکه مرادشان بی‌حجابی و ظاهر شدن زنان با لباس‌های مُسْتَهْجَن در مقابل دیدگان حریص دزدان عفت و ناموس است. آزادی از نظر اینان، دریدن پرده ناموس و عفت است.

ضرورت عفت ایجاب می‌کند که زنان و دختران، طبق دستورات اسلام عمل کنند و مواظب رفتار و حرکات و حتی تکلم خود با مردان و برخی زنان باشند. چه تکلیف رعایت حجاب نه تنها در برابر مردان که در قبال برخی زنان نیز هست.

زنان و دختران نباید برای مردان اجنبی آرایش کنند. آنان که در موقع خروج به خودآرایی پرداخته اما در خانه و پیش مردان خود ساده زندگی می‌کنند، آیا چنین رفتاری نمایشگر تمایل آنان به نفوذ بر قلب مرد اجنبی نیست؟ مگر دختران آرایش کرده با رفتار مبتذل خود جوانان هرزه را به تعقیب خود فرا نمی‌خوانند؟!

در جامعه‌ای که در آن فرهنگ اصیل اسلام حاکم است، بزرگان برای هدایت و ارشاد مردم شب و روز با تحمل زحمات طاقت‌فرسا خود را فدا می‌کنند تا مانع پیدایش مفسد گردند. اما آنجا که خبری از اسلام واقعی و نشر کلام بزرگان نیست، مردم در منجلاب شهوات غرق می‌شوند. در این بحران اخلاقی به زن تنها از دریچه نفسانیت می‌نگرند و او جز وسیله شهوترانی مرد نیست، چنان که در ملل غرب می‌بینیم، در حالی که از نعمت‌های بزرگ الهی، زنان با عفت و پاکدامنند.

در این میان مقصّر کیست؟ اسلام یا فرهنگ غربی که امروزه هزاران زن و مرد را به پرتگاه نابودی کشانده است؟ غرب مستغرق در فساد با اجتماعات شهوت‌زده‌اش را بنگرید که چسان دزدان ناموس و عفت در آن غرب درخشان، سخت مشغول یغماگری گوهر عفت و ناموسند. زن مهار مرد را گرفته و هر کجا که دلخواه اوست می‌کشد، مرد نگویند بخت هم به این حرکت زن،

شاد و خرسند است و زن نیز در خیال خود دلخوش است که به استقلال رسیده! این است مفهوم آزادی و راه و رسم آزادگی؟! با این همه غریزدگان شیاد، بازار حيله‌گری و نفسانیت را می‌ستایند، از پیشرفت علوم و صنایع ممالک خارجه صحبت می‌کنند، همان پیشرفتی که اکنون گرم خانواده‌ها را ویران ساخته و اکنون باید بر آن ویرانه‌ها بگریند.

اسلام نه مخالف تَطَوُّر و پیشرفت علوم و صنایع، که خواستار هدایت آنها در صراط انسانیت است. عمل به اهداف والای اسلام، نجات‌بخش دنیای امروز از آتش جنگ و خونریزی و فساد و رهننده انسان‌ها از ارزش‌های دروغین است. بسی تأسف که در این تنگنا به جای استمداد از اولیاء و عمل به کلام و دستورات ایشان، تمسک به زهر کشنده بی‌حجابی جویند و آن را داروی امراض روحی و جسمانی خود دانند، غافل از این که بر مراتب شدت بیماری بیفزایند، مانند آن که بخواهند آتش را با آتش خاموش کنند.

امید است که هیچ زن و دختری فریفته آنان نگردد. زنانی که تحت تعلیم عالیه مردان الهی هستند، شیفته و فریفته شیادان نمی‌شوند و آنان هم می‌دانند که چنین زنانی را فریب نتوان داد. بر دختران و زنان پاکدامن است که با تبلیغات الهی به سایر زنان برسانند که:

ای آن که باید نونهالی را در آغوش پر مهر و محبت خود پیرورانی، می‌دانی که ادامه چنین راهی به کجا می‌انجامد؟ اگر آرایش کرده در معرض دید مردان قرار گیری، آنان دیگر به زنان خود که روزی مانند تو جوان بودند، اهمیت ندهند! ای دختران چگونه راضی می‌شوید که مَلْعَبَةُ دست بلهوسان گردید؟ چسان می‌پذیرید که ارزش‌های وجودیتان در اثر تقلیدهای کورکورانه نثار هوسرانی‌ها گردد؟ به خود رحم کنید و سرمایه‌های وجودیتان را ارزان از دست مدهید.

مفهوم حجاب در قرآن

از معانی کلمه حجاب، پوشیدن و پرده و پوشش است که بیش از همه به معنای پرده به کار می‌رود. در این باب، پوششی را حجاب نامند که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. قرآن مجید در ماجرای حضرت سلیمان^(ع)، غروب خورشید را نهان شدن در پس پرده و حجاب توصیف می‌کند «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ: تا آن که در حجاب نهان شد». پرده حاجز میان قلب و شکم را نیز حجاب گویند.

کلمه حجاب در عصر حاضر برای پوشش زن، کاربرد نسبتاً جدید این کلمه است. در آیات

مربوط به پوشش زن یا کلمهٔ حجاب دیده نمی‌شود و یا مربوط به زنان خاصی بوده، عمومیت ندارد. در گذشته و در اصطلاح فقها، کلمهٔ ستر به معنای پوشش استعمال می‌شد.

به هر حال، بر خلاف گمان بعضی، مراد از ستر یا حجاب، خانه‌نشینی زن و محبوس بودن او نیست، بلکه هدف پوشاندن بدن خود از مردان بیگانه و درنیامدن به مقام جلوه‌گری و خودنمایی است. آیات قرآنی و فتوای علمای ربانی و فقه‌های الهی نیز مؤید همین معناست.

در قرآن مجید کاربرد کلمه حجاب در مورد زن، اختصاص به همسران حضرت رسول اکرم (ص) دارد و در مورد سایر زنان از اصطلاح دیگری استفاده شده است. البته در اینجا غرض، ردّ کلمهٔ حجاب نیست زیرا وظایف فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی همگان به لحاظ مراتب یکسان نبوده، برای هر فردی به فراخور حال و به نسبت شئون معنوی اوست.

در درگاه الهی مسئولیت حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان بیش از همه است؛ همچنین وظایف افرادی که سالیان متمادی تحت تعلیم عالیه استاد مقدّس الهی باشند، ماوراء سایرین است. گرچه کیفیت انجام وظایف و تکالیف از جانب خدای تبارک و تعالی و محبوبین الهی تبیین شده است، لکن با اتکاء به خویشتن و بدون مراجعه به استاد الهی، شناسایی دقیق آنها چنان که شاید و باید میسر نیست. تعیین وظایف از ناحیهٔ بزرگان و استاد الهی، گاه نشان دهنده مراتب معنوی شخص است، و گاه به مصلحتی بوده دلالت بر مقام معنوی او ندارد.

خداوند متعال در طی آیاتی چند، وظایف و تکالیف خاصی را بنا به مصلحتی برای زنان حضرت رسول اکرم (ص) تعیین فرموده که شروع آن چنین است: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ: ای زنان پیغمبر شما مانند زنان دیگر نیستید». آنگاه امر نموده که در حال حیات و ممات پیامبر (ص) از خانه بیرون نروند «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ: و در خانه‌هایتان قرار گیرید». البته مراد این نیست که زنان پیامبر به کلی از خانه بیرون نروند، بلکه عمده اشاره است بر این که زیاد با مردم تماس نداشته باشند.

در این حکم و امثال آن، رعایت مصالح سیاسی و اجتماعی شده، زیرا زنان پیغمبر (ص) به منزلهٔ أمّهات مؤمنین بوده و دارای احترام خاصی بودند و امکان داشت در اثر تخطّی از این دستور، خود یا دیگری از این احترام و موقعیت ویژه، سوء استفاده کرده ماجرای ناگوار بیافریند. چنان که عایشه از این دستور تخلف کرد و آن ماجرای ناگوار را در عالم اسلام بوجود آورد، هر چند ظاهراً نادم و متأسف بود و اظهار می‌کرد که ای کاش دست به این کار نمی‌زد.

علت ممنوعیت ازدواج زنان پیغمبر (ص) بعد از وفات او نیز جلوگیری از سوء استفاده

احتمالی شوهر بعدی از احترام خاص همسر رسول خدا(ص) بود. در روایات که کیفیت حجاب، قبل از نزول آیه و بعد از آن بیان شده، مربوط به زنان پیغمبر است. حکم مذکور گرچه اختصاص به زنان پیغمبر دارد، لکن وظیفه هر زن مؤمنی از این آیات نیز معین می‌شود. در آیات دیگر حکم پوشش و سایر شرایط مربوطه برای همه زنان آمده است مانند آیات سوره نور «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...» به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را فرو بندند و پاکدامنی ورزند» و در سوره احزاب «...يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...» پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند.

طبق آیات قرآن مجید و تشریح آنها توسط حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام و بزرگان دین، مرد فقط در محیط خانواده و کادر ازدواج، آن هم با تعهدات سنگین می‌تواند از زن به عنوان همسر قانونی برخوردار گردد، نه در هر محفلی آن چنان که دلخواه اوست. اسلام با نگرش به روح مسایل و نظر به حقیقت و باطن احکام، کیفیت این برخورداری و نگاه پاک و یا آلوده را مشخص می‌نماید. شرط برخورداری از نگاه پاک، رعایت حجاب ظاهری و باطنی است و این تکلیف هم بر مرد است و هم بر زن. اگر «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» دیده فرو نهند» برای مردان آمده که از نگاه ناپاک بپرهیزند، متقابلاً «يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...» دیده فرو نهند» برای زنان هم آمده که از هر گونه نگاه آلوده خودداری کنند.

پوشش و حجاب برای زن از مسأله اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن حفظ حریم زن و مرد است. بر خلاف نظام غربی که برخورداری از زن را با کار و فعالیت می‌آمیزد، اسلام بر آن است که محیط خانواده و کار و فعالیت اجتماعی را از هم تفکیک کند تا حریمی بین زن و مرد باشد. از این‌رو حتی زن و شوهر در هر شرایطی نمی‌توانند از یکدیگر برخوردار شوند. فقدان حریم بین زن و مرد و معاشرت‌های بی بند و بار بر تهییج‌ات روحی و سوزش درونی می‌افزاید، بسان آتشی که هرچه بر خوراک آن بیفزایند، مشتعل‌تر گردد.

ایرادات مخالفین حجاب

علوم و معارف حقه، هادی انسان به سوی نور محض و القاء‌کننده معانی گوناگون است. از جمله برای حجاب معانی الهیه مختلفی است، و بیشترین تلاش سالک باید متوجه به دو نوع

حجاب باشد: نوع اول حجاباتی که با استمداد از حق و به راهنمایی بزرگان باید آنها را از میان برداشت تا وصول به مقصد ممکن شود. از این رو مردان الهی اتصالاً توصیه می‌کنند که ای طالبین و سالکین، رفع حجابات کنید تا به مقصد رسید. نوع دوم حجاباتی که ایجاد آنها لازم و واجب است.

معانی آن حجاب، ماورای معانی این یکی است. بسی تفکر باید تا بتوان آن معانی را دریافت و الا نه حجابات قسم اول از بین رفتنی است و نه ایجاد قسم دوم و وصول به هدف، ممکن و میسر.

یکی از وظایف زنان رعایت حجاب است. البته مردان هم در مرتبه‌ای موظف به مراعات آنند، منتها حجاب این دو متفاوت است. گرچه این یک تکلیف ظاهری است، ولی حجاب ظاهری باید توأم با حجاب باطنی باشد.

رعایت حجاب ظاهر از جمله فرایض مهمی است که اگر زن مراعات ننماید، نه فقط موجب ضررهای دنیوی و اخروی خود اوست، که سبب خسارات جسمی و روحی هنگفتی به جامعه می‌شود.

عده‌ای از بی‌خبران و کوتاه‌نظران به حجاب ایرادات بسیار گرفته‌اند: گویند رعایت حجاب اسلامی موجب رکود و تعطیل فعالیت‌های زن و مانع رشد استعدادهای فطری او می‌شود و این ظلمی است به زن و اجتماع! اینان ندانسته‌اند که حجاب و رعایت حدود اسلامی هرگز استعدادهای فطری زن را هدر ندهد و غرض اسلام از حجاب، حبس زن و جلوگیری از ترقی و تکامل او نیست.

مبنای حجاب این است که باید مرد از همسر مشروع خود در محیط خانوادگی با رعایت شرایطی برخوردار گردد و نه در محیط فعالیت اجتماع. زن در بیرون از خانه نباید جلب توجه مردان نماید و مرد نیز نباید به چشم‌چرانی پردازد. آیا اگر مرد تَمَتُّعات خود را اختصاص به محیط خانواده دهد، در محیط اجتماع فعال می‌شود یا وقتی قدم به محیط اجتماع گذارد، چشم‌چرانی نموده و به قد و بالا و عشوه دیگران بنگرد و در فکر به دام انداختن زنی باشد؟! آیا اگر زن با وقار و متانت از خانه بیرون رود و مرد هم چشم‌چرانی نکند، بهتر است یا این که زن ساعت‌ها در پای میز آرایش مشغول خودآرایی شود سپس در پی جلب توجه مردان به خود برآید؟ آنان که ایراد می‌کنند زن باید خدمات فرهنگی و اجتماعی انجام دهد، آیا این است خدمات فرهنگی و اجتماعی؟! در اوضاع و احوال تَجَدُّد مآبی بی‌منطق عصر حاضر، تنها زنانی

که در خانواده‌های متدین زندگی می‌کنند و آنان که از تعلیم عالیه بزرگان استفاده کرده‌اند، خدمات اجتماعی و فرهنگی انجام می‌دهند.

این تجدد مآبی ثمره بی‌حجابی، بی‌بندوباری و معاشرت‌های آزاد است که مستکبرین و سرمایه‌داران برای رنگین‌تر نمودن متاع به مشتری و پر کردن جیب خود، زنان را به عنوان فروشنده به خدمت گیرند، که در حقیقت نه او را که سرمایه زنانگی و عصمت او را استخدام کنند. به جای عرضه واقعی متاع، آن را با ژست و اطوار زنانه به مشتری فروشند و جوانانی را که باید مظهر اراده و فعالیت اجتماع باشند، به افراد هوسران و چشم‌چران تبدیل می‌کنند. آیا این است مفهوم فعالیت اجتماعی و تجاری؟! اسلام با این رذالت و جنایت، سخت مخالف است و با وجوب حجاب و سایر مقررات دیگر با آن مبارزه می‌نماید و کیفیت استفاده از زینت‌ها را برای زنان می‌آموزد.

مخالفین حجاب گویند که ایجاد حریم بین زن و مرد، بر التهاب و اشتیاق و حرص و ولع او نسبت به امور جنسی می‌افزاید، و منشأ اختلال‌های روانی و بیماری‌های روحی و سبب پیدایش قیود اجتماعی و در نتیجه ناکامی‌ها و عوارض وخیم می‌گردد. از این‌رو برآنند که باید این غریزه آزاد گردد و زنان بی‌حجاب باشند تا از ناکامی‌ها و عوارض ناشی از حجاب جلوگیری شود. حال انصاف کنیم این عوارض وخیم به واسطه رعایت حجاب است یا بی‌حجابی؟! البته ممکن است گاهی محرومیت در افراد بی‌خبر و ناآگاه از حقایق تولید عقده نماید، و یا مبارزه با ارضاء این غریزه در خارج از حد اعتدال و مشروع، خطراتی داشته باشد، لکن حذف قیود اجتماعی، حلال این مشکل نیست. زیرا حذف قیود اجتماعی و بی‌حجابی، عملاً آتش شهوت را شعله‌ور ساخته بر مراتب حرص و ولع و حس تملک مردم می‌افزاید. مطالعه تاریخ و بررسی احوال صاحبان حرمسراها، شاهد گویای این حقیقت تلخ است.

رعایت حدود الهی نه تنها سبب ناکامی و ازدیاد حرص و آز نیست، که نیروی تخیل را به سوی احساس‌های لطیف و رقیق سوق داده، قدرت تفکر را به مرتبه کمال می‌رساند. در این شرایط است که این غریزه منشأ و مبدأ خیرات عالیه می‌گردد.

نیازهای محدود و نامحدود

نیازهای طبیعی انسان دو قسم است: محدود و نامحدود. نیازهای محدود مانند خوردن و آشامیدن که میزان نیاز فردی یا شهر و کشوری روزانه و سالانه نسبت به این امور معلوم و

مقدار آن قابل محاسبه است. در این نوع حاجات وقتی غریزه‌ای به حدّ اشباع رسد، رغبت انسان از بین رفته، ادامه آن منجر به تنفر و انزجار می‌گردد.

نیازهای نامحدود انسان جنبه روحی دارند و جهات الهی و مشروع آنها موجب هدایت است. ولی نیازهای روحی نامشروع، در حقیقت بیماری‌های روانی است و با تأمین بیشتر آنها، عطش روحی بیمار برطرف نمی‌شود. مانند مال‌پرستان که به علت علاقه نامحدود به مال و منال، چنان به ناراحتی روحی و روانی دچارند که با ازدیاد ثروت و مکنّت، بر حرص و ولعشان افزوده گردد.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ، طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ مَالٍ: دو گرسنه هرگز سیر نشوند، طالب علم و طالب مال». شوق و طلب مردان الهی در پی تحصیل علم، موجب سعادت خود و دیگران است، لکن کسانی که به خاطر خودنمایی و جاه‌طلبی در طلب علم و مال هستند، سبب بدبختی خود و سایرینند. چه طالب جاه و مقام را عطش روحی پایان ناپذیری است که اگر بالاترین مقام اجتماعی را احراز نماید، باز هم در پی مقامی بالاتر است و این سوزش درونی او را درمانی نیست.

غریزه جنسی نیز اگر در مسیر طبیعی خود باشد، نیازی است محدود و از نظر جسمی ممکن است یک یا دو زن، مرد را اشباع کنند. وقتی این غریزه به طریق مشروع متوجه همسر گردد، علاقه حاصله سبب تمرکز این نیرو در یک نقطه شده و علاقه‌اش از غیر قطع می‌گردد. اما وقتی به صورت حرص و ولع و حسّ تملّک درآید، چنین علاقه‌ای موجب پراکندگی این نیرو شده، انسان را به تنوع‌طلبی جنسی و هرزه‌صفتی می‌کشانند.

آنان که در غریزه جنسی تنوع‌طلبند، نیاز آنان به شکل یک خواسته روحی بیمارگونه درمی‌آید که بی‌انتهاست؛ مانند عطش روحی صاحبان حرمسرا که اگر حرمسرایشان پر از زنان زیبا باشد، باز هم دلشان در پی بدست آوردن زنان زیبای دیگری است. آیا با این کیفیت، علاج این مشکل با برداشتن قیود اجتماعی است؟!

قلب و روح این بلهوسان حکم دوزخ را دارد «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ: روزی که به جهنم گوییم آیا سیر شدی، و گوید آیا زیادتى هست؟» اینان کسانی را مانند که می‌خواهند آتش را با هیزم سیر کنند! عطش روحی این مبتلایان را به بیماری حرص و آز و حسّ تملّک حدّی نیست، مانند اشتیاق وافر طفل به پستان مادر که تا او را از شیر بازنگیرند،

مشتاق به آن است.

نفس اماره آدمی چنان است که هرچه بر موجبات رغبت آن بیفزایند، بر ولع آن افزوده می‌شود. افرادی که چاره درد را در آزادی غریزه جنسی می‌دانند، توان گفت که تنها یک سوی قضیه را مطالعه کرده‌اند. اگر به نظر آنان رعایت حجاب تولید عقده می‌کند، تسلیم شدن به این غریزه و تهییج نمودنش، آن را دیوانه می‌نماید و خطرات دنیوی و اخروی گوناگونی در پی دارد. پس تنها با جلوگیری از تحریکات جنسی می‌توان آن را به حد اعتدال و نیاز طبیعی رسانید.

اگر در شرع مقدس اسلام اجازه به تعدد زوجات به طور دائم یا موقت داده شده، در قبال جمع شرایطی است و گرنه مبادرت‌کننده بدان در زمره ستمکاران است. مسلماً این تعدد در ردیف تنوع‌طلبی عطشی نبوده، مبتنی بر مصالح شرعی است. زیرا در احکام و اوامر و نواهی الهی، همواره مصالح معنوی اصل است و مضرات ظاهری احتمالی، در قبال مصالح و منافع کلی و معنوی در حکم عدم است.

چنان که اشاره شد، اکثر قدرتمندان با داشتن صدها زن در حرمسرایشان، عطش روحی آنها خاموش نمی‌گشت. موقعی که یکی از سلاطین خیال تجدید حرم می‌کرد، نامه‌ای به فرمانروایان اطراف نوشته و خصوصیات دلخواه خود را درج می‌کرد و آنان هم در پی آن بودند که زنانی را طبق فرمان، خدمت او بفرستند. بر خلاف مردان الهی و علمای ربانی، عده‌ای نه تنها بر شیوه سلاطین و ثروتمندان اعتراض نمی‌کردند، که خود همدست ایشان بوده حرمسرا داشتند. در ظاهر تلاوت آیات قرآن و دعوت به مبارزه با نفس بود، لکن در عمل بر خلاف آن مراحل نفسانیت را می‌پیمودند! در اثر این کجروی‌هاست که امروزه جامعه به این بلای عظیم دچار شده است.

عده‌ای عالم ظاهری نیز که بویی از ادبیات حقیقی به مشام ایشان نرسیده، به خیال خود به عالم ادبیات رونق بخشیده‌اند. نتیجه آن که امروز ادبیات ما مملو از اشعار و غزل‌های عاشقانه‌ای است که شاعر در آن به توصیف خصوصیات کذایی معشوق و ستایش او پرداخته و ما نام این دیوان‌های پر از اشعار گمراه‌کننده را ادبیات نهاده‌ایم! درحالی که ادبیات واقعی آن کلام منظوم یا منثوری است که عالم و عامل شدن بدان و یا تذکرش سبب ترقیات معنوی شود. اما این دیوان‌ها نه تنها توان کمترین ارشاد مردم را ندارد، که بر مراتب نفسانیت آنان می‌افزاید. بعضی از شعرا حتی مفاسد خود را به نظم کشیده‌اند که از نظر شرع مستلزم اجرای حد است؛ با این همه هنوز به گمان کثیری اینها به عالم ادبیات کمک شایانی کرده‌اند!

این ادبیات کذایی که اثری از آثار ادب در آنها مشاهده نمی‌شود، سبب تقویت مراتب نفسانی و عدم محبت بین افراد خانواده و تفرقه زوجین است. حال آن که بر اندیشمندان است که در همه زمینه‌ها و جهات در ایجاد اسباب تحکیم روابط افراد خانواده و صمیمیت کامل بین زوجین بکوشند و با هر چه بنیان خانواده را به خطر اندازد، مبارزه نمایند.

حجابی که قرآن برای مردان و زنان معین فرموده از جهات مختلف دارای آثار مثبت الهی است، از جمله: موجب اختصاص بر خورداری زن و مرد در محیط خانواده و محدوده ازدواج شده بر استحکام پیوند زناشویی می‌افزاید؛ عامل مؤثری در حفظ بهداشت جسمی و روانی خانواده و اجتماع است و از پیدایش بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از آزادی روابط جنسی جلوگیری می‌کند؛ سبب حفظ و استیفای کار و فعالیت است؛ مایه ارتقاء ارزش و مقام زن و جلوگیری از تحقیر و ابتذال اوست، هر چند متأسفانه برخی از زنان می‌پندارند که با بی‌حجابی آنها و چشم‌چرانی مردان، ارزش آنان بالاتر می‌رود.

اسلام علاوه بر توجه کامل به تعدیل و رام کردن این غریزه آتشین، تعالیم و فرامین بسیاری درباره خطر نگاه کردن و خلوت نمودن زن با مرد، و کلاً خلوت کردن با آنچه انسان را به خطر اندازد، ارائه نموده است. بنابراین رعایت حجاب منحصر به روابط بین زن و مرد نیست، بلکه از دیدگاه معارف عالیه الهی، از هر نگاهی که انسان را به خطر اندازد، باید خودداری نمود.

آثار تقرب و تبعّد انسان از خدا در هر مرتبه‌ای از حیات و ممات روحی او نمایان است. کسی که در مرتبه اعلای تقرب است، حرکات و آمال و اهداف او حتی نگاهش الهی است، و کسی که در مراتب بُعدیت از حق پیش رفته، نگاه او و همه اعمال و آثارش غیرالهی است.

حرکات الهی هر چه عالی‌تر و مداوم‌تر باشد، با سرعت بیشتری بر مراتب حیاتی انسان می‌افزاید، اما اعمال و آمال غیرالهی سرانجام آدمی را به خطر عظیمی خواهد انداخت. آرزوهای مادی و نیازهای طبیعی، نظیر چاه نفتی است که تراکم و تجمع گازهای داخلی آن، خطر انفجار دارد. سرانجام پرورش آرزوهای غیرالهی در دل، انفجاری است که آدمی را به بدبختی ابدی می‌رساند.

در حال حاضر مراتب تبعّد از حق به حدّ کمال رسیده و اکثریت راه نفسانیت را در پیش گرفته‌اند، راهی که سرانجام آن گرفتاری و عذاب الهی است. امروزه از طرق مختلف مانند وسایل سمعی و بصری و لمسی، موجبات هیجان نفس و غریزه جنسی را فراهم نموده، می‌خواهند با ارضاء این غریزه دیوانه شده، آن را رام کنند. در حالی که هر چه وسیله تمنّای

نفس فراهم‌تر شود، نه تنها ارضاء نشده و آرام نمی‌گیرد که هر دم بر اضطراب و تلاطم آن می‌افزاید و آثار سویی به مانند اختلالات روانی و بیماری‌های روحی به بار می‌آورد.

روانشناس واقعی

از علل مهم ابتلای مردم به این بیماری‌های روانی، دور افتادن از محضر استادان الهی و کلام بزرگان است و راه نجات از آن، مراجعه به طبیب روحانی و استقبال از کلام و محضر اوست. زیرا عارفان و علمای ربانی به نکات و اسراری پی برده‌اند که دیگران از ادراک آن بازمانده‌اند. این نکته‌سنگان الهی می‌فرمایند: مراد هر که بر آری، مطیع‌تر گردد اَلَا نفس که هر چه مراد او بر آری، طغیان‌ش بیشتر شود و همواره در صدد است که تو را تحت فرمان خود گیرد.

عده‌ای ناآگاه و کوتاه‌نظر گویند که «انسان بر ممنوعات حریص است: اَلْإِنْسَانُ حَرِیصٌ عَلَی مَا مَنَعَهُ»؛ این موضوع در صورت اصالت، نیازمند توضیح است. انسان وقتی حریص گردد که ابتدا آرزوی چیزی را در دلش تحریک و بیدار کنند و سپس از رسیدن به آن ممنوع سازند. اما در صورت عدم ارائه و طرح کمتر آن، مسلماً حرص و ولع هم کمتر خواهد بود.

برخی روانشناسان که خود را طبیب روحانی فرد و جامعه می‌دانند، برآنند چنین به جامعه‌القاء کنند که رفع تمام مشکلات منوط به آزادی‌گریزه جنسی و معاشرت‌های آزاد زنان و حذف حریم بین زن و مرد است. یکی از طرفداران سرسخت آزادی این‌گريزه پس از پی بردن به خطای خود و مشاهده اختلالات و بیماری‌های روانی ناشی از بی بند و باری، پیشنهاد نمود که این‌گريزه را از مسیر خاص طبیعی خود منحرف سازند و به مسائل علمی و هنری و ... معطوف گردانند! حقیقت این است که روانشناس حقیقی، آن شخصیت موحّدی است که تقوی و معرفت و کمالات او به حدّ اعلیٰ رسد، نه فرد غیر مؤمن و غیر موحّد.

آنان که علت انحراف جنسی در شرق را محرومیت و زیادی قیود فیما بین زن و مرد می‌پنداشتند، در اندک زمانی به خطای خود پی بردند که این انحراف در ملل اروپایی در اثر آزادی‌گریزه جنسی در آن دیار صدها مرتبه بیش از شرقی‌ها شده است. البته ممکن است در فقدان تعلیم و تربیت الهی، محرومیت سبب انحراف شود ولی چاره اساسی، تسهیل شرایط ازدواج است. افرادی که با ایجاد موانع و وضع مهریه‌های سنگین راه ازدواج را بر جوانان سد کرده‌اند، از رحمت الهی به دور بوده و لعنت خدا بر آنهاست.

بنابراین اگر محرومیت برای برخی افراد موجب انحراف باشد، این تَبَرُّج و خودنمایی و

معاشرت‌های آزاد و بی بند و بار، بیش از آن سبب انحراف است. چنان که غربی‌ها در اثر افراط در شهوترانی به این بیماری مبتلا گردیده و در بعضی کشورها مانند انگلستان، عملی شنیع رسمی شده و قوهٔ مُقنَّنهٔ آنان بی‌شرمانه تابع خواست نامشروع ملّت گشته است.

مردان الهی همیشه در مبارزه با فسادند و مرام ایشان، اهمیت دادن جامعه به عفت و ناموس اجتماع است تا خائنان دست از فساد بردارند. خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید پس از دستور به رعایت حجاب برای زنان و دختران پیامبر و بانوان مؤمن برای جلوگیری از شناخته شدن و مورد آزار قرار گرفتن، می‌فرماید، «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا، مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قَتِلُوا ثَفْتِيلًا: اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز مدتی اندک در همسایگی تو نپایند، از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد».

مضمون آیات فوق این است: افرادی که موجبات فساد شهر و جامعه را فراهم می‌کنند، زن باشند یا مرد اگر از کارهای خود دست برندارند، ای پیامبر(ص) تو را علیه ایشان برمی‌انگیزیم، آن وقت جز مدت کمی در مجاورت تو نباشند. بر طبق این آیه شریفه، افرادی که موجب نگرانی مردمند، باید تنبیه و تبعید گردند و اگر بعد از ابلاغ حقایق و تنبیه و تبعید و زندان، اصلاح نشدند، حتی باید کشته و معدوم شوند و ذکر «قَتِلُوا ثَفْتِيلًا: سخت کشته خواهند شد» در آخر آیه برای ریشه‌کن نمودن فساد است.

بنابراین در این مقام وظیفهٔ علمای ربانی نه سکوت که مبارزه است، مبارزهٔ حقیقی با خرافات و معاصی و حرکات شیطانی به طریق خاص خود نه با اسلحهٔ ظاهری. در هر عصری مردان الهی خود را موظف و مکلف به مبارزهٔ دائم با فساد می‌دانند تا فتنه از روی زمین برچیده شود و این جز از طریق تعلیم و تربیت الهی و نشر حقایق میسر نیست. مردان الهی که با خدای خود به خلوت و مناجاتی پردازند، از مبدأ اعلیٰ الهام گیرند و با استمداد از حق، راه چاره را دریافته به نشر حقایق پردازند. امید به حق که حقایق ناب الهی در دسترس تمام افراد بشر قرار گیرد تا چگونگی مبارزه با نفس را دریافته و این غریزه را مهار کنند.

دروغ بر رهبران حق که همواره کوشیده‌اند انسان‌ها را از خواب غفلت بیدار کنند و بر مراتب پاکی و عفت آنان بیفزایند. کلام ایشان، حقایق تابناکی است که از عالم علوی و ملکوتی بر سینهٔ آنان جاری شده، انسان‌ها را از ظلمت بیماری‌های روحی و جسمی می‌رهاند.

تشریح دستورات الهی

دین مقدس اسلام ضمن آموزش کیفیت مبارزه با فساد، وظایف مردان و زنان را معین می‌کند و با نظر به روح مسائل ابتدا به عنوان مقدمه می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا... فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ...»: ای اهل ایمان شما حق ندارید بدون آگاه ساختن و استعلام به منزل دیگری وارد شوید، مگر این که اجازه دهند ... و اگر کسی در خانه نباشد، وارد نشوید و اگر در خانه باشند و اجازه ندهند وارد نشوید، و اگر گفتند برگردید، بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است ...».

بنا به رسم آن زمان، درب خانه‌های اعراب باز بود و هر کسی بدون کسب اجازه داخل منزل دیگری شده، حتی این اجازه گرفتن را برای خود إهانت می‌دانست؛ اسلام این رسم را منسوخ کرد. البته برخی بیوت نیز در ردیف خانه‌های مسکونی است مانند باغ‌های محصور و خانه‌های متعلق به افراد ولو کسی در آنجا ساکن نباشد.

حکم فوق را دو معناست: یکی حفظ ناموس و دیگری حفظ سرّ خصوصی افراد که ممکن است بر آگاهی دیگران از آن مایل نباشند «ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ...»: این برای شما بهتر است». بنابراین حکم استیذان مخصوص خانه‌هایی نیست که زن در آنجاست، بعد می‌فرماید: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا...»: و اگر به شما گفته شود برگردید، بازگردید»، نباید کسی رنجیده خاطر شود. این حکم، عام و مطلق است و «هُوَ أَزْكَى لَكُمْ»: مراعات آن برای شما پاکیزه‌تر است». رعایت احکام قرآن سبب رهایی از قید تکلفات و ناراحتی‌های زیادی است، این دروغگویی‌ها و ناراحتی‌ها عمدتاً معلول بی‌اعتنایی به احکام الهی است.

در آیه بعد استثنا قائل شده می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ»: بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی داخل شوید، یعنی اماکنی که محل رفت و آمد عموم است مانند مغازه‌ها، پاساژها و یا گرمابه‌های عمومی به شرطی که نفعی یا کاری مشروع داشته باشید «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» و الا نباید وسایل مزاحمت دیگران را فراهم سازید، لذا در آخر آیه می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی می‌داند آنچه را که پنهان و یا آشکار می‌کنید»، یعنی به قصد و نیت شما آگاه است که به چه منظوری وارد آن مکان می‌شوید.

بعد از مقدمات مذکور خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...» بگو به مردان مؤمن که دیده‌های خود را فرو پوشند و عورت‌های خویش را حفظ کنند. به زنان مؤمن بگو چشم‌های خود را فرو خوابانند و دامن‌های خود را حفظ نمایند...». در اینجا مراد تنها اجتناب از چشم‌چرانی مردان و زنان نسبت به یکدیگر نیست، بلکه زن و مرد باید دیدگان خود را از نگاه‌های آلوده و ناپاک بر حذر دارند.

در این آیه شریفه، سه معنی عظیم مشاهده می‌شود: تأدیب، تنبیه، تهدید. اما ادب، فرمانبرداری مولی^۱ است و الاّ بی‌ادبی است. بی‌ادب را در مجلس الهی راه ندهند زیرا لایق محفل الهی نیست.

اما تنبیه یا بیدار کردن «ذَلِكَ أَزْكَی لَهُمْ»: پاک‌کننده‌تر است برای آنها». نگاه عمدی به نامحرم، کبیره است و اگر چشم خود را حفظ نکند، بسا که عادت به نظربازی و دلبستگی به محرّمات پیدا کند. با تعلق قلبی به محرّمات و منهیات، وسوسه‌ها در خاطر آغاز می‌شود، و لکن با حفظ چشم از این بلاها آسوده می‌گردد.

اما تهدید، می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»: خدای تعالی به آنچه می‌کنید آگاه است». این تذکر کافی است که مردم از گناه اجتناب نمایند. حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «نظر کردن به محاسن زن، تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان. هر کس آن را ترک نماید، خدای تعالی لذت عبادت را به او می‌چشاند» ولی کسی که چشم‌چرانی برای او به درجه اعتیاد رسیده، محال است که لذت عبادت و مناجات را درک نماید.

اصل معنای چشم، عین است نه بصر، در این آیه شریفه «مِنْ أَبْصَارِهِمْ»: از دیدگان‌شان» آمده نه «مِنْ عُيُونِهِمْ»: از چشم‌هایشان» زیرا فرق است میان عین و بصر، چنان که در فارسی فرق است میان چشم و دیده. کلمه چشم وقتی بکار رود که مقصود خود چشم است قطع نظر از کیفیت دید آن. لذا در هنگام توصیف تناسب و زیبایی چشم، استعمال کلمه دیده و موقع توصیف کیفیت دید آن، کاربرد کلمه چشم مناسب و صحیح نیست، گرچه گاهی اشتباهاً میان این دو فرقی نهند. این تفاوت در زبان عربی بیشتر مورد توجه است تا زبان فارسی. عین خود چشم است لکن بصر، نگاه و کار چشم، چه نگاه ظاهری باشد یا باطنی. از این‌رو با حفظ مراتب فصاحت و بلاغت «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»: از نگاهشان بکاهند» می‌فرماید نه «يَغُضُّوا مِنْ عُيُونِهِمْ»: از چشم‌هایشان بکاهند»، چه در اینجا مقصود کیفیت نگاه است نه خصوصیات چشم.

کلمه «يَغْضُو» از ماده «غَضَّ» به معنای کاهش دادن است. اگر چه هر دو لغت غَضَّ و غَمَضَّ در مورد چشم استعمال می‌شود، لکن غَمَضَّ به معنای برهم نهادن پلک‌ها همراه عین می‌آید و غَمَضَّ عین یعنی از کاری صرف‌نظر نمودن. اما غَضَّ با بصر یا نظر می‌آید، و غَضَّ بصر یا نظر یعنی کاهش دادن نگاه. بنابراین منظور از «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» یعنی نگاهتان را کاهش دهید، خیره نشده و تماشا نکنید.

در آیات دیگر نیز همین معنی غَضَّ ملاحظه می‌شود. در سوره لقمان از زبان آن بزرگوار به فرزندش می‌فرماید «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ: و صوت خود را کاهش ده» یعنی فریاد نزن. مخصوصاً این دقیقه به طالبین و سالکین توصیه شده که در پیش استاد رعایت کنند. چنان که در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: کسانی که صدای خود را در حضور رسول خدا کاهش می‌دهند، آنان کسانی هستند که خداوند متعال دل‌هایشان را به تقوی آزموده است». مانند آن که وقتی خطاب می‌رسد: «ای زنان پیغمبر شما مانند زنان دیگر نیستید» زنان پاکدامن نیز باید از این آیه درس بگیرند، بخصوص آنان که در دودمان و خاندان جلیله‌ای هستند و یا بانوان محترمه‌ای که از تعالیم عالیّه برخوردار شده و مورد تصدیق استاد الهیند، مانند زنان دیگر نبوده و وظایفشان ماورای سایرین است.

این که قرآن در آیات مذکور می‌فرماید «يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» یا «يَحْفَظُوا فُرُوجَهُنَّ» عورت‌های خود را بیوشانند خواه زن باشند یا مرد، نشان می‌دهد که احکام دین آسمانی میان زن و مرد فرقی ننهاد، هر دو باید پاکدامن باشند و از هر منکر و زشتی بپرهیزند. «و لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ: با روسری‌های خود، گردن و سینه خویش را بیوشانند». در ایام جهالت، ستر عورت معمول نبود، زنان پیراهن‌هایی می‌پوشیدند که سینه و گریبان‌شان نمایان بود، اسلام دستور داد که باید این مواضع را نیز بیوشانند.

نیز می‌فرماید: «و لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...: زینت‌های خود را آشکار نسازند مگر آنچه پیداست...» کلمه زینت اعم است از زیور در فارسی. زیور به زینت‌هایی اطلاق شود که از بدن جداست و زینت، همه زیورها و آرایش‌های خارج از بدن و متصل به آن است. در اینجا مراد زینت‌هایی است که زن نباید آنها را ظاهر سازد مگر در مواردی که استثنا شده آن هم به عده مخصوصی مانند پدران، شوهران، و... و مردان طفیلی که حاجت به زن ندارند و کودکانی که قدرت برخورداری از زن را ندارند. البته نمایش دادن زینت را هم مراتبی است؛ بعد

می‌فرماید که پاهای خود را به زمین نکوبند... یعنی مشی و رفتارشان طوری باشد که جلب توجه دیگران را ننمایند.

در پایان که می‌فرماید: «تَوَلُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای گروه مؤمنین به سوی خدا باز گردید باشد که رستگار شوید»، هشدار است که در انجام فرامین الهی کوتاهی نکنند.

مرزهای متغیر محرمیت

محرمیت و نامحرمیت را مراتبی است. همسر و مادر انسان به او محرمند، لکن مراتب این محرمیت‌ها متفاوت است. همچنین خواهر نسبت به برادر محرم است و پسر به مادر ولی این محرمیت یکسان نبوده و سالک باید در هر مرتبه‌ای به وظایف خود آشنا باشد.

هر نگاهی که موجب ارتکاب حرام شود، حرام است. اگر فردی بطور نامشروع به دیگری بنگرد، آن شخص نسبت به او نامحرم است. اگر خدای ناکرده برادری به خواهری یا خواهری به برادر خود یا فرزندی به مادر و برعکس یا برادری به برادری چنان بنگرد که موجب تحریک نفس شود، مسلماً این نگاه حرام و در این مقام آن فرد نسبت به او نامحرم است.

علت این امور انحرافی، اغوا و اغفال شیطان و تحرک نفسانی است که در نتیجه عدم تزکیه و تهذیب نفس به وجود می‌آید. کسی که ایمان او به توحید و سایر اصول کامل باشد، هرگز به نفس خود اطمینان نکند و سخت از آن مراقبت نماید.

طلاق، حلال مبعوض

تکالیف و وظایف سالکین طریق حق، ماورای عموم است. سایر افراد در عدم رعایت مستحبات و مکروهات بسا که مسئول نباشند، اما سالکی که در مکتب مقدس استاد الهی تربیت یافته باید تا حد امکان این امور را به رضای حق مراعات نماید، چه رسد به ترک واجب یا ارتکاب کبیره‌ای!

سالکینی را بشارت است که علاوه بر رعایت واجبات و محرمات، مباشرت به نوافل و اجتناب از مکروهات نمایند، که بدون مراعات این دو به مقام اعلیٰ علّیین نتوان رسید.

هر یک از مستحبات و مکروهات را به لحاظ استحباب و کراهت مراتبی است. یکی از اعمال مکروهه طلاق است که به علت کراهت مافوق تصور، توصیه شدید به اجتناب از آن

است.

طلاق، حلالی است مبعوض و منفور! در حالی که تمام امور و اعمال مبعوض و منفور از نظر اسلام، تحریم شده، پس حلال مبعوض چیست که اسلام از طرفی خشم‌آلود به طلاق‌دهنده می‌نگرد و از او بیزار است، و از سوی دیگر مانع قانونی در جلو او قرار نمی‌دهد؟ حقیقت این است که ازدواج عُلَّقه‌ای طبیعی است نه قراردادی، از این‌رو برای آن قانون طبیعت وضع شده نه پیمان قراردادی مانند رهن و اجاره و وکالت. این پیمان‌ها مربوط به یک سلسله امور اجتماعی است و برای آنها قانون طبیعت وضع نشده، زیرا طبیعت و غریزه در آنها دخالتی ندارد، لکن پیمان ازدواج بر پایه مهر و محبت و یگانگی استوار است.

طلاق نیز مانند ازدواج، پیش از هر قانون قراردادی، در متن طبیعت دارای قانون طبیعی است. ازدواج، پیمان یگانگی و محبت و اتصال است و طلاق، جدایی و انفصال. چه در ازدواج و چه در طلاق باید قانون طبیعت رعایت شود.

اصل پیمان ازدواج بر اساس یگانگی و محبت استوار است و همکاری، فرعی است از فروعات آن. اما پیمان‌های قراردادی بر مبنای همکاری است. در مکانیسم طبیعی ازدواج، زن در کانون خانواده مقام محبوبی دارد. اگر شعله محبت مرد نسبت به او خاموش گردد و زن از مقام محبوبی سقوط نماید، نظام خانواده برهم می‌خورد و پیمانی که بر مبنای مهر و محبت استوار باشد، تابع زور و قدرت نیست.

در قراردادهای اجتماعی، قانون می‌تواند دو نفر را ملزم به همکاری عادلانه کند، لکن به اجبار و قدرت قانونی نمی‌توان دو نفر را ملزم به دوستی و صمیمیت با هم نمود تا نسبت به همدیگر فداکار و سعادتمند شوند. موقعی که مرد سلب محبت از زن نمود و روابط محبت‌آمیز از میان رفت، چگونه می‌توان با قدرت قانون آن دو را در مقام محبوبیت و دوستی نگاهداشت؟ این است که اسلام به این وضع ناگوار با دیده تأسف می‌نگرد. اگر چه برای جلوگیری از طلاق، دستورات حکیمانه‌ای صادر فرموده، ولی در صورت عدم حصول اثرات مفید و مثبت، راضی به بقای آن وضع نابسامان نیست.

بدترین اهانت به زن سلب محبت مرد از اوست که بگوید من تو را دوست ندارم و از تو متنفرم. حال آیا رواست که اسلام قانونی در جلوی او بگذارد که به زور و اجبار زن در خانه مرد نگاهداری شود؟ آری به اجبار می‌توان زن را در خانه مرد نگاهداشت و هزینه نگهداری و نفقه او را تأمین کرد، ولی بدین وسیله بین آن دو محبت ایجاد نمی‌شود.

اکثر محبت زن، معلول محبت مرد به اوست. وقتی مرد به همسر خود مهر نرزد، زن نیز از او سلب محبت می‌کند. از این‌رو بعد از انجام دستورات حکیمانه اگر اصلاحی صورت نگیرد، اسلام ادامهٔ چنان زندگی نابسامان را جایز نمی‌داند.

اما آغاز سلب محبت از ناحیه زن مانند سلب محبت مرد از او نیست و خانواده را متلاشی نمی‌کند. طبیعت، کلید سعادت خانواده را به مرد سپرده و اوست که باید به زن محبت کند. با شروع بی‌مهری از ناحیه زن، معمولاً محبت مرد به زن نه تنها از بین نمی‌رود که ممکن است آن را تیزتر کند. اگر مردی دانا و عاقل باشد، با ابراز محبت می‌تواند زن را بر سر مهر آورد.

زن بسیار حساس و کنجکاو در مورد مهر شوهر است خصوصاً در ایام بارداری. او با احساس اولین حرکت بچه در درونش خوشحال شده و گاه می‌خواهد به کلی از عالم بیرون خلوت کند و کمال توجه را معطوف به بچه خود نماید. در این ایام، توقع زن نسبت به مهر و محبت همسرش روزافزون است. در این دوران گاه دل او خواهان بعضی چیزها و روی‌گردان از برخی دیگر است؛ مرد باید به این امر اهمیت دهد و با توجه خاص مراقب حال زن باشد.

در مدت بارداری وظایف مرد ماوراءِ اوقات دیگر است، لکن متأسفانه بیشتر مردان از این وظایف شانه خالی می‌کنند. زنی که اندامش ناموزون گشته و از وجهتش کاسته شده، تهوع و دردهای متوالی به او عارض می‌شود، با همهٔ این زحمات خوشحال است که در آیندهٔ نزدیک به افتخار مادر شدن نایل می‌گردد. در قبال این افتخارات و زحمات، اگر شوهر ناجوانمردانه به زن و بچه بی‌اعتنا شود، این افتخار جای خود را به حقارت می‌دهد و این آبستنی برای او، نه افتخار که احتضار است.

از وظایف مهم مرد، ابراز مداوم عواطف و احساسات خود نسبت به همسر است. این امر سبب افزایش عواطف زن نسبت به فرزندش می‌شود. عواطف مرد به مانند باران کوهساران است و زن به منزلهٔ چشمه و فرزندان به منزلهٔ گل‌ها و ریاحین. اگر باران از کوهسار سرازیر نشود، چشمه خشک شده، نمی‌تواند با آب زلال خویش، گل‌ها و ریاحین را سیراب نماید. آری اگر محبت همچون باران حقیقت سرازیر نگردد، چشمه خشک و گل‌ها پژمرده می‌شوند. پس صفای خانواده از مهر و محبت و عواطف مرد است.

شوهری که در راه هوی و هوس و به خاطر اختیار نمودن زن دوم، همسرش را شکنجه دهد، چه چیزی می‌تواند این بی‌مهری او را جبران کند و جایگزین نیاز زن به محبت شوهر شود؟ این است که اسلام با طلاق ناجوانمردانه شوهر سخت مخالف است و برای جلوگیری از

آن، دستورات مهمی صادر فرموده است.

خدای تعالی موقع ازدواج از مرد پیمان می‌گیرد که «فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ: پس یا زن را به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن» یعنی من عهد و پیمان می‌بندم که از همسر خوب نگهداری کنم، و وقتی به دلایل شرعی بنا بر طلاق او شد، به نیکی و احسان او را طلاق دهم.

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید که مرد باید در مقام ازدواج به زبان حال و قال گوید «أَقْرَرْتُ بِمِيثَاقِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ: من متعهد می‌شوم که بر عهد و پیمان خود وفادار باشم»، همان پیمان «فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ». حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: «اتَّقُوا لِلَّهِ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمُ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِإِمَانَةٍ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ: در مورد زنان با تقوای الهی رفتار کنید که آنان امانات الهی در دست شما هستند و به کلمه الهی آنان را بر خود حلال کرده‌اید».

مردان هوسران سست ایمانی که در صدد طلاقند، به بهانه‌های گوناگون زنان خود را تحت شکنجه قرار می‌دهند، مثلاً به این بهانه که چرا او دختر زاییده! حتی امروز هم در این باب ناراحتی‌های زیادی دیده می‌شود.

موانع حکیمانه در طلاق

اسلام برای جلوگیری از طلاق، دستورات حکیمانه‌ای صادر نموده: بر خلاف عقد، از شرایط صحت طلاق، پاک بودن زن از عادت ماهانه و نیز حضور عدلین است. مسلماً یکی از شرایط عدالت تا حدی آشنایی به مسائل شرعی است تا فرد عادل بتواند آن زن و مرد را پند و اندرز دهد. علاوه بر آن، مجری طلاق باید به وظایف خود واقف باشد و آنها را نصیحت و راهنمایی کند. اما با حضور دو رهگذر که نه مجری طلاق و نه زن و شوهر آن دو را می‌شناسند و نه آن دو شاهد این زوجین را، چگونه این طلاق می‌تواند صحیح باشد و حضور این دو حکمت‌آمیز؟!

حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: جبرائیل از ناحیه خداوند تبارک و تعالی چنان زن را به من توصیه و توصیف نمود که بجز مورد فحشاء نمی‌توان او را طلاق داد. آن بزرگوار می‌فرماید: ای مردم بترسید از طلاق و در راه هوی و هوس به زنان خود شکنجه ندهید «مَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئاً أَبْعَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ: هیچ حلالی نزد خدا مبعوض‌تر از طلاق نیست».

دیگر از تعالیم مهم اسلام و قرآن برای طلاق، «حَکَمِیَّت» است. گرچه در میان فقها ممکن

است بر وجوب یا استحباب آن اختلاف باشد و متأسفانه در عمل هم به ندرت اجرا می‌شود، اما بر طبق نصّ صریح قرآن، حکمیت واجب است و ترک آن موجب عقاب. دو نفری که از خانواده زن و مرد به عنوان حکم انتخاب می‌گردند، باید در حدّ کمال به وظایف شرعی خود آشنا باشند. خداوند متعال می‌فرماید: موقعی که ترسیدید میان زن و شوهر انفصالی افتد، حکمی از ناحیه کسان زن و حکمی از ناحیه کسان مرد انتخاب کنید، اگر حکمین حقیقتاً خواهان اصلاح میان زن و شوهر باشند، خداوند آنان را موفق می‌گرداند «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید پس داوری از خانواده آن شوهر و داوری از خانواده آن زن تعیین کنید، اگر سر سازگاری دارند خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد».

فصل هفتم

زند

و استقبال از شاید

زهد و استقبال از شداید

حرکتی که سالک راه حق می‌تواند به واسطه آن از مبدأ به مقصد رسد، زهد است. سالک طریق حق باید زهد و تقوی را پیشه خود سازد. زاهد کسی است که دارای سه خصلت باشد:

اول - مجاهده با نفس در ترک مُشْتَهَات و زَخارف دنیوی.

دوم - تزکیه اعمال

سوم - بذل جوارح در راه حق

زاهد هرگز به دنیای پست تن ندهد، زیرا می‌داند که آنچه خداوند متعال برای اولیاء خود ذخیره فرموده از مقامات عالیه و درجات رفیعہ، بهتر است از اموال و سایر علایق دنیوی. پس زاهد کسی است که از دنیا به جهت آخرت اعراض نماید، بلکه در مرحله‌ای از حُطام دنیوی اعراض و از اخروی اِغماض کند. چنین کسی را از دست رفته، محزون و به دست آمده، شاد نکند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده: هر کسی به گذشته افسوس نخورد و به آینده شاد نباشد، از دو جهت به زهد رسیده و زهد بین دو کلمه قرآن مجید است که می‌فرماید: محزون نشوید بر آنچه از دست دهید و شادی نکنید به آنچه به شما رسد. «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ».

زاهد زهد خود را مشاهده نکند و برای آن قدر و قیمت و منزلتی نطلبد، زیرا در زهد خویش چنان غرق تجلیات حق است که مقصودی جز لقاء الهی ندارد و نمی‌خواهد چیزی حجاب او شود. کسی که از مقام خودبینی در نیامده و از مرتبه نفس‌پرستی به مقام خداپرستی

نرسیده، به مقصد نخواهد رسید.

صاحب تقوی نه تنها از معاصی پرهیز کند که حتی از ترس وقوع معصیت، از شبهات نیز اجتناب نماید. حضرت صادق (ع) می‌فرماید: پرهیزگار باشید که بدون پرهیزگاری نتوان به خدا رسید: عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ لَا يُنَالُ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ. شخص پرهیزگار از تصوّرات واهی و تخیلات بی‌جا دور شده در بند قیود نفسانی و تجملات دنیوی نیست. سالک پرهیزگار به زندگی ساده عادت کرده و عمر خود را زیر نظر مولای خود به آخر می‌رساند.

مفهوم حقیقی زهد

زهد، إِعْرَاضُ کُلِّی از دنیا و متاع و نعمت‌های پاکیزه آن نیست. زیرا قرآن برخورداری از متاع دنیا و نعمت‌های پاکیزه آن را تجویز و تحریم‌کننده آن را سرزنش نموده است «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو کیست که متاع دنیا و نعمت‌های پاکیزه آن و زینت الهی را که برای بندگانش نمودار ساخته، تحریم می‌کند؟»

بنابراین، تفسیر زهد به اعراض کلی از دنیا و متاع نیکوی آن، از بی‌خبری است و حرکت در خلاف فرمان الهی که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ: ای اهل ایمان، تحریم نکنید نعمت‌های پاکی را که خدا بر شما حلال گردانیده است».

کسی که از طریق مشروع نعم الهی را به دست آورده، اموال و امکانات مادی خود را در موارد خدایسندانه صرف می‌کند، حقوق واجبه خود را ادا کرده از فقر دستگیری می‌کند، با این امکانات به اسلام و مسلمین خدمات شایان می‌نماید، حرکت او نه در ردیف محرّمات که در زمره فضایل است.

غالباً چنین تبلیغات از ناحیه بیگانگان و دشمنان اسلام است تا با محرومیت مسلمانان از نعمت‌های الهی، زمام امور به چنگ آنان درآمده بر مراتب سلطه خود بیفزایند. از این‌رو گاه عده‌ای ظاهراً در لباس اسلام و روحانی و باطناً ملبّس به لباس کفر، مردم را وادار به اختیار فقر و ناتوانی نموده‌اند! هنوز از خاطره‌ها نرفته که با چه تبلیغاتی مردم را از تحصیل فرزندان خود در مدارس بر حذر می‌داشتند که مبدا از دین اسلام خارج کردند، و نیز توصیه آنان به تحمل فقر و مَسْكَنَت بود که خدای تبارک و تعالی فقر را دوست می‌دارد! اما بعد به رَأْيِ الْعَيْن مشاهده شد که مرفّه‌ترین مردم خود ایشانند! اینان اکثر اوقات حتی امتیازات قدرت را در نظر مردم خوار و پست جلوه داده و با سَفَسَطه‌گری از سرنوشت محتوم و قضا و قَدَر سخن

می‌گفتند تا مسلمانان به زانو درآمده و زبون گردند. گاهی هم مردم را با قناعت به تحصیل ظواهر علم و ممنوعیت از ادراک و تفکر در معانی باطنیه علوم و معارف حقه، تخذیر نموده‌اند. بر اساس منابع اسلامی، زهد حقیقی آن است که دنیا هدف اصلی قرار نگیرد و پرستش نشود. این است معنی اعراض از دنیا و ماسوی^۱ برای تقرّب به خدا که عالی‌ترین مرتبه زهد است. بنابراین زهد حقیقی حذف نعمت‌های دنیا از زندگی نیست. زیرا چنین حذفی بر خلاف مشیت الهی بوده و به منزله خالی کردن میدان برای یکه‌تازان است. قارون آن همه زر و سیم و امکانات مادی که داشت برای او مکروه نبود، چون حقوق حق تعالی از وی مطالبه کردند، امتناع ورزید و آن را ادا ننمود، کشش دل او به زر و سیم و اموال دنیا، مکروه بود.

بسا کسانی که دانگی در خواب ندیدند، فردا فرعون روزگار شدند زیرا که دل ایشان آلوده حرص دنیا بود. و بسا کسانی که اموال دنیا در اختیار او نهادند، فردا اثری از آثار داغ دنیا بر وی ظاهر نگشت، او دل خویش به خدا سپرده بود. سرانجام مرد دیندار دنیاگذار این است «وَجُوهٌ یَّوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ ضَّاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» در آن روز چهره‌هایی درخشانند خندان و شادانند و عاقبت مرد دنیاگذار دین‌گذار این است «وَجُوهٌ یَّوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ» و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته.

یکی دیگر از مراتب زهد که سالک باید کمال توجه بدان نماید، این است که دنیا گذرگاه بسیار پرمعنایی است که آگاهی و هشیاری در آن موجب تقویت قوا و استعدادهای انسانی و اصالت بخشیدن به شناخت‌های اوست.

همچنین مرتبه‌ای از مراتب زهد، کوتاه کردن آرزو است. این عامل الهی از ورود تخیلات واهی و وسوسه‌ها و رؤیاهای بی‌اساس به مغز و روان انسان جلوگیری می‌کند و او را با حقایق مربوط می‌سازد. چه منبعی عالی‌تر از این که انسان را به حقایق متصل کند و آنچه جمال معنی و حقیقت را می‌پوشاند مانند فریب‌خواری و نیرنگ و ظاهرسازی، از افق دلش دور سازد. از علائم شقاوت، طول آرزو است به دو معنا: یکی این که آمال و آرزوها صرفاً مربوط به عالم مادی و مادیات باشد، یعنی به خاطر دنیا که مذموم است و علامت شقاوت، نه به خاطر خدا که عین معنویت است. دیگر این که آمال ولو مشروع و معنوی باشد که بخواهد حتی از مادیات نور معنوی متجلی گردد، ولی در قبال رسیدن به این آمال تلاش و فعالیت نکند.

بنابراین آرزوی الهی و معنوی بدون کوچک‌ترین تلاش و فعالیت نیز از علائم شقاوت است. پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند: «الزُّهْدُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ: زهد کوتاه کردن آرزوست و شکر در هنگام برخورداری از نعمت‌هاست و تَوَرُّع در موقع رویارویی با محرّمات».

مادام که کوتاهی آرزو در سالک طریق حق تحقق نیابد و از بیماری روانی طول اَمَل رها نشود، نمی‌تواند به عالم شکر گام نهد، و تا عملاً و نه لفظاً به مقام شکر نرسد، او را به عالم تَوَرُّع راهی نیست. در طی هر یک از این مراحل مقدس، تفکر مقدّم است بر عمل، چه بدون تفکر الهی هیچ یک از این مراحل زهد تحقق‌پذیر نیست. کسی که تفکرش به سوی عالم قدس اوج گرفته و دوام تابش نور حق را در دل خویش خواهان است، او زاهد است. شکر یعنی استفاده از نعمت‌های الهی در جایی که مورد پسند خداست. از مراتب شکر، تفکر در لطف الهی است که یکی از عالی‌ترین عوامل سازنده روح است. تفکر در فیض هستی سبب می‌شود که انسان اوقات گرانبمای خود را ارزان از دست ندهد و دست از تکاپو و تحصیل خیرات و کمالات برندارد.

از نتایج مهم شکر، ایجاد سرور و انبساط خاصی است که انسان در هنگام غوطه‌ور شدن در مصائب و شداید مختل نمی‌شود «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند» و موفق به پرهیزکاری کامل در رویارویی با محرّمات می‌گردد. چون مقصود از این پرهیزکاری صیانت روح از پلیدی‌ها و زشتی‌هاست، سالک حتی از کمترین مکروهات نیز اجتناب نموده و با رعایت جمع شرایط به انجام نوافل و مستحبات می‌پردازد.

البته تا فرایض توأم با شرایط و به نحو احسن و به مرتبه کمال انجام نیابد، موفقیت به انجام نوافل و مستحبات چنان که شاید و باید ممکن نیست و چه بسا به فرایض صدمه رساند؛ بخصوص وقتی که اصرار در مستحبات به مرتبه افراط رسد. بنابراین بعد از فرایض، انجام مستحبات به شرط رعایت اعتدال، در تقویت جنبه معنوی انسان مؤثر است.

حضرت امام صادق^(ع) می‌فرماید: به واسطه حکمت بیرون می‌آید آنچه در عقل پنهان است و به واسطه عقل ظاهر گردد آنچه در حکمت نهان است. هر گاه مداومت نمایی بر اعمال صالحه و نوافل، گشاده شود به روی تو درهای خیرات، و فراهم شود بر تو اسباب، و برداشته شود از جلو چشم تو حجاب، و روزی دهد حق تعالی بر تو به رحمت خویش به غیر حساب.

خداوند متعال در حديث قدسی می‌فرماید: بنده من تقرب می‌جوید به من از جهت نوافل، تا آن که او را دوست دارم و وقتی که او را دوست داشتم، گوش او می‌گرم که به آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که به آن می‌بیند و دست او می‌گرم که به آن حرکت می‌دهد. در این هنگام اگر مرا بخواند او را اجابت می‌کنم و اگر از من سوال کند، عطا می‌کنم و اگر ساکت باشد، باز عطا می‌کنم

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: «علم به کثرت تعلّم نیست، بلکه نوری است که حق تعالی هر که را دوست دارد به او افاضه کند و به آن نور دیدگان قلب او را می‌گشاید تا ببیند غیب را و تحمّل کند بلا را». شخصی گفت: ای رسول خدا آیا او را علامتی هست؟ فرمود: «دوری کردن از دار غرور و پشت پا زدن به آن و رو کردن به دار خلود و مهیا شدن برای موت پیش از رسیدن اجل». نیل به این مقام بدون حصول تقوی و ورع میسر نیست.

زهد و تقوی

بهترین توشه برای سیر و سلوک به سوی حق و پیمودن جاده تکامل و رسیدن به مقام والای انسانیت، تقوی است «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»: توشه بردارید که به تحقیق بهترین توشه تقوی است».

حرم امن و حصن محکم و استوار برای انسان، تقوی است. آن مرغ زیبایی که از آشیان ازل برخاست و در هوای دل عارف به پرواز آمد، تقوی است. تقوی مقام بلندی است که از آن نور علم و دانش پدید آید، چنان که خداوند متعال می‌فرماید «و اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ»: و از خدا پروا کنید، و خدا به شما آموزش می‌دهد». علم حاصله از تقوی غیر از علم اکتسابی است. چنین علمی محض نور و حقیقت و کشف مطالب و ادراک حقایق است؛ آن نوری است که از مبدأ انوار الهی سر زده و قلب و دل انسان متقی را روشن ساخته؛ فیض و موهبتی است مخصوص به مردمان پرهیزکار.

تقوی حالت و ملکه‌ای است که پس از تزکیه نفس و زینت یافتن آن به زیور اخلاق نیکو انسان را میسر گردد و از آن، استعداد خودداری از معاصی پدید آید و قوه‌ای که مخالفت با نفس را آسان کند. کسی را که تقوی میسر گردید، نه تنها از انجام طاعات و عبادات رنجی نبیند، که از عبادات و مناجات با پروردگار لذت می‌برد و به چشم بصیرت، قبح معاصی و

مخالفت را دیده و از آن اعراض می‌نماید ولو این که وعدهٔ بهشت یا ترس از عقابی هم نباشد. کسی که مداومت به یاد حق نماید، قلب سلیم و نفس مطمئنۀ او محل تَلالُ انوار علم و حکمت گردد و به قدر صفا و نورانیت دل، حقیقت اشیاء بر وی مُنْکَشَف شود و هر چیز را به جای خود شناسد. از این رو اصل و حقیقت تقوی، بلکه اصل هر فضیلتی و منشأ هر کمال و سرچشمۀ هر فیض و احسانی، توجه و انس و محبت و شناسایی پروردگار است.

سالک طریق حق باید مدام خدا را ذکر کند آن هم نه فقط ذکر زبانی مثل گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا «سُبْحَانَ اللَّهِ: منزّه است خدا»، اگر چه اینها بی‌فایده نیست، لکن زبان باید حاکی از قلب و دل باشد. اگر انسان قناعت به جنبانیدن زبان کند و دلش از یاد و توجه به او بی‌خبر ماند و در ذکر اسماء الهی نتواند از اسم به مُسمّی^۱ انتقال یابد، چگونه ممکن است از ذاکرین محسوب شود؟

حقیقت تقوی، انقطاع از خَلْق و توجه تامّ است به حضرت احدیت و به عبارت دیگر، نگاهداری قلب است از توجه به غیر حق. بعد از متوجه گردانیدن دل به حق، نوری از مبدأ فیاض ازلی به قلب انسان افاضه می‌گردد که در اثر آن، حالت و ملکه و قوّه‌ای پدید می‌آید که به واسطهٔ آن، استیلای بر نفس وی را آسان می‌گردد و آنگاه مخالف میل طبیعی سیر می‌نماید. از نتایج ممتاز تقوی، قبولی عبادات و اعمال است «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: خدا فقط از تقوایپیشگان می‌پذیرد».

تقوی را درجات و مراتبی است:

اول - خودداری از معاصی یعنی ترک محرّمات بلکه مکروهات، به این که چشم و گوش و تمام اعضای خود را از مخالفت و نافرمانی حق تعالی نگاه دارد.

دوم - به جا آوردن عبادات و طاعات از واجبات بلکه مستحبات، به این که خود را از مخالفت اوامر و نواهی شرعیه نگاه دارد، و عبادات و طاعات او به جهت رضای حق باشد نه به شوق بهشت و یا خوف از دوزخ، که عبادت او جنبۀ مزدوری و غلامی به خود گیرد.

سوم - خویشتن‌داری از آنچه نفس بهیمی و قوای شیطانی به آن مایل است.

البته اتصاف به صفت حمیدۀ تقوی مستلزم رنج و زحمت است، و بدون ریاضت و مجاهدت با نفس به آن مقام معنوی نتوان رسید. اگر سالک اندام خود را آلات نفس بهیمی قرار داده و رفتار هوی‌پرستان و هوسرانان را که اسیر سرپنجهٔ نفس بهیمی هستند، شعار خود سازد و با سرپنجه عقل، نفس را نفشارد هرگز نمی‌تواند قدمی فراتر نهاده روی دل از این عالم

فانی بی اعتبار بگرداند و با توجه به حق به عالم ربوبیت آشنا گردد و به حق پیوندد. در حدیث قدسی خداوند متعال می فرماید: «من غنی و بی نیازم، مرا اطاعت کن تا تو را غنی و بی نیاز گردانم. ای پسر آدم! من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم امر مرا اطاعت کن تا تو را زنده‌ای گردانم که نمیرد. ای پسر آدم! من هرچه خواهم، می‌گویم باش فوراً می‌شود، مرا اطاعت کن تا تو را چنان کنم که هرچه خواهی بگویی باش، پس موجود شود».

بنابراین، مؤمن کاملی که حائز کمال مرتبه عبودیت گشته، مظهر صفات حق می‌شود و حق تعالی سه صفت از اوصاف بزرگ خود را به عبد مطیع ارزانی می‌فرماید: اول - غنا. دوم - حیات همیشگی. سوم - خلافت.

پس ای سالک! سمع خود را نگهدار تا صوتی که موافق دین اسلام نیست، وارد آن نگردد و توحید که دربان دل است از ورود آن جلوگیری کند و سمع را به آب توبه و استغفار بشوید. بزرگان فرموده‌اند که در عالم قدس، مردان الهی حدیث دوست را می‌شنوند. سمعی که از آلودگی‌ها حفظ نشده چگونه می‌تواند حدیث یار را بشنود؟ زبان را از ناحق نگهدار، زبانی که ناحق گوید فردا که مردان الهی حدیث یار گویند، چگونه می‌تواند حدیث یار بگوید؟

ای سالک بر اداء فرائض و نوافل مواظب باش و به اعمال خود مُحاسب، تا فردا حقایق «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَيَّ أَهْلِهِ مَسْرُورًا: به زودی حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد» بر تو آشکار سازند. دست نگهدار تا جز بر دامن دوست نرسد، قدم نگهدار تا جز بر زمین فرمان نرود. این هنوز ورع عام است، که اجتناب از محرّمات و احتراز از امور نابایسته و ناشایسته و مشغول شدن به امور بایسته و شایسته است.

ورع خاص، ورع دل است که انسان جز در عالم حقیقت فکرت نکند، و اگر خاطری ناحق به دل او راه یابد آن را به جاروب توبه و استغفار برود، و آرزوهایی را که شهوات در دل افکنده به نیروی توکل و خوف برطرف سازد.

ای سالک! اگر خواهان سعادت هستی بدان که در طَبْلَةُ پیرزن، کبریت احمر نیابی که آن را مکان خاصی است. حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بی‌خبران چه جویی که نیابی. آنان از مَخْذُولان درگاه حقّند، ظاهراً خود را به لباس اسلام آراسته‌اند ولی باطناً لباس کفر در بر کرده‌اند. عاقبت کردار بی‌ایمان ایشان و ریاضات و مجاهدات بی‌معنی ایشان «تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً: در آتشی سوزان درآیند» است، لکن عاقبت مردان الهی که خورشید

اسلام بر دل آنها می‌تابد و باد کرامت از پردهٔ عنایت بر سرای تقرب ایشان می‌وزد «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ: در بهشت برین هستند» است.

در مقام رضا و موعِد لقاء اگر طالب سعادت بداند که کدام راه را باید اختیار کنی. اگر خواهی امروز کُلِّ لطفِ «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ: در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است» بر دیدهٔ تو کشند، گردِ سُمِ براقِ اسلام بر دیدهٔ عقل کش و پای از قید و بند اسلام در مَکَش. اگر خواهی که حقایق را بر تو آشکار سازند، خود را با زینت تقوی مزین نما تا تو را در ردیف کسانی قرار دهند که «وَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ: و آنان را پاداشی بی‌منت و بی‌نهایت خواهد بود». آری فرشتهٔ سعادت در پردهٔ عنایت مَتَوَّارِ است تا کی بیرون آید و دست بر دوش که نهد.

نفس اماره و نفس مکرمه

کلمهٔ نفس در قرآن مجید در همهٔ موارد معنای واحدی ندارد. در یک سلسله آیات به معنای نفس اماره است مانند «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ: کسی که از مقام پروردگارش بیم نماید و نفس خود را از هوی پرستی نهی کند، بهشت جایگاه اوست. یا در آیه «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ: آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش قرار داد؟» مراد از نهی نفس از هوی در آیهٔ اوّل و هوی در آیه دوم همان نفس اماره به سوء است که شدیداً مورد عتاب قرار گرفته و نباید آنی از آن غفلت نمود.

در آیات دیگری بر خلاف آن، نفس به معنای نفس مکرمه است که از آن تجلیل و تکریم شده مانند «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ: مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را از یاد خودشان برد». و در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: بگو ای پیامبر زیانکارترین مردم کسی نیست که امکانات مادی خود را در دنیا از دست دهد، بلکه کسی است که نفس خود را از دست بدهد» در این آیات مراد نفس اماره نیست که فراموشی آن اولیٰ باشد، بلکه نفس مکرمه است که بالاترین سرمایه برای انسان است، همان شخصیت روحی او که هر کسی آن را ببازد، همه چیز خود را باخته است.

بزرگان و پیشوایان عظام دین نیز در این باب نکات ارزنده‌ای بیان نموده‌اند. مولای متقیان

می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمْسِي وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ: مؤمن کسی است که صبح و شام نکند مگر این که نفسش مورد بدگمانی او باشد». در اینجا مراد نفس اماره است، لکن آنجا که در وصیت‌نامه‌ای به فرزند گرامیش حضرت مجتبی^(ع) می‌نویسد: «ای فرزند گرامی، نفس خود را گرامی و محترم دار، مگذار به پستی گراید زیرا اگر چیزی را از نفس دادی، چیز دیگر جای آن را پر نمی‌کند» مقصود نفس مکرمه است. حضرت صادق^(ع) نیز در پاسخ این سؤال که با عظمت‌ترین مردم در دنیا کیست؟ در شأن آن فرمود: «کسی که نفس خود را با دنیا برابر ننموده، عوض نکند».

اگر کسی مقام و مرتبه و رفعت و جلالت و نبالت نفس را بشناسد، هرگز حاضر نمی‌شود که او را مشغول به افعال قبیحه سازد یا متخلّق به اخلاق رذیله کند و یا معتقد به عقاید باطله نماید. زیرا نفس از مقام شامخی به این عالم انحطاط و پستی آمده، او صاحب علم و قدرت و رفعت و دارای مناعت و مجد و بزرگواری است؛ آن علم و قدرتی که مظهر علم و قدرت الهی است.

نفس محبوب است و شناخته نشود مگر به دیده‌ای که از حق تعالی افاضه گردد، در این مقام به عیوب خود بینا شده و عقل را همواره عقال و پابند خود قرار دهد. نفس امری است ربّانی و سرّی است سبحانی و عارف نباید او را به مُشتهیات فاسده و آرزوهای باطله مشغول سازد، تا به نور تجلّی حق بینا گردد و غیر او نبیند. بهترین مشاغل برای سالکین و عارفین حق، اشتغال به تزکیه و تخلیه و تحلیه نفس است برای حصول روحانیت و نورانیت. سیر در منازل انسانی و اخلاق روحانی، بدون تحقق دوستی و محبت خداوندی میسر نشود، چنان که حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: «خدا فرد است و دوست دارد قلبی را که در محبت او منفرد باشد».

مانعی از موانع سیر عارف طریق حق، پیروی هوای نفسانی است، این مانع بدون زهد رفع نشود و حصول کمال زهد، بدون ریاضت ممکن نیست.

ریاضت در عرف عرب، رام کردن حیوانات را گویند به منع آنها از حرکات غیرمطلوبه و عادت دادن آنها در اطاعت صاحب خویش. در این موضع مراد از ریاضت، منع نفس حیوانی است از انقیاد و مُتابعت قوه شهویه و غضبیه و آنچه به آن دو تعلق دارد، و ملکه گردانیدن نفس انسانی است با دستورات شرعیه.

مقصود از ریاضت، صبر بر رفع موانع طریق حق است از مشاغل باطنیه و ظاهریه و ملکه گردانیدن نفس انسانی است بر ثبات آنچه باعث رسیدن اوست به فیوضات الهیه. بعضی به غلط گمان کرده‌اند که عارفان به حفظ نیروی بدن و رعایت بهداشت بی‌اعتنایند. این امری است خلاف عقل و در حدّ خود محال، زیرا ممکن نیست کسی خود را مکلف داند و وسیله اداء تکلیف را که نفس و بدن است، ویران سازد و از بین برد. نیروهای بدنی سبب آبادی جان است و سالک به وسیله بدن و نیروهای آن می‌تواند به مرتبه کمال ارتقاء یابد، نهایت آن که باید این قوا مُسَخَّر انسان باشند نه مسلط بر او.

آنچه برای سالک اهمیت دارد، ترک تعلق و دلبستگی است. کسی که مستغرق شهوت گردد و جز کامجویی و هوسرانی مقصدی نداشته باشد؛ راه به جایی نبرد لذا عارفان مقصد عالی و مقام بلند انسانی را به سالکین شرط کرده‌اند. چون حصول این مقصود بدون ترک هوی و هوس میسر نیست، کشتن نفس را به معنی حقیقی آن به رهروان و سالکان طریق حق توصیه و این تخلیه را مقدمه تخلیه شمرده‌اند.

سالک طریق حق باید همواره از کیده‌های نفس اماره و شیطان رجیم به خدا پناه برد. چه مثل عقل و نفس، دو شخصی را ماند که با یکدیگر در کمال عداوت و خصومت بوده و به دست هر کدام از آن‌ها حربه‌ای باشد که مترصد و منتظر غفلت دیگری است که به محض غفلت او را به قتل رساند؛ کسی که در این معرکه موفق و مؤید گشت، به نفس‌گشی رستگار گردید.

مراد از نفس‌گشی منع نفس است از مُشتهیات فاسده و آرزوهای باطله و وادار نمودن اوست به عبادات و اطاعات شرعیه طوعاً و کرهاً، یعنی چه طائع باشد و چه کاره. و نیز از اقسام نفس‌گشی، ترغیب اوست بر دوستی آخرت و اعراض از دار عاریت.

سالک باید مُلتفت باشد از مکائد نفسانی و اغوائت شیطانی که مبدا عمل و اطاعت و عبادت خود را قیمت نهد و بزرگ شمارد، و یا او را گرفتار ریا و به خلق نمودن و یا اقبال آنها به دست‌بوسی و تبرک‌جویی به او و یا منتشر شدن نیکی او در میان مردم نماید. از علایم مبتلایان به این امراض آن که در محضر خلق مبالغه در عبادت و اطاعت کنند و در خلوت، سستی و کاهلی ورزند و در مجالس و محافل تَفَوُّق و تَرَفُّع جویند. این حالات و صفات در حقیقت، شرک بالله است و اعظم گناهان.

کسی که نفس اماره را نه تضعیف که تقویت هم کرده و معبود خویش قرار داده، چگونه می‌تواند خدا را عبادت کند؟ عبادت واقعی از آن کسانی است که نفس خود را گرامی ندارند و

در تقویت شخصیت روحی خود بکوشند.

عبادت یعنی خارج شدن از محدوده خودی و بیرون شدن از آمال و تمنییات. کسی که تابع نفس اماره خود شود، او چگونه می‌تواند از محدوده خویشتن خارج گردد؟ فقط آنان که در تجلیل و تقویت نفس مکرّمه کوشیده‌اند، می‌توانند از آرزوهای دنیوی و حتی اخروی خارج شوند و به مقام انقطاع از ماسوی‌الله برسند.

عبادت یعنی استغاثه و التجاء و انقطاع، اسیران و بردگان نفس کجا و انصراف از ماسوی‌الله کجا؟! عبادت راستین یعنی نایل شدن به مقام مشاهده جمال حق. در دعای سحر آمده «الهی از تو جمال و زیبایی را خواهانیم»، کسانی می‌توانند به مقام ادراک و شهود جمال ازلی و زیبای مطلق نایل گردند که شخصیت روحی خود را تقویت و نفس اماره را تضعیف کنند، از خودستایی‌ها و خودپرستی‌ها در گذرند و به مقام انقطاع رسند و به صفات ثبوتیه و سلبیه الهی متّصف شوند، همان که عده‌ای از عارفان طریق حق آن را صفات جمالیّه و جلالیه اصطلاح کرده‌اند.

زیباشناسی در پرتو تزکیه نفس

از مهم‌ترین وظایف سالک این است که زیباشناس باشد، بداند زیبایی چیست و زیبا کیست و گرنه خود را در فضای محدود و منحوس هوی‌پرستی محبوس می‌نماید. منطقیون در برابر این موضوع که زیبایی چیست و زیبا کیست، در پی آنند که زیبایی از کدام جنس و فصل است، آیا از مقوله کمیات است یا کیفیات، انفعالات یا اضافات، جواهر یا اعراض و این که آیا می‌توان برای آن فرمولی تهیه کرد یا نه؟

امور فوق‌الذکر همه مربوط به زیبایی ظاهری و جزئی است، اما زیبایی منحصر به زیبایی ظواهر نیست. در مقابل زیبایی ظاهری، انبوه زیبایی‌های باطنی قرار دارند و در میان آنها، کامل‌ترین و عالی‌ترین زیبایی نمایان است؛ چنان زیبایی که کیستی و چیستی بر آن راه ندارد. در برخی مردان الهی نیز در مقام اتصال، چیستی و چگونگی نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا چنان زیبایی «مِمَّا يُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ»: از اموری است که ادراک شود ولی به وصف در نیاید». خوشا به حال آنان که چنین زیبا و زیبایی را مشاهده نموده‌اند.

کسی که از زیبایی‌های باطن و زیبای مطلق بی‌خبر است و زیبایی را تنها در ظواهر می‌داند، او حقیقتاً زیبایی را درک نکرده است. هر یک از حواس نوعی زیبایی را درک می‌کند،

چنان که ادراک زیبایی‌های گل‌ها، ستارگان، زمین و آسمان، اقمار و شُموس، طلوع و غروب آفتاب همه مخصوص قوهٔ باصره است و سایر قوا مانند سامعه، لامسه، شامه و ذائقه را از آن بهره‌ای نیست. زیبایی زیبای حقیقی را تنها دیدگان عقل سلیم می‌تواند مشاهده کند. البته چون انسان خود را به این مقام رساند، آنگاه حتی دیدگان و سمع و شامه و لامسه و ذائقه ظاهری او هم زیبایی حقیقی را ادراک می‌نماید، زیرا همهٔ آنها تحت فرمان عقل الهیند و در این مقام، انسان در اوجی برتر از احساس و خیال قرار گرفته است.

حس زیبایی‌شناسی، این نیروی مقدس را خداوند تعالی در انسان به ودیعه نهاده است. عده‌ای برآنند که این سرمایه‌های وجدانی و فکری پس از احساس و تجربه حاصل شده است. گویند که ذهن در ابتدا خالی محض بوده و سپس اینها از روزنه و دروازه‌های حواس وارد شده‌اند؛ لکن بعضی معتقدند که محتویات قلبی و ذهنی و احکام آنها دو بخش است: قسمتی از آنها پس از احساس حاصل شده و قسمتی دیگر فطری انسان است. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَهَا وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّيَهَا وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّيَهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا» سوگند به خورشید و تابندگیش، سوگند به ماه چون پی خورشید رود، سوگند به روز چون زمین را روشن گرداند، سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد، سوگند به آسمان و آن که آن را برافراشت، سوگند به زمین و آن که آن را گسترد، سوگند به نفس و آن که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاریش را به آن الهام کرد، و هر که آلوده و مدفونش ساخت قطعاً در باخت».

سوگند آخر به صراحت دلالت دارد که به طور حتم و یقین، فُجُور و تقوی فطری است. انسان از ابتدا مجهز به این الهامات فطری گردیده و غریزهٔ زیبایی‌شناسی در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است.

در زمان حضرت رسول اکرم (ص) فردی به این آیه شریفه برخورد: «تَعَاوُنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَيَّ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید»، خواست معانی حقیقی بر و تقوی و اِثم و عُدْوَان را بداند، پیش آن بزرگوار رفت. حضرت فرمود: «قبل از این که پرسش کنی آیا مایلی که سؤال تو را اظهار کنم؟» عرض کرد بفرمایید یا رسول الله. حضرت فرمود: «تو آمده‌ای که از معانی حقیقی بر و تقوی و

اثم و عدوان بپرسی»، آنگاه انگشت مبارک خود را به سینه آن مرد گذاشت و فرمود: «این سؤال را به قلب خود مطرح کن و پاسخ را از دل خود بشنو، زیرا خداوند فجور و تقوی را بر دل انسان الهام فرموده است». البته در این راه انسان محتاج مربی حقیقی است که حس و درک زیبایی‌شناسی او را پرورش دهد.

زیبایی حقیقی در عوالم باطنی است و آنچه در این جهان ظاهر شده، جلوه‌ای از زیبایی آنجاست و آخرین مرحله ادراک زیبایی، مشاهده جمال ازلی است. بنابراین باید به ادراک زیبایی‌های باطنی پرداخت. چه بسیارند افرادی که زیبایی و جمال را تنها در ظواهر مشاهده می‌کنند و به علت بی‌خبری از زیبایی‌های باطنی، زیبایی صاحبان اخلاق و صفات الهی را مشاهده نمی‌کنند. اما آنان که معتقدند زیبایی‌ها در اخلاق الهیه است، می‌کوشند این حس زیباشناسی را در خود و دیگران زنده کنند.

یکی از وظایف مهم رهبر و مُرشد حقیقی، پرورش حس زیباشناسی در طالبین است. کسانی که زیبایی را در مکارم اخلاق مشاهده کنند، غیبت نکرده و دروغ نمی‌گویند. کسی مرتکب دروغ‌گویی و خیانت می‌شود که زیبایی راستی و امانت را مشاهده نکرده باشد، باید در اینان حس زیباشناسی را پرورش داد.

بدبخت‌ترین فرد کسی است که در محدوده زیبایی‌های ظاهری محبوس باشد. کسی که اسیر نفس و ظواهر باشد و خود را در فضای محدود و منحوس عالم نفسانی محبوس کند، راه حریت و کمال را بر دل و جان خود مسدود می‌سازد. بزرگ‌ترین دام شیطانی عشق به ظواهر است که روح و دل او را از تکامل باز می‌دارد و توان انجام شایسته وظایف را از او سلب می‌نماید.

افرادی که از زیبایی‌های روحی و باطنی بی‌خبرند، باید خود را به دیار عاشقان حقیقی برسانند و خویشتن را در معرض طوفان‌های شدید کلام بزرگان قرار دهند، تا ابرهای سیاه خودپرستی را از افق فکر آنان پراکنده سازد و به ودایع «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا: سوگند به نفس و آن که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد» رسانده و به ادراک زیبایی جمال ازلی موفق گرداند.

بزرگان اتصالاً هشدار می‌دهند که ای مردم دنیا به عهد الهی وفادار شوید تا دنیا شما را نفریبد! بدانید آنجا که مکرپردازی و حيله‌گری، هشیاری نامیده شود، هشیاری‌ها به واسطه

تخدير عامل خودخواهي از عرصه حيات رانده شده‌اند!

ای مردم دنیا! شما از خود بیگانه‌اید، بیایید خود حقیقی را بشناسید. مادام که انسان بیگانگی از خود و پستی و حقارت آن را درک نکند، به خودآشنایی نرسد. خودآشنایی زمانی آغاز می‌گردد که آدمی طعم تلخ از خودبیگانگی را چشیده و خودهای گذشته و فرسوده و فعالیت‌های منحوس و تکراری را از خود طرد کند. حصول این موفقیت منوط به درک عظمت استعدادهای خود است. چه در آن صورت نمی‌گذارد این عظمتها به قلمرو بیگانگی از خود برگردد، و آن خودی را که سرمایه سعادۃ ابدی است، ارزان بفروشد؛ چنان که قرآن مجید در حق آنان می‌فرماید «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: از مردمان کسی است که خود را برای رضای خدا می‌فروشد».

در این تحولات، خودهای گذشته و فرسوده مورد بیگانگی قرار می‌گیرند و خودهای تکامل‌یافته‌تر با چهره زیبا وارد درون می‌گردند، در این مقام است که اجازه ورود به حوزه لقاءالله و رضوان‌الله در ایام‌الله حاصل می‌شود.

آری کسی که خود را بشناسد، راه حق را طی می‌کند و خویشان را در مجرای معامله‌گری با هوی و هوس قرار نمی‌دهد. اما فردی که قدرت حق‌گویی ندارد، چگونه می‌تواند شخصیت با عظمت مردان الهی را بشناسد. او که نادان به خویشان است، به نیازهای باطنی خویش هم نادان خواهد بود و آن که خود را شناخت، نیازهای معنوی را خواهد دانست.

اساسی‌ترین نیازهای باطنی انسان تصفیه و تزکیه است که علت خودشناسی و زیباشناسی است. هرچه این تصفیه و تزکیه در سطح بالاتری به مقام تحقق برسد، حجاب‌های باطنی از چهره زیبای شخصیت او بیشتر برداشته شود. عاشقان جمال حق آنانند که به کلی آن حجاب‌ها از چهره خود حقیقی ایشان برداشته شده است.

تزکیه، تبخیر معنوی نفس

انسان مرکب است از دو عنصر یا دو قوه مخالف و متخاصم: جسمانی و روحانی، حیوانی و انسانی، سفلی و علوی. عنصر عالی و ملکوتی را نفس ناطقه و عنصر سفلی و جسمانی را نفس حیوانی نامند. در این عالم انسان موظف است که نفس حیوانی را در خود تربیت نموده، آن را نورانی‌تر و لطیف‌تر کند تا بتواند خود را از آرایش‌ها پاک و صاف نماید و وحدتی کامل تشکیل داده، دو گانگی را مبدل به یگانگی گرداند و به مقام وصلّت رسد.

بنابراین در پاسخ این سؤال که آیا نفس ناطقه کامل است یا ناقص، توان گفت که نفس ناطقه کامل به شرط است، یعنی خود کمال ذاتی دارد ولی تجلی آن مشروط بر این است که به وظیفه اصلی و حیاتی خود عمل کرده، نفس حیوانی را از جنس خود سازد. چه نفس حیوانی در پای نفس ناطقه مانند زنجیری است که او را از پرواز در فضای آزاد عالم ملکوت باز می‌دارد؛ و تا این زنجیر را در پای دارد نمی‌تواند با روح ملکوتی امتزاج و اتحاد کند.

تزکیه نفس شبیه تصفیه آب استخری است که قسمت بالای آن به علت مجاورت با هوای صاف و باد، پاک‌تر و صاف‌تر است، ولی قسمت پایین آن به جهت مجاورت با گل و لای و سایر اشیاء ساقط شده در آن، همیشه ناصاف و پر از لجن است.

طبقه فوقانی و صاف آب استخر، مثال نفس ناطقه است و قسمت پایین آن، مثال نفس حیوانی. این آب وقتی می‌تواند به آسمان صعود کرده و با ابر وصلت نماید که به کلی بخار شود و کیفیت خود را تغییر داده و لطیف‌تر گردد. در جریان این تبخیر، مواد کثیف و سنگین در ته استخر باقی می‌ماند؛ این مواد مثال عناصر مادی است که پس از مرگ از هم گسیخته شده در روی زمین باقی می‌ماند.

کیفیت تبخیر آب استخر و پیوستن آن به ابر که شبیه رسیدن نفس ناطقه است به عالم ملکوتی، بر دو گونه است: یکی واگذاشتن آن به جریان طبیعت تا به وسیله باد و حرارت آفتاب تبخیر شود. ولی این حال مدت‌ها طول می‌کشد و شاید در ضمن آن، آب استخر به قدری متعفن گردد که هوای اطراف خود را فاسد ساخته مایه بسی امراض مهلک شود. حال مردمان کوتاه‌بین غافل که مدعیند باید دم را غنیمت دانست و خوش بود و هنوز وقت برای اصلاح نفس باقی است، شبیه به حالت همین استخر است.

راه دیگر و بهتر برای تبخیر آب استخر، استفاده از ابزار و ماشین‌های صنعتی در دسترس است که می‌توان آن را در ظرف چند ساعت یا چند روز تبخیر و تقطیر کرد. در این صورت اولاً تبخیر سریع‌تر انجام می‌گیرد، ثانیاً به واسطه تقطیر می‌توان آن آب را در کارهای مفیدی مانند آبیاری باغ و بوستان و گلزارها حتی برای نوشیدن و مصارف بهداشتی به کار برده و نتیجه بهتری بدست آورد.

در تزکیه و تصفیه نفس حیوانی که نوعی تبخیر و تقطیر معنوی و روحی است، نفس ناطقه از آلودگی‌ها و گل و لای مواد و صفات حیوانی و هوی و هوس‌های نفسانی آزاد می‌شود، آنگاه نفس ناطقه به جهت آزادی و سبکباری می‌تواند در عالم اعلی^۱ به پرواز درآید.

بنابراین همانند تبخیر آب استخر، برای تبخیر معنوی نفس و تصفیه و تزکیه آن دو راه داریم: یکی واگذاشتن آن به جریان طبیعت تا به تدریج نفس حیوانی قوای خود را تحلیل برد و سست و ناتوان گشته، نفس ناطقه از فشار و تسلط آن آزاد گردد و عقل سلیم را در زندگی خود رهنما و پیشوا قرار داده شایسته صعود به عالم ملکوتی گردد، این کار امکان‌پذیر است، لیکن چه بسا میلیون‌ها سال به طول انجامد.

دیگر این که انسان به حسب خلقت خود دارای عقل و اراده است، بدین سبب مأمور و مکلف است که این راه را کوتاه‌تر سازد و به تسریع جریان قانون طبیعت و ناموس تکامل یاری کند. عملاً هم بشر این کار را در زندگی مادی خود به وسیله کوشش‌های فراوان و کشف‌ها و اختراعات و تأسیسات و تشکیلات سیاسی و اقتصادی و تجاری و اجتماعی به جا می‌آورد و به جریان طبیعت وا نمی‌گذارد.

چنان که علمای فنی و مخترعین با همت خود اسباب و ابزارهایی برای تبخیر و تقطیر آب و سایر کارهای زندگی به‌وجود آورده‌اند که هزاران بار کار طبیعت و انسان را آسان‌تر و سریع‌تر کرده است، همین‌طور علمای فنون روحی و دانایان جهان معنوی و اخلاقی در نتیجه قرن‌ها کنجکاوی و تجربه‌های سخت و دردناک در نفس خود و دیگران، وسایلی برای تبخیر و تقطیر نفس حیوانی کشف کرده و در پیش نظر طالبان علم و معرفت و عاشقان حقیقت نهاده‌اند، تا صاحبان ذوق و همت با بهره‌گیری از آن وسایل، راه تکامل و آزادی نفس خود را آسان‌تر و نزدیک‌تر گردانند و هرچه زودتر به سر منزل مقصود که کمال نفس است، برسند.

برای تسهیل امور و پیروزی در این مرحله هولناک، فیض و عنایت خداوندی اسباب و نیروهای بزرگی در اختیار بشر نهاده که عبارتند از نیروی سنجش و اندیشه و خرد، ایمان و اراده، مربیان واقعی و محبت و عشق که به منزله زاد راه و اسباب سفر نفس ناطقه‌اند.

آنان که به حقیقت نرسیده‌اند، بدین علت است که نور حقیقت و معرفت بر ایشان نتابیده تا با درخشش خود رنگ ظلمت را از صفحه دل ایشان بزدايد و مس وجودشان را در بوتۀ عشق و معرفت گداخته مبدل به زر ناب گردانند.

تزکیه و ادراک لذات برتر

اختیار و برگزیدن لذاذ عقی و باطنی با مراتب تزکیه نفس و فعلیت قوای معنوی ارتباطی تام دارد. لذت و آلم را با ادراک رابطه‌ای مستقیم است؛ اگر ادراک نباشد لذت و المی

نیست. مُدرکات ملایم و سازگار با قوای ادراکی، لذت است و مُدرکات ناملایم و ناسازگار با آنها، الم. مُدرکاتی که با قوای ادراکی نه سازگار است و نه ناسازگار، در آنجا نه لذتی است و نه المی. هر قوه‌ای در انسان برای فعلی خاص خلق شده، امور ملایم با مقتضای طبع آن قوه مدرکه، لذت و خلاف آن، الم است. البته در هر شرایطی احساس و ادراک لذت حقیقی نیست. زیرا در اثر انحرافات طبع از فطرت مانند بروز آفات و عوارض، عادات ناپسند، ضعف و ناتوانی و غفلت و بی‌خبری، ادراک لذت حقیقی امکانپذیر نیست.

ادراک را مراتبی است؛ ادراک حسی ناشی از حواس ظاهری و ادراک باطنی ناشی از قوه عاقله است. اوّلی مختص شاغلین به امور نفسانی است و دومی برای آنان که به کلیّ از امور نفسانی اعراض می‌نمایند.

ادراک لذت یا الم از چند جهت است: یکی مربوط به مراتب عالیّه و یا سافله قوه مدرکه، که هرچه ادراک قوی‌تر و عالی‌تر، درک لذت بیشتر. دیگری از جهت معانی مُدرکات، که بسته به مراتب عالیّه مُدرکات از لحاظ زشتی‌ها و زیبایی‌های حقیقی، احساس لذت و الم شدیدتر است.

بنابراین ادراک لذات واقعی برای همه یکسان نیست، هر کسی به درجه قدرت معنوی قوای مدرکه باطنی خود، احساس لذت می‌کند. از این‌رو برخی از اعراض از امور نفسانی لذت می‌برند، و بعضی از استقبال و برخورداری از نفسانیات.

افرادی که در اثر تزکیه نفس و تقوی مراتب ادراکشان عالی‌تر است، لذاذ باطنی و الهی را بر لذاذ حسی ترجیح می‌دهند. اما صاحبان ادراک ضعیف، لذاذ حسی و حیوانی را اختیار می‌نمایند، زیرا همانند کودکان هنوز قوای عالیّه‌شان تکامل نیافته است. تمایل بی‌خردان نیز بر لذاذ حیوانی است، زیرا قوای عالیّه آنها به هلاکت رسیده و از مراتب عقلی بی‌بهره‌اند!

پس دو گروه از لذاذ معنوی بی‌بهره بوده مشتاق لذاذ ظاهری هستند: اوّل آنان که قوای عالیّه آنها تکامل نیافته و یا اندکی از لذاذ رحمانی برخوردارند. دوم افرادی که قوای عالیّه آنان تباه شده است.

مادام که سالک ذائقه طبیعی و بهیمی خود را تغییر نداده و در او ذائقه الهی پرورش نیافته، لذاذ دنیوی و شهوات نفسانی در ذائقه او شیرین‌تر است. در این صورت او چگونه می‌تواند از رشد قوای عالیّه برخوردار گردد و خود را به مردان اهل وصال رساند؟! سالک الهی باید خویشتن را از بند اسارت دنیا برهاند، لباس حیوانی را از خود دور نموده

مُلَبَّس به لباس انسانی شود؛ مراحل حیوانی را یکی پس از دیگری طی کند که هر یک از صفات حیوانی بندی است که او را از رشد و کمال باز می‌دارد.

مردان الهی آنانند که این مراحل را پیمودند و اسیر نفس اماره و دنیا نگشتند. آنان را ذائقه دیگری است، لذاذ دنیوی و شهوات نفسانی در کام جان آنان بسیار تلخ است! البته گاهی استیلای بعضی بیماری‌ها نیز ذائقه ظاهری انسان را عوض می‌کند، به طوری که بسیاری از ثمرات و مأكولات شیرین حتی عسل مُصَقّی^۱ نیز در ذائقه او تلخ می‌شود، اما تغییر ذائقه مردان حق را علتی دیگر است. آنان در اثر توجه به باطن و شدت تزکیه نفس بدان مقام رسیده‌اند؛ واقعاً شجاعت و شهامت این است که انسان بر نفس خود غالب آید «اَلشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ: قوی کسی است که بر نفس خود پیروز گردد».

مراتب نیروی ذائقه باطنی هر کس به نسبت مراتب مجذوبیت و انس او به درگاه الهی است. هرچه مراتب تزکیه سالک عالی‌تر، برخورداری او از جَذَبَات الهی بیشتر و مجذوبیتش افزون‌تر. آری لذاذ نفسانی و تجملات و مقامات دنیوی در ذائقه مردان الهی تلخ است، زیرا که به گم‌ند جذبات الهی گرفتارند. آنان را از مَشْرَبی دیگر چاشنی چشانیده‌اند، دل آنان به نور «اَلْاِبْدَانُ يَذْكُرُ اللّٰهَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد» روشن و اطمینان قلبشان از جذبات الهی است. آنان شایسته‌اند که بگویند ما هنوز مست از باده آلتسیم، این سرمستی شراب خطاب «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ: آیا پروردگار شما نیستم؟» آنان را باقی است و زایل نگردد. آنان عارفانی هستند که نعمت‌های دنیا و عقبی حتی نعیم هشت بهشت، نُقل محفل ایشان را نشاید. آنان در اثر کمال تزکیه نفس در جاذبه تامّ الوهیت قرار گرفته، بدانجا رسیده‌اند که خدای تبارک و تعالی همانند محبوبین درگاهش، در حق آنان هم اراده طهارت فرموده است، البته اراده طهارت تشریعی نه تکوینی.

استماع کلام مردان الهی و مطالعه و تعمق در معانی لاهوتیه آن می‌تواند بر مراتب معنوی قوای عالیّه انسان‌ها بیفزاید، در آن صورت احساس لذت حقیقی به تمام معنی نصیب انسان شده از لذاذ شیطانی اعراض خواهد کرد. در پیشگاه الهی، برترین امتیاز از آن کلام و عملی است که توحیدی باشد. حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء نه تنها کلامشان، که همه حرکات و سکنات و اهداف و نگاه و تفکرشان توحیدی است.

علاوه بر کلام الهی، تعالیم عالیه بزرگان نیز ظواهر و بواطنی دارد، و در قبال هر معنای

ظاهریه یک معنای باطنیه و از هر معنای باطنیه، معانی باطنیه دیگری قابل اخذ است. چه آن کلام، کلامی عینی است که از عالم اعلیٰ بی واسطه به آنان القاء و تعلیم می شود. اما وقتی آن حقایق در قالب کلام ظاهری در می آید تا حدی رنگ و لباس مادی می پذیرد. تنها عاملی که می تواند این قالب و لباس را برداشته و طالب الهی را به لب مطلب و مغز حقایق برساند، همانا تزکیه و تصفیه نفس است.

طالبین باید بدانند که اخذ کلام ظاهری چه در قالب مکتوب یا به وسیله استماع، بدون تزکیه نفس، سبب افزایش رنگ های مادی است، لکن پس از تزکیه و تهذیب آن رنگ از بین رفته، می توانند به مقام ادراک و وصول کلام بی واسطه نایل شده، عینیت را مشاهده نمایند. ظاهراً افراد کثیری تعلیم و کلام بزرگان را در قالب الفاظ مادی دریافت نموده اند، ولی آنان نه خود توانسته اند حقیقت را مشاهده کنند و به وصال عینیت رسند و نه جزیی از آن حقایق را به سایرین تفهیم کنند.

خویشندناری، سرمایه حقیقی

لازمه تزکیه و تهذیب نفس، بازرسی حواس باطنی و ظاهری و مالکیت یکایک این قواست تا سرمایه حقیقی حاصل شود، زیرا سرمایه هر کس آن مقداری است که در تصرف اوست و آنچه در تصرف او نیست، از آن او نخواهد بود.

بنابراین وقتی انسان یکایک قوای خویش را به تصرف درآورد، از جهت تملک آنها مالک بر نفس خود می شود، و الاً به ناچار مملوک نفس می گردد. این که بزرگان فرموده اند خویشندار باشید، در واقع خویشنداری همان تملک نفس است. کسی که مالک نفس خود نیست، چگونه می تواند خویشندار بوده و از سرکشی آن جلوگیری کند؟!

خویشنداری حالتی است روحی و صفتی است که سبب توانایی شخص و برتری او بر دیگران است. بر اثر این صفت می توان به امور مطلوب و پسندیده در زندگی دست یافت و آنچه را ناپسند و نکوهیده است از خود دور کرد. در محیط مادی برای به دست آوردن متاعی، غالباً صرف پول کافی است، ولی در محیط معنوی خویشنداری لازم است. یعنی آدمی به نیروی معنوی و نیت ناشی از افکار عالی و بی غرضی می تواند امیدوار بوده، هرچه بخواهد از کالای این بازار تحصیل کند. لازمه خویشنداری و تهذیب نفس، توجه به خود حقیقی و رهایی از تن و عوارض آن است.

اهتمام عارف نمی‌تواند مصروف تن باشد، بلکه برعکس باید از امر بدن حتی‌الامکان دوری جسته و به پرورش روح اشتغال ورزد. امتیاز عارف به سایر مردم آن است که او بالاخص در اهتمام به امر روح و بیگانه ساختن آن از تن سعی می‌نماید. اما اکثر مردم گمان می‌کنند هر که از تمتعات دنیوی محروم بوده و استیفای لذت بدنی نمی‌کند، به طرز زندگی آشنا نیست! در تحصیل معرفت، شرکت دادن تن عایق و مانع است، زیرا مُدركات باصره و سامعه بدون تفکر و تعقل، خالی از حقیقت بوده افادهٔ یقین نمی‌کند. پس سایر قوا که ضعیف‌ترند، به طریق اولی^۱ بی‌اعتبارترند و نتیجهٔ تحصیل علم به مدد بدن، فریفتگی و ره بردن به خطاست. نفس به تعقل حقیقت را می‌یابد، و تعقل وقتی به طور صحیح انجام می‌گیرد که نه باصره مزاحم او شود و نه سامعه، نه لذت و نه الم، زیرا ادراک نفس به ذات است و تصرف او به آلات؛ لذا مباشرت بدن مزاحم تجرّد نفس و مانع کشف حقیقت است.

بهترین موقعی که نفس می‌تواند درک حقیقت کند، آن است که به خود فرو رود و تن را رها کند و فقط متوجه مقصود خویش باشد. کسی که تفکر و تعقل خود را بر باصره و سایر حواس جسمانی مبتنی ننماید و عقل را مَشوب نسازد، می‌تواند بدون وساطت چشم و گوش، مطالب را به قوهٔ فکریه و عقلیه به نظر گیرد.

بنابراین سالک طریق حق باید بداند که عقل الهی در تعقیب مطالب خود یک راه بیشتر ندارد و آن رهایی از تن است. آدمی تا گرفتار تن بوده و نفس او مبتلا به فساد جسمانی است، درک حقیقت ممکن نخواهد شد، چه عوارض گوناگون بدنی و ابتلای به امراض، مزاحم تحقیقات است. علاوه بر آن امیال و شهوات و خوف‌ها و نگرانی‌ها موجد تخیلات بی‌شمار است که در بین تحقیقات داخل شده و سالک را مشغول و گرفتار می‌نماید و مانع تمیز حق و باطل می‌گردد؛ پس درک حقیقت به تهذیب نفس میسر است.

تهذیب نفس یعنی جدا ساختن آن از تن و ممارست بر این که در خود فرو رفته و خویش را جمع‌آوری کند و حتی‌الامکان از معاشرت بدن احتراز ورزد تا در دنیا و عقبی از گرفتاری‌ها رهایی یابد.

عارف الهی نه تنها از مرگ متألم نگردد که همواره در تلاش آماده ساختن خود برای آن است، چه تألم از مرگ نقص بزرگی است. مرگ برای عارفان هرگز موجب ترس و وحشت نیست، آنان واقفند که حصول کمال حکمت جز در حیات دیگر امکان‌پذیر نیست. کسی که از مرگ متألم و متأسف است، او نه عارف است و نه طالب حکمت، بلکه عاشق تن و فریفتهٔ مال و

جاه است. بالاترین امتیاز برای انسان عشق به خداست، عشق به حقیقتِ مرگ است. هر کسی که مراتب عشق خود را به کمال رساند، حقیقت عشق به مرگ از جان او سر می‌زند زیرا که وعده‌گاه لقاء آنجاست. مرگ حرم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، مرگ مَمَرِ زَوَّارِ حق است. مرگ مرکز عزّ عارفان است. دینداران را تاج کبریاء و کرامت به دروازهٔ مرگ بر سر نهند. برخورداران شریعت را توقیع دولت به درِ مرگ عنایت کنند. مرگ طلیعهٔ عنایت ازلی است.

عارف پاکدل و عفیف است. عَقَّتْ آن است که انسان بندهٔ خواهش‌های نفسانی نباشد، اکثر مردم از این فضیلت محرومند. این صفت شایسته کسانی است که تن را رها کنند و در عالم حکمت به سر برند. بسیاری از مردم که مرگ را از بزرگ‌ترین مصائب می‌پندارند، عفت ندارند و عفت ظاهری ایشان از بی‌عفتی است، یعنی حقیقت ندارد. اینان اگر ترک شهوتی کنند، به علت دلبستگی به شهوات دیگری است که از آن محروم نمانند؛ از بعضی لذات منصرف می‌شوند تا به لذاتی که مقهور آنند، نایل گردند. طریق وصول به حقیقت، این نیست که انسان شهوتی را به شهوتی و لذتی را به لذتی تبدیل کند.

بنابراین وقتی فضیلت توأم با حقیقت است که مقرون به حکمت بوده، از شهوت و ترس و غم و سایر نفسانیات مُبَرّی^۱ باشد. اگر فضایل از حکمت عاری و محل تبادل گردند، اسیر رذایل شده از زیور حقیقت و صفا عاطلند. این است که اگر قوَّت قلب و عفت انسان‌ها به محک آزمایش زده شود، حقارت اکثریت آنان عیان می‌گردد.

تنازع عقل و نفس

هر خردمند با سیری در خود، می‌یابد که اعمال بسیاری از او صادر می‌شود که نه تنها از آنها خشنود نیست، که بسیار هم از خویشتن شاکی و ناراضی است. اگر هر عمل اختیاری صادره از انسان به نحوی مورد رضایت اوست، پس این ناراضیتی و ناراحتی چیست؟

اهل معرفت می‌دانند که در نهاد انسان حتماً قوه‌ای وجود دارد که سبب صدور این اعمال می‌شود، زیرا محال است که شیء واحد اقتضای ضدّین کند. آن قوّه طبع یا نفس است که عقل الهی بر خواسته‌ها و اوامر آن راضی نیست مگر این که در محدودهٔ فرمان و مقررات او عمل نماید. انسان کدام یک از این دو قوه است، عقل یا طبع؟ شناخت حقیقت انسان با تفکر در نهایت حرکت او و تأمل در حالات بزرگان حاصل می‌شود. مسلماً انسان‌های پخته و مُنْتَهیان، در عقل قرار گرفته‌اند نه در طبع. حضرات رسل^(ع) و صدّیقین که در نهایت مراتب

انسانیت هستند، همه اهل عقلند نه اهل هوی و طبع.

بر صاحب عقل و همت است که استیلای قوه طبیعی و طاغیه را از قوه عقلیه دفع نماید و نگذارد که هویت حقیقی او را مغلوب کند. چه همواره آثار غالبیت در مغلوب ظاهر می‌شود، چنان که در افراد نفسانی این قوه هویت عقلانی آنان را در خود مستور نموده است.

قوه عقلیه با رهایی از فرمان قوه طبیعی، به اظهار معانی و بسط خواص بالقوه‌اش مشغول گردد، آنگاه انسان خود گمگشته را پیدا و ذات با عظمت خویش را مشاهده می‌نماید، و چه سعادتی از آن برتر! اما طبیعت نیش بر جوهر روح گمراهان زده، هیئتی طبعی و نفسانی متضاد با جوهر اصلی در آنان پیدا شده است، از این رو خود را از طبیعت دانسته و مقتضای جوهر روح را به فراموشی سپرده به تحصیل آن نمی‌پردازند. دردا بر آن ساعتی که از این مستی هشیار گردند و از این جنونِ افاقه یابند و این لبس و پوشش از آنان برخیزد، آنگاه خود را می‌یابند اما محروم از آنچه مقتضای اصلی ذاتشان است «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ» و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد و حال آن که آنها در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند».

از این رو بزرگان فرموده‌اند: ای گروه مؤمنین! بر زمین نیایید و خود را بر طبیعتی که خالق متعال آن را لاشیء خوانده فانی ندارید، به همت از سماوات بگذرید، آنجاست که جمال صمدیت به تجلی آمده روح پروانه‌وار بال و پر بکشاید، جذبات اشعه شمع، هستی پروانه بر باید و او را به تحلیه صفات شمعی خود بیاراید.

از جمله مواردی که سالک الهی ضمن سیر در اعمال خود بدانها پی می‌برد، لغویات است. ظاهراً لغو را معانی مختلفی است ولی باطناً در آنها اختلافی نبوده با هم متحدند. اعراض از لغو از فرایض دینی است که مؤمنین علی‌الخصوص و سالکین طریق حق و عارفان باید به شدت از آن بپرهیزند.

هرچه به دنیا و آخرت ضرر رساند، لغو است و اعراض از آن واجب، زیرا بر اساس حکم الهی هر مضرّی حرام است. اما عقلی کامل باید که فرمانده کل قوای مملکت بدن باشد تا بر قوای جسمانی، غضبیه و شهویه غالب شده و حدود آنها را تعیین نماید که به افراط و تفریط قدم نگذارند، ولی تا عقل مغلوب نفس و شیطان باشد، اعراض از لغویات محال است.

نفس، معدن شرور است چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: دشمن‌ترین دشمنان تو نفس توست. سالک علت عقب‌ماندگی و عدم طی مراحل را نه در هدایت و رهبری مرد الهی، که

باید در خود جستجو کند که در کجا و کدام نقطه قصور نموده است. اگر کسی دقیقاً به فرامین و راهنمایی‌های مردان الهی عالم و عامل گردد، در دنیا و عقبی رستگار می‌شود. عموماً نفس و شیطان بر آدمی غالبند، ولی برای بشر تکلیف مالاِطاق نیست، اگر اراده کند می‌تواند با تقویت عقلانی بر نفس غالب شود.

به طور کلی هرچه مقتضای نفس باشد، باطل است و تمام صفات نفس واجبُ الازاله و التبدیلند. نفس را همانند عقل صفات گوناگونی است که در اینجا به اختصار به چند صفت آن اشاره می‌گردد.

از جمله صفات نفس پُرگویی است. اسلام به تحصیل معرفت و کمال و اعراض از لغویات و سخنان بیهوده، اهمیت وافری داده است؛ حتی پاسخگویی به سؤالی که از او نشده یا پرسش از محل رفت و آمد دیگران را در ردیف لغویات دانسته است، زیرا از امثال این نوع کلمات هیچ نفع و ضرری عاید نیست.

برخی از انواع کلام گرچه فی نفسه مباح است، اما اشتغال به آنها ثمره غفلت دل و اعراض از حقایق است. در علم اخلاق هر خُلق دارای معنایی است، و برخی معانی مقبول درگاه الهی است و برخی مطرود. هر خُلق که مُثمر معناست، مواظبت بر آن مؤکّد آن است، پس اشتغال به سخنان بیهوده و نسجیده که بدون تفکر از لسان جاری شود، مؤکّد غفلت قلب از حقایق است و چون این غفلت قوّت و رسوخ یابد، آدمی را به معاصی امر می‌نماید که از مقتضیات طبع است. برای کسی که ملکه تقوی و عصمت حاصل نشده، چنین اموری عملاً منجر به معصیت می‌شود اما اگر ملکه عصمت در جان او راسخ شد، آنگاه از تزلزل ایمن شده و توسّع در رُخص برای او شایسته است.

ظاهراً امور کثیری مباح است و غیر معصیت، ولی تنها اهل معرفتند که مباشرت ظاهری آنها به مباحات و حتی مکروهات، دارای معنا و به رضای حق است. چه عارفان الهی قدم به جرّگه افراط و تفریط نگذارند، ولی فردی که به حلیه فضایل مُتَحَلّی نیست، از محور اعتدال خارج شده مرتکب افراط و تفریط گردد. مثال این امر، مَثَل انقسام طعام است به مأكول و غیرمأكول که برای افراد سالم همه مأكول است و نسبت به مریض همه غیرمأكول، الاّ اطعمه‌ای که طیب معین نماید. آدمی باید فریب نفس و شیطان نخورد و به توفیق الهی از شرّ امور به ظاهر خیری که در معنا اثری از خیریت در آنها نیست، بپرهیزد.

مُسْتَبَصِرین در هر وقت و بر حسب هر وضع آنچه اَلِیق و اَوْفَق باشد، انتخاب می‌نمایند.

زیرا با عقل می‌توان خیرالخیرین و خیرالشرّین را شناخت و با وجود امکان راجح، مرتکب مرجوح نشد. عارفین در اموری که مشتمل بر منافع و مضراتی است، مرتکب اشدّ نمی‌گردند که مبادا موجب قدم نهادن به وادی افراط و تفریط شود و شرّ آن بر خیرش غالب گردد. پُرگویی چند گونه است از جمله به زبان؛ پیامبر خدا(ص) فرموده: کسی که زیاد حرف بزند، زیاد خطا می‌کند. کلام هم مانند طعام و امثال آن شهوت دارد، بلکه گاهی سخت‌تر و شدیدتر از آنها. نوع دیگر بسیار گفتن، سخن نفس با قلب است. نفس تا قلب را فارغ بیند، همچون محبّی که مجال صحبت یابد به سخن آمده، حکایات گذشته و آینده و اسباب مسرت خود را با قلب در میان گذارد. قلب چون به استماع سخنان نفس مشغول شود، از استماع سخنان غیب و القاء ربّانی و الهامات معنوی محروم گردد.

نور آفتاب همیشه متناور است و عدم روشنایی بعضی جاها به واسطه حجاب است. کلام عارفان نیز چنین است ولی هر قلبی به درک آنها نایل نگردد و بهره‌مند نشود. گرچه خطاب از غیب همیشه مُتَنَزِّل است اما غوغای نفس مانع از رسیدن آن به سمع دل است. هر آفتی که در لسان است در حدیثِ نفس هم وجود دارد. بر طالبین حق است که آن آفات را در خود بیابند و با رفع آنها نفس را خاموش کنند. در عظمت این امر همین بس که حضرت رسول اکرم(ص) می‌فرماید: «مَنْ صَلَّيْ رَكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يُحَدِّثْ فِيهِمَا نَفْسُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ: هر کس دو رکعت نماز گزارد و در اثنای آن، نفس او چیزی از امور دنیا را حدیث نکند، خداوند همه گناهانش را می‌آمرزد».

دیگر از صفات نفس، ریا است و آن بر دو گونه است: ریا با خَلْق و ریا با نفس. اوّلی عمل به رضای مردم است نه بر اساس ایمان و دیانت. دومی آن که آدمی عمل خیر را از خود بیند. عارفین راستین امور خیر را از او بینند نه از خود. پس ای سالک در نفس خود مطالعه کن که خودنمایی و عمل خیر را از خود دیدن، سدّی است در ترقّی و سلوک و سبب عجب و خودبینی و زمینه ابتلاء به تکبر.

صفت دیگر نفس، سرعت مَلال و دلتنگی است، که می‌پندارد انتقال از حالی به حال دیگر موجب طمأنینه و فراغ می‌شود، غافل از آن که گشایش تنها به قوّت معرفت در نفس است نه به انتقال احوال. سالک طریق حق باید تحمل مشقات کند و با قوّه شهویه و غضبیه مبارزه نماید. در مقابل ناملایمات زود ملول نشده بلکه از جان و مال و اهل و عیال بگذرد.

منشأ تمام فسادها نفس است، هرکه نفس اماره زمام اختیار او را بدست گیرد، انتظار خیر

از او برخیزد و بر فرض صدور، دَوَاعِیِ نَفْسِ او را بر آن وا دارد نه حقیقت. در جنگ اُحُد در سپاه حضرت رسول اکرم(ص) دو گروه بودند: گروهی با ایمان به خدا با عشق و علاقه برای نصرت دین مبارزه و جانبازی می‌کردند، اما گروه دیگر از مبارزه و فداکاریِ اکراه داشتند و حق تعالی از نیت و عزم حقیقی آنان آگاه بود. پاک‌نیتان جزای نیت پاکشان را دیدند و آلودگان، وِبالش را چشیدند. آن بزرگوار عده‌ای را مأمور پاسداری از نقطه حساسی کرد که حتی در صورت غلبه هم آن محل را ترک نکنند. اما آنان وقتی لشکر اسلام را غالب دیدند به طمع جمع‌آوری غنایم، ترک محل و مأموریت نموده فرمان آن حضرت را به بوتۀ فراموشی سپردند. لشکر دشمن نیز با استفاده از این فرصت، از همان محل به سپاه اسلام حمله کرد و مسلمانان شکست خوردند. علت تَمَرُّدِ آن گروه، کراهت نفس آنان بود که نه به رضا و رغبت که به کُره و عُنْف به وظایف روی آورده بودند.

خواب گران غفلت

غفلت چون زنجیری است که بر گردن انسان افتاده که نتواند سرش را بالا ببرد و از پذیرفتن سخنان حکمتی ممنوعش کند، در جلو و عقب او سدّ محکمی سازد و ارتباط او را با جلو و پشت سر قطع کند، علاوه بر آن پرده‌ای بر رویش کشد که هیچ نبیند «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ: ما در گردن‌های آنان تا چانه‌هایشان غل‌هایی نهاده‌ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند و ما فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر آنان فرو گسترده‌ایم در نتیجه نمی‌توانند ببینند».

غفلت چون سدّ محکمی است که انسان را از امور گذشته و آینده غافل می‌سازد. انسان غافل نمی‌داند که از کجا آمده و مَبْدَأش چیست و کدام نیرو او را به این جهان پهنور آورده و نیز نداند به کجا می‌رود، به سوی سعادت یا شقاوت.

پس سعادت‌مند آن که گذشته را فراموش نکند و از آینده نیز غافل نباشد، چنان که در حدیث آمده: رحمت خدا شامل حال کسی است که بداند از کجا آمده، برای چه آمده و به کجا خواهد رفت. انسان با نظر به گذشته می‌تواند به عیب و نقص خویش پی برده آنها را جبران کند؛ گناهان و آلائش‌ها را که مانند زنگار بر روح نشسته در آتش ندامت و پشیمانی از بین ببرد تا صفا و جلای روح باز گردد، و با نظر به آینده راه بازگشت به حق و کمال را طی کند و

خود را از گناه محفوظ دارد. بنابراین غافل‌ی که در جهل مرکب بماند و در زندان مادیت محبوس و در دریای شهوات و تخیلات غرق گردد، او از انسانیت منقطع است. علامت دیگر غافل این است که «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» و آنان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی به حالشان تفاوت نمی‌کند، ایمان نمی‌آورند، و این صفت کسانی است که در آخرین درجه غفلت باشند، به نحوی که دو امر متضاد مانند خوبی و بدی، کوری و بینایی، دانش و جهل، انذار و عدم انذار و مانند آن در نزدشان یکسان باشد. در بیان و انذار حضرت رسول اکرم (ص) نقصی نیست، اینان خود بر دل‌های خویش قفل زده و دریچه فهم را به روی خود نگشایند.

در آیه قبل‌ی خداوند متعال غافلین را به زندانیانی تشبیه می‌نماید که در اتاق دربسته بوده و ارتباطی با خارج نداشته باشند، ولی در این آیه انحطاط بیشتری برای متمرّدین از دستورات انبیاء قایل شده است. مرد زندانی که دست و پایش به زنجیر بسته شده چه بسا بدان ببالد که دلش آزاد و دریچه فهم به رویش باز است، ولی کسانی که در آخرین درجه غفلت بسر می‌برند علاوه بر محبوس نمودن خود در میان سدّها و موانع ظاهری، قفلی هم بر دریچه دل زده‌اند که مانع نفوذ سخنان حق و کلام مُستَدَلّ گردد؛ گویا که ایشان را قلبی نیست.

روزی که راه شعور و ادراک بر انسان مسدود گردد و قوه تشخیص و تمیز خود را از دست دهد، او مرده‌ای است متحرک که حتی صاحبان قوه بیان و جاذبیت هم نمی‌توانند این خفتگان و مردگان را زنده و بیدار کنند. از این‌رو خداوند متعال می‌فرماید: ای پیغمبر انذار و عدم انذار تو درباره آن غافلین یکسان است، سخنان تو در کسانی مؤثر است که خود را برای تحصیل و پذیرش حقایق آماده کنند «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» بیم دادن تو تنها کسی را سودمند است که حق را پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده بده.

حصول علم را مراتبی است:

مرتبه اول با خواندن و نوشتن و از طریق اکتساب و استفاضه صحیح حاصل آید.

مرتبه دوم، حبه‌ای است که خداوند متعال در آراضی قلوب اولاد آدم به ودیعت نهاد و به دنیا فرستاد تا زحمت کشیده و آن را به آب اعمال صالحه و ریاضات و مجاهدات رشد و نمو داده به ثمر رساند. این حبه رمزی است از رموز علم که تا به کمال نرسد، قلب مستعد تجلیات الهی نگردد.

مرتبه سوم، تجلیات الهی است که از جانب حق تعالی به انسان افاضه می‌شود که معرفت تامّه در جمیع مراتب از آن حاصل آید.

هشیاران آنانند که جان خود را به تقوی آراسته و از علایق و عوایق رسته‌اند، فکر ایشان همواره در عالم قدس در طیران است و مدام قلب خود را برای قبول تجلیات حق مستعد می‌کنند؛ چنان که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به جناب کمیل می‌فرماید:

ای کمیل! روی زمین از ایشان هرگز خالی نباشد، عده ایشان بسیار کم ولی مقام و منزلتشان نزد حق تعالی بس عظیم است. بعضی از ایشان ظاهر و مشهور باشند و بعضی خائف و مغمور. آنچه را که اهل ثروت و نعمت دنیا بر خود سخت گرفته‌اند، ایشان آن را بر خود آسان نموده‌اند؛ با آبدانِ مُصاحبِ اهل دنیایند ولی ارواحشان در عالم قدس در طیران است.

حصول این مقام قطعاً بدون تحمل ریاضات و مجاهدات الهی و بیداری از خواب غفلت میسر نیست؛ خواب غفلت چند قسم است:

اول - هیچ یک از قوای باطنی انسان به مقام فعلیت نرسیده است. دوم - قسمتی از قوای باطنی خود را به مرتبه فعلیت درآورده و قسمتی هنوز فعلیت نیافته است. سوم - میان دو قسم فوق، لکن این فعلیت را به کمال نرسانده است.

افرادی که هیچ یک از قوای باطنی خود را به مقام فعلیت درنیآورده‌اند، اگر در این حالت از دنیا بروند، به بدبختی ابدالآباد دچار خواهند شد. آنان که در اواخر عمر موفق به توبه گردند، به شرط جبران مافات به سعادت می‌رسند. اما کسانی که ظاهراً توبه کرده ولی نتوانسته‌اند تلافی مافات نمایند، برهنه از کمالات بوده و روسیاه هستند. اینان باید که در عالم برزخ تحت فشارها و سختی‌ها قرار گیرند تا تصفیه شده، آن تیرگی‌ها از روحشان زدوده شود. پس بر سالک است که هرچه زودتر تخم کمالات را در وجود خود برویاند و تا دم مرگ در نشو و نما و به ثمر رساندن شجره طیبّه الهی بکوشد و معاصی و خطاهای خود را جبران کند.

یکی از ریاضات همانا ریاضت خیال است. باید این خیال خطاکار متوجه صراط مستقیم، یعنی دین مقدس اسلام گردد، چنان که حق تعالی در اشاره به آن می‌فرماید: «تَوْبُوا إِلَيَّ يَا بَارِئُكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: به سوی آفریدگار خود توبه نمایید و نفس‌های خود را بکشید».

این خیال خطاکار وقتی از خواب غفلت بیدار شد، اعمال و خطاهای گذشته خود را دو گونه می‌یابد: یکی خوشگذرانی تن از لحاظ خوراک و پوشاک و امکانات نفسانی، و دیگری جاه و مقام و کسب آبرو و اعتبار پیش دیگران. اکنون باید خطاهای گذشته را جبران نماید، ولی در

این معالجه باید رعایت احتیاط کند و گرنه ممکن است از مجاهدات خویش نتیجه‌ای نگیرد. بنا به معارف الهیه انسان می‌تواند سعید مطلق باشد و یا شقی مطلق. سعید مطلق کسی است که قوای باطنی خویش را به مقام فعلیت رساند، و شقی مطلق فردی است که قوای باطنی خود را به فعلیت نرسانده ضایع کرده باشد. کسانی که میان این دو مرتبه‌اند، نسبت به فعلیت قوا تا حدّی سعیدند و نسبت به عدم فعلیت قوا شقی هستند و می‌توانند در این خطّه خود را از مقامی به مقامی ترقّی و یا تنزّل دهند. در مقام تنزّل امکان دارد آن که تا حدّی سعید است، به سوی اشقیاء حرکت کند و در مقام حرکت صعودی چه بسا کسی که در مراتب شقاوت است به سوی سعداء حرکت نماید. مطالعه در حالات بزرگان نشان می‌دهد که آنان به سعادت مطلق رسیده‌اند، زیرا تمام قوای باطنی خود را به فعلیت رسانده‌اند.

مرد الهی و طالب حقیقی همیشه خیرخواه مردم است، می‌خواهد ریشه شقاوت برکنده شده همه سعادت‌مند گردند. اما آن مسلمان ظاهری که تنها خواستار سعادت خود یا عده‌ای بوده و آن را در شقاوت دیگران جستجو می‌کند، او شقی است. چنین فردی در اثر توقف در ظواهر دین، به حقیقت آن پی نبرده و در خواب غفلت آرمیده است.

طالبان حقیقی مدام از یک ناحیه می‌ترسند و از یک جهت مغمومند، آن هم از ناحیه عمل خود. ترس از عمل، نشانه سعادت‌مندی و ترس از ناحیه‌ای جز عملکرد خود، سبب شقاوت و بدبختی است. چه توفیق بزرگی که نگرانی از اعمال خود، دیدگان انسان را گریان بدارد، که گریه و زاری امروز نشانه شادی و خنده آینده است. از این رو پیشوایان الهی فرموده‌اند: وقتی خدا خواهد که خیری به مؤمنی برساند، او را بر عیوب خویش بصیر می‌گرداند. در حقیقت سیر و سلوک الی‌الله بر نهج اسلام آن است که بنده طالب وصول به مقامات روحانی و مراتب ترقّیات انسانی، خود را از همه هموم دنیوی فارغ سازد و از حال دنیا پند گرفته باطن خویش را اصلاح نماید. حضرت امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: چه بسیار است مواضع پند و عبرت، ولی اندک است عبرت گرفتن؛ و حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: غافل‌ترین مردم کسی است که از تغییرات دنیا پند نگیرد.

آری سالک تا دنیا را نشناسد نمی‌تواند از آن منصرف و روگردان شود، چه این که دنیا محل فکرت و حیرت و عبرت و حسرت و ندامت و لغزش است. دنیا مزرعه مؤمنین و معبر سالکین و معشوقه مغرورین و مزلله عارفین است.

دنیا مکاره‌ای است فریبنده و در هر ساعت برای او کشته و هلاک‌شده است. دنیا دریایی

است بی‌پایان، غرق‌شدگان در آن بسیار و دوستانش به او مشغول و از خداوند معزول و در راه او مقتولند، لیکن عارفان از همهٔ هموم و غموم آن فارغند.

خوشی‌های دنیا مقرون به هم و غم و تریاق آن، سم و شفاهای آن درد و الم و زندگانی آن سراب و آبادی‌هایش خراب «و فی حلالِهَا حسابٌ و فی حرامِهَا عِقَابٌ: در حلال آن، حساب است و در حرامش، عقاب».

اگر کسی بخواهد از بحر پُرآفت دنیا به سلامت عبور کند، باید نکات چندی را به کار بندد:
اول - تفکر نماید در عاقبت امر خود، و تصحیح نماید اعمال و افعال و عقاید خود را قبل از رسیدن اجل، و صرف‌نظر کند از عیوب دیگران.

دوم - نصیحت کند نفس خود را قبل از نصیحت کردن دیگران تا مورد عتاب حضرت احدیت واقع نشود.

سوم - دشمن دارد دنیا را ظاهراً و باطناً چه، دوستی دنیا مُنافی با محبت خداست، و دوستی حق تعالی اصل و حقیقت ایمان است و مُلَازِمِ عداوت و دشمنی با دنیاست.

چهارم - ترک نماید آنچه را که در دنیا وسیله سعادت و رستگاری او نیست.
پنجم - از نصیحت و موعظهٔ دیگران باز نایستد و هر کسی را به اندازه فهم و استعدادش ارشاد نماید.

ششم - غضب خود را فرو نشاند و کَظَمِ غِیْظِ کند.

هفتم - حتی‌المقدور سعی نماید در تبدیل اخلاق رذیله به اخلاق حسنه، مثلاً جهل را بَدَل به علم و حسد را تبدیل به رأفت و تکبر را مَبَدَل به تواضع نماید، و بداند که سرآمد صفات ممدوحه صدق است و بدترین صفات مذمومه کذب. لذا عرفا صدق را افضل فضایل می‌شمارند زیرا که صدق، مستلزم فضایل دیگر است.

هشتم - قناعت کند به آنچه حق تعالی عطا فرموده.

نهم - ممارست کند بر کلمات حضرات انبیاء و اولیاء و علما و عرفا و دوری جوید از استماع کلمات اهل ضلال و وَبَالَ مانند مُتَّصِفَه که این نام را برای خود دامی قرار داده‌اند.

دهم - سالک باید در همهٔ عباداتِ قولی مانند اذکار و ادعیه و تلاوت قرآن، و در عباداتِ فعلی مانند نماز و حج و اعتکاف، و در عباداتِ مالی مانند زکات و خمس و صدقه، در کمال نشاط و انبساط بوده در مقام اخلاص باشد.

تفکر، بهای موفقیّت

اگر قدرت مادیات و امکانات روزافزون جهان شهوت و ستمگری و وحشیگری، گروهی را منحرف و به سوی وضع نابسامانی رهبری کرده و از کسب فضایل باز می‌دارد، در قبال آن گروهی از هادیان الهی و جوانان و سالکین طریق حق در این عصر تاریک، چراغ‌های فروزان حقیقت را به دست گرفته و با عالمی احساسات و عواطف از هیچ‌گونه فداکاری مُضایقه ننموده، می‌کوشند تا شاهد مقصود را در آغوش گیرند و بازماندگان را به شاهره حقیقت رهبری نمایند. آنان دریافته‌اند که هدف اصلی زندگی، نه جلب سعادت ظاهری که پرورش مواهب ذاتی و قوای باطنی و کمال‌یابی است؛ و سعادت ظاهری محصول فرعی آن است. چه بسا بدبختی آینده آدمی معلول سعادت ظاهری فعلی او باشد. انسان با اعمال امروز خود تا حدّی می‌تواند حوادث آینده را پیش‌بینی کند و درک مبهمی از کیفیت آن داشته باشد، زیرا معلول همیشه پیرو علت خود است.

اعمال دیروز آدمی، خالق اعمال امروز اوست و اعمال فردا در رَحمِ اعمال امروز نهفته است، و نتیجه عملکرد امروز سالک در اعمال و افکار آینده او منعکس می‌گردد. آدمی آنقدر که خالق حوادث است، مخلوق آن نیست. هر موفقیّتی از تفکر آغاز می‌گردد و علت اصلی نایل نشدن به سعادت و مقصود حقیقی، آن است که اغلب انسان‌ها حاضر نیستند بهای موفقیّت را بپردازند، که آن بها جز تفکر نیست.

عالی‌ترین ثروت و سعادت برای انسان همانا نعمت الهیه و عظمای تفکر است، تفکری ناشی از عقل الهی. شقاوت برای افرادی است که بدون تفکر اقدام به امری کنند. نتایج عاید از تفکر الهی قابل اعتماد و اطمینان است و احکامی برای انسان صادر می‌نماید، لکن نتایج حاصله از عقل نظری تا حدّی قابل استفاده است آن هم در امور مادی نه معنوی و الهی.

عقل الهی مراتبی دارد و مرتبه کمالی آن منحصر به حضرات انبیاء و اوصیاء نیست، سایرین نیز می‌توانند با نیروهای باطنی نهفته در نهاد خود از این نعمت عظمی^۱ در حدّ کمال برخوردار شوند و صاحب عقل باطنی و الهی گردند.

در قرآن مجید اشارات و مُجملات و تعبیراتی است و در هریک از آنها معانی لایتناهی نهفته است که تنها با علم ظاهری قابل ادراک نیست. هرکسی به نسبت علم ظاهری و باطنی و تزکیه نفس خود می‌تواند معانی را از آن اشارات، و تفصیلات را از آن مجملات درک کند. بدون تزکیه نفس، به صرف آشنایی به ظواهر قرآن مجید و تسلط به قواعد زبان عربی، هرگز

نمی‌توان از بطون قرآن مجید برخوردار گردید. چه بسا فردی ظاهراً کلام واصلین و کاملین را بر زبان راند، لکن از معانی و تفصیلات آن بی‌بهره باشد. بدون تهذیب نفس امکان درک و استفاده از معانی کلام بزرگان و محبوبین الهی نیست تا چه رسد به معانی و تفصیل بطونیه قرآن مجید.

در اشارات و مجملات و تعبیرات قرآن مجید نکات عمیقی نهان است که می‌خواهد از حقایق زیر پرده ظواهر سخن به میان آورد. به عنوان مثال می‌فرماید **أُولَ الْأَلْبَابِ** این حقیقت را در می‌یابند، یعنی از معانی و تفصیل باطنیه آن، **أُولَ الْأَلْبَابِ** برخوردارند و سایرین به نسبت تزکیه نفس خود.

لَبَّ را معانی مختلفی است از جمله: جوهر و چکیده هر شیء، مغز خالص و جدا شده از پوست و به عبارت دیگر، خالص هر شیء را **لَبَّ** گویند. عالمان ربانی و عارفان فرموده‌اند: «**الْكُلُّ الْعَقْلُ الْخَالِصُ مِنَ الشَّوَائِبِ**: لب یعنی عقلی که از شوائب خالص شود»، و نه این که خالی از شوائب گردد!

در ابتدا عقل انسان با حس و خیال و **وَهْم** آمیختگی دارد، محسوسات و تخیلات با معقولات آمیخته است. چنین عقلی را توان درک و مشاهده حقیقت نیست، لکن در اثر تزکیه و تهذیب نفس این مخلوطات از یکدیگر جدا می‌شوند و هر کدام حسایی جداگانه می‌یابند. وقتی عقل در اثر تفکر و تزکیه از مقهوریت وهم و خیال و احساس آزاد گردید و استقلال خود را بازیافت، می‌تواند حقایق را درک کند. بنابراین **أُولَ الْأَلْبَابِ** یعنی صاحبان عقول باطنیه. مقصود قرآن و بزرگان که کلامشان **شِمّه‌ای** از تشریحات علمیه و معانی بطونیه قرآن است، این است که در اثر تعلیم و تربیت و تفکر و تزکیه انسان‌ها صاحب عقل باطنیه گردند.

وجود انسان دارای مراتب عوالم ناسوتی، ملکوتی و جبروتی است و می‌تواند در اثر تزکیه با هریک از این عوالم کلی ارتباط پیدا کند. صاحبان عقول باطنیه اهل تفکرند، کسی که تفکر را پیشه خود نکرده و مراحل علوم الهیه و باطنیه را سیر ننموده، نمی‌تواند در ردیف صاحبان عقول باطنیه محسوب گردد.

قرآن مجید اتصالاً انسان‌ها را به تفکر حتی در باب محسوسات توصیه می‌نماید زیرا راه معقولات از محسوسات است: «**إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِ الْأَلْبَابِ**» به تحقیق در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز برای صاحبان عقول

باطنیه آیاتی است». یعنی کسانی که در محسوسات متوقف نشده در اثر تفکر مراحل آن را طی کنند و وارد عالم معقولات گردند، می‌توانند به روح و مغز عالم نیز پی برند بلکه آن را مشاهده کنند.

در جای دیگر می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ فَأُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأَوَّلَاءُ»: پس بشارت ده به بندگان که سخن را می‌شنوند و از بین آنها بهترینش را برای عمل برمی‌گزینند، آنان بر هدایتی از پروردگارشان هستند، آنان صاحبان عقول باطنیه‌اند».

نیروی سامعه، حسی ظاهری برای شنیدن اصوات و کلمات است. برای سامعه تفاوتی ندارد آنچه می‌شنود الهی باشد یا غیرالهی، قدرت بررسی کلام را ندارد. لکن نیروی معنوی و باطنی عقل توان این ارزیابی را داراست، علی‌الخصوص عقل باطنی با سنجش دقیق می‌تواند زشت و زیبا، مجاز و حقیقت و صحت و سقم آنها را از یکدیگر جدا کند.

برای ارتباط انسان با ظواهر این عالم، حواس ظاهری کافی است، اما برای ارتباط با مغز و روح عالم و با باطن کلام حضرات اولیاء، عقل باطنیه لازم است. زیرا قدرت حواس ظاهری محدود است و توانایی ادراک نامحدود را ندارد، ولی نیروهای باطنی در اثر ترکیه نفس محدودیتی ندارند، چه اگر روح و نیروهای باطنی و روحی انسان محدود بود، هرگز نمی‌توانست نامحدود را درک کند. انسان در اثر تداوم تفکر و عبور از محسوسات، می‌تواند به معقولات رسد و با بواطن عالم ارتباط پیدا کند. در این مقام است که از جزیی به کلی و از محدود به نامحدود و از نسبی به مطلق می‌رسد، مشروط بر این که این تفکر متمرکز باشد نه پراکنده.

قرآن مجید در عین دعوت به تفکر، لغزشگاه‌های آن را متذکر می‌شود. اسلام با صرف انرژی فکری نسبت به مسایلی که نتیجه‌ای جز خستگی مغزی و روانی ندارد و وسیله‌ای برای گشایش تحقیقات علمی و برخورداری‌های معنوی نیست، مخالف است. حضرت رسول اکرم (ص) حتی آن علمی را که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی نرساند، بیهوده خوانده است. گرچه ارشاد از وظایف مهم مردان الهی است، ولی صرف انرژی برای هدایت غیر و تعلیم و تعلّم علوم حقه حدّ و مرزی دارد و به هر کسی نباید آن را آموخت؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید که ای حبیب من بیش از این خود را برای ارشاد فاسدین به زحمت و مشقت مینداز. قرآن مجید در موضوعات مختلف امر به تفکر نموده و منابع شایسته آن را بالاخص در سه موضوع مفید و سودمند معرفی می‌نماید: طبیعت، ضمیر انسانی و تاریخ.

آيات بسيارى انسان را امر به تفكر و نتيجه‌گيرى در خلقت آسمان‌ها و زمين، ستارگان و خورشيد، جريان باد و ابر و باران، جمادات و نباتات و حيوانات و بالاخره هر امر محسوس پيرامونش مى‌كند. از جمله مى‌فرمايد: «قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: بگو دقت كنيد و ببينيد در آسمان‌ها و زمين چه چيز است». البته مراد از نظر كردن يا مطالعه و مشاهده موجودات، پي بردن به آثار و خواص آنهاست تا دريابد كه در مقام تحليل و تركيب چه آثاري از آنها ظاهر مى‌شود. اين كه بزرگان دين فرموده‌اند علوم اولين و آخرين در قرآن مجيد جمع است، معانى بطونيه آن تنها براى اهل تفكر و نظر آشكار مى‌گردد.

منبع مهم ديگر تفكر، ضمير انساني است. گرچه سراسر خلقت، آيات و نشانه‌هاى الهى براى كشف حقيقت خلقت است، ولى قرآن ضمير انساني را منبع معرفت به خصوص معرفى مى‌كند. چنان كه در فصل دوم گذشت، قرآن مجيد جهان بيرون از انسان را با كلمه آفاق و جهان درون را با كلمه آنفس تعبير کرده و بدین وسيله اهميت ضمير انسان را گوشزد فرموده است: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ: بزودى آيات خود را در آفاق و انفس بنماييم تا براى آنان آشكار گردد كه او حق است».

سومين منبعى كه در قرآن امر به مطالعه و تفكر شده، تاريخ و قصص قرآن است. تفكر در حالات اقوام گذشته منبع عظيمى براى علم و عبرت است. تاريخ زندگى گذشتگان، مطالعه ذلت‌ها و عزت‌ها، موفقيت‌ها و شكست‌ها، سعادت‌ها و شقاوت‌هاى آنها براى بشر روش‌ها و تفكراتى دقيق و منظم ارائه مى‌دهد كه با استفاده از آنها مى‌توان خود و انسان‌هاى زمان حاضر و آينده را به سعادت رساند، كه تفكر يك ساعت افضل است از عبادت هزار سال و بلكه عبادت ثقلين. قرآن مجيد مى‌فرمايد: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ: قطعاً پيش از شما سنت‌ها و قانون‌هاى به وقوع پيوسته، پس در آثار گذشتگان سير كنيد و بنگريد سرانجام كسانى كه حقايق وحى آسمانى را تكذيب كردند، به كجا انجاميد».

خداى تبارك و تعالى مى‌فرمايد كه ما قرآن را براى مردم، حُكم نازل كرديم، يعنى قرآن احكام الهى است و حكم، قانونى است كه انسان را به اجراى امرى وادار مى‌كند. بنابراين تمام آيات و سُور اين كتاب مقدس حكم است و هيچ آيه و سوره‌اى نيست كه آن را حكمى نباشد، حتى ماجراها و قصص يا بعضى از آيات متشابهه و محكمات آن.

بنابراين يكي از وظائف مهم سالك مطالعه سرگذشت ملل و اقوام گذشته و اخذ نتايج و

درس زندگی و عبرت از آنهاست، که باطناً حکمی از احکام الهی و تعیین‌کنندهٔ وظیفه بلکه وظایفی است؛ و این دستوری است در ردیف واجبات و سخنی است توأم با حق و حقیقت. سیری در کلام حضرات پیشوایان الهی و بزرگان دین، گویای این است که آنان همواره یا اغلب اوقات سرگذشت ملل قبلی را مورد مطالعه قرار می‌دادند. چنان که حضرت مولای متقیان می‌فرماید: فرزندم اگرچه من با اقوام و ملل گذشته همزمان نبوده‌ام، لکن تاریخچه آنها و طرز زندگیشان را مطالعه کرده به پستی‌ها و بلندی‌ها، گرمی‌ها و سردی‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌های روزگار و به آیین ملل گذشته واقف شده‌ام. چنان به تاریخ زندگی آنها واقفم که گویی با ایشان همزمان شده و در حوادث زندگی با آنان همقدم بوده‌ام!

در حقیقت این غور و مطالعه بهترین راهنما بالاخص برای نسل حاضر و جوانان است. بررسی احوال گذشتگان رموز زندگی را می‌آموزد. بر هر فرد بینا و خصوصاً بر زمامداران است که حتی‌الامکان به سرگذشت گذشتگان واقف شوند و علل انقلاب‌های ملی و راز سقوط و بدبختی کسانی را دریابند که سالیان دراز بر مردم حکومت کرده‌اند. افرادی که در ایام زمامداری خود ستم کردند و فرسنگ‌ها از عدالت به دور بودند، به این علت بود که آنان از سرگذشت ملل قبلی بی‌خبر و از تأمل در آن غافل بودند.

از آثار دیگر اطلاع و وقوف به طرز زندگی و تاریخ امم گذشته، اخذ مطالب علمی است. توان گفت که بسیاری از علوم و حقایق در اثر مطالعه و مرور مطالب الهیهٔ گذشتگان است. از این رو یکی از وظایف مهم سالک الی‌الله، مطالعه مطالب علمی و احوال دانشمندانی است که در هر عصری خداوند متعال آنان را به مردم عطا کرده، و الاً بدون خوُص و غور در آن آثار امکان برخورداری کمالیه از حقایق نیست.

سالک باید یقین بداند مادام که به مقام تصفیه و تزکیهٔ واقعی برنیامده، با مطالعه و فراگیری ظاهری علوم و حقایق نمی‌تواند از آثار مهم بزرگان برخوردار گردد. اسرار و رموزی در کلام آنان نهفته است که گرچه دشمنان به آنها آشنا نیستند، لکن برایشان مسلم شده که استفاده مردم از آن اسرار و حقایق، عامل بزرگی برای غلبه و پیروزی بر دشمنان است، لذا با ایجاد موانعی نگذاشته‌اند که مردم از آنها بهره گیرند.

آری اسرار مُصَنِّفان و مؤلِّفان و رازهای درونی عارفان و واصلان در لابلای کلام ایشان نهفته است، و در هر عصری از اعصار موانعی برای ظهور آنها بوده و خواهد بود. ارسطو که از اَجَلَّةٔ علمای عصر خود بود، وقتی خواست کتاب‌های خود را منتشر سازد، اسکندر مقدونی

جلوگیری نمود تا ديگران به افکار عالی او دست نیابند. پاپها و کشيشها در قرون تاريخ وسطی^۱ با پديد آوردن یک شرکت علمی برای عدهای خاص، از تحصيل ديگران ممانعت کردند تا بر مراتب نادانی مردم افزوده شود و آنها بر مردم جاهل حکومت کنند! امروز نیز دست بيگانگان در چنين اقداماتی آشکار است که مانع برخورداری عموم مردم از علوم و حقایق سازنده می‌گردند تا به مرام خود نایل آیند.

مطالعه کتب مردان الهی آيينه تمام‌نمای زندگی است و رموز آن را می‌آموزد، لکن مطالعه کتب ضالّه عقل را از رشد و کمال باز می‌دارد. از این‌رو بر انسان مؤمن است که تا آخرین نفس از تحصيل علم باز نایستد و بیشتر اوقات خود را صرف تحصيل علم و تعلّم نماید و در این مسیر از موانع و مشکلات نهراسد که این هراس، مانع درک فیض است. سالک باید قدر عمر گرانمایه خود را بداند که این فرصت‌ها همیشه به دست نیاید.

ضرورت محاسبه نفس

در هر ذره‌ای از ذرات عالم، به قدری انواع عجایب حکمت و غرایب صنعت پروردگار متعال نهفته است که اگر همه عقل و حکما به ادراک آن دامن همت بر میان بندند، به عشري از اعشار آن نتوانند رسید. ما بسیاری از موجوداتی را که از کتم عدم به فضای وجود آمده نمی‌شناسیم، نه به اجمال و نه به تفصیل، نه نامی از آنها شنیده‌ایم و نه نشانی، دست تصرف اوهم از آنها کوتاه و قدم اندیشه را به آنها راهی نیست.

آنچه با حواس ظاهری محسوس و مشاهده می‌گردد، سه طبقه است:

اول - آسمان و آنچه در آن مشاهده می‌شود مانند ثوابت و سیارات و امثال آنها.

دوم - زمین و آنچه در آن است از قبیل پستی و بلندی و کوه و صحرا و معادن و شطوط و آنها را جمادات و حیوانات.

سوم - هوا و آنچه در آن ملاحظه می‌گردد مانند رعد و برق و برف و باران و ابر و صاعقه. هریک از این طبقات را انواعی و هر نوعی را اقسام و اصناف بسیار است. هر کدام را حالتی و اثری و خاصیتی، ظاهری و باطنی، حرکتی و سکونی، حکمتی و مصلحتی است که جز خالق متعال، کسی تمام آنها را درنیابد. همگی اینها گواهان عادل و شهود صادقند بر وحدانیت خدا و کمال عظمت و قدرت او.

انسان به ظاهر عالم صغیر است و به معنا عالم کبیر و اسرار و معانی و حقایق همه کائنات

در وجود او مُضَمَّر است. ظهور آن اسرار موقوف است بر تزکیه و تحلیه نفس و سیر دل در عالم حکمت که ذیلاً به ذکر برخی نکات و اشارات از معارف الهیه اکتفا می‌شود:

از لحاظ معانی باطنیه در مرتبه‌ای از مراتب، آسمان اشاره است به عقل شریف که چیزی شریف‌تر و رفیع‌تر از آن نیست و زمین، به نفس وَضیع که از آن آفریده شده. آب، علم الهی است و انهار، چشمه‌های حکمت که در قلوب عارفین جاری است و کوه‌ها، حصارهای معرفت در دل مردان الهی و حَدَائِقِ ذاتِ بَهْجَت، بوستان طاعات و عبادات و اعمال الهیه‌ای که با علم و وساطت عقل تحقّق می‌یابد.

شب اشارت است بر خلوتگاه عارفان و میعاد آشتی جویان و موسِمِ راز و نیاز عاشقان تا حق لیل و نهار ادا کنند. سالک باید از صورت به سیرت رسد و از شمس و قمر، آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت، آفتاب هدایتی که از بُرْجِ اَزَلِیَّت به دل دوستان تابان است. آفتاب و ماه صورت، آسمان را زینت دهد «وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ: و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم» و آفتاب عنایت و ماه معرفت، قلوب را. گاهگاهی ابرهای سیه فام ماه را می‌پوشاند لکن ماه باقی است و گاهی ابرهای معاصی ماه معرفت را می‌پوشاند ولی معرفت باطل نمی‌شود. به درخواست توفیق از حق و به طاعت و عبادت، آن حجابات و میغ‌های سیه‌فام از دل زایل گردد و بصیرت دل به کمال رسد، آنگاه سالک آن بیند که قبلاً نمی‌دید.

منظور از حرکت ستاره درخشان، حرکت اصیل مرد الهی است. چنان که رعد و برق ظاهری مایهٔ بیم و امید است، انذار و بشارت مردان الهی نیز قلوب سالکین را به بیم و امید اندازد و از خواب غفلت بیدار نموده به توبه درآورد. بارش باران و احیای اراضی مَوَات، رمزی است از باران علم و رحمت الهی که قلوب مرده را احیا و آمادهٔ رشد و کمال می‌کند. در قبال بحرین ظاهری، در وجود انسان نیز بحرین باطنی است: هم کعبهٔ دل و هم مَصْطَبَةُ نفس، دو جوهر متضاد که در خلقت بهم پیوسته و در طریقت از هم گسسته. وقتی که نفس اماره بر کعبهٔ دل شبیخون زند، دل به مقام تَظَلُّم درآید و از دار جَنّاتِ قِدَم، نظری بدو رسد و کعبهٔ دل از آسیب نفس مصون ماند.

خدای تبارک و تعالی در سورة الرَّحْمَنِ، هدف از نظام شمس و قمر و وضع نوامیس خلقت را برای انسان، محاسبهٔ نفس و سنجش دقیق بر موازین الهی اعلام فرموده، زیرا که تکامل معنوی او در گرو آن است.

محاسبهٔ نفس در امور فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، ظاهری و باطنی از مهم‌ترین

توصیه‌های اسلام است. این محاسبه هم مربوط به گذشته است و هم مربوط به حال حاضر و آینده. محاسبه الهی سالک را به سعادت ابدی و وصال می‌رساند و بی‌توجهی به آن یا نسبت به برخی مراتبش، موجب عدم پیشرفت و شقاوت ابدی است.

بی‌اعتنایی به محاسبه نفس، یا توجه تنها به دوران گذشته و غفلت از حال و آینده، زحمات و مشقات طاقت‌فرسای سالک را عقیم می‌نماید. بسیج همه نیروهای عقلی و مغزی برای توجه به گذشته یا خوشی‌های کدایی و زودگذر، سبب پیدایش خلأ در شئون زندگی و پناه بردن به سایه تخیلات است.

توصیه اسلام نه فقط توجه بر گذشته که از همه بالاتر به لحظات حاضر و آینده است. عدم توجه به حال، در واقع گسیختن از علل گذشته و معلولات فعلی و آینده آنهاست، چه این معلولات الهی باشد یا غیرالهی، زیبا باشد یا زشت؛ این گسیختگی همان تجزیه وحدت حیات تکاملی است.

سالک الهی باید بداند عللی که در گذشته از او ظاهر شده، تخم‌هایی است که در مزرعه حیات کاشته که خواه ناخواه و دانسته یا ندانسته به تدریج مراتب علیت آنها تکمیل شده، معلولات خود را ظاهر کنند و انسان‌ها خود توانایی ریشه‌کن کردن آن علل یا خنثی نمودن اثرات ناگوار آنها را ندارند.

هر آنی قسمتی از جویبار عمر انسان به گذشته رهسپار می‌گردد که دیگر برگشتی ندارد، هرچند که سایر امور از دست رفته را امکان بازگشت باشد. صرف توجه به گذشته یا دوران خوشی‌های کدایی و غفلت از حال و آینده، نه فقط لغو و بیهوده است، که در حقیقت جمع‌آوری آمال و امیدهای مفید و سازنده و آتش زدن بدانهاست.

سیری در کلام بعضی از نویسندگان و شعرای شرق و غرب که چندان آینده‌نگر نبودند، به خوبی نمایان می‌کند که چه اشعار بیهوده در تأسف نسبت به خوشی‌های گذشته سروده‌اند! و عالی‌ترین انرژی‌ها و امکانات و ذوق و قریحه خود را در جستجوی شعله‌های آتش مدفون روزگاران سپری‌شده ضایع نموده‌اند. حال آن که انسان با تصحیح اعمال و تقویت قوای باطنی خویش، می‌تواند به تحصیل سرورهای الهی و لایزالی پردازد. اندکی تفکر در تحصیل پررنج و مشقت‌بار خوشی‌های زودگذر و سرعت زوال آنها، مانع از تأسف و تضعیف نیروهای باطنی خویش است.

در زندگی هر فردی فرصت‌های فراوانی دست می‌دهد ولی روح تأخیر و تعلل در عمل،

مانع استفاده از آنهاست. آدمی با انجام ندادن به موقع امور، کلید ابواب سعادت یعنی فرصت‌ها را به رایگان از دست می‌دهد و به جای محقق نمودن قسمتی از آمال و اهداف، بر ایام گذشته تأسف می‌خورد.

گروهی در اضطراب آینده‌اند و بدینسان فرصت موجود را از کف می‌نهند، لذا بزرگان فرموده‌اند: آنچه از دست داده‌ای گذشته و آینده هنوز نرسیده، پس اکنون برخیز و لحظه‌ای را که در دست توست، غنیمت دان و بکوش.

قدر نعمت را به وقت حضور آن باید دانست، چه بسا نعمت از دست رود و ندامت بعدی سودی ندهد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: ارزش جوانی، فرصت و تندرستی را کسی داند که از دست او رفته باشد. حضرت رسول اکرم (ص) به یکی از شاگردان بزرگ خود فرمود: ای ابوذر قبل از فرا رسیدن پیری، قدر جوانی خود را بدان. مردان بزرگ در طریق الهی نه بر گذشته تأسف خورده‌اند و نه لحظه موجود را تلف کرده‌اند.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: وقت مانند ابر بهاری است و کامیابی از آن کشاورزی است که به موقع بهره‌مند شود. کلام بزرگان ابر بهاری آسمان حقیقت است. آنان که در پرورش گل‌ها و اشجار مزرعه دل می‌کوشند، از این بارش‌های الهی استفاده تام می‌نمایند، زیرا که نعمت دسترسی به علمای ربانی و عارفان الهی همیشگی نیست.

محاسبه نسبت به آینده یکی از اساسی‌ترین عوامل رشد در راه تصعید حیات تکاملی و موجب فعلیت نیروهای باطنی و برخورداری از تجارب و آثار و تفکرات و هدف‌گیری‌های انسان‌های کامل است. بدون محاسبه و فعلیت الهیه قوا، انسان بازیچه عوامل ناآگاهی است که او را از گذشته به حال انداخته و سپس به سوی لحظات بعدی می‌کشاند و سبب انهدام حیات تکاملی و ساقط شدن از قابلیت زیورهای الهی می‌گردند.

توصیه بر آینده‌نگری در حیات دنیوی علل متعددی دارد که غفلت از آن، سبب خسارات مادی و معنوی فرد و جامعه و مغلوبیت در برابر قدرتمندان و فرصت‌طلبان است که امروزه آثار آن به وضوح مشاهده می‌گردد. آری دفع و رفع تراحم زورگویان و فرصت‌طلبان، بدون آینده‌نگری امکان‌پذیر نیست.

حیات انسانی همچو دریایی است که حوادث الهی و غیرالهی روزگار بر آن می‌ریزد. آگاهان حوادث ناگوار آینده را می‌بینند و به نتایج و عواقب علل کاشته شده، پیشاپیش واقفند هرچند بر فرد و جامعه محسوس نباشد. اینان اگر وارسته و الهی باشند، جامعه را به سود

همگان بازسازی کنند و الا آن را به سوی خودمحوری سوق دهند.

حيات آینده دنيوی را هر کسی خواهد دید، اما تفسیر حیات تکاملی و آینده اخروی انسان، بدون ایمان و اعتنا بر آن امکان پذیر نیست، هرچند حیات دنیوی و اخروی در طول عمر او همراهند. عظمت روح انسان به قدری است که این دنیا و محدودیت‌های آن نمی‌تواند آن را اشباع کند، چه رسد که سالک خواسته‌های روحانی خویش را در مُشتی لدايد حیوانی خلاصه نماید! از این رو مرد الهی بی‌رغبت به دنیاست، مگر آن رغبت الهی که صلاح خود و مسلمین در آن باشد.

روح مرد الهی می‌خواهد خویشتن را از این محدودیت‌ها رها سازد و با جاذبه‌های الهی حرکت کند تا عظمت مطلق را در برگیرد. اما کسی که به این توصیه الهی توجه ندارد، نه تنها به جامعه اسلامی و بشریت که بر خویشتن خیانت کرده و خود را با نعمت‌های کذایی دنیا می‌فریبد: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَ إِنَّ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ: بندگان خدا! خیرخواه‌ترین مردم به خویشتن، مطیع‌ترین آنها برای پروردگارشان است، و خیانتکارترین مردم نسبت به خویشتن، عاصی‌ترین آنها بر پروردگارشان».

محبوبین الهی فرموده‌اند که هیچ خیانتی وقیح‌تر و هیچ جنایتی زشت‌تر از خودفریبی و خودبینی وجود ندارد. خودبین هرگز نمی‌تواند آینده‌نگر باشد، او که حداکثر نگرش و محاسبه‌اش نسبت به امکانات مادی و مقامات ظاهری است چگونه می‌تواند دریابد که دل انسان با ظرفیت‌ترین اشیاء است؟! فرد مبتلا به این بیماری روانی که محاسبه الهی را ترک کرده، چگونه می‌تواند در جرگه مردان الهی قرار گیرد و برای ارشاد جامعه شایسته باشد؟ «لَيْسَ يَضْبِطُ عَدَدَ الْكَثِيرِ مَنْ لَا يَضْبِطُ نَفْسَهُ الْوَاحِدَةَ: کسی که قادر نیست نفس واحد خود را انتظام دهد، چگونه می‌تواند این انتظام را در قلوب عده کثیری به مقام تحقق درآورد؟»

عدم آینده‌نگری حقیقی ناشی از ضعف مراتب بصیرت دل و یا از دست دادن آن است. چنین «فردی که به تهذیب نفس خود توجهی ندارد، از عقل خود سودی نبرده: مَنْ لَمْ يُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ»، بلکه آن را تضعیف هم نموده است. اگر آدمی به خود آید می‌تواند در اثر تزکیه نفس، مراتب بصیرت دل را به حدّ اعلی رساند و سبب ارشاد هزاران نفر شود.

اتصالاً توصیه اکید بر تقویت عقل است. از جمله مراتب عقل، عقل برهانی است هرچند مراتب درک آن به پایه وحی نمی‌رسد. وحی الهی یافته‌های عقل برهانی را تا حدّی تأیید

می‌نماید و آنچه را عقل استدلالی قدرت دسترسی ندارد، توجیه می‌کند تا نیروهای باطنی انسان از قوه به مقام فعلیت درآید و عقل ظاهری او تبدیل به عقل الهی گردد. وحی الهی با توصیه و تأکید بر تهذیب نفس، کمبودهای عقل ظاهری را تأمین می‌کند و نقایص آنرا بدل به کمال می‌نماید، این است که بزرگان فرموده‌اند: ای مردم در تهذیب نفس کوشا باشید تا بتوانید عقل‌های خود را از زیر بار کفر و تاریکی ضلالت درآورده آن را به کمال رسانید. چنان که گذشت این تهذیب و تزکیه بدون محاسبه مرتب و مداوم روزانه حاصل‌شدنی نیست.

سالک طریق حق باید در هر شبانه روز ساعتی به فکر خود افتد و اخلاق باطنیه و اعمال ظاهریه خود را تَفَحُّص و احوال دل و اعمال جوارح را تجسّس نماید. لوح دل در مقابل خود نهد، اگر دل خویش را مشغول عبادات و طاعات و به دور از معاصی و سیئات مشاهده نمود، شکر خدا به جا آورد و در صورت خلاف آن، درصدد علاج برآید. اگر دید معصیتی از او سرزده، به توبه و انابه و قضا تدارک آن کند. نظر بصیرت بگشاید و چراغ فکرت به دست گیرد و زوایای خانه دل را بگردد، اگر چیزی از صفات رذیله در دل خویش ملاحظه کرد، با موعظه و نصیحت و سرزنش و ملامت خود و مصاحبت با نیکان و مجالست خوبان سعی در خلاصی از آن کند. بعد از آن تفکر کند در صفات حسنه، اگر دل خود را از یکی از آنها خالی دید، تأمل نماید در طریق تحصیل آن و بکوشد که فردایش مانند امروز نباشد.

پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند کسی که مراتب معنوی امروز و دیروز او یکسان باشد، فوق‌العاده مغبون و مَلُوم است. مغبونیت او در اثر غفلت و سهل‌انگاری و بی‌اعتنائی به امور معنوی است. باید به مقام توبه برآید هرچند به کرات آن را شکسته باشد.

خوشا به حال سالکی که هر روز بر مراتب ایمان و یقین و معنویت او افزوده گردد. و بدا به حال کسی که مراتب تزکیه و تصفیه و معنویات او نسبت به روز قبل کاسته شده باشد، که او ملعون است! سالک الهی باید به خدا پناه برد از این که در اثر غفلت و تبعیت نفس، از او سلب توفیق شود. او باید مدام از درگاه احدیت یاری جوید تا بتواند با تخلیه از ذمائم اخلاقی و تحلیه به زیورهای الهی هر روز بر مراتب معنوی خود بیفزاید و خود را به کمال رساند تا نور «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم» در او به حد اعلیٰ متجلی گردد و در ردیف محسنین به شمار آید که هر آینه خدا با آنان است.

نیکان سَلَف و اهل تقوی از گذشتگان را همین طریق عادت بود. برای ایشان صفحه

يادداشتی بوده که نيك و بد صفات و اعمال خود را در آن ثبت کرده، در هر شبانه‌روز ساعتی به آن می‌نگریستند. اگر از زوال معصیتی و انصاف به فضیلتی مطمئن می‌شدند، بر آن قلم می‌کشیدند و به بقیه می‌پرداختند و این را از لوازم ایمان می‌شمردند. بدا به حال کسانی که از پیروی و متابعت آن نیکان دست شسته و پرده غفلت به دیده خود فرو گذاشته‌اند، محاسبه روز قیامت را فراموش نموده و از شراب غفلت و کاهلی مست و بیهوش گشته‌اند.

مردان الهی دریافته‌اند که «انسان پیش از آن که او را محاسبه کنند، باید خود را محاسبه نماید: حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» لذا هر روز خویشتن را محاسبه کرده و نیک می‌دانند که «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ». ظاهر آیه این است که وزن در روز قیامت حق است و به طور حتم اعمال وزن خواهد شد، لکن بزرگان نظر به معنای باطنی آیه فرموده‌اند که اعمال انسان را در روز قیامت به حق می‌سنجند، یعنی وزن در این سنجش، حق است. چه در مقام توزین دو چیز لازم است یکی وزن و دیگری موزون؛ روز قیامت وزن حق است و موزون، اعمال انسان‌هاست. این نوع اندیشه، تفکر صالحین است. اما تفکر مقربین و صدیقین بسی بالاتر و شأن ایشان بالاتر است. ایشان همواره مستغرق دریای محبت و انس پروردگار و به جان و دل متوجه عظمت آفریدگاران و در انوار جمال و جلال او مدهوشند؛ حصول این مقام کسی را میسر است که ساحت دل خویش را به کلی از رذایل پاک سازد.

تکریم نفس و مبارزه با فرعون

قرآن مجید در جهت تکریم شخصیت الهی انسان با خودبینی و استکبار که ناشی از عقل ظاهربین و محدود است، سخت مبارزه می‌کند. قرآن می‌خواهد جهان‌بینی آدمی را گسترش داده او را از دایره تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی خارج کند تا از مذلت بندگی نفس و تبعیت و اطاعت فرعون‌ها رهایی یابد.

قرآن کریم در یک آیه شریفه به مسئله مهمی از جامعه‌شناسی پرداخته، پرده از اسرار تولد و قدرت‌یابی نظام‌های دیکتاتوری و استخفاف‌گر برمی‌دارد، می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» فرعون قوم خود را استخفاف کرد، پس آنها هم او را اطاعت کردند، به تحقیق آنان گروهی فاسق بودند».

در هر عصری فرعون‌ها بسیارند و استخفاف قوم و زیردستان، شیوه هر مستکبری است.

استکبار انواع و اقسامی دارد: استکبار مقام، تحقیر زبردستان با مقام و قدرت ظاهری خود است. استکبار علمی آن است که سالک پس از طی برخی مراحل و برخورداری نسبی از علوم ظاهری یا باطنی، مغرور شده بخواهد آثار دانشمندان را زیر پا نهد و خود را برتر از آنان بنمایاند. بزرگان فرموده‌اند: شقی‌ترین مردم در دنیا و آخرت عالم مغروری است که به علم خود عمل نکند. از انواع دیگر استکبار، استکبار از بابت قدرت جسمی و حتی قدرت روحی است. از جمله مستکبرین فرعون بود که قوم خود را خوار و خفیف نمود. مردم عموماً اظهار انزجار نسبت به فرعون می‌نمایند که او فاسق بود، لکن قرآن مجید زیربنا را در وضع و حال قوم او می‌داند و ریشهٔ رشد فرعون را به فسق و انحراف قوم نسبت می‌دهد که زیر بار استخفاف رفتند «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»: به تحقیق آنان گروهی فاسق بودند» و الا هرگز فرعون بر آنان غلبه نمی‌کرد.

در آیهٔ مذکور معنای بزرگ و راز عجیبی نهفته است. ظاهر آیه مذمت قومی است و باطن آن، تجلیل مقام و عظمت انسان، که ای انسان! خداوند متعال در تو امتیاز بزرگی به ودیعت نهاده، اصالت و حقیقت از آن توست نه از آن عوامل دیگر. آدمی باید پایگاه با عظمت خود را شناخته و بر آن تکیه کند. مردم صاحب قدرند، فرعون کیست که آنها را خوار و ذلیل کند، اما آنها قدرت انسانی خود را انکار و تباه نمودند. کسی که استخفاف و خواری را می‌پذیرد، آن ودیعه الهی را ضایع و قدرت انسانی را نفی می‌کند. اگر او تسلیم نشود، کدام قدرت می‌تواند وی را وادار به تسلیم نماید؟

چه بسیارند افرادی که علت بدبختی‌ها را در بیرون جستجو می‌کنند، غافل از آن که علت اکثر بدبختی‌ها در درون است. آدمی از درون می‌شکند، سپس از بیرون تسلیم می‌شود! اگر قوم فرعون فاسق نبودند هرگز تسلیم او نمی‌شدند. استخفاف زورمداران مسئله‌ای عادی است و تازگی ندارد؛ گروهی در مقام سلطه‌طلبی بر گروه دیگر است. کسی را یارای جلوگیری از این جریان نیست، هر فرعونی را بکشند دیگری به جای او برمی‌خیزد. این درون مردم است که زمینه‌ساز رشد فرعون‌هاست و آن زمینه، فسق آنان است که قدرت انسانی را نادیده می‌گیرند و مجال رشد فرعون‌ها را فراهم می‌نمایند.

مادام که عقل مطرح گردد، فسق مفهومی پیدا نمی‌کند چه فسق، نافرمانی به ندای فطرت و قاضی وجدان است. بشر دارای عقل ظاهری و باطنی است، اگر بتواند عقل باطنی خود را به کمال برساند، حکم آن عقل حکم خدا و امر و نهی آن، امر و نهی خداست. اگر کسی بخواهد

که مطيع فرعون نشود، بايد به هيچ فرعونی تسليم نگردد و عقل الهی خود را آلوده نسازد. آری رابطه‌ای است بين فسق و عقل و اطاعت فرعون، انسان وقتی از فرمان عقل سرپیچی می‌کند، فرعون به فرعونیت می‌رسد. معنای الهام فجور و تقوی به انسان «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا: سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد» این است که او همواره در انتخاب امور بر سر دو راهی نفس و عقل قرار گرفته است. فجور، دلبستگی به هوای نفس است و تقوی، دلبستگی به قاضی درون.

آنچه انسان را وادار به پذیرش استخفاف می‌کند، عجز او از طرد تعلقات نفسانی و درگذشتن از آنهاست، لذا تطمیع و تهدید فرعون در او مؤثر می‌گردد. اگر انسان از تعلقات نفسانی آزاد گردد، هیچ چیز توان تهدید و تطمیع او را ندارد، پس فرعون نه عامل اصلی که عامل دوم است. قوت‌گیری رژیم‌های استکباری شرق و غرب نیز نتیجه ضعف و بلکه فقدان تقوای مردم است. لذا سالک باید تقوای خود را دریابد و یقین داند به محض از پای درآوردن هوای نفس، دشمن را نیز مغلوب می‌کند. دشمن و شیطان بر هر کسی سلطه ندارد «اهل ایمان که توکل آنها بر خدا و اطاعت آنان از عقل الهی است، شیطان را توان تسلط بر آنها نیست: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». «سلطه شیطان بر کسانی است که تَوَلَّای او را داشته باشند و در امور خود او را شریک کنند: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»، در این صورت ما نیز در به روی شیطان گشوده به او راه نفوذ می‌دهیم.

آری ریشه همه فسق‌ها در حُبّ دنیا است، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: رأس و علت کل خطایا حُبّ دنیا است. با حب دنیا نمی‌توان در ردیف پارسایان و زاهدین محسوب شد. زهد و تقوی، زینتی است باطنی و الهی که حق تعالی تنها بر اهلش کرامت می‌فرماید. پیامبر خدا (ص) به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی! خداوند متعال برای تو زینتی عطا کرده که برتر از آن زینتی نیست؛ ترا زاهد و پارسا قرار داد، نه تو از لذایذ دنیا بهره‌ای بردی و نه دنیا از تو بهره‌ای برد. چنین زهد و آزادگی، سالک الی‌الله را آماده مجاهدت در راه حق و مبارزه با فساد می‌کند، اما مبارزه‌ای مشروع و بدون افراط و تفریط. به طوری که در هیچ شرایطی خود را بری از مسؤولیت نمی‌بیند. گرچه دیدن فساد برای اهل محبت، مشکل و تألم‌آور است، ولی نباید این تألم انسان را از حد اعتدال خارج کرده اقدام او منتهی به تضعیف معنویات گردد.

جوهر و چکیده مبارزه در راه حق ارشاد است، نه این که اگر صفایی هم در قلب افراد باشد

در اثر این مبارزه از بین رود، لذا شرط مهم و اولیه، تجلّی محبت و عدالت در وجود سالک است.

مفهوم حقیقی تقیه

تقیّه از دستورات اسلامی است و در یکی از توقیعات شریفه نیز به آن امر شده است. اهل ایمان باید تقیه را به موقع خود مراعات کنند و الاً ممکن است خسارات بی‌شماری بر جان و مال و عرض، بالاخص بر دین و ایمان وارد شود. بنابراین رعایت تقیه از فرایض دینی است و عدم مراعات آن، ترک واجب بوده موجب مسئولیت و مؤاخذه در پیشگاه پروردگار متعال است.

در قرآن مجید آیات بسیاری برای تقیه وجود دارد که مهم‌ترین آنها سه آیه است:

اول - «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً وَ يُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ : نباید اهل ایمان در برابر مؤمنین، کفار را یاران و مددکاران و دوستان و سرپرستان خود قرار دهند، و کسی که چنین کند هیچ ارتباطی با خدا ندارد مگر این که از ایشان تقیه کند و خدا شما را از مجازات برحذر می‌دارد و بازگشت به سوی اوست».

متأسفانه برخی از مسلمانان برخلاف این فرمان، گاهی کفار را به دوستی و یا سرپرستی خویش گرفته و از جان و دل از آنان استقبال می‌کنند، بدون این که جای ترسی از ایشان باشد.

دوم - «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ: کسی که پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود، او را عذاب عظیمی است، مگر این که به اجبار کسی را وادار به اظهار کفر کنند ولی قلب او در عین حال با ایمان آرام باشد، در این صورت او مسئول نیست». البته اگر فردی در غیر مورد با وجود ایمان قلبی، به زبان انکار ایمان کند مسلماً در درگاه الهی مسئول است. زیرا برای او اتمام حجت شده اما برای فردی که حجت تمام نشده، شاید تا حدی عذرش موجه باشد.

سوم - «رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ: مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت»؛ زیرا می‌ترسید که بر پیکر اسلام و ایمان لطمه‌ای برسد. بنابراین ترس و تقیه مراتبی دارد.

البته در قرآن مجید آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر بسی بیشتر از تقیه است و در توقیعات شریفه نیز علاوه بر تقیه، توصیه اصلی بر امر به معروف و نهی از منکر است. در اسلام امر به معروف و نهی از منکر اصل عمومی است و تقیه یک امر فرعی و استثنایی، که فقط در موارد خاص باید صورت گیرد. در واقع، تقیه از مراتب امر به معروف و نهی از منکر است و در آیه مذکور نیز با حرف استثناء «إِلَّا» آمده است.

خداوند متعال در آیه اول پس از این که تکلیف مسلمانان را در زمینه ارتباط خارجی با لحن مؤکد و شدید، اجتناب از دوستی با کفار تعیین می‌کند، می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَّةً» مگر این که از ایشان تقیه کند. ظاهر ساختن مصدر تُقَاة بجای تقیه، نماینده آن است که تقیه بطور مطلق مطرح نیست و گرنه می‌فرمود: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ» بلکه مراد از تقا، یعنی تقیه و ترس خاصی، نه هر ترس و تقیه‌ای. حضرات ائمه اطهار علیهم السلام که طرفدار تقیه به‌جا و به‌مورد بودند، آن را از این آیه از کلمه تقا استخراج نموده‌اند. علمای اسلامی نیز تقیه را تنها در موارد خاص به‌جا آورده از تعمیم و سرایتش به همه مراتب و شئون زندگی اجتناب می‌کردند.

آری علمای ربانی و دانشمندان اسلامی هرگز نمی‌گذارند که تقیه یک امر فراگیر شده و فرع به جای اصل نشیند و جریان طبیعی زندگی محکوم یک وضع استثنایی گردد. اصولاً غیرمعقول است که امور استثنایی رنگ ابدی به خود گیرند و امور ابدی، وضع استثنایی پذیرند! لکن عده‌ای پیشوانما، اصول و قوانین اساسی و مسلمات اسلام را تبدیل به امور استثنایی کردند.

بنابراین اصل اولیه اسلام در این باب، امر به معروف و نهی از منکر است و در موارد اضطراری از اصل ثانوی تقیه استفاده می‌شود که آن هم در مفهوم صحیح و به‌مورد خود، نوعی دعوت و خدمت به اسلام است.

در واقع تقیه الهی، به‌کارگیری فن دیگر و تغییر شیوه عملکرد در امر به معروف و نهی از منکر است، همانند عقب‌نشینی در جنگ. کارشناسان نظامی معتقدند که جنگ مراحل سه‌گانه‌ای دارد: هجوم، دفاع، عقب‌نشینی. چنین عقب‌نشینی نه فرار از جهاد که مرحله‌ای از آن و بلکه خدمت به جهاد است. به اتفاق آرای تمام علمای اسلامی و آیات ۱۵ و ۱۶ سوره انفال و سایر نصوص، این عقب‌گرد نه گناه و معصیت کبیره، که غافلگیر کردن دشمن و تجدید

قوا برای ادامهٔ جهاد است. تقیه نیز چنین نقشی دارد، لکن متأسفانه عده‌ای حقیقت مُترَقّی تقیه و مفهوم صحیح آن را مانند سایر علوم و معارف حقه از اکثر مردم پنهان داشتند، تا بتوانند ارزیابی‌های نادرست و تصویرهای غیرمنطقی و نامعقول از تقیه به عمل آورند.

مقدس‌مآبان و علمای قشری برای شانه خالی کردن از بار مسؤولیت و کناره‌گیری از انجام وظایف در امور اجتماعی و تعطیل کردن باطن احکام الهی و فلج نمودن امور حیاتی اسلام و گذاشتن سرپوش بر روی سودجویی‌ها و خودخواهی‌ها و خودکامگی‌ها و لذت‌پرستی‌های خویش، تقیه را که یک امر استثنایی و فرعی است، تبدیل به امر دائمی و اصلی کلی کردند!

البته چنین تقیه نه موجب ترقّی و پیشرفت اسلام که سبب تنزّل آن است. تقیه که از عوامل الهیه برای حفظ استقلال دین است، نباید مبدّل به عامل اِضمحلال و نابودی آن گردد؛ از این رو دولت اسلامی باید همواره ناظر بر امر به معروف و نهی از منکر مسلمانان و یا تقیه ایشان باشد. بسا افرادی که ظاهراً امر به معروف کنند ولی آنان را با معروفات فاصله زیادی است، نهی از منکر نمایند و خود سراپا مشغول مُنکراتند! همچنین فردی که اظهار تقیه می‌کند باید به عملکرد او از دیدگاه قرآن و اسلام رسیدگی شود.

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: کسی که ادعای ایمان نماید ولی بعد اعمالی از او سربزند که ناقض ادعایش باشد، او از ایمان خارج است مگر این که اظهار تقیه کند، در این صورت باید رسیدگی شود که آیا تقیه لازم بوده یا نه؟ بزرگان فرموده‌اند تقیه را مواضعی است، هر کس آن را از جایگاهش زایل کند، مورد مؤاخذه خدا خواهد بود.

و نیز امام جعفر صادق^(ع) می‌فرماید: مؤمن در هر حال مجاهد است، در عصر دولت باطل به تقیه جهاد می‌کند و مراد از ترس در این مورد، ترس از گناهان کبیره است که مبادا بر پیکر اسلام و قرآن صدمه‌ای وارد آید؛ امّا در عصر دولت حق پس از اتمام حجت به شمشیر جهاد می‌کند. چنین تقیه مراتبی از جهاد است که راه را برای دولت حق باز می‌کند، این کجا و تقیه‌ای که ظاهربینان و روحانی‌نمایان کذایی معنا می‌کنند کجا؟! کسی که چنان فتوایی دهد بویی از حقایق به مشام دلش نرسیده، و یا بسا که به علت عدم تزکیهٔ نفس، مُکْتَسَبَاتِ او از حقایق و علوم با آرایش‌های درونی او ترکیب یافته و ضایع شده باشد. امّا حقایق و علوم و معارف حقهٔ مخزون در سینهٔ بزرگان، موجب هدایت خود و ارشاد سایرین است؛ آنان به توفیق الهی با مجاهدات مداوم و خستگی‌ناپذیر و صبر و استقامت در طریق حق بدان مقام والا نایل شده‌اند.

كاميابي‌ها، فرزندان مصائب

صبر، حبس نفس است از جَزَع به وقت وقوع مكروه، و در معنا التذاذ است از شدايد و مشكلات. صبر مقتضى انس به محبوب است. عارف كامل در مشكلات مبتلاكننده را مى‌بيند و مراد حق را بر هر مرادى ترجيح مى‌دهد. اين است كه عارفان از مشكلات و شدايد نه‌راسند و جز طريق حق نپويند و همواره از فيض اقدس او استمداد و از نور جمال او استِضائه نمايند. آنان مى‌دانند كه در حقيقت آن مشكلات و شدايد، دافع و رافع حجاب‌هايند، لذا مى‌خواهند كه محبوب خويش را بدون حجاب مشاهده نمايند.

توصيه بر صبر از درخشنده‌ترين توصيه‌هاى قرآنى در اكثر سوره‌هاى مكّى و مدنى است. در معارف الهى توصيه اّكيد بر صبر و تفكر قبل از تكلم شده، چه بسيارى از انحرافات و معاصى به جهت عدم صبر و عدم تفكر قبل از تكلم است.

صبر، تحمل و شكيبائي است در قبال پيشامدهاى ناگوار براى رسيدن به رضاى حق. صبر زمينه‌هاى مختلف و ميدان‌هاى بسيارى را در بر مى‌گيرد و گستره‌اش بيش از آن چيزى است كه در آذهان نقش مى‌بندد.

صبر را انواع و اقسامى است: صبر جسمانى و صبر روحانى. صبر جسمانى نيز بر دو گونه است: صبر فعّال يا صبر در برابر انجام امور مشكله و صبر انفعالى يا صبر در برابر ضربات سخت و بيمارى‌هاى شديد. صبر مورد نظر خاص شارع مقدس اسلام، صبر روحانى يا صبر نفسانى است كه انسان مشتتهيات نفسانى خود را به زنجير كشد و مهار آن را به دست گيرد. صبر نفسانى برحسب جنبه‌هاى مختلف آن نام‌هاى گوناگون دارد:

تحمل و شكيبائي در برابر مصائب، صبر؛ تحمل و شكيبائي در برابر نگراني‌هاى روزمره، سِعه صدر؛ تحمل و شكيبائي در ميدان جنگ، شجاعت؛ تحمل و شكيبائي در برابر پنهان داشتن چيزى و سخنى و رازى، رازدارى؛ و تحمل و شكيبائي در برابر تجملّات دنيا كه بر طبق قانون شرع مقدس اسلام از آن بهره‌مند گردد و خويش را گم نكند، ضبط نفس است. اگر انسان با اندك بهره‌اى از زندگى بسازد و خود را جز به خدا دلبسته و وابسته ندارد، قناعت نام دارد؛ و شكيبائي در قبال انصراف از تجملّات دنيا، زهد است.

راوى گويد از حضرت رسول اكرم (ص) معنى ايمان را پرسيدند، فرمود «وَهُوَ الصَّبْرُ: و آن صبر است» زيرا اكثر اعمال عبادى و استقامت در راه بندگى جز به صبر نتواند بود. صبر با وجود جلوات گوناگون آن در زمينه‌هاى مختلف، داراى ماهيت واحدى است.

زندگی مردان بزرگ همواره با حوادث کوه‌آسا همراه است، طوفان‌های سهمگین می‌خواهند که مانع پیشرفت آنان گردند، لکن آنان با کشتی عقل سینه مشکلات را بشکافند و با بینش الهی با آنها مبارزه کنند. سالک طریق حق باید بداند که بدون روبرویی با مشکلات و طی مراحل آن به مَرام خود نرسد؛ آنان که از کوچک‌ترین ناراحتی در تب و تابند به سعادت حقیقی نایل نیایند. افرادی نیرومندند که در مهد رنج پرورش یافته و در مقابل مشکلات و مصائب مقاومت و هیچ مشکل و مرض و فقر و رنجی نمی‌تواند از تحصیل و طی راهشان جلوگیری کند.

کسانی به پیروزی نهایی رسیده‌اند که مراحل دشوار صبر را طی نموده‌اند، تلخی‌های روزگار را چون شراب گوارا نوشیده و شکنجه‌ها را چون شربت خوشگوار سرکشیده‌اند. مسافت‌های طولانی را با پای برهنه از روی خار مُعْیَلان درنوردیده‌اند، به دام‌های مهلک گسترده بر سر راهشان اعتنایی نکرده و با شهامت از آن درگذشته‌اند، به سر و صدای سگان راه که آرام دل بگیرند، توجهی نکرده‌اند؛ بدون کوچک‌ترین سستی با گام‌های استوار پیش رفته و با زره تصمیم و اراده و سلاح صبر مُسَلَّح شده‌اند. آری صبر الهی از چنان آثار متعالی برخوردار است که هیچ موفقیتی بدون آن امکان‌پذیر نیست.

اما افرادی که در مهد نعمت و آسایش پرورش یافته‌اند، از یک نسیم سرد پژمرده و با یک باد شدید از جا کنده می‌شوند. حضرت علی (ع) قدرت و شجاعت خود را به سهمی معلول رنج و مشقت دانسته می‌فرماید: درختان صحرایی که با طوفان‌های شدید و زیر آفتاب سوزان رشد یافته، قوی‌ترند از درختانی که در لب جویبار با مراقبت باغبان پرورش یافته‌اند. زیرا درختان لب جویبار نازپرورده‌اند، لکن درختان صحرایی با مصائب و ناگواری‌ها رشد کرده‌اند، آنان فرزندان مصائب‌اند.

مشکلات و مصائب، مُشَوِّق انسان به سوی سعادتند و او در پرتو آنها می‌تواند عقل خود را به کار انداخته و نقشهٔ ابتکار عمل و موفقیت را به دست گیرد. به جرأت و یقین توان گفت که موفقیت‌ها و کامیابی‌ها فرزندان مصائب و مشقّاتند. مصائب و مشکلات برای ناتوانان زهر کشنده است و برای روح‌های توانا شیرین‌تر از عسل. آدمی تا با شکست‌ها روبرو نشود، نیروها و استعدادهای خفته‌اش بیدار نشده راه غلبه و پیروزی را نمی‌تواند فرا گیرد.

عاشقان مجد و عظمت دریافته‌اند تا انسان درد و مشقت را چون دُرِّ صاف سرنکشد و تمایلات نفسانی را سرکوب نکند، هیچ آرزوی الهی به مقام تحقّق نخواهد رسید. کسانی که

رسیدن به هدف اصلی را در عبور از میان باغستان‌های سرسبز و گل‌های رنگارنگ می‌پندارند از بی‌خبرانند. انسان بدون صبر از پیشامدهای نامطلوب و ناگوار جان بدر نمی‌برد. گرچه برای اهل تقوی وعده نعمت است ولی حصول آن آسان نیست، خورشید فتح و ظفر جز به دنبال شب تاریک و هولناک و آکنده از سختی‌ها از افق سرزنند.

خدای تبارک و تعالی برای کسانی که در راه تبلیغ دین و دعوت به اسلام با مشکلاتی مواجه می‌شوند، توصیه به یاری جستن از صبر و نماز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبایی و نماز یاری جوید که خدا با شکیبایان است». صبر بر شداید و مشکلات ابلاغ حقایق، موجب رضای حق است. تبلیغ حقایق و ارشاد و هدایت از شئون جمالیة خداست که در اهل بیت طهارت ظهور تام دارد. آنان صبر خود را به منتها درجه عظمت رسانیدند تا صاحب آن کمالات شدند، به طوری که رضا و غضبشان، رضا و غضب خدا شد. لذا بزرگان توصیه فرموده‌اند که شما هم خویشتن را به واسطه صبر به مقامی رسانید که رضا و غضب شما، رضا و غضب خدا باشد. البته اگر کسی معصوم از هوی و مطهر از هوس نباشد، رضا و غضب او الهی نخواهد شد.

صبری که قرآن مجید توصیه می‌کند، دارای یک حقیقت مهم است و اسلام برای رفتارهای قراردادی که ریشه در معنویات ندارند، حساسی باز نکرده است، به عبارتی صبر بر چهار قسم است: واجب، حرام، مستحب و مکروه. صبری مورد پسند خداست که انسان قادر بر دفع پیشامد ناگوار نباشد والا مأمور بر صبر کردن نیست. گاهی اعمال غیرالهی و نسنجیده خود انسان سبب تنگناها و ناگواری‌ها و سختی‌های وارده بر اوست؛ گاه فشارهای وارده نتیجه عملکرد سایرین است، در این گونه موارد باید دفاع مشروع صورت گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید با شدت به سرزنش افرادی می‌پردازد که در بلاد کفر و سرزمین‌های شرک و جامعه‌های فاسد تحت سلطه زورگویان به سر برده و خود را تباه می‌نمایند، در صورتی که می‌توانند به بلاد اسلامی و جوامع آزاد و خالی از فساد هجرت کنند. برخی مواقع شداید و مصائب برای امتحان بشر است. این سنت قطعی اوست که بشر را امتحان می‌کند چه با فشار یا راحتی، چه با معصیت یا با کرامت، مخصوصاً آنان را که در درجه بالاتری از ایمان قرار دارند. از جمله دعا‌های غیرمقبول در درگاه الهی این است که کسی گوید الهی مرا امتحان مکن، مگر این که دعا کند که خدایا امتحان مرا آسان کن و توفیق ده از عهده آن برآیم.

سالک باید بداند که صبر در عَطِیَّتْ مهم‌تر است از صبر در بَلِیَّتْ؛ صبر در سَرَّاءْ مهم‌تر است از صبر در ضَرَّاءْ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ: همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند» زیرا که در سَرَّاءْ قدرت و توانایی بر بعضی امور دارد لکن در ضَرَّاءْ فاقد چنان توانایی است.

در هر سه حالت فوق، شخص مؤمن نباید از حدّ تعادل خارج گردد، زیرا سختی‌ها و تنگناها نیز مانند تکالیف مالایطاق نبوده و با صبر قابل تحمل است. مبدا غم طوری شود که انسان را از انجام وظایف و تکالیف بازدارد. چه، یکی از بزرگ‌ترین اموری که مانع پیشرفت سالک طریق حق، بلکه سبب تنزّل و حتی سقوط او می‌گردد، غم‌های وارده بر دل است. اکثر مردم در مقام گرفتاری به هموم و غموم از خدا رویگردان می‌شوند.

اَمَّا هَمّْ و غمی که انسان را از حد اعتدال خارج نکند و او را برای انجام وظایف و تکالیف راغب‌تر نماید، چنین هَمّْ و غمی در ردیف طاعات و عبادات بزرگ به شمار می‌آید. وقتی خداوند متعال بنده‌ای را در مقام صبر و شکیبایی دید که روی دل از ماسوی برکنده و متوجه به او نموده، خدایی که بر همه چیز قادر است به او عنایتی می‌فرماید، آنگاه تمام مشکلات بر او آسان، دورترین راه‌ها بر او نزدیک و سخت‌ترین کارها بر او سهل می‌گردد. در همه این احوال، خصوصاً در مقام نتیجه اعمال و امتحان الهی، با فیض رحمانی و راهنمایی عارف صاحب‌دل تحمل آن شداید آسان می‌شود که کلام آنان باران لطف و عنایت حق است.

گرچه امر است بر تحمل شداید، اَمَّا تحمل کدام آلام و شداید، رحمانی یا غیررحمانی؟! امروزه افراد بسیاری مبتلا به آلام و شداید رحمانی و غیررحمانی هستند. منظور از تحمل شداید، مسلماً شداید رحمانی است که موجب انتباه فردی و اجتماعی باشد؛ شدایدی که در راه خدا و تحصیل حقایق و علوم و معارف حقه باشد؛ شدایدی که در راه ارشاد مردم باشد. چنین آلام و شدایدی معلّمی باطنی است که تعلیمات عالیّه ارائه می‌دهد و استقبال از آن در ردیف عبادات عظیم محسوب می‌گردد.

برخی افراد به آلام و شدایدی مبتلا گشته‌اند که معلول انحراف خود آنان است. دردی که به دلیل انحراف به وجود آید، بر مراتب صفات غیرالهی و منفی انسان می‌افزاید و تحمل آن مقبول پیشگاه حق نیست، اَمَّا اگر موجب انتباه گردد بسا که مقبول افتد.

به هر حال پاکسازی صفوف بیداردلان از بیماردلان، در بوتّه آزمایش و به هنگام نزول بلایا است. همچنان که شمش طلا را می‌گدازند تا زر ناب از دیگر فلزات جدا شود، سختی‌ها و

مشقات، مصائب و پيشامدهای ناگوار نیز در حکم کوره حَداَد است، انسان را می‌گدازد تا شايستگان از ناشايستگان جدا شوند، اين است که زندگي اهل حق خالی از آلام و شدايد نيست.

صبر و شکیبایی بیش از همه بر حضرات انبياء و اوصياء تأکید شده است «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ: پس در امثال حکم پروردگار شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی مباش». این آیه شریفه خطاب به حضرت رسول اکرم (ص) است، اضافه شدن کاف خطاب به کلمه رب، پروردگار تو، دليل است بر کمال قرب آن بزرگوار در پيشگاه الهی؛ اعلا ترين درجه عشق و محبت است که خداوند در حق کسی، پروردگار تو فرماید. این آیه شریفه، مخصوصاً «رَبِّكَ: پروردگار تو» بر مراتب قدرت تصمیم و اراده مردان الهی برای اجرای حکم او می‌افزاید.

در هر عصری گاه مَلاحِدِه و برخی افراد بیگانه و سست‌ایمان، آلام و شدايد بشر را دستاویز حمله به اهل حق و خداپرستان می‌کنند که اگر آنان راستگو و عقیده‌شان حق بود، به این شدايد و آلام مبتلا نمی‌گشتند. پاسخ الهیون به شبهات آنان این است که آلام و شدايد از ضروریات زندگي و موجب حصول بقاء و سرمایه ترقیات مادی و معنوی است. شهوات و لذات به ظاهر گوارا و شدايد و آلام، تلخ و ناگوار است، لکن نتایج مأخوذه بر خلاف ظاهر آنهاست. پیروی از شهوات و لذات دنیوی موجب بدبختی و انحطاط است، ولی صبر در برابر آلام و شدايد معنوی، سبب کامیابی است. آری طبع انسانی چنین است که بقاء و سعادتش در سایه آلام و مشقات تأمین می‌شود.

طالبین حق از هر درد و آلمی در این راه استقبال می‌کنند، این پيشامدها هر کدام آینده درخشانی را بشارت می‌دهند. آلام و شدايد الهی آثار معنوی عمیق و دامنه‌داری دارد که اگر از شدت آن کاسته شود، رشته حیات معنوی انسان گسیخته می‌شود. اگر انسان مُدام از بیماری جهل و نادانی خود احساس درد و رنج و تأثر نکند، در صدد علاج آن بر نمی‌آید و نمی‌تواند دیده دل را با نور علم و فروغ معرفت روشن سازد. این آلام و شدايد است که اهل حق و طالبین را به کسب علم و مبارزه با جهل واداشته، آنان را به سوی کمالات سوق می‌دهد. فشار آلام و شدايد وجدانی نیز کاروان بشری را به سوی کمالات رهبری می‌نماید. در واقع تمام فضایل اخلاقی و روحی که انسان را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، مربوط به قلب حساس و وجدان زنده و ضمیر درد فهم است.

خلقت حضرت احدیت دو گونه است: قسم اول از آغاز خلقت کامل بوده محتاج طی

مراحل تکامل نیست. قسم دوم در ابتدا ناقص است و باید تدریجاً مراحل تکامل را طی کند. انسان از قسم اخیر است و باید در سیر مراحل تکامل، تحمل مصائب کند و تحت تعلیم مربیان حقیقی واقع گردد.

خدای تعالی در اشاره به سیر تدریجی انسان به سوی کمال می‌فرماید: ما انسان را از گل مُصَفَّافَریدییم و او را در رحم مادر به شکل نطفه درآوردیم و آن را هم به شکل لخته خون و آن را به شکل گوشت جویده، سپس آن را به صورت استخوان‌بندی مصور کردیم و استخوان‌ها را با کِسُوت گوشت پوشانیدیم و به کالبد او روح دمیدیم و آن را به خلقت دیگر درآوردیم. در این آیه، مراد از درآوردن او به خلقت دیگر، اشاره به انسان کامل است که تدریجاً مراحل کمالی را طی کرده به جایی می‌رسد که خداوند متعال در مورد این شاهکار خلقت به خود تبریک می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است». در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» که اشاره به هنگام ولادت است که خدا شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید.

آری انسان باید حقایق و علوم الهیه را از راه حواس و قوا اخذ کند و تحت شدايد و آلام قرار گیرد تا بتواند طی مراحل کمال کند. هر موجودی که بخواهد از نقص درآید و به مرتبه‌ی نهایی خود گام نهد، باید از درون و بیرون به او کمک رسد. چنان که سنگ سیاه و بی‌ارزش در اثر اشعه‌ی آفتاب و قوای طبیعت پس از مدت‌ها تبدیل به برلیان گرانبها می‌شود، انسان نیز در طی مراحل کمال نیازمند به یاری دو نیرو است: یکی تعالیم عالیّه‌ی ارکان دین، دیگری تحمل شدايد و آلام.

ارشاد مقامی الهی است که به هر کس ندهند. تعالیم عالیّه باید از ناحیه‌ی رکن دین باشد و رکن دین، در غیاب حضرات انبیاء و اوصیاء، حضرات اولیاء هستند. افرادی که از ناحیه‌ی مردان الهی مأمور به ارشاد دیگرانند، اولی این است که تعالیم دریافتی از محضر آنان را بدون دخل و تصرف به دیگران برسانند. مربی الهی باید دارای شرایطی باشد که اعظم آن، پاکی نفس اوست و بدون آن نمی‌تواند مردم را ارشاد نماید ولو واجد تمام علوم باشد. بدون مربی حقیقی استعدادهای انسانی ضایع می‌گردد و نمی‌تواند به مرتبه‌ی نهایی کمالات خود گام نهد؛ مانند گیاهان و درختان که اگر در تربیت و پرورش خود باغبان خبیر و مُطَّلَعی نبینند، در مراحل نقص خود باقی می‌مانند. البته مراحل ترقیات نباتات و گیاهان محدود است و از انسان

نامحدود، از این رو باید در این راه تحمل شداید بسیاری صورت گیرد و تعلیم او اساسی و دامنه‌دار باشد تا بتواند تدریجاً این مراحل را سیر کند.

بنابراین اخذ تعلیم عالیه از ارکان دین کافی نیست، مگر این که نیروی دیگری هم از درون به او یاری کند که همان قدرت تحمل مشقات و آلام در این مسیر است. کسی که تعلیم عالیه را از رکن دین اخذ می‌کند ولی تاب تحمل شداید را ندارد، او در نقص باقی خواهد ماند. اگر کسی تحت یاری این دو نیرو قرار نگیرد و نجات نیابد، مقام او چنین شود «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً: به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده، چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند، و چون خیری به او رسد بخل ورزد». صفات رذیله هُلُوع و جَزُوع و مَنُوع درباره هر انسانی نیست بلکه درباره افرادی است که تحت یاری این نیروها واقع نشوند.

این که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنِي: حقا که انسان سرکشی می‌کند همین که خود را بی‌نیاز پندارد»، این حقایق آسمانی نه راجع به انسان کامل که مربوط به صفات روحی و اخلاقی انسان‌های ناقص و غیر مهذب است، انسان‌هایی که روح آنها با روح بهیمی و حیوانی آمیخته است. برای پاک و منزّه شدن از آلودگی‌ها باید از آن دو نیرو یاری و استمداد طلبند.

آری موقعی که انسان مراحل این مشقات و آلام و تعلیمات عالیه را طی نمود، آنگاه صفات حیوانی و آلودگی‌ها از او دست برمی‌دارند و او به شخصیت واقعی خود پی می‌برد. در این مقام نفع و ضرر، زر و زیور، جاه و جلال سیاسی و مقامات اجتماعی در او تأثیر نمی‌کند، زیرا این امور جزو احتیاجات او نیست. او به مرحله کمالی خود قدم نهاده و شخصیت خود را بالاتر از همه چیز می‌بیند، به مقام ارجمندی می‌رسد که عارفان از آن تعبیر به آزادگی نموده‌اند و این آیه شریفه در حق ایشان است «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ: بر چیزی که از شما فوت شد محزون نباشید و به مقامی که دریافتید شاد و خرم نگردید»؛ خداوند متعال این دو صفت را علامت و معیار انسانیت بیان فرموده است.

سعادت از آن افرادی است که با آلام و شداید معنوی انس گرفته‌اند، آنان هرگز منحرف نشده دست به امور شیطانی نمی‌زنند، و در مقام انتحار و قتل نفس بر نمی‌آیند. کسی که دست به انتحار زند، توان مقابله با شداید را ندارد و این عملی است که در تمام ادیان آسمانی و

قوانین اجتماعی زشت شمرده شده است.

کسی که رشته حیات خود را قطع می‌کند، در حقیقت عضوی از پیکر جامعه را قطع کرده و بشریت را از منافع آن عضو محروم می‌سازد و ضررهای بزرگی به خود و جامعه وارد می‌آورد. لذا قرآن مجید می‌فرماید: اگر کسی دیگری را به غیر قصاص و یا جلوگیری از فساد بکشد، گویا تمام مردم را کشته و اگر فردی را احیاء کند مانند این است که تمام مردم را احیاء کرده است.

آیه شریفه فوق را ظاهری است و باطنی، چه بسا کسی ظاهراً مرتکب انتحار و قتل نفس نشده، ولی اگر رفتارش منتهی به هلاکت روحی و قلبی خود و یا دیگری گشته، او در پیشگاه الهی مسئولیت عظیمی دارد! ممکن است کسی در اثر توجه و استمداد از آن دو نیرو خدمات شایانی کند که تمام ملل جهان از ابتکار فکری او برخوردار گردند. دانشمندانی مانند کاشف میکرب و واکسن آبله اگر قبل از این اکتشافات خودکشی می‌کردند، چه خسارات هنگفتی به عالم انسانی وارد نموده و چه بسیار انسان‌هایی که در اثر ابتلاء به آن بیماری‌ها می‌مردند! و این هنوز خدمتی ظاهری است به عالم انسانی. مردان الهی که خدمات الهیه به جامعه نموده و موجب ارشاد هزاران فرد شده‌اند، اگر غفلتی می‌کردند چه خساراتی عظیم به خود و جامعه وارد می‌آوردند؟! این معانی یکی از جهات مختلف آیه شریفه فوق‌الذکر است.

بنابراین طالب حقیقی باید در مقابل آلام و شداید مقاومت کند، بسا که آینده این امور برای او قابل دید و درک نباشد، ولی به خیر و سعادتش بینجامد «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»: و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است». آیا این مقبول است که به محض بروز پیشامدی آدمی انتحار کند؟ نه انتحار ظاهری بلکه آن انتحار باطنی که موجب تباهی قلب و روح خود و سایرین گردد، انتحاری که هرگز قابل مقایسه با انتحار ظاهری نیست! این جهان عرصه پیکار و جهاد با صفات ذمیمه است و پیروزی از آن دلیران و شجاعان است. شجاعان جهان آنانند که با نفسانیات و جهالت‌ها مبارزه کرده موجب ارشاد خود و دیگران می‌شوند. آنان یقین دارند که درهای امید به روی انسان‌ها باز است و نومیدی را با زندگی سازگاری نیست. گرچه گاهی گرفتاری‌ها و ناکامی‌ها با چهره‌های سهمگین، افق حیات آدمی را تیره و تار کنند. اما در پایان امر، برق سعادت از درون تیرگی‌ها می‌درخشد و بوستان امید را از آب رحمت سرسبز و خرم می‌گردانند.

سرور عارفان در شدايد

از جمله کلمات و مفاهيم قرآنی، شدت و بآس است که ظواهر و بواطنی دارد. کلمه شدت در نظر افراد عامی و به معيار فهم و ادراک آنان ظاهراً مفهومی فوق‌العاده ناراحت‌کننده دارد که به محض استماع و يا توجه به آن، چه بسا موجب انقلاب درونی و ناراحتی شديد گردد. اما در سالکين طريق حق و عارفان که اهل بصيرتند، استماع آن کلمه يا حصول چنان مفاهيمی، نه ناراحتی که حتی ايجاد سرور باطنی می‌نماید. زیرا برای اهل معنا و صاحب‌دلان شدت، وسیله راحتی و شکست، پل پیروزی است و تا شدت در امور ايجاد نشود، راحتی واقعی به وجود نیاید.

شخصی که به شدت فقر مبتلاست، اگر اهل تفکر و تعقل نبوده و ایمانش ضعیف باشد، سخت ناراحت است. اما عارف اگر یقین بداند که در انجام وظایف و اوامر و ترک مناهي الهی قصور نکرده و خواست الهی است که در آتش فقر و فاقه بسوزد، این شدت برای او وسیله موفقیت و نعمت است. پس گرچه این امر برای هر دو شدت است، اما این کجا و آن کجا! عارف بر صفایش افزوده گردد ولی آن که از معرفت و صفا محروم است، چه بسا تیرگیش فزونی یابد. همچنین پیکار در راه حق برای فرد فاقد معرفت و هدف متعالی، سبب ناراحتی است. اما کسی که مشتاقانه و به رضای حق اقدام به پیکار نموده، هرچه شدت بیشتر شود، صفای باطنی او افزون‌تر خواهد شد؛ ظاهراً هر دو به امر واحدی مشغولند ولی در معنا فرق آن دو بسیار است.

مردان الهی از این دنیای فانی برای جهان پایدار بهره گیرند و لجام بر اسب سرکش نفس زنند، در مقابل بلایا و شدايد شاکر شوند و به مقام شکوه نیایند؛ آنان می‌دانند که همواره در معرض امتحانات الهی هستند. البته کسانی بدین مهم توفیق یابند که دلباخته دنیا نشوند، از این‌رو حضرت مولای متقیان به یکی از والیان خود می‌نویسد: ای والی آگاه باش، مبدا پی تنعم روی و پای هوی و هوس پیش گذاری و در ادامه نامه، آن بزرگوار زندگی ساده خود را تشریح می‌فرماید. درود بر مردان الهی که نور خدا در دل ایشان فروزان است و همواره در سعادت خود و دیگران می‌کوشند.

آری اکثر بلایا و شدايد متوجه مردان الهی است؛ در این بزمگه هر که مقرب‌تر، بلایا و شدايدش بیشتر. سیری در آیات قرآن بیانگر این است که حق تعالی بندگان صالح و واصل و کامل خود را مدام در معرض شدايد و مصائب قرار می‌دهد و آنان را با این تحفه الهی می‌نوازد،

چنان که حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغِيَّةِ: به راستی خدا بنده مؤمن را به بلایا یاد می‌کند، همچنان که در مسافرت، آدمی اهل و عیالش را به هدیه یاد می‌نماید».

مردان حق عناصر قابل‌ی هستند که از بلایا و مصائب استفاده تام می‌نمایند. حصول معانی و علوم برای آنان علل مختلفی دارد که از جمله آنها تحمل شداید و بلاهاست. سالک الی‌الله باید یقین بداند که بدون تحمل بلا، حصول مقام باطنی امکان‌پذیر نیست. از این‌رو فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَطَّهُ إِذَا غَطًّا: به تحقیق وقتی خدا بنده‌ای را دوست دارد، او را در بلا غرق می‌کند غرق کردنی». در این صورت آیا او از آفات و شداید فراری و گریزان است؟!

حکمت شداید و بلایا و امتحان الهی چیست؟ زیرا مقتضی دوستی، نوازش است نه فشار و سختی! امتحان الهی قطعاً نه به جهت مکشوف شدن مجهول و مبهمی برای خداست که او علیم و خبیر مطلق است، بلکه از معانی آن معلوم گشتن گوهر باطنی و کیفیت حال انسان بر خود اوست، مانند معدن یا جواهری نهان در زیر خاک که به استخراج و تصفیه، جواهر خالص نمایان گردد.

چنان که تحصیل عصاره و مغز و باطن هر جسمی محتاج فشار است و بدون آن، استخراج و ظهور تمام کلیات و کیفیت مغز آن محال است، امتحان و بلا و شداید الهی نیز، خاصیت تصفیه و تخلیص و تهییج و تحریک دارد؛ کیمیایی است که پست را عالی، ضعیف را قوی و خام را پخته می‌کند. پس حکمت اصلی امتحان و نزول بلا، تقویت و تکمیل مراتب معنوی انسان است. از این‌رو مردان الهی همواره با آغوش باز به استقبال بلایا می‌روند و کسی به بطون آثار بلایا و شداید آنان آگاه نیست. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: هرگز نگویید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ: که الهی از فتنه و بلا به تو پناه می‌برم»، بلکه بگویید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ: خدایا از فتنه‌های گمراه‌کننده به تو پناه می‌برم»؛ که مبدا موجب کاهش مراتب معنوی گردد.

برای اندازه‌گیری و سنجش هر چیزی میزان و مقیاسی لازم است، اما این میزان و مقیاس در ازدیاد و کاهش کیفیت و کمیت آن شیء مؤثر نیست. مثلاً میزان الحرارة که درجات سردی و گرمی را می‌نمایاند، تأثیری در ازدیاد یا کاهش آن ندارد؛ متر در اندازه‌گیری ابعاد اجسام در کمیت و کیفیت طول آنها مؤثر نیست؛ علم منطق، سنجش صورت قیاس و استدلال‌ها را

برعهده دارد، ولی در افزايش قوّت برهان تأثیری ندارد. اما امتحان و بلای الهی میزانی است که سبب فعلیت قوای درونی و افزایش مراتب معنوی انسان می‌گردد.

سالک در استدلال حقایق به مقام بصیرت می‌رسد. اما انسان غافل چگونه می‌تواند پذیرای شدايد و بلایا باشد و تصدیق نماید که تمام احکام الهی عدل است؟! این توفیق مخصوص صاحبان قلب سلیم است که به مقام شامخ تسلیم محض در مقابل اوامر الهی رسیده‌اند؛ آنان که به مقام بصیرت نایل شده و به حکمت و حقیقت راه پیدا کرده‌اند.

حکمت حقیقی، علم و عمل و عدل و حلم و مقام نبوّت است. عارفان طریق حق فرموده‌اند: حکمت، پی بردن به حقایق اشیاء و محل استقرار واقعی آنهاست. حکمت آن است که شیء از حدّ خود خارج نگردد و حق هرچیزی عطا شود و هر امری به وقت خود انجام گیرد. حکیم عَلَی الْأُطْلَاق، ذات اقدس الهی است که به هر چیزی علیم و قدیر است. در وعید حق، منظور حق مشهود شود و در حکم حق، عدل حق ملحوظ و در منع حق، لطف حق معلوم گردد.

البته هر کسی را آن ایمان و درک و فراست نیست که در کیفیت شدت، مطالعه نموده و از آن استقبال کند. اما در سالک طریق حق و عارف الهی فراست به معنای کشف و درک حقیقت، یا نظر و تعقل و تفکر هست. حصول این فراست برای او از چند جهت است: اول - فراستی از جهت تزکیه. دوم - فراستی از جهت مرشد الهی، که به شرط ثبات، فراست باطن از سالک بصیری که قلب او به نور حق مَنُور است، ظاهر و طالع می‌گردد.

در عارفان طریق حق هرگز خودبینی و خودرأیی نیست، زیرا در مرحله‌ای خودبینی کفر است و عارف واقعی، مَوْحِد حقیقی است. آن که خود را صاحب‌نظر بداند، هرگز در عداد صاحب‌دلان و اهل معرفت محسوب نگردد. سالک حقیقی در اثر آن فراست و حکمت و بصیرت، که همانا کمال ایمان و معرفت است، شدايد را تشخیص داده با استقبال از آن بر صفای قلبش می‌افزاید.

آری غالباً کسانی به خواست الهی تسلیم نمی‌شوند که حکمت امور واقعه از ناحیه حق را نمی‌دانند. ولی مرد الهی وقتی روی دل به خدا کند و حکمت آن را از خدا بخواهد، حق تعالی تا حدّی حکمت آنها را به او بنماید.

سوگند به خدا اگر مؤمنین حکمت شدايد و مصائب را می‌دانستند، با کمال عشق و علاقه و سرور معنوی آماده می‌شدند که لباس بلا پوشند و شربت بلا نوشند و صدها برابر آن آفات و آهات و بلیات را تحمل نمایند تا مورد نوازش و نواخت خاص حق قرار گیرند.

آن گل لایزال، عاشقان خود را می‌نوازد و می‌فرماید: «اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را». خداوند لطیف و کریم و مهربان، پناه مُضْطَرَّان، آندَرین آیت عاشقان خود را می‌نوازد و نواخت خود را به ایشان عرضه می‌دارد:

ای عاشقان من، پاسخگوی دعا‌های شما به عطا منم. پاسخگوی امیدها به وفا منم. «اُدْعُونِي بِلَا غَفْلَةٍ اَسْتَجِبْ لَكُمْ بِلَا مُهْلَةٍ: بخوانید مرا بدون غفلت، اجابت کنم شما را بدون مهلت».

بخوانید مرا به قدر طاقت، پاسخ گویم شما را به کشف فاقت. بخوانید مرا به طاعات مُوَقَّت، پاسخگویم شما را به مَثُوبات مُؤَبَّد. من آن خداوندی که عمل خرد بنده می‌پذیرم و عطای بزرگ دهم، عمل خرد بنده را بزرگ دانم، عطای بزرگ خود را کوچک شمرم.

این بوستان ما، این گلستان ما، این بارگاه ما جای نومیدی نیست. ای عاصیان دل‌شکسته، ای مُفْلِسان درد زده و پای در گل فرو شده، در هر حال که باشید غَرْفَةُ لطف و عطا یا خُسْتَةُ تیر بلا، ما را خوانید ما را دانید، گرد در رحمت ما بگردید، عزّت از ما جویید، جمال محفل دوستان حضور ماست. هر درد زده‌ای که دمی گرم کشید، نسیم قرب ما از نَفَس او طلبید. هر جا غمگینی آهی کشید، خود را در زیر آه او تعبیه کنید.

ای مَلَأَ اَعْلٰی هزاران سال عبادت کردید و به آواز تقدیس خویش یاد پاکی ما نمودید، اما از نسیم وصال ما آگاهی ندارید. اما ای گدایان برهنه و بینوا اگرچه شما طاعت فرشتگان و کَرَوَبیان ندارید، اما سوز عشق دارید، ما آن سوز عشق شما را به هزاران سال عبادت فرشتگان ندهیم.

الهی در دل دوستان نور عنایت پیدااست. دل عاشقانت در آرزوی وصالِ والِه و شیدااست. الهی آنچه دادی نشان است و آیین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است و خُلَعَت وصال برجاست.

الهی نشانت موجب ببقراری دل و غارت جان است، ندانیم که هنگام وصول خلعت وصال، حال جان و دل چون است.

فهرست آیات

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	حمد/۱	۷۹، ۱۰۹
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ	حمد/۲	۷۹
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	حمد/۳	۷۹
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ	حمد/۴	۷۵، ۷۹
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ	حمد/۵	۷۹
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ	حمد/۶	۷۹
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ...	حمد/۷	۷۹
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ ...	بقره/۶	۲۲۹
خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ...	بقره/۷	۱۷۹
وَقَالُوا... بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ	بقره/۱۱	۱۳۵
صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ	بقره/۱۸	۱۳۴
هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ ...	بقره/۲۹	۱۷۱
وَإِذْ قَالَ ... أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ	بقره/۳۰	۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱
		۱۵۴،

متن	سوره/آیه	صفحه
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا	بقره/٣١	٤١، ٤٨
قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا...	بقره/٣٢	٣٧
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...	بقره/٣٤	٣٧
وَإِذْ قَالَ ... فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا ...	بقره/٥٤	٢٣١
وَلَقَدْ ... كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ	بقره/٦٥	٦٣
وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ ... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ...	بقره/١١١	١٣٥
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ ...	بقره/١٤٩	١٠
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ...	بقره/١٥٣	٢٥٢
الَّذِينَ... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	بقره/١٥٦	٤٦
وَمِنْ ... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا ...	بقره/١٦٥	٧٠
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... الصِّيَامُ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ	بقره/١٨٣	٨٢
شَهْرٌ ... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ ...	بقره/١٨٥	٧٢
أَحِلَّ لَكُمْ ... وَانْتُمْ لِبَاسٍ لَهِنَّ	بقره/١٨٧	٥١
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ ... وَآتُوا الْيَتَامَ مِنْ أَمْوَالِهَا	بقره/١٨٩	٢٤
الْحَجُّ أَشْهُرٌ ... تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ ...	بقره/١٩٧	٢٠٩
لَيْسَ ... فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ ... عِنْدَ الْمَشْعَرِ ...	بقره/١٩٨	٩٦
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا ...	بقره/٢٠١	١٨٠
وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ...	بقره/٢٠٧	٢١٨
كُتِبَ عَلَيْكُمْ ... عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا ...	بقره/٢١٦	٢٥٨
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ... يُحِبُّ التَّوَّابِينَ...	بقره/٢٢٢	٧٢، ١٥٢، ١٥٣
الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ ...	بقره/٢٢٩	٥٢، ٢٠٠
وَقَهْرٌ مُوَهُمٌ... لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ بَعْضَهُمْ ...	بقره/٢٥١	١٤١

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
وَإِذْ قَالَ ... بَلِي وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ ...	بقره/۲۶۰	۶۷
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... اللَّهُ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ	بقره/۲۸۲	۲۰۹
لَا يَتَّخِذُ... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَهُ...	آل عمران/۲۸	۲۴۸، ۲۴۹
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ...	آل عمران/۳۱	۱۰
فِيهِ آيَاتٌ ... حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ ...	آل عمران/۹۷	۹۴
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ	آل عمران/۱۳۴	۲۵۳
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا ...	آل عمران/۱۳۷	۲۳۷
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي ...	آل عمران/۱۶۹	۱۰۳
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ ...	آل عمران/۱۹۰	۲۳۵
يَا أَيُّهَا النَّاسُ... كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا	نساء/۱	۴۲
إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ...	نساء/۱۰	۹۰
وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ	نساء/۲۷	۱۶۳
يُرِيدُ اللَّهُ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا	نساء/۲۸	۴۰
وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا ...	نساء/۳۵	۲۰۱
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا ...	نساء/۴۳	۷۲
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا...	نساء/۵۸	۳۷
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ ...	مائده/۲	۱۸۰، ۲۱۶
وَأْتَلُ ... يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ	مائده/۲۷	۲۱۰
مِنْ أَجْلِ ... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ ...	مائده/۳۲	۱۴۱
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... يَحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ	مائده/۵۴	۸۰، ۴۰، ۸۰
يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ ... وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا ...	مائده/۶۷	۱۱۸
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ ...	مائده/۸۷	۲۰۶

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
وَعِنْدَهُ...يَابِسِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ	انعام/٥٩	٢٣،٣٣
أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ...	انعام/٨٩	٧
وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ	اعراف/٨	٢٤٥
وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا...	اعراف/١٠	١٧١
قَالَ مَا مَنَّكَ... خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ	اعراف/١٢	٤٢
فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ	اعراف/٢٠	٥٠
وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِينٌ...	اعراف/٢١	٥٠
فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ	اعراف/٢٢	٥٠
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ...	اعراف/٣٢	٦٢،٢٠٦
وَنَزَعْنَا... وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا...	اعراف/٤٣	٩
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ	اعراف/١٧٢	١٢٤،٢٢٢
وَلَقَدْ... كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ	اعراف/١٧٩	٩،٤٥
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ...	انفال/٢٤	١٢١
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...	انفال/٤١	٨٧
فَإِنْ تَوَلَّوْا... هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ	توبه/١٢	؟؟؟؟
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ...	توبه/٢٨	٦٥
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ...	توبه/٣٤	٨٩
إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ... الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ...	توبه/٦٠	١٠٥
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ...	توبه/١٠٣	٨٧
لَا تَقُمْ فِيهِ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ	توبه/١٠٨	٨٢
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ...	توبه/١١١	٨٠،١١٣
رب العرش العظمى	توبه/١٢٩	٩٤

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ...	يونس/۶۲	۲۰۸
قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَ...	يونس/۱۰۱	۲۳۶
وَقَالَ الَّذِي ... اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ ...	يوسف/۲۱	۱۰۳
الَّذِينَ ... بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ	رعد/۲۸	۲۲۲
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً ...	ابراهيم/۲۴	۱۲۲
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ...	ابراهيم/۲۶	۱۲۲
تُؤْتَى أُكْلُهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ...	ابراهيم/۲۵	۱۲۲
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ ...	حجر/۲۹	۸، ۳۷، ۴۱، ۱۱۸
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ ...	حجر/۳۰	۳۸
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ	حجر/۴۰	۸۴
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ...	نحل/۷۸	۲۵۶
إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ...	نحل/۹۹	۲۴۷
إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ ...	نحل/۱۰۰	۲۴۷
مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا ...	نحل/۱۰۶	۲۴۸
إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ...	نحل/۱۱۵	۶۴
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي أَقُومَ ...	اسراء/۹	۱۲۱
وَيَدْعُ ... كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا	اسراء/۱۱	۴۴
وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ ...	اسراء/۲۶	۱۷۱
وَلَا تَقْرَبُوا...الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا	اسراء/۳۴	۵۲
تُسَبِّحُ لَهُ ... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ ...	اسراء/۴۴	۹
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا...	اسراء/۷۰	۴۰، ۸
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... مِنْ أَمْرِ ...	اسراء/۸۵	۱۱۸

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
فَوَجَدَا ... عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا	کهف/٦٥	١١٥
وَإِنِّي ... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا	مریم/٥	١١٥
يَرْثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ...	مریم/٦	١١٥
وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ ...	مریم/٣٩	٢٢٦
إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ...	طه/١٢	١٠٣
أَوَلَمْ يَر... مِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ ...	انبیاء/٣٠	٦٨
إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ ...	انبیاء/١٠١	٣٩، ١٢٤
ثُمَّ لِيَقْضُوا... وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ ...	حج/٢٩	٩٦
هُوَ الَّذِي... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ	حج/٦٦	٤٤
وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ ... مِلَّةَ أَبِيكُمْ...	حج/٧٨	١١٦
ثُمَّ خَلَقْنَا... اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ	مؤمنون/٨	٤٣
وَالَّذِينَ لَأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ...	مؤمنون/١٤	٥٢
ثُمَّ ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ	مؤمنون/١٤	٤٣، ٢٥٦
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ ...	نور/٢٧	١٩٤
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا ... إِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا ...	نور/٢٨	١٩٤
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا ...	نور/٢٩	١٩٤
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ ...	نور/٣٠	١٨٦، ١٩٥، ١٩٦
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ ... وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ ...	نور/٣١	١٦٨، ١٩٧
فَلَا تُطِيعْ ... وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا	فرقان/٥٢	١٠٤
إِلَّا مِنْ ... يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ	فرقان/٧٠	١٥٣، ١٥٤
فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ ...	نمل/٨	١٠، ٧٠

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ...	نمل/۱۴	۱۳۷
إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا الصَّمَّ ...	نمل/۸۰	۵۶
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا	عنكبوت/۶۹	۱۰۱، ۱۵۳، ۲۴۴
يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...	روم/۷	۱۲
فَأَقِمْ ... فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا	روم/۳۰	۴۳
وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَعْضُضْ مِّنْ ...	لقمان/۱۹	۱۹۶
إِنَّ اللَّهَ ... نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ	لقمان/۳۴	۱۶۰
تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ...	سجده/۱۶	۷۷
مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ...	احزاب/۴	۳۲
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ...	احزاب/۳۲	۱۸۵
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ ...	احزاب/۳۳	۱۸۵
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ... يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِّنْ جَلَابِيبِهِنَّ ...	احزاب/۵۹	۱۸۶
لِّئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ ... فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا	احزاب/۶۰	۱۹۳
مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا ...	احزاب/۶۱	۱۹۳
سَنَّهُ اللَّهُ ... تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا	احزاب/۶۲	۱۶۰
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ ...	احزاب/۷۲	۸
مَنْ كَانَ ... يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ ...	فاطر/۱۰	۵۲، ۱۳۲
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ ...	يس/۸	۲۲۹
وَجَعَلْنَا مِ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ ...	يس/۹	۲۲۹
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ ...	يس/۱۰	۲۲۹
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ ...	يس/۱۱	۲۳۰

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ	صافات/٤١	١٠٣
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ ...	صافات/٦٤	١٢٣
فَلَمَّا بَلَغَ ... أَتَتْ أَفْعَلَ مَا تُوَمَّرُ ...	صافات/١٠٢	٩٨
وَقَدَيْنَاهُ بِذِيحٍ عَظِيمٍ	صافات/١٠٧	٩٧
وَوَهَبْنَا ... نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ	ص/٣٠	١٦٨
فَقَالَ إِنِّي ... حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ	ص/٣٢	١٨٤
قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ	ص/٨٢	١٦٢
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ	ص/٨٣	١٦٢
فَاعْبُدُوا ... الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا ...	زمر/١٥	٢١٢
فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ ...	زمر/١٨	٦٤
قُلْ يَا ... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةٍ ... يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً ...	زمر/٥٣	١٩، ٢٧
قُلْ يَا ... يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً ...	زمر/٥٣	١٥٢، ١٥٨
وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ	زمر/٥٤	١٦٧
الَّذِينَ ... فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا	غافر/٧	١٥٣
وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ...	غافر/٢٨	٢٤٨
وَقَالَ رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ...	غافر/٦٠	٢٦١
اللَّهُ الَّذِي ... فَاحْسَنَ صُورَكُمْ	غافر/٦٤	٤٢، ٤٣
إِنَّ الَّذِينَ ... وَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ	فصلت/٨	٢١٢
فَقَضَاهُنَّ ... وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا ...	فصلت/١٢	٢٤٠
نَحْنُ أَوْلِيَائِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...	فصلت/٣١	١٥٤
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي ...	فصلت/٥٣	٢٩، ٢٣٧
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا ... وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ	شورى/٥٢	٢٣

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ ...	زخرف/۲۲	۱۳۷
فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا ...	زخرف/۵۴	۲۴۵
وَسَخَّرَ... الْأَرْضَ جَمِيعًا مِنْهُ ...	جاثیه/۱۳	۳۸
أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ...	جاثیه/۲۳	۲۱۲
فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...	محمد/۱۹	۸۱، ۲۱۰، ۲۲۴
إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ ...	حجرات/۳	۱۹۶
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ	حجرات/۱۰	۸۰
يَا أَيُّهَا... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ	حجرات/۱۱	۱۶۲
يَا أَيُّهَا النَّاسُ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ ...	حجرات/۱۳	۹۶
قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا ...	حجرات/۱۴	۱۳۷
وَلَقَدْ خَلَقْنَا... مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ	ق/۱۶	۳۷
يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ ...	ق/۳۰	۱۸۹
مَنْ خَشِيَ... وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ	ق/۳۳	۴۳
وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ	ذاریات/۲۱	۷
وَدَنَا فَتَدَلَّى	نجم/۸	۴۱
فَأَوْحَى... الْبَصَرَ وَ مَا طَغَى	نجم/۹ تا ۱۷	۴۱
أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى	نجم/۳۹	۴۹، ۸۸
وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى	نجم/۴۰	۴۹
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ	رحمان/۱۰	۱۷۲
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ...	رحمن/۱۴	۳۶
أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ	واقعه/۶۳	۱۲۱
ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ	واقعه/۶۴	۱۲۱

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا ...	حدید/٢٣	٢٠٥، ٢٥٧
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... يَرْفَعِ اللَّهُ ...	مجادله/١١	١٣٦
اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ... أُولَٰئِكَ حِزْبُ ...	مجادله/١٩	١٣٨
كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي ...	مجادله/٢١	١٠٣
لَا تَجِدَ ... كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ ...	مجادله/٢٢	١١٦
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ... هُمُ الْفَاسِقُونَ	حشر/١٩	٣١
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ... تَوْبَةً نَّصُوحًا	تحریم/٨	١٥٣، ١٦٣
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ ...	قلم/٤٨	٢٥٤
إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا	معارج/١٩	٤٤، ١٤١، ٢٥٧
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا	معارج/٢٠-٢١	١٤١، ٢٥٧
وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ	معارج/٢٤	١٧١
لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ	معارج/٢٥	١٧١
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ	قیامت/٢٢	٢١٢
عَالِيَهُمْ ... رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا	انسان/٢١	٤٣
وَأَمَّا ... وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ	نازعات/٤٠	٢١٢
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ	نازعات/٤١	٢١٢
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ	عبس/٣٨-٣٩	٢٠٧
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ	عبس/٤٠	٢٠٧
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا	انشقاق/٨	٢١١
وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا	انشقاق/٩	٢١١
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ	اعلیٰ/١٤-١٥	٩١
تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً	غاشیه/٤	١١، ٢١١

متن آیه	سوره/آیه	صفحه
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ	غاشیه/۱۰	۲۱۱
وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ	فجر/۲۶	۱۱۸
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ	فجر/۲۷	۱۱۸
ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً	فجر/۲۸	۱۱۸، ۴۰
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي	فجر/۲۹	۱۱۸
وَادْخُلِي جَنَّتِي	فجر/۳۰	۱۱۸
وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ... وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا	شمس/۱ تا ۱۰	۲۱۶، ۲۱۷
فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا	شمس/۸	۱۶۲، ۲۱۶، ۲۱۷
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا	انشراح/۶	۱۴۲
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي ...	تین/۴	۴۲، ۴۳
كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَىٰ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْصَىٰ	علق/۶-۷	۴۴، ۲۵۷
وَمَا أَمْرُو ... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...	بینه/۵	۸۴
إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ	عادیات/۶	۴۴
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ	عصر/۲	۴۴، ۴۸
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ	عصر/۳	۴۸

فهرست احادیث

متن حدیث	صفحه
اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ	۸
اتَّقُوا فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ	۵۱،۲۰۰
أَدْعُونِي بِلَا عَقْلٍ أَسْتَجِبْ لَكُمْ بِلَا مُهْلَةٍ	۲۶۱
أَدِّ لِكُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ	۹۳
أَشَدُّ مِنْ يَتِيمٍ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أَبِيهِ، يَتِيمٌ يَتِيمٌ ...	۹۰
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ	۹۲
أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سُخْطِكَ	۱۶۷
أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ	۱۶۷
أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ	۱۶۷
أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ	۱۷۶
أَقَرَّرْتُ بِمِيثَاقِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ	۵۲،۲۰۰
أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرِّغَائِبِ	۱۱۲
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ	۲۶۰

متن حديث	صفحه
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ	٢٦٠
الْإِيمَانُ يَسْتَدِلُّ بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ يَسْتَدِلُّ بِالْإِيمَانِ	٤٨
الْبَيْسِ الْبَيَاضَ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ	٦٠
الْهَى أَمَرْتَنِي بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ ...	١٤٥
الْهَى هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ	٨٣
إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ فَتَجَلَّى فِيهِ	٤١
إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ	٦١
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَايَا كَمَا يَتَعَاهَدُ ...	٢٥٩
إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَطَّاهُ إِذَا غَطَّاهُ	٢٦٠
إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمْسَى وَلَا يُصْبِحُ إِلَّا وَنَفْسُهُ ...	٢١٢
إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكُوَّةً	٩٣
إِنَّ النُّورَ إِذَا دَخَلَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَانْشَرَحَ	١٣٤
إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا	١٠٤
بُئْسَ الْعَبْدُ الْقَازِرَةُ	٦١
التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ	١٥٢، ١٥٤
التَّجَافَى عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ ...	١٣٥
حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا	٢٤٥
خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ	٨
خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ	٣٤
خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا	٦١
الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ	١٢١
الرَّهْدُ قَصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعَمِ وَالتَّوَرُّعُ ...	٢٠٨

متن حدیث	صفحه
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ	۱۱۴
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ	۱۱۴
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ	۱۱۴
السَّلَامَةُ وَالْعَافِيَةُ الرَّحْمَةُ وَالْمَغْفِرَةُ	۱۸۰
الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ	۱۱
صَوْمُ النَّفْسِ عَنِ اللَّذَاتِ الدُّنْيَا أَنْقَعُ الصِّيَامِ	۸۳
الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ	۱۱۵
عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَ ...	۱۴۲، ۲۴۳
عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشِدُ ضَالَّتْهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا	۳۱
عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ لَا يُنَالُ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ	۲۰۶
الْفَقْرُ فَخْرِي	۱۰، ۱۱۵، ۱۷۶
فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمَ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ	۱۳۵
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ	۹۴
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ لَا يَمُوتُ أَبَدًا	۱۲۵
كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ ...	۸
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ	۱۴۷
لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ أَحَدِكُمْ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا ...	۱۳۳
لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ	۱۷۱
لَيْسَ يَضْبِطُ عِدَدَ الْكَثِيرِ مَنْ لَا يَضْبِطُ ...	۲۴۳
مَا أَخْلَصَ عَبْدًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ ...	۶۸
مَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئًا أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ	۲۰۰

متن حدیث	صفحه
مَا نَسْمَعُ مَا تَقُولُ	٢٩
مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ	١٤٤
مَا الْإِسْلَامُ الْعَمَلُ	٤٩
مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ	٤٨
مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ	١٠٥
مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ	٣١
مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ	٥١
مَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي	٨٠
مِنْ الدِّينِ الْمُتَعَةُ	٤١
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ	٣١، ١٠٣
مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يَحْدَثْ فِيهِمَا نَفْسَهُ...	٢٢٨
مَنْ لَمْ يَهْدُبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ	٢٤٣
مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ، طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ مَالٍ	١٨٩
النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ	٨٩
النَّجَاءُ فِي الصَّدَقِ	١٤٢
النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ	٤٠
وَلِكُلِّ حَبَّةٍ أَكَلٌ	١٧١
وَسُئِلَ صَ مَا الْإِيمَانُ قَالَ وَهُوَ الصَّبْرُ	٢٥١
وَفِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ	٢٣٣
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ ...	١٠٣
يَا سَرِيعَ الرِّضَا	١٥٢
يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ	١٤٦

فهرست راهنما

آ

- آب حیات، ۷، ۴۲، ۹۲
 آخرالزمان، ۸۱
 آدم^(ع)، ۸، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۶۸، ۲۱۱، ۲۳۰
 آرزوکنده، ۱۱۴
 آرزوهای باطله، ۲۱۳، ۲۱۴
 آشیان ازل، ۲۰۹
 آفاق و انفس، ۲۹، ۳۴، ۲۳۷
 آفتاب، ۳۵، ۳۸، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۶
 آفتاب عنایت، ۲۴۰
 آل محمد^(ع)، ۸۸
 آیات تکوینی و تدوینی، ۲۰
 آینه دل، ۸، ۹، ۳۶، ۸۰، ۱۵۸
- ا
 ابراهیم^(ع)، ۵۱، ۶۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۶
 ابلیس، ۳۷، ۴۲
 ابوذر، ۲۴۲
 احرام معنوی، ۱۰۱
 اختلالات روانی، ۱۹۱
 اخلاص خاص، ۱۴۶
 اخلاص عام، ۱۴۶
 ادبیات حقیقی، ۱۹۰
 ادراک باطنی، ۲۲۱
 ادراکات وجدانی، ۵۶
 ارباب ریاضت، ۵۷
 ارث باطنی، ۱۱۴
 ارث ظاهری، ۱۱۴
 ارزشهای اشرافی، ۴۹
 ارسطو، ۲۳۸
 اساتید الهی، ۱۱، ۲۴
 اسباب سماوی، ۲۲
 اسپیدبازان، ۳۹
 استاد ازلی، ۱۱۳

استاد الهی، ۲۳، ۸۳، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۸۵، ۱۹۷

استاد کامل، ۱۱، ۲۴، ۵۹، ۱۱۰

استحالة معنوی، ۷۰

اسکندر مقدونی، ۲۳۸

اسلحه‌های ظاهری، ۸۹

اسماعیل^(ع)، ۹۷، ۹۸

اشرف کاینات^(ص)، ۸

اطباء الهی، ۲۳

اعراب، ۴۹، ۱۰۸، ۱۹۴

الکتریسیتة، ۱۸۱

الهام، ۳۳، ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۶

امتحان الهی، ۲۵۴، ۲۶۰

امیرالمؤمنین^(ع)، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۳

۱۷۵، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۰

انتحار باطنی، ۲۵۸

انتحار ظاهری، ۲۵۸

انحراف جنسی، ۱۹۲

انسان کامل، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶

۲۵۷، ۲۵۶، ۱۱۴، ۷۳

انفس، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۱۱۳، ۲۳۷

انقلاب درونی، ۲۵۸

انگلستان، ۱۹۲

اوصیاء^(ع)، ۷، ۱۰، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۶۹، ۷۲، ۸۵، ۱۰۳

۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱

۱۶۸، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۶

أولوالالباب، ۲۳۵

اولیاء، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۲۰، ۲۸، ۴۵، ۵۱، ۵۵، ۶۹، ۷۲

۷۵، ۷۷، ۸۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۷۶

۱۸۴، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۶، ۳۰۱

اهل بیت^(ع)، ۱۲، ۸۷، ۲۵۳

اهل تصوّف، ۶۱، ۶۲

اهل حق، ۱۹، ۵۶، ۱۷۳، ۲۵۴، ۲۵۵

أهوال آخرت، ۱۵۸

ب

بادیه طلب، ۹۲

باقر^(ع)، ۱۶۱، ۳۰۱

بتخانه نفس، ۶۵

برلیان، ۲۵۶

بلای الهی، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۰

بلوغ معنوی، ۱۴۲

بنی اسرائیل، ۶۰

بواطن احکام، ۵۷، ۵۸

بهشتی برزخی، ۴۴

بیماری‌های روانی، ۲۳، ۱۴۳، ۱۸۹، ۱۹۲

پ

پاپها و کشیش‌ها، ۲۳۸

پالایشگاه عقل و وجدان، ۶۸

پُرگویی، ۲۲۷، ۲۲۸

پروانه دیوانه، ۳۹

پرورش تن، ۴۶، ۴۷

پلیدی باطنی، ۶۳، ۶۵، ۶۶

پیامبر^(ص)، ۱۱، ۳۵، ۵۱، ۶۲، ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰

۱۱۶، ۱۲۱، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۴۷، ۳۰۱

ت

تازیانة تکامل، ۴۹

تبخیر معنوی نفس، ۲۱۹

تجلی حق، ۲۲، ۷۰، ۲۱۳

ترسیان، ۱۱، ۲۱۱

ترک اولی، ۱۷، ۴۴، ۱۵۱

- تطهیر نفس، ۷۲، ۷۳، ۱۶۳
 تَعَدُّدُ زوجات، ۱۹۰
 توبهٔ خاص الخاص، ۱۶۷
 توبهٔ خواص، ۱۶۷
 توبهٔ نصوح، ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 تَوْقِیْعَات شریفه، ۲۴۷
 حدیث قدسی، ۱۱۰، ۲۰۸، ۲۱۱
 حدیث نبوی، ۱۶۵
 حس ششم، ۳۳
 حسن عسکری^(ع)، ۹۰
 حکمت شداید، ۲۶۰، ۲۶۱
 حَکَمِیَّت، ۲۰۰
 حوّا، ۵۰
 حواس باطنی، ۷۱، ۱۷۷، ۲۲۳

ج

خ

- جاذبهٔ الوهیت، ۱۰، ۱۱۸
 جامعه‌شناس، ۱۳۷
 جبرائیل، ۳۹، ۲۰۰
 جبروت، ۳۱، ۳۳، ۷۹
 جذبات الهی، ۲۲۲
 جمال ازلی، ۱۰، ۳۱، ۱۰۰، ۲۱۵، ۲۱۷
 جنابت نفس، ۶۶
 جنگ اُحد، ۲۲۸
 جهاد اخلاقی، ۱۰۱
 جهاد باطن، ۸۸
 جهاد حربی، ۱۰۱
 جهاد ظاهر، ۸۸
 جهاد قرآنی، ۱۰۱، ۱۰۴
 جهان‌آگاهی غربی، ۳۰
 خاتم الانبیاء^(ص)، ۱۶۳
 ختمی مرتبت^(ص)، ۲۰
 خدیجه، ۵۱
 خرابات عشق، ۳۵
 خرافات، ۱۹۳
 خلیفهٔ خدا، ۴۱، ۴۴
 خلیل^(ع)، ۶۵، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۴
 خوارق عادات، ۲۰
 خویشننداری، ۷۴، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۲۳
 خویشن‌شناسی، ۶۸

د

- داوود^(ع)، ۸
 دائِم الحضور، ۶۰
 دخانیات، ۱۷۸
 دراویش، ۶۱
 درد الهی، ۴۹
 دردِ عارف، ۳۲
 دردِ فیلسوف، ۳۲
 دروازهٔ مرگ، ۲۲۵
 درویشان کذابی، ۱۱، ۲۱۱

چ

- چشم‌چرانی، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵
 چشمه‌سارهای درونی، ۶۸

ح

- حبیب خدا^(ص)، ۱۰، ۱۷۶
 حج عارفان، ۹۴
 حجاب بدن، ۱۶، ۱۴۷

دعای عرفه، ۱۴۵

زیبایی‌های باطنی، ۲۱۵، ۲۱۷

ذ

ذائِقَةُ الهی، ۲۲۱

ذائِقَةُ باطنی، ۱۳۱، ۱۷۴، ۲۲۲

ذبیح‌الله، ۹۵

ذکر قلبی، ۵۸، ۷۹

ر

رجال الغیب، ۱۱۱

رسل، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۲۵

رسول الله (ص)، ۱۹۶، ۲۱۶

رسول باطنی، ۲۸

رسول خدا (ص)، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۸۶، ۱۹۶

رضوان، ۱۵۴

رقص الهی، ۳۹

رَمَى جَمَرَه، ۹۷

روانشناس حقیقی، ۱۹۲

روژه باطنی، ۸۳

روژه جسد، ۸۴

روشنفکران، ۴۹

رهبانیت، ۶۱

ریاضت خیال، ۲۳۱

ز

زکریّا (ع)، ۵۱، ۱۱۵

زن فرعون، ۵۱

زنان پیغمبر، ۱۸۵، ۱۹۶

زَنَدَقَه، ۵۶

زیبای مطلق، ۱۴۶، ۲۱۵

زیبایی ظاهری، ۱۷۳، ۲۱۵

س

سابقون، ۱۲۴

ستاره درخشان، ۲۴۰

سجاد (ع)، ۸۹، ۱۷۷، ۳۰۲

سجود قلبی، ۷۸، ۱۳۴

سرود الهی، ۹۶

سعید مطلق، ۲۳۱

سفر روحانی، ۱۰، ۷۷

سفرای الهی، ۳۱، ۵۲، ۵۶، ۱۳۴

سکرات موت، ۷۶

سگان راه، ۲۵۲

سلاحهای باطنی، ۸۹

سلامتیان، ۳۶

سلیمان (ع)، ۱۸۴

سمع دل، ۴۵، ۱۷۴، ۲۲۸

سیدالشهداء (ع)، ۱۰۲

سیف باطن، ۱۰۴

سیف باطنِ باطن، ۱۰۴

سیمرغ، ۳۸

ش

شجره ممنوعه، ۴۴، ۴۵

شدايد معنوی، ۲۵۵، ۲۵۷

شربت بلا، ۲۶۱

شرح صدر، ۱۶۴

شرک جلی، ۱۳۹

شرک خفی، ۱۶، ۶۵، ۱۴۷

شَطَحِیاتِ ناهنجار، ۵۷

شقی مطلق، ۲۳۱

شهادت، ۲۴، ۳۸، ۵۲، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳

شئون جمالیه، ۲۵۳

شیرینی‌های باطنی، ۱۷۴

ص

صاحبان حرمسراها، ۱۸۸

صادق^(ع)، ۹، ۱۱، ۴۲، ۵۲، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۹۸،

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۰۰،

۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۵۰، ۳۰۱، ۳۰۲

صحیفهٔ اول، ۱۱۵

صدّیقین، ۱۴۴، ۲۲۵، ۲۴۵

صفا و مروه، ۹۸، ۹۹

صفات شمعی، ۴۱، ۲۲۶

صلح حدیبیه، ۱۰۸

صوفیگری، ۶۰

صومعهٔ راهبان، ۱۱، ۲۱۱

ط

طاعات قلبی، ۷۸

طایر قدسی، ۹۴

طبقات انگل‌وار، ۴۹

طهارت باطنی، ۹۱

طهارت تشریعی، ۲۲۲

ظ

ظاهربینان، ۲۲، ۵۶

ظواهر احکام، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۱۱۷

ع

عارف کامل، ۱۸، ۱۰۶، ۱۸۰، ۲۵۰

عارف‌نمایان، ۵۷

عالم ارواح، ۷۹

عالم آلتست، ۴۰

عالم صغیر، ۳۳، ۳۴، ۲۳۹

عالم کبیر، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۲۳۹

عالم معقولات، ۵۷، ۲۳۵

عالم ملکوتی، ۲۱۹، ۲۲۰

عایشه، ۱۸۵

عرش معلّی، ۳۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۸

عرفات، ۹۶، ۹۷، ۹۸

عروس آسمانی، ۱۲۳

عَقَبات کثرت، ۹۵

عقل الهی، ۴۵، ۷۰، ۱۱۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۴۳،

۲۴۶، ۲۴۷

عقل باطنی، ۷۳، ۹۱، ۱۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶

عقل برهانی، ۲۴۳

عقل سلیم، ۳۰، ۵۹، ۷۳، ۲۱۶، ۲۲۰

علم باطن، ۲۲

علم شریعت، ۹، ۵۶

علم شهودی، ۱۱۵

علم منایا، ۲۰

علمای ربانی، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۰،

۱۹۲، ۲۴۲، ۲۴۹

علی^(ع)، ۳۱، ۵۱، ۶۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲، ۲۴۲، ۲۵۲

عَنقَای بلندپرواز، ۹۴

عوالم باطنی، ۲۱۷

عید اضحی، ۹۷

عیسی، ۵۱

عین الیقین، ۲۰، ۷۰

غ

غربی‌ها، ۱۹۲

غواصان حکمت، ۷۹

قوس عروجی، ۳۸

قوس نزولی، ۳۸

قوم لوط، ۱۰۶

ف

فاطمه زهرا،^(ع) ۵۱

فُتُوحِ ایمانی، ۶۶

فرشتگان، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۱، ۷۴،

۹۴، ۱۵۴، ۲۶۲

فرعون، ۲۰۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸

فرهنگ و تمدن غرب، ۳۰

فقر روحی، ۱۷۹، ۱۸۰

فلاسفه مادی، ۴۸

فلاسفه، ۲۹، ۳۰، ۳۲

فلسفه نظری، ۴۷

فناء اراده، ۲۱

فناء در خود، ۴۵

فناء صفت، ۲۱

ک

کتاب آنفس، ۲۰

کتاب سماوی، ۵۰

کروبیان، ۹۹، ۲۶۲

کعبه ازل، ۹۳، ۹۴

کعبه دل، ۹۴، ۲۴۰

کفر جلی، ۶۵، ۱۳۹

کفر خفی، ۱۳۹

کمیل، ۲۳۱

کوه قاف، ۳۹

کوی حق، ۱۶، ۱۴۷، ۱۷۴

کوی فقرا، ۱۷۳

کوی وصال، ۱۹، ۲۱

ق

قارون، ۲۰۷

قانون علیّت، ۱۴۵

قبله باطنی، ۷۳

قَدَر، ۲۰

قَدَرَاتِ باطنی، ۶۷

قرون تاریک وسطی،^۱ ۲۳۸

قریش، ۱۰۸، ۱۰۹

قصاص، ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۵۷

قصص قرآن، ۲۳۷

قلب سلیم، ۲۱۰، ۲۶۰

قوای خالقه روح، ۱۳۵

قوة ایمان، ۱۳۵، ۱۳۶

قوة مغناطیسی، ۱۸۱

گ

گُل لایزال، ۲۶۱

گنجینه‌های معنوی، ۸۹

ل

لاهورت، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۹۴

لباس بلا، ۲۶۱

لذایذ باطنی، ۲۲۱

لقاء حق، ۱۹

لواط چشم، ۱۸۲

لوح دل، ۱۱۶، ۱۲۳، ۲۴۴

لوط، ۵۱

م

- ماه معرفت، ۲۴۰
 متصوّفه، ۶۱، ۲۳۳
 متکلمین، ۳۱
 متمّم وصال، ۴۵
 مجتبی^(ع)، ۲۱۳
 محبوب ازلی، ۱۰، ۳۹، ۱۱۸
 محرکات غیر الهی، ۱۸۱
 محمد^(ص)، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
 ۳۰۳
 محور اعتدال، ۲۲۷
 مدینه، ۴۹، ۱۰۹، ۱۹۳
 مذاهب باطله، ۵۰
 مرکبِ حدوث، ۸۰
 مریم^(ع)، ۵۱
 مزرعه دل، ۱۲۹، ۲۴۲
 مسخ معنوی، ۶۳
 مشاغل باطنیه، ۱۸، ۲۱۳
 مشاهدات غیبی، ۲۲
 مشرک خفی، ۱۴۰
 مشعر، ۹۷، ۹۸، ۹۹
 معادن باطنی، ۸۹
 معاملات باطنی، ۱۱۲، ۱۱۳
 معاویه، ۱۷۲
 معرفت شهودی، ۱۶، ۱۴۷
 معصومین^(ع)، ۱۷۲
 مقام مطمئنگی، ۸۳
 مقدس مآبان، ۲۴۹
 مکانیسم تعقل، ۴۵
 مکه، ۴۹، ۹۶، ۹۸، ۱۰۹
 ملأً اعلیٰ، ۲۶۲
 مَلّاجِدّه، ۲۵۵
 ملامتیان، ۳۶
 مَلْک الموت، ۱۵۸
 ملکوت اعلیٰ، ۳۰، ۷۶، ۱۳۲
 ملل اروپایی، ۱۹۲
 ملل غرب، ۲۹، ۱۸۳
 منِ واقعی، ۳۲
 منامات صادقّه، ۲۰
 منشهای شخصیتی، ۶۸
 منطقیّون، ۲۱۵
 منی، ۸۰، ۹۷
 مَوْحِد حقیقی، ۲۶۱
 موسی^(ع)، ۵۱
 مولای متقیان^(ع)، ۴۶، ۱۳۶، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۵۹
 مهریه‌های سنگین، ۱۹۲
 میقات، ۹۶
 میکائیل، ۳۹

ن

- ناسوت، ۳۱، ۳۳، ۹۴
 نشیمنگاه حق تعالی، ۷۳، ۸۱
 نظام غربی، ۱۸۶
 نظامهای دیکتاتوری، ۲۴۵
 نفس اماره، ۴۲، ۷۶، ۸۳، ۹۷، ۱۰۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۴۰
 نفس مطمئنّه، ۲۱۰
 نفس مُکرمه، ۲۱۲
 نفس ناطقه، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 نوح^(ع)، ۵۱، ۱۵۳
 نهج البلاغه، ۱۷۲، ۳۰۰، ۳۰۱
 نهی ارشادی، ۴۴
 نیازهای محدود، ۱۸۸
 نیازهای نامحدود، ۱۸۹

و

واصلان(واصلین)، ۷۸، ۹۴، ۱۳۲، ۲۳۴

وَدَایِعِ باطنی، ۴۳

وراثت، ۴۸، ۱۱۵

وصال، ۱۱، ۱۲، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۵۹،

۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۴،

۱۴۶، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۶۲

وضو و غسل باطنی، ۷۳

وعده‌گاه لقاء، ۲۲۴

وهم و خیال، ۸، ۲۳۵

ه

هادیان الهی، ۲۳۴

هجرت باطنی، ۴۹

هرزه‌صفی، ۱۸۹

هشت بهشت، ۳۹، ۴۰، ۲۲۲

هفت اقلیم، ۴۰

ی

یار ازلی، ۹، ۳۶، ۳۷

یوم‌الفصل، ۳۷

یوم‌الوصل، ۳۷

گزیده منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید
 - ۲- نهج البلاغه
 - ۳- اخلاق ناصری
 - ۴- آداب الصلوة
 - ۵- آشنایی با قرآن
 - ۶- آغاز و انجام
 - ۷- اسرار نماز یا معراج السالکین
 - ۸- اسرار الصلوة
 - ۹- اصول اساسی روانشناسی
 - ۱۰- اصول کافی
 - ۱۱- انسان و قرآن
 - ۱۲- انسان و قرآن
 - ۱۳- انسان کامل
 - ۱۴- انسان کامل
 - ۱۵- انسان کامل در نهج البلاغه
 - ۱۶- انسان و ایمان
 - ۱۷- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر
- امام علی (ع)
 - خواجه نصیر الدین طوسی
 - امام خمینی
 - استاد مرتضی مطهری
 - خواجه نصیر الدین طوسی
 - امام خمینی
 - میرزا جواد ملکی تبریزی
 - حسین کاظم زاده ایرانشهر
 - محمد بن یعقوب کلینی
 - علامه حسن زاده آملی
 - استاد مرتضی مطهری
 - محبی الدین عربی
 - استاد مرتضی مطهری
 - علامه حسن زاده آملی
 - استاد مرتضی مطهری
 - دکتر رضا پاک نژاد

- ۱۸- اوصاف الاشراف خواجه نصیر الدین طوسی
- ۱۹- بحار الانوار علامه محمد باقر مجلسی
- ۲۰- بلاغات النساء ابن طیفور
- ۲۰- تداوی روحی حسین کاظم زاده ایرانشهر
- ۲۲- تذکرة الاولیاء فرید الدین عطار نیشابوری
- ۲۳- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه علامه محمد تقی جعفری
- ۲۴- تصعید حیات تکاملی علامه محمد تقی جعفری
- ۲۵- تفسیر تسنیم آیت الله جوادی آملی
- ۲۶- تفسیر المیزان علامه طباطبائی
- ۲۷- تفسیر موضوعی قرآن آیت الله جوادی آملی
- ۲۸- تفسیر حدائق الحقایق معین الدین فراهی هروی
- ۲۹- تمهیدات عین القضاء همدانی
- ۳۰- توحید مفضل امام صادق (ع)
- ۳۱- جاودانی روح افلاطون
- ۳۲- جامع السعادات ملا مهدی نراقی
- ۳۳- دیوان امام علی (ع) منسوب به امام علی (ع)
- ۳۴- راه تحصیل علم حصولی و شهودی آیت الله جوادی آملی
- ۳۵- رساله فتوئیه میر سید علی همدانی
- ۳۶- رساله سیر و سلوک بحر العلوم با تعلیقات علامه حسینی طهرانی
- ۳۷- روح الارواح شهاب الدین احمد سمعانی
- ۳۸- سیر و سلوک در روش اولیاء بانو مجتهده امین
- ۳۹- السیره النبویه ابن هشام
- ۴۰- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم جلال الدین آشتیانی
- ۴۱- شرح دفتر دل علامه حسن زاده آملی
- ۴۲- شرح مثنوی شریف بدیع الزمان فروزانفر

- ۴۳- شناخت استاد مرتضی مطهری
- ۴۴- شناخت انسان در تصعید علامه محمد تقی جعفری
- ۴۵- شرح منازل السائرین عبد الرزاق کاشانی
- ۴۶- شرح منازل السائرین عبد الرزاق لاهیجی
- ۴۷- صحیفه سجادیه امام سجاده^(ع)
- ۴۸- عوالی اللآلی ابن ابی جمهور احسائی
- ۴۹- غرر الحکم و درر الکلم عبد الواحد بن محمد التمیمی
- ۵۰- فلسفه اخلاق استاد مرتضی مطهری
- ۵۱- فتوحات مکیه محیی الدین عربی
- ۵۲- فروغ ابدیت جعفر سبحانی
- ۵۳- فلسفه آفرینش زین العابدین قربانی
- ۵۴- فصوص الحکم محیی الدین عربی
- ۵۵- کشف الاسرار رشید الدین میبدی
- ۵۶- کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری
- ۵۷- کنز العمال المتقی الهندی
- ۵۸- کشف الغمه علامه اربلی
- ۵۹- لب لباب مثنوی حسین واعظ کاشفی
- ۶۰- مستدرک الوسائل محدث نوری
- ۶۱- مصباح الشریعه امام صادق^(ع)
- ۶۲- المصباح فی التصوف سعد الدین حمویه
- ۶۳- مکارم الاخلاق حسن بن فضل طبرسی
- ۶۴- محیی الدین عربی محسن جهانگیری
- ۶۵- مفاتیح الاعجاز شمس الدین محمد لاهیجی
- ۶۶- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین محمود کاشانی
- ۶۷- مقامات معنوی محسن مینا

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۶۸- مسئله حجاب | استاد مرتضی مطهری |
| ۶۹- مرصاد العباد | نجم الدین رازی |
| ۷۰- مشکات الانوار | علی بن حسن طبرسی |
| ۷۱- معراج السعاده | ملا احمد نراقی |
| ۷۲- مناجات نامه | خواجه عبد الله انصاری |
| ۷۳- مصباح الهدایه | عز الدین محمود کاشانی |
| ۷۴- نظام حقوق زن در اسلام | استاد مرتضی مطهری |
| ۷۵- نقد النصوص | عبد الرحمان جامی |
| ۷۶- نظری به نظام اقتصادی اسلام | استاد مرتضی مطهری |
| ۷۷- نزهة الارواح | شمس الدین محمد شهرزوری با ترجمه مقصود علی تبریزی |
| ۷۸- وحی و رهبری | آیت الله جوادی آملی |
| ۷۹- وسائل الشیعه | شیخ حرّ عاملی |